نام کتاب: عیون أخبار الرضا علیه السلام / ترجمه غفاری و مستفید

نویسنده: ابن بابویه، محمد بن علی- مستفید، حمید رضا و غفاری، علی اکبر

تاریخ وفات مؤلف: ۳۸۱ ق

محقق / مصحح: ندارد

موضوع: گوناگون

زبان: فارسی

تعداد جلد: ۲

ناشر: نشر صدوق

مکان چاپ: تهران

سال چاپ: ۱۳۷۲ ش

نوبت چاپ: اول

ص: ۱

جلد اول

ترجمه و متن مجلّد اوّل عیون اخبار الرّضا علیه السّلام تألیف شیخ صدوق ابن بابویه ابی جعفر محمّد بن علیّ بن الحسین قمّی متوفای سال- ۳۸۱ هجریّ

رضوان اللّه علیه

ترجمه:

حمید رضا مستفید علی اکبر غفاریّ ۱۳۷۲

ص: ۲

یا ربّ حیّ میّت ذکره و میّت یحیی بأخباره

لیس بمیت عند أهل النّهی من کان هذا بعض آثاره

الباخرزیّ

ص: ۳

۱ [کلمه ناشر]

بنام خداوند جان و خرد

حمد و سپاس معبودی را سزاست که کتاب خود به حمد آغاز نمود و جان آدمی به نور خرد روشن فرمود و بندگان خود به پیامبر مرسل راه راست نمود؛ خداوندی که دیباچه هرکتاب از تحمید او آرایش گیرد و مطلع هرخطابه از ذکر او زینت پذیرد.

و درود بر بهترین خلائق، محمّد مصطفی صلّی اللّه علیه و آله که سرور پیامبران است و برگزیده پروردگار عالمیان؛ و درود بر آل و خاندانش که جرعه‌نوشان فرقان‌اند و علم‌آموختگان بلا واسطه مهبط وحی. پاکانی که با کلام خود، چراغ هدایت ابناء بشر را افروختند و با عمل خود، صدق و ایمان آموختند.

از آنجاکه توفیق بر هرخیری، نیست مگر به سبب لطف بی‌انتهای او، خدای را منّت داریم که به ما توفیق ارزانی داشت تا اثری دیگر از آثار شیعه امامیّه را به زیور طبع با ترجمه و شرح بیارائیم و تشنگان فیض از محضر آل عصمت و طهارت- علیهم السّلام- را جرعه‌ای تقدیم نموده و به رغم محدودیّتها با توکّل به حضرت حقّ، بر نشر این مجموعه توفیق یابیم.

شایسته است از مددکاران نشر این اثر نفیس، آقایان «مجید» و «احسان» خاتمی که بنا بر وصیّت والد معظّمشان مرحوم آقای «حاج محسن خاتمی»- رحمه اللّه- در هزینه‌های مادّی ما را یاری فرمودند؛ و همچنین دوست فاضل و همراه، جناب آقای «حمید رضا مستفید» که در ترجمه ۲۹ بخش از ۶۹ بخش این اثر از هیچ کمکی دریغ نفرمودند سپاس گزارده و اجرشان را به بهترین پاداش دهنده واگذاریم. فللّه درّهم و علی اللّه برّهم.

ربّنا تقبّل منّا إنّک أنت السّمیع العلیم

نشر صدوق ۱۳۷۲

ص: ۴

بسم اللّه الرّحمن الرّحيم

## مختصرى از شرح حال مؤلّف كتاب- رحمه اللّه-:

### [اسمه و نسبه]

او شيخ جليل القدر و بزرگوار، پيشواى محدّثين، محمّد بن علىّ بن الحسين بن موسى بن بابويه ابو جعفر صدوق قمّى است، مرتبه او در علم و فهم و درک حديث و درجه فقاهت و راستى گفتار و فراوانى تأليفات و پربارى و سرشارى آثار، چندان است كه قلم را ياراى نوشتن آن و بيان را گنجايش برشمردن آن نيست. دانشمندان پس از وى كه شرح حال او را نوشته يا از كتب ذيقيمت و گرانبهاى او بهره جسته‌اند جملگى در بزرگداشت و تمجيد او كوشيده‌اند و همگى به پيشوائى و راست‌گفتارى او اقرار دارند، و از او بعنوان «شيخ»، يا «طلايه‌دار» و «راست گفتار» ياد كرده‌اند.

اين مرد بزرگ كه ميتوان گفت وجود مباركش از حسنات روزگار و آيات الهى بوده است، در سال ۳۸۱ هجرى قمرى در سنّ هفتاد و چند سالگى از دنيا رفته و آثار سيصد گانه‌اش تا چند قرن متوالى چون ستارگانى فروزان و مشعلهائى پرنور چراغ راه پويندگان طريق حق ميبود، ولى هزار افسوس كه غالب آنها در اثر حوادث و وقايعى كه ميان مسلمين رخ داد مفقود گشت و اينک خبرى از آنها نيست و شايد با جرأت بتوان گفت كه بيش از يک دهم آن در دنياى كنونى باقى نمانده است.

### وصف و ستايش آن بزرگوار در اقوال بزرگان دين (ره)

اگرچه نيازى نمى‌بينيم كه براى نمودن مقام شامخ و درجه رفيع او متوسّل به برهان و دليل شويم و يا شاهدى ذكر كنيم، ليكن شمّه‌اى از آنچه را كه علماى اسلام و بزرگان و اعلام مذهب ما در تعريف و مدح شخصيت والاى آن بزرگوار گفته‌اند باختصار نقل مى‌كنيم:

شيخ الطائفه- رحمه اللّه- در كتاب الفهرست خود از او با عنوان «جليل القدر» ياد كرده و پس از ذكر نام و كنيه او گويد: او حافظ احاديث، بصير و آگاه به رجال، ناقد و صاحب‌نظر در اخبار است كه در ميان علماء و دانشمندان اهل قمّ همانند او در فراوانى و

ص: ۵

سرشارى علم، و از حفظ داشتن حديث ديده نشده است، و داراى حدود سيصد تصنيف است. همچنين در كتاب رجال خويش از وى با نام جليل‌القدر، و بسيار حفظ دارنده حديث و آگاه و صاحب بينش نسبت به فقه و احاديث و رجال ياد مى‌كند.

رجال‌شناس بزرگ نجاشی از او تحت عنوان ابو جعفر اهل قم، شیخ و فقیه ما و چهره درخشان و آبروی شیعه در خراسان یاد می‌کند و می‌افزاید: او در سال ۳۵۵ ه وارد بغداد شد و در حالیکه جوانی کم سنّ و سال بود بزرگان شیعه از او استماع حدیث و اخذ معارف کردند.

خطیب بغدادی در اثر معروف خود «تاریخ بغداد» گوید: او (شیخ صدوق) وارد بغداد شد و در آنجا از پدر خود نقل حدیث می‌کرد، او از بزرگان و سرشناسان شیعه بوده و محمّد بن طلحة النّعالی از او برای ما حدیث کرده است.

ابن ادریس در کتاب سرائر خود از او تمجید کرده و گفته است که او راست گفتار و بلند مرتبه و آگاه نسبت به اخبار و ناقد آثار و در شناخت رجال دانشمند بود، احادیث فراوان از حفظ داشت، او مجیز شیخ ما محمّد بن محمّد بن النعمان معروف به شیخ مفید بود.

علّامه حلّی از وی بنام شیخ و فقیه ما و آبرو و چهره درخشان و راستین شیعه یاد می‌کند.

ابن شهرآشوب، سیّد بن طاووس، فخر المحقّقین، شهید اوّل، و بطور کلّی سایر اعلام و بزرگان مذهب امامیّه نیز از آن بزرگوار بدین القاب یاد کرده‌اند:

رئیس المحدّثین، الشیخ الأجل، امام عصره، رکن من ارکان الدّین، صدوق المسلمین، آیة اللّه فی العالمین، الشیخ الأعظم، الشیخ الصّدوق، حجّة الاسلام، الشیخ الثقة، المولود بالدّعوة، الشیخ الامام المقدّم، الفاضل المعظّم، عمدة الفضلاء، شیخ من المشایخ، رکن من ارکان الشّریعة، الشیخ الحفظة، وجه الطّائفة المستحفظة، عماد الدّین، الشیخ العلم الأمین، و القاب فراوان دیگری از اینگونه، و آنچه گذشت نمونه‌ای بود از اوصاف بسیاری که در مقام بزرگداشت و تجلیل و توثیق آن بزرگوار گفته‌اند.



## سفرهای آن بزرگوار به بلاد مختلف جهت کسب فضائل و استماع حدیث از مشایخ بزرگ

او در شهر قم بدنیا آمد و در همانجا رشد کرد و نزد استادان آن شهر به فراگیری دانش پرداخت، در حالیکه آن دیار خود نیز بخاطر مشایخ بزرگش صاحب آوازه و ارج فراوان بود، سپس بدرخواست مردم ری متوجّه آن سامان گشته و در آنجا اقامت گزید، البتّه در کتب رجال و تراجم ذکری از تاریخ هجرت آن بزرگوار به ری دیده نشده است، امّا از خلال پاره‌ای مواضع منجمله در همین کتاب و «خصال» و «أمالی» استفاده میشود که تاریخ هجرت آن فرزانه بعد از ماه رجب سال ۳۳۹ و پیش از ماه رجب سال ۳۴۷ هجری بوده است، و دلیل این سخن آنکه در تاریخ اوّل از حمزة بن محمّد بن احمد بن جعفر بن محمّد بن زید بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب- علیهم السلام- در قم أخذ روایت کرده است، و در تاریخ دوم از ابو الحسن محمّد بن احمد بن علی بن اسد الأسدی معروف به ابن جرادة البردعی در شهر ری أخذ حدیث کرده است.

از سال ۳۴۷ به بعد در ری اقامت داشت، تا اینکه از رکن الدّولة سلطان آل بویه رخصت خواست تا به زیارت مشهد امام رضا علیه السّلام مشرّف گردد، و بدنبال آن در سال ۳۵۲ بدان مشهد متبرّک سفر کرد و پس از نیل به زیارت به دیار ری

بازگشت، در اینخصوص خود در همین کتاب گوید: وقتی از امیر پیروزبخت رکن الدّوله برای زیارت تربت مطهّر حضرت رضا علیه السّلام رخصت خواستم، او در ماه رجب سال ۳۵۲ با این درخواست موافقت کرد، چون از نزد او برگشتم مرا بازخواند و گفت: این تربت که عازم آن هستی مشهد مبارکی است، من خود آن بارگاه را زیارت کرده و در آنجا از خداوند متعال درخواست کردم حوائجی که در دل داشتم برآورد، و خداوند آنها را برایم برآورده ساخت، حال تو نیز در آنجا مرا بیاد آر و از دعا و زیارت برایم کوتاهی نکن که دعا در آن مکان مقدّس مستجاب خواهد شد، من با او پیمان بستم که چنان کنم و بقول خود عمل کردم، وقتی از مشهد متبرّک بازگشتم و نزد امیر رفتم، پرسید آیا برای ما دعا کردی و از جانب ما مراسم زیارت بجای آوردی؟ جواب دادم:

آری، گفت: کاری نیکو کردی، که برای من ثابت و محقّق شده که دعا در آن بارگاه مستجاب

ص: ۷

است.

او در طریق این سفر در شعبان همان سال وارد نیشابور شد، و از گروهی از مشایخ آن سامان حدیث شنید که از جمله ایشان ابو علی حسین بن احمد بیهقی است که در خانه خود برایش حدیث گفت، همچنین عبد الواحد بن محمّد بن عبدوس نیشابوری، ابو منصور احمد بن ابراهیم بن بکر خوری، ابو سعید محمّد بن فضل بن محمّد بن اسحاق مذکر نیشابوری معروف به ابی سعید معلّم، و نیز ابو الطّیّب حسین بن احمد بن محمّد رازی، و عبد اللّه بن محمّد بن عبد الوهّاب السجزیّ همگی برای او نقل حدیث کردند.

و باز در نیشابور ابو نصر احمد بن الحسین بن احمد بن عبید الضّبّی المروانیّ النیشابوری برای او حدیث گفت.

همچنین در مرورود گروهی برای او نقل حدیث کردند که از جمله آنان ابو الحسین محمّد بن علی بن الشاه فقیه مرورودی، و ابو یوسف رافع بن عبد اللّه بن عبد الملک بوده‌اند.

آن بزرگوار در همان سال به بغداد رفت و از جمعی از مشایخ آن دیار نیز استماع حدیث نمود و نیز آن بزرگوار وارد شهرهای کوفه، فید، ماوراء النّهر: بلخ، سمرقند، و فرغانه شده و از مشایخ آن دیار استماع حدیث نموده است.

## ولادت مؤلّف- رحمه اللّه-:

ما بدرستی از سال ولادت او آگاه نیستیم و هیچیک از شرح حال‌نویسان نیز آن را مشخّص نکرده‌اند، امّا از کتاب خود او بنام کمال الدّین، و کتاب غیبت شیخ طوسی و فهرست نجاشی چنین بر می‌آید که تاریخ ولادت او پس از فوت محمّد بن عثمان العمری دومین نفر از سفرای چهارگانه امام زمان علیه السّلام بوده است، سال ۳۰۵ هجری در اوائل سفارت ابی القاسم حسین بن روح (سومین سفیر از سفرای چهارگانه).

شیخ صدوق گوید: ابو جعفر محمّد بن علی بن الأسود برای ما روایت کرده گفت:

علی بن حسین بن موسی بن بابویه- پدر مؤلّف- پس از وفات محمّد بن عثمان العمری- رضی اللّه عنه- از من درخواست کرد که از حسین بن روح بخواهم تا از مولایمان امام زمان علیه السّلام خواهش کند آن حضرت دعا کند و از خداوند عزّ و جلّ بخواهد که فرزند پسری نصیب او گرداند، گوید: من این خواسته را بجا آوردم، و او نیز بنوبه خود پنهانی آن را گزارش داد،



و پس از سه روز بمن خبر داد که امام علیه السّلام برای علیّ بن الحسین دعا فرموده و در آینده نزدیک او را پسری مبارک زاده شود که خداوند عزّ و جلّ بواسطه آن پسر او را بهره‌مند سازد، و پس از او نیز فرزندان دیگری به وی عطا گردد.

و همچنین از شیخ الطّائفه و نجاشی- رحمهما اللّه- نیز شبیه قضیّه بالا نقل شده است.

آنچه گذشت سخنان بزرگان و دانشمندان در مورد تاریخ ولادت آن بزرگوار بوده و اوّلین روایت را خود او که نسبت بخویشتن آگاه‌تر از دیگران است نقل کرده بود، از همه اینها نتیجه‌گیری می‌شود که ولادت آن بزرگوار بعد از سال ۳۰۵ بوده، و چه نیکو ولادتی و نیکوتر مولودی بوده است که بدعای امام زمان علیه السّلام زاده شد، سود او و خیر و برکتش همه مردمان را فراگرفت و بهمین لحاظ بود که شیخ بزرگوار (صدوق) همواره افتخار میکرد و میفرمود: من بدعای امام زمان علیه السّلام زاده شدم، و نیز می‌گفت: چه بسیار اتّفاق می‌افتاد که وقتی ابو جعفر محمّد بن علی الأسود (راوی قضیّه تولّد) مرا می‌دید که با چه پشتکاری به مجالس استادمان محمّد بن احمد بن الولید- رحمه اللّه- رفت‌وآمد می‌کنم و نسبت بفراگیری کتابهای علمی و حفظ آنها اشتیاق نشان می‌دهم، میگفت: عجب نیست که چنین رغبت و اشتیاقی در علم و دانش داشته باشی، زیرا که تو بدعای امام زمان علیه السّلام زاده شده‌ای!

## وفات مؤلّف و آرامگاه او:

او در سال ۳۸۱ هجری قمری در حالیکه بیش از هفتاد سال از عمر پر ثمرش می‌گذشت چشم از جهان فروبست، آرامگاه او در شهر ری بفاصله کوتاهی از مرقد حضرت عبد العظیم حسنی- رضی اللّه عنه- و در کنار باغ طغرل در باغچه مصفّائی قرار گرفته، و دارای بقعه و بارگاهی است که در عین سادگی، از شکوهی روحانی برخوردار است و مردم به زیارت آنجا رفته و بدان تبرّک می‌جویند.

## ظهور کرامتی از آن بارگاه:

در سال ۱۲۳۸ هجری که بدستور فتحعلی شاه قاجار بارگاه آن بزرگوار را تجدید بنا می‌نمودند، سبب ظهور کرامتی گردید که گفتگوی آن در میان مردم دهان بدهان گشته و برای شاه و امراء و دولتمردان او به ثبوت رسید. تفصیل ماجرا را پاره‌ای از بزرگان همچون

ص: ۹

خوانساری در کتاب روضات، و تنکابنی در قصص العلماء، و مامقانی در تنقیح المقال، و خراسانی در منتخب التواریخ، و قمّی در فوائد الرّضویّه و دیگران- رحمهم اللّه- در کتب خود ذکر کرده‌اند.

خوانساری در روضات پیرامون این واقعه چنین می‌گوید: از جمله کرامات شیخ که در این دوره آشکار شد و موجب باز شدن چشم و روشنائی دیده صاحبدلان گردید و توجّه مردمان بسیار را بخود معطوف ساخت، این قضیّه بود که:

زمانی در اثر طغیان آب باران حفره و شکافی در آرامگاه شریف شیخ- رحمه اللّه- واقع در نزدیکی شهر ری پدید آمد، و وقتی برای اصلاح و مرمّت آن به بازرسی و جستجوی آن حدود پرداختند به سردابی برخوردند که قبر شیخ در آن قرار داشت، و چون بدانجا وارد شدند بدن شریفش را تروتازه یافتند که غیر از عورت او بقیه بدن عریان و اندامی سالم و بدون نقص و عیب با صورتی نیکو آرمیده بود! و هنوز اثر خضاب بر ناخنهایش مشهود بود! و رشته‌های نخ پوسیده کفن که از هم گسسته شده بود و در اطراف جسد بر روی خاک ریخته بود!

این خبر در شهر تهران بسرعت دهان بدهان گشت تا بالاخره بگوش خاقان مبرور رسید- یعنی فتحعلی شاه قاجار جدّ پدر ناصر الدین شاه قاجار- تقریبا حدود سال ۱۲۳۸ هجری این واقعه اتّفاق افتاد، فتحعلی شاه خود برای تحقیق موضوع شخصا در آنجا حضور پیدا کرد، و پس از شور و صلاحدید با دولتمردان و افراد امین و مورد اعتماد که دخول شخص سلطان به سردابه مذکور را موافق مصلحت دولت علیّه ندانستند، گروهی از علماء و افراد سرشناس و متشخّص شهر را بداخل سرداب فرستاد، با توجّه به کثرت بازدید کنندگان و اعلام صحّت موضوع از سوی تمامی آنان، هیچگونه شکّی برای سلطان باقی نماند که این شایعه قطعا حقیقت دارد، و چون به علم الیقین رسیده بود دستور داد آن حفره یا کانال منتهی به سرداب را بسته و ساختمان آرامگاه را ترمیم، و به بهترین وجه تزئین و آینه کاری نمایند. و من خود بعضی از کسانی که در آن واقعه حضور داشته و شاهد ماجرا بوده‌اند ملاقات کرده‌ام و نیز بزرگانی از بین اساتید گذشته ما آن را حکایت کرده‌اند که ایشان خود از بزرگان سروران دنیا و دین هستند و سلام علیه یوم ولد و یوم یموت و یوم یبعث حیّاء

ص: ۱۰

## معرّفی نسخه‌هائیکه کتاب با آنها مقابله شده

۱- نسخه مخطوط کتابخانه استاد معظّم السّید علاء الدّین علویّ طالقانیّ- دام بقاؤه- که اخیرا به کتابخانه آستان قدس رضوی علیه السّلام اهداء گردیده. قطع آن ۲۳* ۱۴ در ۲۱۲ ورق و هرصفحه دارای ۲۲ سطر بطول ۸ سانتیمتر، طول کتابت ۱۷ سانت میباشد. کاتب آن محمّد صالح بن صفی الدّین، و تاریخ اتمام کتابت جزء اوّل آن ۱۰۶۸ هجری قمری میباشد.

تاریخ جزء دوم کتاب بدلیل اسقاط یکی دو صفحه از آخر آن معلوم ما نشد ولی بقرائن موجود کتابت تمام کتاب بقلم یک کاتب بوده است. غالب لغات و مطالب آن در حاشیه کتاب بیان و مشحون از حواشی است.

۲- نسخه خطّی آستان قدس رضوی علیه السّلام که پدر شیخ بهائی «حسین بن عبد الصّمد الحارثیّ»- رحمهما اللّه- آنرا تصحیح و با نسخه دیگری مقابله نموده است. نسخه دارای ۱۷ سطر و ۲۴۴ ورق بوده و در قطع ۲۵* ۱۸ سانتیمتر میباشد. کاتب آن شخصی است بنام محمّد بن حسین بن محمّد الغفاری، و تاریخ اتمام کتابت آن ماه صفر سال ۹۵۷ هجری است.

۳- نسخه چاپ سنگی مجدول، معروف به چاپ نجم الدّوله. مصحّح آن- چنانکه در هامش صفحه دوم آن تحریر یافته- شخص فاضلی بنام عبد الغفّار- رحمهٔ اللّه علیه- میباشد، و حواشی کتاب مملوّ از بیانات ایشان و بعضی منقول از علّامه مجلسی- رحمه اللّه- و بحار الانوار است. و در ضمن نسخه مذکور با نسخه مصحّح مرحوم عالم ربّانی سیّد نعمت اللّه جزایری و چند نسخه دیگر مقابله گردیده است.

۴- نسخه مطبوع حروفی که بتصحیح و تحشیه فاضل معاصر جناب آقای سیّد مهدی لاجوردی بوده و ظاهرا با نسخی که اکنون در کتابخانه حضرت آیهٔ اللّه نجفی مرعشی- رحمه اللّه- موجود میباشد مقابله شده است. و ما در اینجا ترجمه کلام ایشان را درباره یکی از نسخه‌ها ذکر می‌نمائیم:

«نسخه اصل در تصحیح این کتاب متعلّق است به قرن یازدهم (۱۰۹۴) هجری قمری که توسّط بعض افاضل از روی نسخه خطّی مقابله شده با نسخه مؤلّف- رحمه اللّه- مقابله شده است.

ص: ۱

## مقدّمه مؤلف

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ

حمد و سپاس خداوندی را سزد که یکتا و قدرتمند است، با عزّت و با جبروت است، خداوند مهربان و آمرزنده، خالق آسمان و زمین و نور و ظلمت؛ خداوندی که مقدار زمان و روزگار را معیّن فرموده است؛ خداوند مسبّب الأسباب، زنده‌کننده مردگان، آگاه بر آشکار و نهان، عالم به گذشته و آینده، صاحب مکنت و قدرت.

او را در هر حالی سپاس می‌گویم، و برای بهترین کارها از او راهنمایی می‌جویم و از گمراهی و ضلالت به او پناه می‌برم و او را شکر می‌کنم آن گونه که موجب افزونی نعمت و رسیدن به وعده‌های الهی گردد، و از او می‌خواهم تا مرا بر اعمالی که انسان را از هلاکت می‌رهاند کمک فرماید.

ص: ۲

شهادت می‌دهم که معبودی نیست جز «اللّه» خداوندی که «اوّل» است هر چند نمی‌توان او را «نخستین» نامید، و نیز خداوندی که «آخر» است هر چند نمی‌توان او را «پایان» نام نهاد «۱».

خداوندی که دائمی و همیشگی است و از اسرار و خفایا آگاه است.

و شهادت می‌دهم که محمّد بنده پر ارج و پیامبر امین او است، او به اطاعت خداوند معروف است و برای شفاعت کردن برگزیده شده است، خداوند او را برای از بین بردن کژی‌ها و ارائه حجّت‌ها فرستاده تا برای مؤمنین رحمت و بر کافرین حجّت باشد، او را با ملائکه تأیید فرمود تا اینکه دین خداوند را علی رغم میل مشرکین آشکار و پیروز گردانید، درود خدا بر او و خاندان پاکش باد.

و گواهی می‌دهم که علیّ بن ابی طالب، امیر المؤمنین و مولی و سرپرست مسلمین و خلیفه رسول ربّ العالمین است، و شهادت می‌دهم که أئمّه هدی، که

---

(۱)- زیرا اگر او را متّصف به ابتداء و انتهاء بدانیم این توهّم پیش می‌آید که ذات اقدس او محدود به زمان است یعنی او را در آغاز و انجام زمان تصوّر کنیم، به عبارت دیگر ممکن است تصوّر نماییم که او قبل از اوّلین موجود و بعد از آخرین موجود قرار دارد که در این صورت او محدود به زمان خواهد بود، و حال آنکه این طور نیست بلکه مراد از «اوّل» و «آخر» بودن او، همیشگی بودن او است و نه در ابتداء و انتهاء زمان قرار داشتن.

ص: ۳

فرزندان اویند، تا روز قیامت بر مردم حجّتند و وارث علم پیامبران می‌باشند درود و رحمت و سلام و برکات خداوند بر همگی آنان باد.

چنین گوید: ابو جعفر محمّد بن علیّ بن حسین بن موسی بن بابویه قمیّ فقیه- که خداوند رحمتش را از او دریغ ندارد- مصنّف این کتاب: دو قصیده از قصاید صاحب بزرگوار ابو القاسم اسماعیل بن عبّاد «۱»- که خداوند عمرش را طولانی گرداند و قدرت و دولت و مکنتش را مستدام بدارد- به دستم رسید، این دو قصیده شامل درود و سلام به ساحت اقدس حضرت رضا علیه السّلام بود و از آنجا که او محبّ و دوستدار اهل بیت علیهم السّلام است و معتقد به ولایت و امامت و اطاعت آن

---

(۱)- اسماعیل بن عبّاد معروف به صاحب ابن عبّاد و ملقّب به کافی الکفاة شیعه و از وزراء آل بویه بوده است، او در فضل و کمال و علم یگانه عصر خویش بود، و سادات و علویّین و علماء در نزد او محلّی رفیع و منزلتی والا داشتند، جمعی از علماء کتابهائی برای او تألیف نموده‌اند از جمله شیخ صدوق که کتاب عیون اخبار الرّضا «ع» را به عنوان هدیّه به کتابخانه ایشان

تألیف کرده است؛ صاحب ابن عبّاد در تشیّع و حبّ اهل بیت علیهم السّلام یگانه بود، همان طور که گذشت او را «صاحب» و نیز «کافی الکفاة» لقب داده‌اند.

«صاحب» بدین جهت که مصاحب و همدم محمّد بن عمید وزیر رکن الدّوله بوده است؛ و «کافی الکفاة» (کفایت‌کننده همه کفایت‌کنندگان) از این رو که وزیر سلطان فخر الدّوله دیلمیّ بود و تمام مسائل مهمّ مملکت را عهده‌دار بود، مشکلات را حلّ می‌کرده است، جناب صاحب ابن عبّاد خود، دارای تألیفات بسیار بوده، کتابخانه عظیم و پررونقی داشته است.

اقتباس از: فوائد الرّضویه (حاج شیخ) عبّاس قمّی، انتشارات مرکزی، ۱۳۲۷ ج ۱، ص ۴۵.

ص: ۴

بزرگواران می‌باشد و به فرزندان آنان اکرام و احترام می‌نماید و به شیعیان آن خاندان احسان می‌کند، لذا چیزی را در نزد او ارزشمندتر از علوم (روایات) اهل بیت علیهم السّلام نیافتم چون بریسمان هدایت و ولایت آنان چنگ زده و طاعتشان را گردن نهاده و امامتشان را پذیرفته است- خداوند عزّتش را پایدار کند-.

و امّا اینجانب از آنجا که می‌خواستم محبّتها و الطاف او را که نسبت به من ابراز نموده بوده جبران کنم و در نزد او تقرّب جویم و کوتاهی‌های خود را در مورد خدمتش تلافی نمایم، لذا این کتاب را برای کتابخانه پررونقش تألیف نمودم، به این امید که عذرم را بپذیرد و از کوتاهی و تقصیرم درگذرد و امید و آرزویی که نسبت به آن جناب دارم تحقّق بخشد. خداوند متعال دست او را به عدل بگستراند و با حقّ، نام و مرام او را بلند آوازه گرداند، و توانایی‌اش را بر کارهای خیر مستدام بدارد و سختی‌ها را با لطف و کرمش آسان گرداند.

و در آغاز، این دو قصیده را آوردم چه اینکه، در واقع، این دو قصیده سبب تألیف این کتاب می‌باشد. و توفیق انجام کار با خداوند است.

ص: ۵

جناب صاحب اسماعیل بن عبّاد- رضی اللّه عنه- در اهداء درود و سلام به ساحت أقدس ثامن الأئمّه ابو الحسن حضرت رضا علیه السّلام چنین گوید:

۱- ای که به زیارت طوس- محلّ پاک و سرزمین قداست- رهسپاری! ۲- سلام مرا به حضرت رضا علیه السّلام برسان و نزد بهترین قبر که صاحب آن بهترین به خاک سپردگان است فرود آی.

۳- قسم به خداوند، قسمی که از انسانی مخلص و غرق در ولاء اهل بیت صادر شده است.

۴- که اگر برآوردن آرزوهایم به دست خودم بود، در مقابل خانه (حضرت رضا) در طوس اقامت می‌گزیدم.

۵- و همچون شتران تیزپا می‌دویدیم.

۶- به سمت حرمی که از نور و درخشندگی پوشیده شده و با نور و علوّ مقام مدفون است و همدم.

۷- ای سرورم، ای زاده سرورانم، روزگار من، بعد از ناراحتی و عبوسی، خندان گشت.

ص: ۶

۸- آن زمان که پرچم نواصب را در زمان سرنگونی‌اش، واژگون دیدم.

۹- در مورد ولایت شما، حقّ را آشکارا بیان نمودم، و حقّ پیوسته مبارک (و یا بی‌عیب) بوده است.

۱۰- ای فرزند پیامبری که خداوند به دست او جبّاران گردنکش را ذلیل کرد.

۱۱- و ای فرزند وصیّ پیامبر، وصیّی که در فضیلت، بر مردان با تجربه و کارآمد پیشی گرفته است.

۱۲- ای که فخر و شرف را بلا منازع به دست آورده‌ای و لباس مجد و بزرگواری را بی‌هیچ شکّ و شبهه‌ای بر تن نموده‌ای.

۱۳- نواصب مانند یهودند و گاه یهودیّتشان با مجوسیّت نیز مخلوط می‌شود.

۱۴- چه نجسهائی که در قبرستان مسلمین دفن شده‌اند که بهتر می‌بود که در گورستان مسیحیان دفن می‌شدند.

۱۵- عالم آنها- هنگامی که با او بحث می‌کنم- همچون گاو نر غضب آلود (و بی‌منطق) است.

ص: ۷

۱۶- چون در چهره شومش خوب بنگری، آثار شیطان را در آن می‌یابی.

۱۷- اینان اذان را- که باعث علوّ مقام شماست- از صدای ناقوس کلیسا تمیز نمی‌دهند.

۱۸- شما ریسمان (محکم) یقین هستید که بدان مادام العمر چنگ می‌زنم و غم و اندوه مرا می‌زداید.

۱۹- چه بسیار گروههائی که به خاطر شما مرا تکفیر می‌کنند و من آنها را خوار و ذلیل کرده‌ام.

۲۰- با حجّت و دلیل آنها را قلع و قمع کردم و آن نامبارکان از مقابل من گریختند.

۲۱- ابن عبّاد خود را در پناه شما قرار داده است و در نتیجه حتّی از شیران بیشه نیز وحشتی ندارد.

۲۲- شما، ای سرورانم، در نزد خدا، شفیع او باشید تا خداوند او را در بهشت‌های خود جای دهد.

۲۳- چه بسیار مدیحه‌هائی که در باره شما می‌سراید که در زیبائی همچون پر طاوس می‌باشد.

ص: ۸

۲۴- خواننده این مدیحه‌ها، چه بسیار می‌گوید: (ابن عبّاد) درّ مروارید را در کاغذ پراکنده است.

۲۵- گوینده این اشعار ورقه شعر خود را، همچون سلیمان که عرش بلقیس را مالک شد، مالک است (و بدان افتخار می‌کند).

۲۶- خداوند او را به آمال و آرزوهایش برساند تا اینکه امام را در طوس زیارت کند.

و نیز این قصیده، در اهداء سلام به حضرت رضا علیه السّلام مربوط به اوست ۱ و ۲- ای زائری که برخاستی و با عجله می‌دوی، و همچون برق در حرکتی.

۳- در طوس سلام خالصانه مرا به مولایم حضرت رضا علیه السّلام برسان.

۴- نوه پیامبر برگزیده، و فرزند وصیّ پسندیده.

۵- همان کس که دارای عزّتی ثابت، و مجد و عظمتی درخشان است.

۶ و ۷ و از قول شخص ارادتمندی که ولایت (او) را بر خود واجب می‌داند او

ص: ۹

را بگوی که در سینه‌ام سوزشی هلاک‌کننده است.

۸- از دست ناصبیانی که قلب دوستان را دردمند کرده‌اند.

۹- از آنها اعراض می‌کنم و با صراحت در باره‌شان (صریح) سخن می‌گویم و کنایه بکار نمی‌برم.

۱۰- با آنها می‌جنگم و برایم مهمّ نیست که بگویند: رافضی «۱» شده است.

۱۱- ای خوشا آن رفض و ترکی که نسبت به دشمنان شما باشد.

۱۲- اگر می‌توانستم به زیارتش می‌رفتم اگر چه بر آتشی افروخته ایستاده یا سوار باشم.

۱۳- لکن (افسوس) در بند مسائلی که پیش آمده است گرفتارم. (از این رو) ۱۴- مدّاحی‌ام را به جای زیارت قرار دادم.

۱۵- این اشعار امانت است و بر حضرت رضا علیه السّلام خوانده می‌شود تا آن جناب راضی و خشنود گردد.

۱۶- ابن عبّاد با این مدیحه‌سرائی امید شفاعت زوال ناپذیری را دارد.

---

(۱)- «رافضی» از ماده «رفض» به معنی ترک کردن، است. و شیعیان را «رافضی» گویند چون شیخین را ترک گفته‌اند و علیّ علیه السّلام را امام می‌دانند.

ص: ۱۰

از عبد اللّه بن فضل هاشمی نقل شده است که امام صادق علیه السّلام فرمودند:

«هر کس در باره ما یک بیت شعر بگوید خداوند در بهشت برای او خانه‌ای می‌سازد».

و نیز از حضرت صادق علیه السّلام روایت است که: «کسی در باره ما یک بیت شعر نگفته است مگر اینکه به روح القدس مؤیّد می‌شود».

و نیز از امام رضا علیه السّلام منقول است که فرمودند: «مؤمنی در باره ما مدیحه‌سرائی نکرده است مگر اینکه خداوند در بهشت برای او شهری هفت برابر دنیا بنا سازد و هر ملک مقرّب و نبیّ مرسلی او را در آن شهر زیارت کند».

ص: ۱۱

پس خداوند جناب صاحب بن عبّاد را به خاطر همه گفتار نیکو و اعمال حسنه و اخلاق کریمه و روش پسندیده و سنّت عادله‌اش ثواب بسیار عنایت فرماید و به خاطر این دو شعرش که گفته:

۱- فرزند عبّاد به کسانی که مشکلات و بلاها را از او دفع می‌کنند پناهنده شده است. و نیز در قصیده دیگری گفته است:

۲- فرزند عبّاد به شما پناه آورده است و با این کار از هر چه که می‌ترسد در امان خواهد بود، خداوند به حقّ کسانی که به آنها پناه برده، آرزوهایش را برآورد و ناراحتی‌ها را از او دور کند و او را به هر خیری که می‌خواهد برساند و از هر بلائی حفظ کند.

و إن شاء اللّه، کسانی را که نامهایشان بر نگین انگشتریش نقش بسته است، شفیع او گرداند.

شفیع اسماعیل در آخرت، حضرت محمّد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم و عترت پاکش هستند.

ص: ۱۲

و دولتش را به لطف و فضل خود طولانی و بادوام و پیوسته نظام و منتهی گرداند و تا انتهای روزگار مستدام بدارد.

فهرست ابواب این کتاب و آن ۶۹ باب است


۱- علّت ملقّب شدن حضرت علیّ بن موسی علیهما السّلام به «رضا».

۲- آنچه در باره مادر گرامی آن حضرت علیه السّلام و اسم ایشان روایت شده است.

۳- زمان ولادت حضرت رضا علیه السّلام.

۴- تصریح و نصّ امام کاظم علیه السّلام در باره امامت و وصایت فرزندشان حضرت رضا علیه السّلام که ۲۸ یا ۲۹ مورد آن ذکر خواهد شد.

۵- نسخه وصیّت حضرت موسی بن جعفر علیهما السّلام.

۶- نصوص و تصریحات در باره امامت حضرت رضا علیه السّلام در ضمن دوازده امام علیهم السّلام.


ص: ۱۳


۷- گوشه‌هایی از تاریخ امام کاظم علیه السّلام با هارون الرّشید و موسی بن مهدیّ.

۸- اخباری که در باره صحّت وفات امام کاظم علیه السّلام روایت شده است.

۹- ساداتی که هارون الرّشید، بعد از به قتل رساندن امام کاظم علیه السّلام همگی را در یک شب به قتل رساند و اینان غیر از ساداتی هستند که در سائر اوقات به قتل رسیدند.

۱۰- علّت توقّف واقفه «۱» بر امام کاظم علیه السّلام و عدم قبول امامت رضا علیه السّلام.

۱۱- اخبار و خطبه‌ای که از حضرت رضا علیه السّلام در باره توحید رسیده است.

۱۲- مناظره امام رضا علیه السّلام با اهل ادیان در باره توحید در حضور مأمون.


---

(۱)- واقفه گروهی از شیعه بودند که در امامت امام کاظم علیه السّلام توقّف کرده و امامت امام رضا علیه السّلام را نپذیرفتند.

ص: ۱۴

۱۳- مناظره امام رضا علیه السّلام با سلیمان مروزیّ عالم خراسان در باره توحید، در حضور مأمون.

۱۴- مناظره دیگری از امام رضا علیه السّلام با اهل سائر ادیان و جوابی که به علیّ بن محمّد بن جهم در باره عصمت انبیاء علیهم السّلام داده‌اند.

۱۵- مناظره دیگری از حضرت رضا علیه السّلام با مأمون در باره عصمت انبیاء.

۱۶- سخنان حضرت رضا علیه السّلام در باره «اصحاب الرّسّ».

۱۷- سخنان حضرت رضا علیه السّلام در باره آیه شریفه: «وَ فَدَیْناهُ بِذِبْحٍ عَظِیمٍ».

۱۸- سخنان حضرت رضا علیه السّلام در باره حدیث نبویّ:

«أنا ابن الذّبیحین».

۱۹- سخنان حضرت رضا علیه السّلام در باره علامات امام.

ص: ۱۵

۲۰- سخنان حضرت رضا علیه السّلام در باره صفت امام و امامت و فضل امام و رتبه امام.

۲۱- سخنان حضرت رضا علیه السّلام در باره ازدواج حضرت فاطمه علیها السّلام.

۲۲- سخنان حضرت علیه السّلام در باره ایمان و اینکه ایمان عبارت است از معرفت قلبی، اقرار به زبان و عمل با اعضاء و جوارح.

۲۳- سخنان و مناظره حضرت رضا علیه السّلام با مأمون در باره فرق بین «عترت» و «امّت».

۲۴- سخنان حضرت در باره مرد شامی و سؤالات او از امیر المؤمنین علیه السّلام.

۲۵- سخنان حضرت رضا علیه السّلام در باره زید بن علیّ علیه السّلام.

۲۶- سخنانی نغز از حضرت رضا علیه السّلام در موضوعات مختلف.

ص: ۱۶

۲۷- سخنان حضرت رضا علیه السّلام در باره هاروت و ماروت.

۲۸- سخنان حضرت رضا علیه السّلام در مسائل گوناگون.

۲۹- آنچه از حضرت رضا علیه السّلام در نعت و وصف حضرت رسول صلی اللّٰه علیه و آله نقل شده است.

۳۰- سخنان گردآوری شده از حضرت رضا علیه السّلام.

۳۱- علل و فلسفه مسائل گوناگون که توسّط حضرت رضا بیان شده است.

۳۲- نامه حضرت رضا علیه السّلام به محمّد بن سنان در جواب به سؤالات او در باره علّت و حکمت یا فلسفه احکام مختلف.

۳۳- علّت و فلسفه احکامی که فضل بن شاذان، در آخر آن، گفته است آنها را از حضرت رضا علیه السّلام در دفعات مختلف شنیده و جمع نموده است و سپس به علیّ بن محمّد بن قتیبه نیشابوری اجازه روایت آن را داده است.

ص: ۱۷

۳۴- مطالبی که حضرت رضا علیه السّلام در باره اسلام ناب و احکام دین برای مأمون نوشتند و نیز اخباری از آن حضرت.

۳۵- وارد شدن حضرت رضا علیه السّلام به نیشابور و محلّه و خانه‌ای که آن حضرت در آنجا منزل کردند.

۳۶- سخنان حضرت رضا علیه السّلام در مربعه نیشابور، در حالی که از نیشابور به قصد مأمون که در مرو بود، خارج می‌شدند.

۳۷- خبری نادر از حضرت رضا علیه السّلام.

۳۸- خروج حضرت رضا علیه السّلام از نیشابور به طرف طوس و از طوس به سمت مرو.

۳۹- دلیل قبول کردن حضرت رضا علیه السّلام ولایت عهدی مأمون را، و نیز مسائلی که در این زمینه اتّفاق افتاد و افرادی که از این مسأله ناراحت بودند و

ص: ۱۸

کسانی که از این امر راضی و خشنود بودند و مطالب دیگر، و علیّ بن حسین (ع) در این مطلب سخنی دارد.

۴۰- استسقاء مأمون به توسّط حضرت رضا علیه السّلام و قدرت نمایی خداوند در قبول دعای حضرت رضا علیه السّلام و در مورد نابود کردن کسی که منکر معجزه حضرت در آن روز شد.

۴۱- کارهای مأمون برای راندن مردم از محضر و مجلس حضرت رضا علیه السّلام و اهانت کردن به آن حضرت و نیز دعای حضرت رضا علیه السّلام.

۴۲- اشعاری که حضرت رضا علیه السّلام در باره حلم و گذشت کردن از مردم نادان و سرزنش نکردن دوستان و محبّت به دشمن، به گونه‌ای که دوست شود، و نیز رازداری، برای مأمون خواندند. و نیز اشعاری که حضرت رضا علیه السّلام خوانده‌اند و به عنوان ضرب المثل از آن استفاده نموده‌اند.

۴۳- خلق و خوی پسندیده و کیفیّت عبادت آن حضرت علیه السّلام.

ص: ۱۹

۴۴- مناظراتی که مأمون با مخالفین (اهل سنّت) ترتیب می‌داد و طیّ آن با آنها به مجادله برمی‌خاست، و به این ترتیب سعی می‌کرد نظر حضرت رضا علیه السّلام را به خود جلب کند.

۴۵- سخنان امام رضا علیه السّلام در بیان کیفیّت معجزات و علم غیب ائمّه علیهم السّلام و نیز ردّ غلاة و مفوّضه «۱»- لعنهم اللّه-.

۴۶- چهل و چند معجزه از حضرت رضا علیه السّلام.

۴۷- معجزه حضرت رضا علیه السّلام در مستجاب شدن دعای ایشان در مورد بکّار ابن عبد اللّه بن مصعب بن الزّبیر که به آن حضرت ظلم و جفا نمود.

۴۸- معجزه آن حضرت در مورد اینکه فرمود: «من بغداد را نمی‌بینم و بغداد مرا نمی‌بیند»، و عاقبت همان طور شد که حضرت فرمودند.

۴۹- معجزه آن حضرت در مستجاب شدن دعای ایشان در حقّ «برامکه» و

---

(۱)- «غلاة» جمع «غالی» به معنی «غلوکننده» است غلاة کسانی هستند که در مورد ائمه غلو کنند و «مفوضة» قائل به تقویض هستند معتقدند انسان در اعمال خود می‌تواند بدون خواست و اراده خدا عمل کند.

ص: ۲۰

خبر دادن حضرت در مورد اتّفاقاتی که برای آنها خواهد افتاد و نیز اینکه از طرف هارون به آنها، بدی نخواهد رسید.

۵۰- معجزه آن حضرت در پیشگویی این نکته که با هارون در یک مکان دفن خواهند شد.

۵۱- خبر دادن حضرت رضا علیه السّلام در باره مسموم و شهید شدن خویش و نیز مدفون شدن در کنار هارون الرّشید.

۵۲- فراست حضرت رضا علیه السّلام و تشخیص اهل ایمان و اهل نفاق از یک دیگر.

۵۳- آشنائی حضرت رضا علیه السّلام به تمام زبانها.

۵۴- معجزه حضرت رضا علیه السّلام در پاسخ دادن به سؤالات حسن به علیّ وشّاء قبل از اینکه او سؤالات خود را مطرح کند و دو معجزه دیگر.

ص: ۲۱

۵۵- جواب حضرت رضا علیه السّلام به سؤال ابی قرّهٔ دوست جاثلیق.

۵۶- سخنان حضرت رضا علیه السّلام با یحیی بن ضحّاک سمرقندیّ در باره امامت در حضور مأمون.

۵۷- گفتار حضرت رضا علیه السّلام با برادرشان «زید»، در موقعی که او بر دیگران حاضر در مجلس فخرفروشی می‌کرد، و نیز سخنان آن حضرت در باره ساداتی که با سایر شیعه بد رفتاری نمایند و مراقب اعمال خود نباشند.

۵۸- آنچه باعث شد تا مأمون، حضرت رضا علیه السّلام را با سمّ شهید کند.

۵۹- تصریح حضرت رضا علیه السّلام در مورد امامت امام محمّد تقی علیه السّلام.

۶۰- شهادت حضرت رضا علیه السّلام در اثر سمّ دادن مأمون.

۶۱- خبر دیگری از طریق شیعه در باره وفات حضرت رضا علیه السّلام.

ص: ۲۲

۶۲- سخنان ابو الصّلت هرویّ در باره وفات حضرت رضا علیه السّلام و اینکه سمّ را در دانه انگور به حضرت خوراندند.

۶۳- سخنان هرثمهٔ بن أعین در باره وفات حضرت علیه السّلام و اینکه سمّ را در انگور و انار به حضرت خوراندند.

۶۴- چند مرثیه برای حضرت رضا علیه السّلام.

۶۵- ثواب زیارت او طیّ خبری که دعبل بن علیّ خزاعیّ- رحمهٔ اللّه علیه- از حضرت رضا علیه السّلام در مورد حضرت قائم- عجّل اللّه تعالی فرجه- ذکر کرده است که من آن را بعد از اخبار او در ثواب زیارت، آوردم. و نیز خبر دعبل در موقع مرگش و نوشته‌ای که بر قبر دعبل دیده شد.

۶۶- ثوابی که حضرت رضا علیه السّلام برای زیارت حضرت معصومه دختر امام کاظم علیه السّلام ذکر فرموده‌اند.

ص: ۲۳

۶۷- کیفیّت زیارت حضرت رضا علیه السّلام در طوس.

۶۸- زیارتی که از حضرت رضا علیه السّلام برای تمام ائمّه علیهم السّلام نقل شده است و نیز زیارت جامعه دیگری.

۶۹- برکات و استجابت دعا و معجزاتی که از این قبر مطهّر، در این روزگار برای مردم ظاهر شده است.

اینها جمعا شصت و نه باب می‌شود «۱».

---

(۱)- از قرائنی بنظر میرسد که این فهرست ابواب از نویسندگان و نسخه برداران کتاب باشد نه از مؤلّف آن. (الغفّاری)

ص: ۲۴

## باب ۱ علّت ملقّب شدن حضرت علیّ بن موسی علیهما السّلام به «رضا»

ابو جعفر محمّد بن علیّ بن حسین بن موسی بن بابویه قمّی، فقیه، ساکن شهر ری، مؤلّف این کتاب- که خداوند او را بر طاعت و بندگی کمک فرماید و بر توفیقاتش بیفزاید- گوید: ۱- از احمد بن محمّد بن ابی نصر بزنطیّ نقل شده است که گفت: به امام جواد علیه السّلام عرض کردم: گروهی از مخالفین شما می‌پندارند که چون مأمون پدر شما را برای ولایت عهدی خود پسندید و برگزید، ایشان را «رضا «۱»» نامید.

---

(۱)- «رضا» یعنی «پسندیده»، «مورد پسند»، «مورد رضایت».

ص: ۲۵

حضرت جواد علیه السّلام فرمودند: به خدا دروغ می‌گویند، خلاف می‌گویند، بلکه خداوند- تبارک و تعالی- او را «رضا» نامید، زیرا او برای خداوند- عزّ و جلّ- در آسمانش، و برای رسولش و ائمّه بعد از او علیهم السّلام در زمینش مرضیّ بود. بزنطی گوید: عرض کردم: آیا مگر سایر پدرانتان علیهم السّلام برای خدا و رسولش و أئمّه علیهم السّلام راضی نبودند؟

حضرت فرمود: چرا، عرض کردم: پس برای چه از این میان فقط پدرتان «رضا» نامیده شده است؟ فرمود: چون همان طور که دوستان و طرفدارانش به ایشان رضایت داده و ایشان را پذیرفتند، مخالفین نیز ایشان را قبول کرده، به ایشان رضایت داده بودند، و این حالت برای پدران و اجداد ایشان اتّفاق نیفتاد؛ و لذا، از بین آنان فقط ایشان «رضا» نامیده شده‌اند.

توضیح: «مراد آن است که دولت وقت هم او را پذیرفت، و الّا فرقه ضالّه واقفه به او رضایت ندادند».

۲- از سلیمان بن حفص مروزیّ روایت است که: امام کاظم علیه السّلام

ص: ۲۶

فرزندش علیّ علیهما السّلام را «رضا» می‌نامید و مثلا می‌فرمود: «فرزندم «رضا» را صدا کنید» و یا «به فرزندم «رضا» گفتم» و یا «فرزندم «رضا» به من گفت» و زمانی که با حضرت «رضا» صحبت می‌کردند، ایشان را با «ابا الحسن» خطاب می‌فرمودند.

## باب ۲ آنچه در باره مادر گرامی حضرت رضا علیه السّلام و اسم ایشان روایت شده است

۱- محمّد بن یحیی الصّولی گفته است: «ابو الحسن الرّضا علیه السّلام همان علیّ بن- موسی بن جعفر بن محمّد بن علیّ بن الحسین بن علیّ بن ابی طالب علیهم السّلام است، و ما در آن جناب «أمّ ولد «۱»» ی بود به نام «تکتم» و این نام زمانی بر ایشان گذاشته شد که امام کاظم علیه السّلام مالک ایشان شدند.

(۱)- «امّ ولد» کنیزی را گویند که از صاحب و مولای خود، فرزند آورد.

ص: ۲۷

۲- بیهقیّ از صولیّ و او از کندیّ و او از ابو الحسن علیّ بن میثم- که کندیّ در باره‌اش گوید: «کسی را در باره تاریخ ائمّه از او آگاه‌تر ندیده‌ام».- نقل کرده‌اند که: مادر امام کاظم یعنی جناب حمیده مصفّاة که از اشراف و بزرگان عجم بود، کنیزکی مولّده «۱» به نام تکتم خریداری نمود، تکتم از نظر عقل و دین و احترام به مولی و بانویش- حمیده- جزء بهترین زنان بود بگونه‌ای که از زمانی که در ملک جناب حمیده در آمد، از روی احترام و ادب، در مقابل آن بانو نمی‌نشست، لذا جناب حمیده به فرزندش حضرت موسی بن جعفر علیهما السّلام گفت:

پسرم، تکتم کنیزی است که بهتر از او کنیزی ندیده‌ام و شکّ ندارم که اگر نسلی از او بوجود آید خداوند آن نسل را پاک و مطهّر قرار می‌دهد؛ او را به تو بخشیدم، با او به نیکی رفتار کن. زمانی که جناب تکتم حضرت رضا علیه السّلام را به دنیا آورد،

(۱)- کنیز مولّده (جاریهٔ مولّدهٔ)، کنیزی را گویند که در بین عربها متولّد شده و با اولاد آنان بزرگ شده و با آداب و رسوم ایشان پرورش یافته باشد. به نقل از: محمد باقر مجلسی، بحار الانوار، تصحیح محمد باقر بهبودی.



امام کاظم علیه السّلام او را طاهره نامید.

علیّ بن میثم ادامه داد: حضرت رضا علیه السّلام بسیار شیر می‌نوشید و نوزاد درشتی بود، لذا مادر ایشان در جستجوی دایه‌ای بر آمد؛ اطرافیان سؤال کردند: آیا شیر شما کم شده است؟، فرمود: «نه، به خدا سوگند شیر کم نشده است ولی نمازها و اذکاری برای خودم دارم که از زمان تولّد این نوزاد نمی‌توانم به تمام آنها برسم».

حاکم ابو علیّ از قول صولی گوید: «و دلیل بر اینکه نام مادر حضرت رضا علیه السّلام تکتم بوده است، این شعر است که شاعری در مدح آن حضرت سروده است:

۱- بهترین مردم، علیّ بزرگوار است که بهترین پدر و اجداد و قوم و عشیره را داراست.

۲- تکتم او را زاده است که هشتمین پیشوا باشد در علم و حلم، و حجّت الهی را بر مردم تمام کند.

صولی گوید: و عدّه‌ای این شعر را به عموی پدرم، ابراهیم بن عبّاس نسبت داده‌اند ولی از او چنین چیزی برای من روایت نشده است و چیزی که برای من



روایت نشده باشد و از کسی نشنیده باشم، نه آن را قبول می‌کنم و نه ردّ می‌نمایم.

اما شعری که شکّ ندارم مربوط به عموی پدرم، ابراهیم بن عبّاس است، این شعر است:

۱- اعمال شخص عالم، کافی است که برای اهلش شاهدی عادل باشد.

۲- می‌بینم که مالی نو و تازه و قابل توجّه دارند و این مال تازه شباهتی به آن مال قدیمی «۱» ندارد.

۳- بر شما (ای اهل بیت پیامبر) با اموال خودتان منّت می‌گذارند و فقط یک صدم از اموالتان را به شما می‌پردازند.

۴- آن کسی که (یا آن شیعه‌ای که) دشمنان شما را مدیحه‌سرائی کند، خداوند را حمد و سپاس نگفته است.

۵- تو بر مأمون (كه هر دو نسل هشتم از عبد المطّلب هستيد) برترى دارى همان طور كه پدرانت بر پدران او برترى داشتند.

صولى گويد: اين ابيات را با خطّ پدرم، پشت دفترى كه مال او بود يافتم.

---

(۱)- مراد از «مال تازه» (طارف) حضرت رضا عليه السّلام و مراد از مال قديمى (تالد) مأمون است. (مجلسىّ)

ص: ۳۰

پدرم در باره اين اشعار مى‌گفت: «برادرم اين اشعار را برايم خوانده و گفته مربوط به عمويمان است كه در باره علىّ يعنى «رضا» عليه السّلام سروده است.

و در آن دفتر حاشيه ناخوانائى با اين مضمون به چشم مى‌خورد: «مراد از «قسيمه فى القعدد» مأمون است». زيرا حضرت رضا عليه السّلام و مأمون هر دو با هشت پشت به جناب عبد المطلب مى‌رسيدند. «۱»» و تكتم اسمى است عربى كه در اشعار، زياد به چشم مى‌خورد، از جمله:

طاف الخيالان فهاجا سقما خيال تكنى و خيال تكتما

صولى گويد: ابراهيم بن عبّاس عموى پدرم مدايح زيادى در باره حضرت رضا عليه السّلام سروده بود كه آنها را آشكارا بيان مى‌كرد، ولى سپس ناچار شد كه همگى را مخفى نمايد و بعدها به دنبال آنها گشت و از اينجا و آنجا آنها را گردآورى كرد. و عدّه‌اى روايت كرده‌اند كه نام مادر گرامى حضرت رضا عليه السّلام «سكن النّوبيّة» بوده است و همچنين به نامهاى «أروى»، «نجمه» و «سمانه»

---

(۱)- مراد از «قعدد» فاصله شخص با جدّ اكبر او است. همان مأخذ.

ص: ۳۱

نيز ناميده شده است؛ كنيه آن بانو «امّ البنين» بوده است.

۳- علىّ بن ميثم از پدرش، نقل كرده است: وقتى حميده مادر امام كاظم عليه السّلام نجمه مادر امام را خريدارى نمود، گويد: در خواب، حضرت رسول صلى اللّه عليه و آله را ديدم كه به من مى‌فرمود: حميده! نجمه را به پسرت «موسى» ببخش زيرا از او فرزندى به دنيا خواهد آمد كه بهترين انسان روى زمين خواهد بود، من نيز او را به پسرم موسى بخشيدم، و زمانى كه نجمه حضرت رضا عليه السّلام را به دنيا آورد امام كاظم عليه السّلام او را «طاهره» ناميد، و اسامى ديگرى نيز داشت؛ از جمله: نجمه، اروى، سَكَن، سمانه و تكتم كه آخرين نام او بود.

علیّ بن میثم اضافه می‌کند که از پدرم شنیدم که می‌گفت: از مادرم شنیدم:

زمانی که حمیده نجمه را خرید، او دوشیزه بود.

۴- هشام أحمر گوید: امام کاظم علیه السّلام به من فرمودند: آیا کسی از اهل

ص: ۳۲

مغرب را می‌شناسی که به این جا آمده باشد؟ عرض کردم: خیر. فرمودند: چرا، مردی سرخ روی آمده است، بیا با هم به نزد او برویم، با هم سوار شدیم و نزد آن مرد رفتیم، مردی بود از اهل مغرب که تعدادی برده به همراه داشت، حضرت فرمودند: برده‌هایت را به ما نشان بده، آن مرد نُه کنیز به حضرت ارائه نمود، امام کاظم علیه السّلام در مورد هر یک از آنان می‌فرمود: «نیازی به او ندارم» (این را نمی‌خواهم)، سپس فرمودند: بقیّه را نشان بده، مرد پاسخ داد: دیگر چیزی ندارم، حضرت فرمودند: چرا، داری، نشان بده، مرد قسم خورد: نه به خدا، فقطّ یک کنیزک مریض باقی مانده است، حضرت فرمودند: چه مانعی دارد که آن را نیز نشان بدهی؟ ولی مرد امتناع نمود، سپس حضرت برگشتند و فردای آن روز مرا به سراغ آن مرد فرستادند و فرمودند: «به او بگو: آخرش چند؟ و وقتی گفت:

فلان قدر، بگو: قبول است، خریدم» هشام گوید: «نزد آن مرد رفتم، او

ص: ۳۳

گفت: «از فلان قدر کمتر نمی‌دهم، گفتم: قبول است، این پول مال تو، او نیز گفت: آن کنیزک هم مال تو ولی بگو ببینم مردی که دیروز به همراهت بود، کیست؟ گفتم: مردی است از بنی هاشم، گفت: از کدام تیره بنی هاشم؟ گفتم:

از بزرگان آنها است، مرد گفت: بیشتر از این توضیح بده، گفتم: بیشتر نمی‌دانم، مرد گفت: بگذار برایت بگویم، این کنیزک را از دورترین شهرهای مغرب خریداری کرده بودم که زنی از اهل کتاب مرا دید و گفت: این کنیزک چطور با تو همراه است؟ گفتم: برای خود خریده‌ام، زن گفت: این کنیز نمی‌تواند و شایسته نیست که نزد امثال تو باشد، او باید نزد بهترین مردم روی زمین زندگی کند و بعد از مدّت کمی در آن خانه فرزندی به دنیا خواهد آورد که مشرق و مغرب عالم در مقابل او خاضع خواهند شد.

هشام گوید: «پس از خریداری، او را به نزد امام کاظم علیه السّلام آوردم و بعد از مدّت کمی علیّ بن موسی علیهما السّلام را به دنیا آورد».

ص: ۳۴

و این حدیث را به همین شکل، برایم محمّد بن علیّ ماجیلویه از عمویش محمّد بن قاسم از محمّد بن علیّ کوفیّ، از محمّد بن خالد و او از هشام احمر نقل کرده است.

## باب ۳ زمان ولادت حضرت رضا علیه السّلام

۱- روایت شده است که عدّه‌ای از اهل مدینه گویند: حضرت رضا علیه السّلام در مدینه در پنجشنبه ۱۱ ربیع الاوّل به سال ۱۵۳ هجری و ۵ سال بعد از وفات امام صادق علیه السّلام متولّد شدند. و در «طوس» در قریه‌ای بنام «سناباد» از آبادی‌های «نوقان» وفات کردند. و در خانه حمید بن قحطبه طائیّ، در قبّه‌ای که هارون در

ص: ۳۵

آن مدفون بود، در کنار قبر هارون، سمت قبله، دفن شدند. وفات حضرت، در سال ۲۰۳ هجری روز جمعه، بیست و یکم (و یا بیستم) ماه مبارک رمضان واقع شد، عمر شریف ایشان چهل و نه سال و شش ماه بود. از این مدّت، ۲۹ سال و دو ماه را با پدر گرامی‌شان گذراندند و ۲۰ سال و ۴ ماه هم بعد از پدرشان که دوران امامت ایشان بود.

امام رضا علیه السّلام ۲۹ سال و ۲ ماه داشتند که به امامت رسیدند و آغاز امامت ایشان با ادامه حکومت هارون الرّشید معاصر بود، پس از هارون، محمّد امین پسر زبیده مدّت ۳ سال و ۲۵ روز حکومت کرد.

سپس امین خلع شد و عمویش ابراهیم بن شکله را به مدّت ۱۴ روز به جای او قرار دادند، سپس امین از حبس آزاد شد و مجدّدا برای او از مردم بیعت گرفتند، این بار ۱ سال و ۶ ماه و ۲۳ روز پادشاهی کرد، سپس عبد اللّه مأمون ۲۰ سال و ۲۳ روز پادشاهی کرد، و در این مدّت بود که حضرت رضا علیه السّلام را بدون رضایت ایشان و بعد از تهدید آن حضرت به قتل، ولیعهد قرار داد. مأمون

ص: ۳۶

برای این کار، بارها و بارها به حضرت اصرار کرد ولی ایشان در هر بار امتناع می‌فرمودند تا اینکه بالأخره حضرت خود را در خطر مرگ دیدند، و دعا کردند

«اللّهمّ انّک قد نهیتنی ..»

(تا آخر دعای متن) که ترجمه آن چنین است:

«بار خدایا، تو مرا از اینکه خود را با دست خویش به هلاکت اندازم، نهی فرموده‌ای، او مرا مجبور کرده است بگونه‌ای که اگر ولایت عهدی او را نپذیریم در خطر کشته شدن قرار گیرم، من نیز همان گونه که یوسف و دانیال علیهما السّلام مجبور شدند تا ولایت و حکومت را از ظالم زمان خود قبول نمایند، (به این کار) مجبور شده‌ام، خداوندا، حکومتی نیست جز حکومت تو،

و من ولایتی ندارم جز آنچه از طرف تو به من اعطا شود. مرا در اقامه دین و احیاء سنّت پیامبرت محمّد صلی اللّه علیه و آله موفّق فرما. زیرا توئی مولی و یاور من، و چه خوب مولی و یاوری هستی!».

سپس حضرت رضا علیه السّلام با گریه و حزن و اندوه ولایت عهدی را از مأمون

ص: ۳۷

قبول کردند مشروط بر این که کسی را عزل و نصب نکنند، هیچ آداب و رسوم و سنّتی را تغییر ندهند و فقطّ دورادور کارها را نظارت نموده و اظهار نظر فرمایند.

مأمون نیز از همه مردم- چه خواصّ و نزدیکان و چه مردم عادی- برای حضرت رضا علیه السّلام بیعت گرفت.

و هر گاه از حضرت رضا علیه السّلام فضیلت، علم و حسن تدبیری بروز می‌کرد، رشک و حسد مأمون را برمی‌انگیخت و باعث می‌شد کینه حضرت رضا علیه السّلام را به دل گیرد که عاقبت نتوانست تحمّل کند و با نیرنگ، حضرت را مسموم نموده، شهید کرد.

۲- از تمیم قرشیّ روایت شده است که پدر علیّ بن میثم از قول مادرش می‌گفت: «از مادر حضرت رضا علیه السّلام جناب نجمه چنین شنیدم که می‌فرمود:

وقتی فرزندم علیّ را حامله شدم. سنگینی حمل را حسّ نمی‌کردم و در خواب، از شکم خود، صدای تسبیح و تمجید و لا اله الّا اللّه گفتن را می‌شنیدم، این صدا مرا

ص: ۳۸

به هراس می‌انداخت و وقتی بیدار می‌شدم، چیزی نمی‌شنیدم. وقتی وضع حمل کردم، نوزادم دو دستش را به زمین نهاد، سرش را بسوی آسمان بلند کرد و لبانش را تکان می‌داد، گویی چیزی می‌گفت، پدرش موسی بن جعفر علیهما السّلام بر من وارد شدند و فرمودند: نجمه! این کرامت الهی که به تو مرحمت فرموده، بر تو مبارک باد.

نوزاد را در پارچه‌ای سفید به امام کاظم علیه السّلام دادم، ایشان در گوش راست او اذان و در گوش چپش اقامه گفتند، سپس آب فرات طلبیده، و با آن آب کام او را برداشتند، سپس او را به من بازگردانده، فرمودند: او را بگیر، او «بقیّة اللّه» در زمین است».

## باب ۴ تصریح و نصّ امام کاظم علیه السّلام در باره امامت و وصایت فرزندشان حضرت رضا علیه السّلام

۱- از محمّد بن اسماعیل بن فضل هاشمیّ چنین روایت شده است که

ص: ۳۹

گفت: «بر امام موسی کاظم- علیه السّلام- وارد شدم در حالی که ایشان به شدّت مریض بودند، به حضرت عرض کردم: اگر خدای ناکرده برای شما اتّفاقی بیفتد- و خدا آن روز را نیاورد- به چه کسی رجوع کنیم (امام بعد از شما کیست)؟ فرمود: به فرزندم «علیّ»، نوشته او، نوشته من است، و او وصیّ و جانشین من بعد از مرگم خواهد بود.

نصّی دیگر:

۲- از علیّ بن یقطین روایت شده است که گفت: «نزد حضرت امام موسی کاظم علیه السّلام بودم و فرزندشان «علیّ» نیز حضور داشتند، امام فرمودند: ای علیّ! این پسرم آقا و سرور فرزندان من است، کنیه خودم را به او عطا کردم، (علیّ بن- یقطین گوید:) هشام (که این مطلب را از من شنید) با دست بر پیشانی خود زد و گفت: «انّا للّه»، یعنی امام کاظم علیه السّلام با این سخن، خبر فوت خود را به تو داده‌اند».

(توضیح: ظاهرا عبارت «یعنی ابن سالم» که در متن عربی آمده از اشتباهات

ص: ۴۰

نسّاخ می‌باشد و صواب «ابن حکم» است).

نصّی دیگر:

۳- از حسین بن نعیم صحّاف روایت شده است که گفت: «من و هشام ابن الحکم و علیّ بن یقطین در بغداد بودیم که علی بن یقطین گفت: من نزد حضرت عبد صالح موسی بن جعفر علیهما السّلام بودم که فرزند ایشان، «رضا» علیه السّلام وارد شدند، امام کاظم فرمودند: علیّ! او، آقا و سرور فرزندان من است و من کنیه خود را به او عطا کردم». حسین بن نعیم ادامه داد: «در این موقع هشام با دست بر پیشانی خود زد و گفت: ای وای! چه گفتی؟» علیّ بن یقطین گفت:

«به خدا قسم، همان چیزی را که برایت گفتم، از ایشان شنیدم». هشام گفت:

«قسم به خدا که حضرت با این سخن، در واقع به تو خبر داده‌اند که امامت بعد از ایشان، در حضرت رضا علیه السّلام است».

نصّی دیگر:

۴- از علیّ بن یقطین روایت شده است که گفت: «حضرت موسی بن-

ص: ۴۱

جعفر علیهما السّلام بدون اینکه من از ایشان چیزی سؤال کنم، به من فرمودند: او، فقیه‌ترین و عالم‌ترین فرزند من است- و با دست خود به حضرت رضا علیه السّلام اشاره کردند- و کنیه خود را به او عطا کرده‌ام.

نصّی دیگر:

۵- از منصور بن یونس بزرج روایت شده است که گفت: «روزی بر امام کاظم علیه السّلام وارد شدم، حضرت فرمودند: منصور! می‌دانی امروز چه کرده‌ام؟

عرض کردم: خیر، فرمود: فرزندم «علیّ» را وصیّ و خلیفه بعد از خود قرار دادم.

بر او وارد شو و به او تهنیت بگو و نیز بگو که من تو را به این کار امر کرده‌ام».

منصور ادامه داد: «من بر ایشان وارد شدم و تهنیت گفتم و نیز گفتم که پدرشان مرا، به این کار امر فرموده است».

ص: ۴۲

(شیخ صدوق گوید:) منصور بعدا منکر امامت حضرت رضا علیه السّلام شد و اموالی را که (مربوط به امام کاظم علیه السّلام بود و) در دست داشت، خود تصاحب کرده، آنها را با بی‌مبالاتی خرج نمود.

نصّی دیگر:

۶- از داود بن کثیر روایت شده است که گفت: «به امام صادق علیه السّلام عرض کردم: قربانت گردم، فدایت شوم، اگر (برای شما) اتّفاقی بیفتد، به چه کسی رجوع کنم، فرمود: به فرزندم موسی».

داود بن کثیر ادامه می‌دهد: «سپس آن اتّفاق افتاد، و من- به خدا قسم- در مورد حضرت موسی بن جعفر علیهما السّلام ذرّه‌ای شکّ به خود راه ندادم، سپس حدود سی سال گذشت، به نزد امام کاظم علیه السّلام آمدم و عرض کردم: فدایت شوم! اگر (برای شما) اتّفاقی افتاد به چه کسی مراجعه کنم؟ فرمود: به فرزندم «علیّ»، داود گوید: «سپس آن اتّفاق به وقوع پیوست و من در مورد حضرت رضا علیه السّلام

ص: ۴۳

لحظه‌ای و ذرّه‌ای شک به خود راه ندادم».

نصّی دیگر:

۷- داود رقّی گوید: «به حضرت ابو ابراهیم امام کاظم علیه السّلام عرض کردم:

فدایت شوم! من پیر شده‌ام، بفرمایید امام بعد از شما کیست؟ حضرت به امام رضا علیه السّلام اشاره فرموده، گفتند: بعد از من او امام شماست».

نصّی دیگر:

۸- داود رقّی گوید: «به حضرت ابو ابراهیم یعنی امام کاظم علیه السّلام عرض کردم: پدرم فدای شما! من پیر شده‌ام و می‌ترسم برایم اتّفاقی بیفتد و دیگر نتوانم شما را زیارت کنم، لطفا بفرمایید امام بعد از شما کیست؟ حضرت فرمودند: پسرم علیّ».

ص: ۴۴

نصّی دیگر:

۹- یزید بن سلیط زیدیّ گوید: «من و همسفرهایم به امام صادق علیه السّلام در راه مکّه برخورد کردیم، من به حضرت عرض کردم: مادر و پدرم فدای شما! شما و اجدادتان همگی، امام و مطهّر هستید، و کسی را از مرگ راه نجات نیست، لطفا برایم (در مورد امام بعد از خود) مطلبی بفرمائید تا من به فرزندان و اقوام بعد از خودم، بازگویم، حضرت فرمودند: بسیار خوب، اینان فرزندان من هستند و او از همه برتر است- و به فرزندشان حضرت موسی علیه السّلام اشاره فرمود- او دارای علم، حُکم و حکمت، فهم، و سخاوت است و آنچه را مردم در مسائل مورد اختلاف دینی، بدان نیاز دارند آگاه است، حسن خلق و حسن همسایگی دارد، او دری است از درهای خداوند- عزّ و جلّ- و نکته دیگری در اوست که از همه

ص: ۴۵

اینها مهمتر است». یزید بن سلیط ادامه داد: «پدرم پرسید: پدر و مادرم فدای شما! این نکته که می‌فرمائید، چیست؟ حضرت فرمودند: «خداوند- عزّ و جلّ- فریادرس و غیاث این امّت را و علم و فهم و نور و حکمت آن را، بهترین نوزاد و بهترین نوجوان را، از او بوجود خواهد آورد، خداوند متعال توسّط این مولود، از قتل و خونریزی جلوگیری می‌کند، رفع اختلافات و اصلاح ذات البین می‌نماید، و پراکندگی و آشفتگی و شکاف را اصلاح می‌فرماید. خداوند توسّط او برهنه و گرسنه را می‌پوشاند و سیر می‌کند، خائفین را ایمنی می‌دهد، باران نازل می‌کند، بندگان به واسطه او فرمانبرداری می‌کنند. از بهترین مرد و بهترین جوان است، قبل از بلوغش، به خانواده‌اش بشارت (امامت او) داده می‌شود، گفتارش حکمت‌آمیز، و سکوتش از روی علم و آگاهی است، مسائل مورد اختلاف مردم را برای آنها بیان می‌نماید.» یزید بن سلیط گوید: «پدرم سؤال کرد: مادر و پدرم به قربان شما! آیا فرزندی هم دارد؟ حضرت فرمود: بله، و دیگر چیزی نفرمود».

سپس یزید گوید: «بعد از مدّتی حضرت ابو الحسن- یعنی موسی بن-

ص: ۴۶

جعفر علیهما السّلام- را ملاقات کردم و به ایشان عرضه داشتم: «پدر و مادرم فدای شما! دوست دارم، همان طور که پدرتان به من (در باره امام بعدی) اطّلاعاتی دادند شما نیز چنین کنید». حضرت فرمودند: «پدرم در زمانی می‌زیست که زمان ما آن گونه نیست». یزید گوید: گفتم: «هر کس به این مقدار از شما بسنده کند، خداوند لعنتش کند «۱»!» یزید ادامه می‌دهد: «حضرت خندیدند و فرمودند: ای ابا عماره! از خانه‌ام خارج شدم و در ظاهر به تمام پسرانم از جمله «علیّ» وصیّت و سفارش کردم (و در ظاهر همگی را وصیّ قرار دادم) امّا به او در پنهان و جدای از دیگران، وصیّت نمودم (او را وصیّ خود نمودم) و در خواب رسول خدا و امیر المؤمنین علیهما السّلام را دیدم که به همراه او، یک انگشتری، یک شمشیر، یک عصا، یک کتاب و یک عمّامه بود. سؤال کردم: اینها چیست؟ فرمود: عمّامه نشانه سلطنت و قدرت خداوند متعال است، شمشیر علامت عزّت و غلبه الهی است، کتاب نشانه نور خداوند-

---

(۱)- ظاهرا مراد سائل این بوده که من باین مقدار توضیح قانع نیستم و امیدوارم بیشتر توضیح دهید و صریح بیان بفرمائید. یعنی عمّال حکومت حقّ چنین گفتاری را از امام سلب نموده بودند، و سخن یزید نیز اشاره بهمین مطلب دارد.

ص: ۴۷

عزّ و جلّ- است. عصا، علامت قوّت و نیروی خداوند- عزّ و جلّ- و بالأخره انگشتری دربرگیرنده همه این امور است، سپس حضرت رسول صلی اللّه علیه و آله فرمودند:

امامت به فرزندت «علیّ» می‌رسد، یزید گوید: «سپس حضرت به من فرمودند:

ای یزید این مطالب ودیعه و امانت است در نزد تو، و در مورد این مطالب با هیچ کسی صحبت نکن جز با افراد عاقل یا صادق و یا بنده‌ای که خداوند قلب او را برای ایمان امتحان نموده است (و او از این امتحان سرافراز بیرون آمده باشد)، و نعمتهای الهی را کفران نکن، و اگر از تو گواهی و شهادت خواسته شد، شهادت بده، زیرا خداوند تبارک و تعالی می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَماناتِ إِلى أَهْلِها «۱»». (خداوند به شما دستور می‌دهد که امانتها را به اهلش برسانید) و نیز می‌فرماید: «وَ مَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ كَتَمَ شَهادَةً عِنْدَهُ مِنَ اللَّهِ» (و چه کسی ظالمتر است از کسی که گواهی و شهادتی را نزد خود پنهان سازد) «۲»».

گفتم: «ابدا این کار را نخواهم کرد، و سپس حضرت امام کاظم علیه السّلام فرمودند: آنگاه رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلّم اوصاف او را برشمردند و فرمودند: علیّ فرزند

---

(۱)- نساء: ۵۸.

(۲)- بقره: ۱۴۰.

ص: ۴۸

تو کسی است که با نور خداوند نگاه می‌کند و با تفهیم الهی می‌شنود و با حکمت او سخن می‌گوید، همیشه درست و صواب عمل می‌کند و به خطا نمی‌رود، می‌داند و عالم است و جهل در او راه ندارد، لبریز از حکمت و علم است، و چه کم با او خواهی بود! آن قدر (کم) است که گویا اصلا نبوده است، پس وقتی از سفرت بازگشتی امور خود را سر و سامان بده و از خواسته‌های خود، خود را فارغ البال کن و چشم بپوش زیرا از آنها جدا خواهی شد و با چیز دیگری مجاور خواهی گشت، لذا فرزندانت را، جمع کن و خداوند را بر همگی آنها گواه بگیر، و خداوند برای گواه بودن کافی است».

سپس امام کاظم علیه السّلام فرمودند: ای یزید! من در این سال وفات خواهم کرد و پسرم «علیّ» همنام علیّ بن ابی طالب علیه السّلام و همنام علیّ بن الحسین علیهما السّلام و دارای فهم، علم و شکوه و هیبت امیر المؤمنین علیه السّلام است، و تا چهار سال بعد از هارون، اجازه سخن گفتن ندارد ولی وقتی آن چهار سال گذشت، در باره هر چه می‌خواهی از او سؤال کن که به خواست خدا به تو پاسخ خواهد داد.

ص: ۴۹

نصّی دیگر:

۱۰- عبّاس نخّاس اسدیّ گوید: «به حضرت رضا علیه السّلام عرض کردم: شما امام این زمان هستید؟ فرمود: بله- به خدا- امام تمام انس و جنّ».

نصّی دیگر:

۱۱- سلیمان بن حفص مروزیّ گوید: «بر امام ابو الحسن موسی بن- جعفر علیهما السّلام وارد شدم و می‌خواستم در باره حجّت الهی و امام بعد از ایشان سؤال کنم، حضرت به من نگاهی فرمودند و بدون اینکه من مطلبی سؤال کنم، فرمودند: سلیمان! «علیّ» پسر و وصیّ من است و بعد از من حجّت خدا بر مردم خواهد بود، و او بهترین فرزند من است، اگر بعد از من زنده ماندی، نزد آن دسته از شیعیان و اهل ولایت من که خواستار شناختن جانشین من هستند، به نفع او (علیّ بن موسی) شهادت و گواهی بده».

ص: ۵۰

نصّی دیگر:

۱۲- علیّ بن عبید اللّه هاشمیّ گوید: «من و سایرین- حدود ۶۰ نفر از شیعیان- در کنار قبر حضرت رسول صلی اللّه علیه و آله بودیم و امام کاظم علیه السّلام در حالی که دست فرزند خود «علیّ» را در دست گرفته بودند، به سمت ما آمدند و فرمودند:

آیا می‌دانید من که هستم؟ ما گفتیم: شما سرور و بزرگ ما هستید، حضرت فرمودند: نام و نسب مرا بگوئید، ما عرضه داشتیم: شما موسی بن جعفر بن محمّد هستید، حضرت فرمودند: این که همراه من است، کیست؟ گفتیم: علیّ بن- موسی بن جعفر، حضرت فرمودند: پس شاهد باشید که او در حیاتم وکیل و پس از فوتم، وصیّ من است».

نصّی دیگر:

۱۳- عبد اللّه بن مرحوم گوید: «از بصره به سمت مدینه خارج شدم. در بین



راه با امام کاظم علیه السّلام که به بصره برده می‌شدند «۱»، برخورد کردم. حضرت کسی را به نزد من فرستادند و من نزد ایشان رفتم امام کاظم علیه السّلام تعدادی کتاب به من دادند و امر کردند که آنها را به مدینه برسانم، سؤال کردم: قربانت گردم! اینها را به چه کسی بدهم؟ فرمودند: «به فرزندم «علیّ». او وصیّ من است و تمام کارهایم به دست اوست و بهترین فرزندم می‌باشد».

نصّی دیگر:

۱۴- عبد اللّه بن حارث- که مادرش از نسل جعفر طیّار است- گوید:

«امام کاظم علیه السّلام کسی را به نزد ما (بنی ابو طالب) فرستاده و ما را فراخواندند و فرمودند: آیا می‌دانید برای چه شما را جمع کرده‌ام؟ گفتیم: خیر، فرمودند: گواه باشید که این پسرم «علیّ»، وصیّ من است و تمام کارهایم به دست اوست و پس از من جانشین من می‌باشد، هر کس از من طلبی دارد، طلب خود را از این

---

(۱)- این قضیّه در زمانی اتّفاق افتاده است که حضرت در اواخر سال ۱۷۹ هجری، به دستور هارون و توسّط عمّال او در مدینه دستگیر شده و به سوی بصره فرستاده شدند.



فرزندم وصول کند، و هر کس که من به او وعده‌ای داده‌ام، از او مطالبه کند، و هر کس که بناچار باید خودم را ملاقات کند، با نامه و دستخطّ او به ملاقات من بیاید».

توضیح: «یعنی در تمام کارها به فرزندم «رضا» رجوع کنید و اگر کاری هست که ضرورة باید با من مطرح شود، باز هم اوّل به نزد فرزندم «رضا» علیه السّلام بروید و با اجازه کتبی ایشان به دیدار من بیایید».

نصّی دیگر:

۱۵- حیدر بن ایّوب گوید: «محمّد بن یزید هاشمیّ گفت: الآن، شیعیان، علیّ بن موسی علیهما السّلام را امام خود، برخواهند گزید، گفتم: چطور؟ گفت: امام کاظم علیه السّلام ایشان را به حضور طلبیده، وصیّ خود قرار دادند».

نصّی دیگر:

۱۶- و نیز از حیدر بن ایّوب نقل است که گفت: «در شهر مدینه در محلّه قبا



که آن محلّ زندگی محمّد بن زید بن علیّ بود جمع بودیم، محمّد (معمولا در ساعت معیّنی نزد ما می‌آمد ولی این بار) تأخیر کرد، به او گفتیم: قربانت گردیم! چه چیز باعث شد تأخیر کنی؟ گفت: أبو ابراهیم (امام کاظم) علیه السّلام امروز هفده نفر از سادات، از جمله مرا، فرا خوانده بود و همگی ما را شاهد گرفت که پسرش «علیّ» وصیّ و وکیل اوست چه در زنده بودن او و چه بعد از فوتش، و گفتار او (علیّ) را تماما در مورد خودش قبول دارد چه به نفع حضرت حکم کند، چه بر ضرر ایشان»، سپس محمّد بن زید ادامه داد: «حیدرا! قسم به خدا، امروز امامت را برای او قرار داد و شیعیان بعد از ایشان به او (حضرت رضا) معتقد خواهند شد»، حیدر گوید: «گفتم: خداوند او را زنده نگاه خواهد داشت، این چه حرفی است!؟» محمّد گفت: «وقتی او را وصیّ خود قرار داد یعنی امامت را به او واگذار کرده است»، علیّ بن حکم (که این جریان را از حیدر بن ایّوب شنیده بود) گوید: «حیدر با شکّ در امامت حضرت رضا علیه السّلام از دنیا رفت».

نصّی دیگر:

۱۷- عبد الرّحمن بن حجّاج گوید: «امام ابو الحسن موسی بن جعفر علیهما السّلام



فرزند خود «علیّ» علیه السّلام را وصیّ خود قرار دادند و نوشته‌ای برای حضرت رضا علیه السّلام تهیّه کردند و در ذیل نوشته، شصت نفر از بزرگان مدینه را شاهد گرفتند».

نصّی دیگر:

۱۸- حسین بن بشیر گوید: «همان گونه که حضرت رسول صلی اللَّه علیه و آله و سلّم حضرت علیّ علیه السّلام را در روز عید غدیر خمّ به امامت معرّفی فرمودند، امام کاظم علیه السّلام نیز فرزند خود «علیّ» علیه السّلام را امام قرار داده، فرمودند: ای اهل مدینه یا فرمودند:

ای اهل مسجد، این «علیّ»، وصیّ من بعد از من است».

نصّی دیگر:

۱۹- حسن بن علیّ خزّاز گوید: «به همراه علیّ بن ابی حمزه به سوی مکّه

ص: ۵۵

حرکت کردیم، علیّ بن ابی حمزهٔ با خود کالاها و اموالی حمل می‌کرد، به او گفتیم:

اینها چیست؟ گفت: اینها مال عبد صالح (امام کاظم) علیه السّلام است که امر فرموده به فرزندش «علیّ» علیه السّلام برسانم، چون آن حضرت فرزندش را وصیّ خود قرار داده است».

مصنّف (شیخ صدوق) گوید: «علیّ بن أبی حمزهٔ بعد از وفات امام کاظم علیه السّلام این مطلب را منکر شد و اموال را به حضرت رضا علیه السّلام تحویل نداد.

نصّی دیگر:

۲۰- سلمهٔ بن محرز گوید: «به امام صادق علیه السّلام عرض کردم: مردی از فرقه عجلیّه به من گفت: چقدر دیگر امید دارید این پیرمرد (منظورش امام صادق علیه السّلام بوده است) زنده بماند؟ یکی دو سال دیگر خواهد مرد و دیگر کسی که مایه امید شما باشد نخواهید داشت، حضرت فرمودند: چرا به او نگفتی که این موسی بن جعفر علیهما السّلام است که برای خود مردی شده است؟ و جاریه‌ای

ص: ۵۶

(کنیزی) برای او خریداری کرده‌ایم که بر او حلال است و به زودی خواهی دید که به خواست خدا، دارای فرزندی فقیه خواهد شد».

توضیح: «ظاهرا مراد به آن مرد عجلی هارون بن سعد عجلی است، و مراد از عجلیّه یا اصحاب مغیرهٔ بن سعید عجلی است که معتقدند که خداوند بصورت مردیست ولی از نور، و بر سرش تاجی است، و یا اصحاب و یاران ابی منصور عجلیّ که از امام باقر علیه السّلام روی گردانید و خود مدّعی امامت شد و یارانش بر این اعتقادند که او بآسمان عروج کرد».

نصّی دیگر:

۲۱- از اسماعیل بن خطّاب روایت است که: «امام ابو الحسن موسی بن جعفر علیهما السّلام بارها بی‌مقدّمه شروع به مدح و ثنای فرزند خود «علیّ»- علیه السّلام- می‌فرمودند و از فضایل و نیکی ایشان مطالبی ذکر می‌کردند که در مورد دیگران، چنین مطالبی نمی‌فرمودند، گویا می‌خواستند به این ترتیب اطرافیان را به حضرت رضا- علیه السّلام- توجّه دهند».

ص: ۵۷

نصّی دیگر:

۲۲- جعفر بن خلف گوید: «از امام ابو الحسن موسی بن جعفر علیهما السّلام شنیدم که می‌فرمود: خوشا به سعادت کسی که قبل از مرگ، فرزندش را- که از خود به یادگار خواهد گذاشت- ببیند، و خداوند (با دادن این پسر به من) فرزندی را که بعد از من باقی خواهد بود به من نشان داده است، و به او یعنی حضرت رضا علیه السّلام اشاره فرمود».

نصّی دیگر:

۲۳- حسین بن مختار گوید: «زمانی که امام کاظم علیه السّلام در حبس بودند، نامه‌هائی از ایشان به دست ما رسید که در آنها چنین نوشته شده بود: مقام امامت من به فرزند بزرگم می‌رسد».

نصّی دیگر:

۲۴- و نیز از حسین بن مختار روایت است که: «زمانی که امام کاظم علیه السّلام

ص: ۵۸

از بصره سرزمین ما عبور فرمود، نامه‌هائی از ایشان به دست ما رسید که در کنار آنها چنین آمده بود: «مقام امامت من به فرزند بزرگم می‌رسد».

نصّی دیگر:

۲۵- زیاد بن مروان قندیّ گوید: «بر امام کاظم علیه السّلام وارد شدم و فرزند ایشان «علیّ» نیز حضور داشت، امام کاظم علیه السّلام فرمودند: زیاد! این شخص نوشته‌اش نوشته من است، گفتارش گفتار من است، فرستاده‌اش فرستاده من است و هر چه بگوید مطلب همان است که او گفته است».

مصنّف (شیخ صدوق) گوید: «زیاد بن مروان قندیّ، خود، این حدیث را نقل کرد ولی بعد از فوت امام کاظم علیه السّلام منکر آن شده و از جمله واقفه «۱» گردید و آن قسمت از اموال موسی بن جعفر علیهما السّلام را که نزد خود داشت، حبس و ضبط نمود». (و به حضرت رضا علیه السّلام مستردّ نکرد.)

---

(۱)- توضیح «واقفه» در صفحه ۱۳ گذشت.

ص: ۵۹

نصّی دیگر:

۲۶- نصر بن قابوس گوید: «به موسی بن جعفر علیهما السّلام عرض کردم: از پدرتان سؤال کردم که امام بعد از شما کیست؟ وی شما را معرّفی کرد، بعد از رحلت ایشان مردم هر کدام به سمتی رفتند و منحرف شدند امّا من و دوستانم به امامت شما معتقد شدیم، حال بفرمائید امام بعد از شما کیست؟ فرمودند:

فرزندم علیّ».

نصّی دیگر:

۲۷- باز از نصر بن قابوس نقل شده است که گفت: «حضرت ابو الحسن امام کاظم علیه السّلام به من فرمودند: پسرم «علیّ» بزرگترین فرزند من است و از همه آنها نسبت به من مطیع تر است، به همراه من در کتاب جفر و جامعه نگاه می‌کند.

و هیچ کس نمی‌تواند در این دو کتاب بنگرد جز اینکه پیغمبر یا وصیّ پیغمبر باشید.

ص: ۶۰

نصّی دیگر:

۲۸- مفضّل بن عمر گوید: «بر حضرت موسی بن جعفر علیهما السّلام وارد شدم و فرزندشان «علیّ» در آغوش آن حضرت بود، امام کاظم علیه السّلام ایشان را می‌بوسیدند و زبانشان را می‌مکیدند و ایشان را بر دوش خود می‌گذاشتند و در بغل می‌گرفتند و می‌فرمودند: پدر و مادرم قربان تو! چقدر خوشبو و خوش خلق و پاک طینت هستی! فضائلت چقدر آشکار است!» راوی گوید: «عرض کردم:

قربانت گردم! محبّتی نسبت به این کودک در دلم افتاده که نسبت به هیچ کس جز شما چنین محبّتی در خود احساس نمی‌کنم». حضرت فرمودند: «مفضّل! نسبت او با من، همچون نسبت من با پدرم است. «ذُرِّيَّةً بَعْضُها مِنْ بَعْضٍ وَ اللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ» «۱» عرض کردم آیا او امام بعد از شماست؟ فرمودند: «بله، هر که از او اطاعت کند هدایت و رشد می‌یابد و هر که او را نافرمانی کند، کافر است».

---

(۱)- این کلام، آیه شریفه ۳۴ سوره آل عمران است که خداوند در مورد برگزیدن انبیاء فرموده است، معنی آن چنین است: این برگزیدگان الهی، برخی، از نسل برخی دیگرند و خداوند شنوا و داناست.

ص: ۶۱

نصّی دیگر:

۲۹- محمّد بن سنان گوید: یک سال قبل از اینکه امام کاظم علیه السّلام را به عراق ببرند، روزی بر ایشان وارد شدم، فرزندشان «علیّ» نیز مقابل حضرت بود، امام کاظم علیه السّلام به من فرمودند: محمّد! عرض کردم: بفرمائید، فرمودند:

امسال، مسأله‌ای پیش خواهد آمد، سعی کن به خاطر آن بیتابی نکنی، سپس سکوت کردند و با دست به زمین زدند، سپس رو به من کرده و فرمودند: «یُضِلُّ- اللَّهُ الظّالِمِینَ وَ یَفْعَلُ اللَّهُ ما یَشاءُ «۱»».

عرض کردم: قربانت گردم! قضیّه چیست؟ فرمودند: هر کس به این فرزندم ظلم کند و حقّ او را ندهد و امامت او را بعد از من انکار کند مثل کسی خواهد بود که به علیّ بن ابی طالب علیه السّلام ظلم کرده و حقّ او را نداده و امامت او را بعد از حضرت محمّد صلی اللَّه علیه و آله منکر شده است، راوی گوید: فهمیدم که حضرت با این سخنان می‌خواهند از مرگ خود و امامت فرزندشان خبر دهند [پس عرضه

---

(۱)- خداوند ظالمین را گمراه می‌کند و هر کاری بخواهد انجام می‌دهد: ابراهیم: ۲۷.

ص: ۶۲

داشتم: بخدا، اگر خداوند به من طول عمر عنایت کند حقّ ایشان را خواهم داد و امامتشان را قبول خواهم نمود] و شهادت می‌دهم که ایشان بعد از شما حجّت خداوند متعال بر مردم بوده، دعوت‌کننده به دین الهی می‌باشند. حضرت فرمودند: محمّد! خداوند به تو طول عمر خواهد داد و تو مردم را به امامت او و امامت امام بعد از او دعوت خواهی کرد. عرض کردم: قربانت گردم، امام بعد از ایشان کیست؟ فرمودند: پسرش «محمّد». عرض کردم: به روی چشم! فرمودند: بله، من، تو را این گونه در کتاب امیر المؤمنین علیه السّلام یافته بودم. تو در بین شیعیان ما از برق در شب ظلمانی روشن‌تر و آشکارتر هستی. سپس فرمودند:

ای محمّد! مفضّل مایه انس و راحتی و آرامش من بود، و تو انس و آرامش آن دو (امام رضا و امام جواد) خواهی بود. بر آتش حرام است که تو را لمس کند.

ص: ۶۳

## باب ۵ نسخه وصیّت حضرت موسی بن جعفر علیهما السّلام

۱- عبد اللَّه بن محمّد حجّال گوید: «ابراهیم بن عبد اللَّه جعفریّ از قول عدّه‌ای از بستگانش نقل کرده است که: حضرت موسی بن جعفر علیهما السّلام اسحاق بن- جعفر بن محمّد (برادر خویش)، ابراهیم بن محمّد جعفریّ، جعفر بن صالح جعفریّ، معاویه جعفریّ (که همگی از نسل ابو طالب بودند)، یحیی بن الحسین بن زید (از نواده‌گان امام زین العابدین علیه السّلام) و سعد بن عمران انصاریّ، محمّد بن حارث انصاریّ، یزید بن سلیط انصاری و محمّد بن جعفر اسلمیّ (که از اصحاب امام کاظم علیه السّلام بودند) را بر وصیّت خود شاهد گرفتند، و قبل از این کار، حضرت، این عدّه را بر عقاید حقّه خویش شاهد

گرفتند. این عقاید عبارت بود از: گواهی بر وحدانیّت خداوند یکتا، گواهی به رسالت محمّد صلی اللَّه علیه و آله و اینکه قیامت بی‌شکّ خواهد آمد و خداوند مردگان را زنده خواهد کرد. و زندگی بعد از مرگ حقّ

ص: ۶۴

است و حساب و قصاص حقّ است و ایستادن و توقّف نمودن در مقابل خداوند عزّ و جلّ (در قیامت) حقّ است و آنچه را حضرت محمّد صلی اللَّه علیه و آله برای مردم آورده حقّ حقّ حقّ است و آنچه را روح الأمین نازل کرده است حقّ است. (حضرت این عقاید را یک یک برشمرده، فرمودند:) با اعتقاد بر این عقاید زندگی می‌کنم و با این اعتقادات می‌میرم و با همین اعتقادات بعد از مرگ زنده خواهم شد، إن شاء اللَّه.

حضرت این افراد را شاهد گرفتند که این مطالب (که بیان خواهد شد) وصیّت من است با خطّ خود من، و قبل از آن سفارشات جدّم امیر المؤمنین علیه السّلام و سفارشات حسن و حسین و علیّ بن الحسین و سفارشات محمّد بن علیّ و سفارشات جعفر بن محمّد علیهم السّلام را حرف به حرف نوشته و نسخه برداری کرده‌ام، و اینک با این وصیّت، فرزندم «علیّ» و به همراه او فرزندان دیگرم را اگر خواهد به امید خدا وصیّ قرار می‌دهم، اگر (علیّ) دید آنها رشد دارند و خواست آنها را به عنوان وصیّ باقی گذارد، این اختیار را دارد و اگر از آنها ناراضی بود و خواست ایشان را کنار بگذارد، باز مختار است و آنان در مقابل او اختیاری ندارند، در مورد صدقات،

ص: ۶۵

اموال، کودکان و فرزندانم «علیّ» و نیز ابراهیم، عبّاس، اسماعیل، احمد (اولاد دیگر امام کاظم علیه السّلام) و امّ احمد (از همسران امام کاظم علیه السّلام او از زنان محترم بوده و مورد عنایت حضرت قرار داشت) را وصیّ قرار می‌دهم، در مورد امور همسرانم فقطّ «علیّ» وصیّ است، و ثلث صدقه پدر و خانواده‌ام را به هر گونه که صلاح بداند خرج کند، و آن گونه که هر کس نسبت به اموال خود رفتار می‌کند، رفتار کند، اگر دوست داشت آنچه را که گفتم، در مورد اهل و عیالم به اجرا گذارد، مختار است و اگر نخواست این کار را بکند، باز هم اختیار دارد، اگر خواست بفروشد یا ببخشد یا به کسی بدهد یا به روش غیر از آنچه وصیّت کرده‌ام صدقه بدهد نیز مختار است و در این وصیّت، در مورد اموال و خانواده و فرزندانم، او بمنزله خود من است، و اگر صلاح دید که برادرانش را- که در آغاز این نوشته از آنها نام برده‌ام- (به همان صورت که من در اینجا ذکر می‌کنم) باقی بگذارد، می‌تواند این کار را بکند و اگر نخواست، می‌تواند آنها را کنار بگذارد و کسی حقّ اعتراض به او را ندارد، و اگر کسی از آنها بخواهد خواهر خود را عروس کند، بدون اجازه و دستور او این حقّ را ندارد، و هر نیرو و قدرتی بخواهد او را از

ص: ۶۶

اختیاراتی که در اینجا ذکر کرده‌ام، کنار بزند و مانع او بشود، با این کار از خدا و رسولش فاصله گرفته و بر کنار شده است و خدا و رسولش نیز با او رابطه‌ای نخواهند داشت، و لعنت خداوند و تمام لعنت‌کنندگان و ملائکه مقرّب و انبیاء و مرسلین و

مؤمنین بر چنین شخصی باد، و هیچ یک از سلاطین و نیز هیچ یک از فرزندانم حقّ ندارند او را از اموالی که نزد او دارم برکنار کنند، من نزد او اموالی دارم، و سخنان او در مورد مبلغ آن، کاملا مورد قبول من است چه کم بگوید، چه زیاد، و علّت ذکر اسامی سایر فرزندانم فقطّ این بود که نام آنها و أولاد صغیرم در اینجا با احترام ذکر شود و آنها شناخته شوند.

آن همسرانم که «امّ ولد «۱»» هستند، هر کدام که در منزل باقی ماندند، دارای همان حقوق و مقرّری خواهند بود که در زمان حیاتم از آن برخوردار بودند، به این شرط که او مایل باشد، و آنهایی که ازدواج کنند دیگر نمی‌توانند بازگردند و مقرّری دریافت دارند مگر اینکه «علیّ» صلاح بداند، دخترانم نیز همین گونه‌اند.

---

(۱)- معنی امّ ولد در صفحه ۲۶ گذشت.

ص: ۶۷

امر ازدواج دخترانم بدست هیچ یک از برادران مادری‌شان نیست و دخترانم نباید کاری انجام دهند جز با صلاح‌دید و مشورت او، و اگر برادران مادری دخترانم (بدون اجازه «علیّ») در مورد ازدواج آنان کاری انجام دهند خداوند تعالی و رسولش- صلی اللَّه علیه و آله- را مخالفت و نافرمانی کرده‌اند، او نسبت به مسائل ازدواج قوم خود داناتر است اگر خواست تزویج می‌کند و اگر نخواست، نمی‌کند، و من آنان را نسبت به آنچه در این نوشته ذکر کرده‌ام وصیّت و سفارش نموده‌ام و خداوند را بر آنها گواه می‌گیریم.

و کسی حقّ ندارد وصیّت مرا باز کند و یا آن را إظهار نماید، این وصیّت همان گونه است که برای شما ذکر کردم، هر کس بدی کند به خودش بدی کرده است و هر که خوبی کند به نفع خودش است و پروردگارت به بندگان ظلم نمی‌کند، و هیچ کس- اعمّ از سلطان و دیگران- حقّ ندارد این نامه را که در پایین آن مهر کرده‌ام، باز کند، هر کس چنین کند لعنت و غضب خدا بر او باد و ملائکه و گروه مسلمین و مؤمنین، بعد از خدا کمک (من) باشند، (سپس)

ص: ۶۸

حضرت موسی بن جعفر علیهما السّلام و شهود، مهر کردند.

عبد اللَّه بن محمّد جعفریّ گوید: «عبّاس بن موسی (برادر حضرت رضا علیه السّلام) به ابن عمران قاضی گفت: درون این نامه برای ما گنج و جواهر است و او (حضرت رضا علیه السّلام) می‌خواهد همه را برای خود بردارد و به ما چیزی ندهد و هر چه را پدرمان باقی گذارده، برای خود برداشته است و ما را با فقر و تنگدستی رها نموده است، در این موقع ابراهیم بن محمّد جعفریّ (یکی از شاهدان وصیّت امام کاظم علیه السّلام) به او پرخاش کرده، ناسزا گفت، و عمویش اسحاق بن جعفر نیز (که او نیز از شهود بود) همین گونه با او رفتار کرد، عبّاس به قاضی گفت:

خداوند توفیقت دهد! مهر را باز کن و محتوای آن را بخوان، قاضی گفت: مهر را باز نمی‌کنم، کاری نخواهم کرد که لعنت پدرت گریبانم را بگیرد، عبّاس گفت:

خودم این کار را می‌کنم، قاضی گفت: خود دانی، عبّاس مهر نامه را گشود، و ملاحظه کرد که امام کاظم علیه السّلام آنها را برکنار فرموده و تنها «علیّ» علیه السّلام را باقی گذارده و همه آنها را- چه بخواهند و چه نخواهند- تحت ولایت و سرپرستی

ص: ۶۹

«علیّ» قرار داده است، و به این ترتیب همچون ایتام در کنف حمایت و سرپرستی او قرار گرفته‌اند. و حضرت آنها را از مورد وصیّت خارج نموده‌اند.

سپس امام رضا علیه السّلام رو به عبّاس فرموده، گفتند: برادرا! می‌دانم، زیان و ضرر و بدهکاری که دارید باعث این حرفها شده است، سپس به «سعد» فرمودند: برو و ببین چه مقدار بدهی دارند و آن را از طرف آنها، پرداخت کن و اسناد بدهی آنها را پس بگیر و در مقابل، مدرک تصفیه حساب دریافت کن.

به خدا قسم مادامی که زنده هستم، از کمک و همدلی و غمخواری شما دریغ نخواهم کرد، هر چه دلتان می‌خواهد بگوئید! عبّاس گفت: اینها را که می‌دهی، آن مقداری از اموال ما است که زیاد آمده، اموال ما نزد تو بیش از اینها است.

حضرت فرمودند: هر چه می‌خواهید بگوئید، آبروی من آبروی شما است.

خداوندا! اینان و کارشان را اصلاح فرما! و شیطان را از ما و ایشان دور کن! و همه را بر اطاعت و بندگی خود یاری فرما! و خداوند بر آنچه ما می‌گوئیم شاهد است، عبّاس گفت: چقدر خوب حرفت را می‌فهمم! (و از عهده جوابت برنمی‌آیم)، و من چیزی برایم باقی نمانده است که در آن طمع کنی، سپس همه

ص: ۷۰

متفرّق شدند».

۲- عبد الرّحمن بن حجّاج گوید: «امام کاظم علیه السّلام وصیّتنامه امیر المؤمنین علیه السّلام را برایم فرستادند و نیز نسخه صدقه (موقوفات) پدرشان را همراه (غلام امام علیه السّلام) «ابو اسماعیل مصادف» فرستاده، و وقفنامه وی و نیز وقفنامه خود را ذکر کردند، (به این ترتیب):

بسم اللّه الرّحمن الرّحیم: صدقات موسی بن جعفر چنین است: زمینش در فلان مکان، که مشخّصات و حدّ و مرز آن چنین و چنان است، تمامی آن زمین، نخل‌های آن، قسمتهائی که ساختمانی در آن نیست، «۱» آب موجود در آن، گوشه و کنار آن، حقّ و نوبت آب آن، و هر حقّ دیگری که در بلندی‌ها «۲» و بیشه آن

---

(۱)- زاد فی بعض النّسخ: «مائها و منابتها و أراضیها و ...».

(۲)- توضیح: در کتاب تهذیب و من لا یحضره الفقیه به جای «مرفع»، «مرتفع» ذکر شده که در ترجمه نیز کلمه «مرتفع» در نظر گرفته شده است. و نیز در بحار و بعضی نسخ دیگر عیون اخبار الرضا علیه السّلام به جای کلمه «غیض» به معنای «محل دارای درخت» کلمه «عنصر» به معنای «اصل» آمده است که در ترجمه، کلمه «غیض» در نظر گرفته شده است. (مترجم، به راهنمایی استاد محترم آقای غفّاریّ).



می‌باشد، و نیز تمام امکانات و سرویس موجود در آن (مثل آشپزخانه، آبریزگاه، حمام، راه و غیره)، و نیز قسمت روباز و مسیل آن، قسمت آباد و قسمت لم یزرع آن، همگی اینها را موسی بن جعفر به اولاد بلا فصل خود- چه زن، چه مرد- صدقه و وقف نمود، سرپرست این زمین، منافع آن را بعد از مخارج لازمه برای آبادانی و حفظ آن و نیز به استثنای منافع سی اصل درخت که بین فقرای اهل روستا تقسیم می‌شود، بقیّه را بین اولاد موسی بن جعفر تقسیم می‌کند به گونه‌ای که هر پسر دو برابر دختر سهم ببرد، هر یک از دختران موسی بن جعفر که ازدواج کرده سهمش از این وقف قطع گردد تا زمانی که شوهرش را (به مرگ یا طلاق) از دست بدهد که در این صورت سهم او مانند دخترانی است که هنوز ازدواج نکرده‌اند، هر کدام از فرزندان موسی که فوت کنند اگر فرزندی داشتند فرزندانشان سهم پدر خود را به ارث می‌برند، پسر دو برابر دختر، همان طور که موسی بین اولاد بلا فصل خود شرط کرده است، و هر یک که فوت کردند و فرزندی نداشتند سهم او به سهم بقیّه اضافه شود، نوه‌های دختری در این وقف سهمی ندارند مگر اینکه پدرانشان از فرزندان من باشند، و تا وقتی احدی از اولاد



و نسل من باقی باشد کسی در این وقف سهمی ندارد. اگر همگی آنان از بین رفتند و کسی باقی نماند این مال وقف است بر خواهران و برادران تنی (پدری و مادری) من، مادامی که کسی از آنان باقی باشد. به همان روشی که بر اولاد و نسل خودم شرط کردم، اگر خواهر و برادران تنی از بین رفتند و منقرض شدند این مال وقف خواهد بود بر خواهران و برادران پدری و نسل آنان مادامی که کسی از ایشان باقی باشد؛ و اگر از ایشان هم کسی باقی نماند این مال وقف است بر خویشان و اقارب هر کدام که از دیگری به من نزدیکتر باشند، تا زمانی که دیگر کسی روی زمین زنده نباشد (یعنی تا قیامت) موسی بن جعفر در حال صحّت و سلامت این مال را بی‌هیچ شکّ و شبهه‌ای به حقّ و به طور قطعی و برای طلب مرضات خدا و نعیم اخروی وقف نمود و هیچ بازگشتی در آن نیست. (و استثناء بردار نمی‌باشد) و برای هیچ مؤمنی که ایمان به خدا و روز قیامت دارد

جایز نیست که آن را بفروشد یا بخرد یا ببخشد یا به کسی بدهد و یا موارد مشخّص‌شده آن را تغییر دهد، تا زمانی که انسان و هر چه در روی زمین است عمرش بسر آید و خداوند وارث آن گردد.



اختیار این وقف به دست «علیّ» و «ابراهیم» است. اگر یکی از این دو فوت کرد «قاسم» به جای او خواهد بود. اگر یکی از آنان فوت کرد «اسماعیل» جای او خواهد بود، اگر از بین این دو، یکی فوت کرد، «عبّاس» به جای او باشد، و اگر یکی از این دو فوت کرد، فرزند بزرگتر از بقیّه به جای او بیاید. و اگر فقط یک نفر از نسل من باقی باشد او سرپرستی این وقف را به عهده گیرد. راوی گوید: «امام رضا علیه السّلام فرمودند: پدرم، اسماعیل را که از عبّاس کوچکتر بود بر عبّاس مقدّم داشتند».

۳- از اسحاق و علیّ پسران امام جعفر صادق علیه السّلام نقل شده است که: «در سالی که حضرت موسی بن جعفر علیهما السّلام دستگیر شدند، ما در مکّه نزد عبد الرّحمن بن اسلم «۱» رفتیم و نامه‌ای از موسی بن جعفر علیهما السّلام همراه داشتیم در این

---

(۱)- فی نسخة: «عبد اللّه بن سلّام».



نامه، حضرت دستوراتی راجع به مطالب مورد نیاز خود ذکر فرموده بودند. به او گفتیم: حضرت از این طریق به این امور دستور داده‌اند هر کدام که انجام شد، آن را به فرزندشان «علیّ» بده، زیرا او خلیفه و جانشین و قیّم کارهای امام کاظم علیه السّلام است.» اسحاق و علیّ ادامه دادند: «این گفتگو یک روز بعد از حرکت حاجیان از منی به مکّه و حدود پنجاه روز بعد از دستگیری امام کاظم علیه السّلام اتّفاق افتاد». اسحاق و علیّ فرزندان امام صادق علیه السّلام، حسین بن احمد منقریّ و اسماعیل بن عمر و حسّان بن معاویه و حسین بن محمّد صاحب الختم را بر شهادت خود، به اینکه علیّ بن موسی علیهما السّلام وصیّ و جانشین پدر خود می‌باشد، شاهد گرفتند. دو نفر از ایشان هم به همین نحو شهادت دادند و دو نفر دیگر گفتند وی جانشین و وکیل موسی بن جعفر علیهما السّلام است و در نتیجه شهادت همگی در نزد حفص بن غیاث قاضی پذیرفته شد».

۴- بکر بن صالح گوید: «به ابراهیم پسر امام کاظم علیه السّلام گفتم: در باره پدر



خود چه می‌گویی؟ گفت: او زنده است. گفتم: در باره برادرت ابو الحسن (یعنی حضرت رضا)- علیه السّلام- چه می‌گوئی؟ گفت: مورد اطمینان و راستگو است. گفتم: او معتقد است که پدرت وفات کرده است؟ گفت: او بهتر می‌داند چه می‌گوید، من گفته‌ام را تکرار کردم، او هم همین جواب را تکرار کرد.

گفتم: آیا پدرت کسی را وصیّ قرار داده است؟ گفت: بله، گفتم: چه کسی را؟ گفت: پنج نفر از ما را و علیّ را بر ما مقدّم فرموده».

## باب ۶ نصوص و تصریحات در باره امامت حضرت رضا در ضمن دوازده امام علیهم السّلام

۱- ابو نضرة نقل کرده است که: «زمانی که وفات امام باقر علیه السّلام فرا رسید،

ص: ۷۶

حضرت در حال احتضار بودند فرزند خود، حضرت صادق علیه السّلام را فراخواندند تا به ایشان وصیّت کنند، زید بن علیّ، برادر امام باقر علیه السّلام گفت: اگر در مورد من به روش حسن و حسین علیهما السّلام رفتار می‌کردی، به گمانم، کار بدی نبود. (یعنی بعد از خود مرا امام می‌کردی همان طور که بعد از امام حسن علیه السّلام برادر آن حضرت امام حسین علیه السّلام به امامت رسیدند). حضرت (با کنیه که نشانه احترام است، به او) فرمودند: ای ابو الحسن، امانات الهی از روی قیاس کردن و تشبیه نمودن افراد به یک دیگر صورت نمی‌گیرد، و اوامر او بستگی به شباهت‌ها ندارد، اینها مسائلی است که قبل از میلاد حجج الهی ائمّه علیهم السّلام مشخّص شده است، سپس جابر بن عبد اللَّه را فراخوانده، به او فرمودند: در باره صحیفه‌ای که خود، دیدی برای ما صحبت کن، جابر عرض کرد: بروی چشم، روزی برای عرض تبریک تولّد امام حسین علیه السّلام خدمت حضرت زهرا علیها السّلام رفتم، در دست ایشان صحیفه‌ای سفید و درخشان از مروارید بود، عرض کردم: ای سرور همه زنان! این صحیفه‌ای که نزد شما می‌بینم چیست؟ فرمودند: اسامی ائمّه- که از فرزندان من خواهند بود- در آن است، عرض کردم: آن را به من بدهید تا در آن بنگرم.

ص: ۷۷

فرمودند: ای جابر! اگر این کار نهی نشده بود حتما آن را به دستت می‌دادم. امّا نهی شده است که کسی، به آن دست بزند مگر اینکه پیامبر یا وصیّ پیامبر یا اهل بیت پیامبر باشد ولی تو اجازه داری از روی آن، درون آن را ببینی، جابر گوید: در آن صحیفه چنین آمده بود: أبو القاسم محمّد بن عبد اللَّه المصطفى مادرش آمنه، ابو الحسن علیّ بن ابی طالب المرتضى مادرش فاطمه دختر اسد بن هاشم بن- عبد مناف، ابو محمّد حسن بن علیّ البرّ (نیکوکار)، ابو عبد اللَّه حسین بن علی التّقی مادرشان فاطمه دختر محمّد، ابو محمّد علیّ بن حسین العدل مادرش شهربانویه دختر یزدگرد، ابو جعفر محمّد بن علیّ الباقر مادرش ام عبد اللَّه دختر حسن بن علیّ بن ابی طالب، ابو عبد اللَّه جعفر بن محمّد الصّادق مادرش ام فروه دختر قاسم بن محمّد ابی بکر، ابو ابراهیم موسى بن جعفر بن محمّد مادرش کنیزی به نام حمیدة المصفّاة، ابو الحسن علیّ بن موسى الرضا مادرش کنیزی به نام نجمة، ابو جعفر محمّد بن علیّ الزکیّ مادرش کنیزی به نام خیزران، ابو الحسن علیّ بن محمّد الأمین

ص: ۷۸

مادرش کنیزی به نام سوسن، ابو محمّد حسن بن علیّ الرّفیق، مادرش کنیزی به نام سمانه و کنیه آن بانو امّ الحسن، أبو القاسم محمّد بن الحسن او حجّت اللّه القائم است، مادرش کنیزی است به نام نرجس. درود خدا بر همگی آنان باد.

مصنّف (شیخ صدوق) گوید: این حدیث این گونه با بردن نام از حضرت قائم علیه السّلام روایت شده است ولی عقیده من این است که ذکر کردن نام آن حضرت جائز نیست.

توضیح: «در این حدیث چند نکته قابل تأمّل و لازم به تذکّر است:

۱- برخی از روات این حدیث مجهول و ناشناخته‌اند، مانند: ابو نضره، صدقهٔ بن ابی موسی، عبّاس بن ابی عمرو، محمّد بن سعید بن محمّد، و محمّد بن عبد الرّحیم.

۲- این حدیث که به حدیث لوح معروف است، همان طور که در حدیث بعدی ملاحظه می‌شود، به گونه دیگر نیز روایت شده است، در این حدیث، حضرت زهراء علیها السّلام فرموده‌اند: «نهی شده است از اینکه کسی به آن دست بزند مگر اینکه پیغمبر باشد یا وصیّ پیغمبر یا اهل بیت پیغمبر»، ولی در حدیث بعدی چنین آمده است: «پس مادرت فاطمه آن را به من داد و من آن را خواندم و نسخه‌برداری کردم». این دو مطلب کاملا با یک دیگر مغایرند و نیاز به توجیه دارد.

۳- مورّخان و شرح حال نویسان، نوشته‌اند که جابر در سال ۷۸ هجریّ در مدینه وفات کرد و برخی نیز سال ۷۳، برخی ۷۴ و برخی ۷۷ ذکر نموده‌اند و بالجمله همگی اتّفاق دارند بر اینکه جابر قبل از سال ۸۰ هجریّ وفات نموده، و حال آنکه وفات امام باقر علیه السّلام در سال ۱۱۴ و به قولی ۱۱۶ هجریّ بوده است،

ص: ۷۹

پس چگونه جابر در وقت احتضار و فوت امام باقر علیه السّلام به حضور ایشان مشرّف شده است؟ بلکه جابر حتّی ۱۶ سال و به قولی حدود ۲۰ سال قبل از شهادت امام سجّاد علیه السّلام وفات نموده است، زیرا شهادت حضرت سجّاد علیه السّلام سال ۹۴ و یا ۹۵ هجری بوده است.

۴- ظاهر خبر این است که جابر، امام صادق علیه السّلام را نیز درک کرده است، حال آنکه خود او خبری را روایت می‌کند که حضرت رسول صلی اللّه علیه و آله و سلّم به او فرمودند:

«انّک ستبقی حتّی تلقی ولدی محمّد بن علیّ بن الحسین بن علیّ بن أبی طالب المعروف فی التّوراهٔ بباقر فإذا لقیته فأقرئه منّی السّلام»

یعنی: (تو زنده خواهی ماند تا فرزندم محمّد بن علیّ بن الحسین بن علیّ بن ابی طالب را- که در تورات به باقر معروف است- ملاقات کنی، وقتی او را دیدی سلام مرا به او برسان)، و ظاهر این خبر این است که جابر هیچ یک از ائمّه بعد از امام

باقر علیه السّلام را زیارت نکرده است، خصوصا که در خبر دیگر آمده است: بعد از دیدن او، مدّت کمی بیش، زنده نخواهی ماند «۱».

۵- تصریح به نام و کنیه مبارک امام زمان علیه السّلام که همان طور که ملاحظه شد، صدوق (ره) می‌گوید: از نظر من جائز نیست نام مبارک آن حضرت صراحهً ذکر شود، و شاید صدوق با این بیان خواسته است عدم اعتماد خود را به این حدیث بیان کند». (مترجم با راهنمائی استاد غفّاری).

۲- ابو بصیر گوید: امام صادق علیه السّلام فرمودند: پدرم علیه السّلام «۲» به جابر بن عبد اللَّه

---

(۱)- مراجعه شود به مجلد ۴۶ بحار الانوار ص ۲۲۳- ۲۲۸.

(۲)- کذا، و معلوم أنّه علیه السّلام ذکر ذلک روایهً عن أبیه علیه السّلام، لا ما شاهده هو بنفسه.

ص: ۸۰

انصاری فرمودند: با تو کاری دارم، چه وقت برایت راحت است که تنها بنزد من بیایی تا مطلبی از تو سؤال کنم؟ جابر عرض کرد: هر وقت شما مایل باشید.

سپس پدرم، جابر را تنها به حضور پذیرفتند و به او فرمودند: در باره لوحی که در دست مادرم فاطمه دختر رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله دیدی و مطالبی که مادرم در باره نوشته‌های آن لوح برایت گفتند، برایم بگو، گفت: به خدا قسم، در زمان حیات رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله برای تهنیت و تبریک تولّد حسین علیه السّلام به خدمت مادرتان فاطمه رسیدم، در دست ایشان لوحی سبز رنگ دیدم، که گمان کردم زمرّد است و در آن لوح نوشته‌ای سفید همانند نور خورشید دیدم. عرض کردم: پدر و مادرم فدای شما ای دختر رسول خدا این لوح چیست؟ حضرت فرمود: این لوح را

ص: ۸۱

خداوند- عزّ و جلّ- به رسول خود صلی اللَّه علیه و آله هدیه فرموده است و اسامی پدر و شوهر و دو پسرم و نیز اسامی اوصیاء- که همگی فرزندانم هستند- در آن است.

پدرم صلی اللَّه علیه و آله برای اینکه مرا خوشحال کند، آن را به من دادند. جابر ادامه داد:

سپس مادرتان حضرت فاطمه آن را به من دادند، من آن را خواندم و از روی آن نسخه‌ای برداشتم. امام صادق علیه السّلام در ادامه چنین فرمودند: پدرم گفتند: ممکن است آن را به من نشان دهی؟ جابر عرض کرد: بله، سپس پدرم به همراه او به منزلش رفتند، برای پدرم صحیفه‌ای از پوست را در آورد، و گفت: خدا را شاهد می‌گیرم که من به همین ترتیب آن را در لوح،

مکتوب دیدم: بسم اللّه الرّحمن الرّحیم، این نوشته‌ای است از خداوند مقتدر حکیم برای محمّد، نور و سفیر و حجاب او و راهنمای به سوی او. که روح الامین آن را از نزد حضرت ربّ العالمین نازل کرده است، ای محمّد اسامی مرا بزرگ بدار و نعمتهایم را شکر کن و منکر مباش. منم اللّه، جز من معبودی نیست درهم شکننده جبّاران، خوارکننده

ص: ۸۲

ظالمان، صاحب دین، منم اللّه، جز من معبودی نیست، هر کس به غیر از فضل و کرم من امید بندد، یا از چیزی غیر از عذاب من بترسد، آنچنان او را عذاب کنم که احدی را عذاب نکرده باشم، پس فقط مرا بپرست، و فقط بر من توکّل کن.

من پیامبری را مبعوث نکرده‌ام که ایّامش به سر آمده باشد مگر اینکه برای او وصیّی قرار دادم، من تو را بر سایر انبیاء و وصیّ تو را بر سایر اوصیاء برتری دادم، و تو را با دو شیر بچّه و دو نوه‌ات حسن و حسین گرامی داشتم، حسن را بعد از انقضاء زمان پدرش معدن علم خود قرار دادم و حسین را خزانه‌دار وحی خود نمودم و او را با شهادت گرامی داشتم و کار او را ختم به خیر و سعادت کردم، او از همه شهیدان افضل و برتر است و درجه او در نزد من از همه شهداء بالاتر است. و کلمه تامّه خود را همراه او قرار دادم و حجّت بالغه را در نزد او گذاردم، به توسّط عترت و نسل او ثواب و عقاب می‌دهم، اوّل آنها علیّ، سیّد العابدین و زینت اولیاء گذشته‌ام است، پسرش محمّد، که شبیه جدّ ستوده‌اش است، شکافنده علم من و معدن حکمت من می‌باشد، شکّاکان در مورد جعفر هلاک

ص: ۸۳

خواهند شد، کسی که او را نپذیرد، مرا نپذیرفته است، به حقّ می‌گویم: جعفر را بسیار گرامی و محترم می‌دارم، او را در مورد پیروان و یاوران و دوستانش خوشحال خواهم کرد، بعد از او موسی را برگزیدم و بعد از او فتنه‌ای تاریک برپا می‌شود با اینکه ریسمان امامت پاره نمی‌شود و حجّت من مخفی نمی‌ماند و اولیاء من به شقاوت نمی‌افتند، بدانید، هر کسی یکی از آنها را إنکار کند، نعمت مرا انکار کرده است و هر کس آیه‌ای از کتاب مرا تغییر دهد بر من دروغ بسته است، وای بر افتراء زنندگان و منکران، در موقع پایان یافتن مدّت بنده، حبیب و برگزیده‌ام موسی، کسی که هشتمین را تکذیب کند همه اولیاءم را تکذیب کرده است، و علیّ، ولیّ و ناصر من است، او کسی است که بار نبوّت را بر دوش او می‌گذارم و قدرت و توانمندی به او می‌دهم، خبیثی متکبّر او را به قتل می‌رساند و در شهری که بنده صالح آن را بنا نهاده است در کنار بدترین خلق من، دفن خواهد شد، به حقّ می‌گویم: او را به جانشین و فرزندش محمّد، خوشحال خواهم کرد، او وارث علم من و معدن حکمت و محلّ اسرار من است، و حجّت من

ص: ۸۴

بر مردم می‌باشد، بهشت را جایگاه او قرار دادم و شفاعت او را در هفتاد نفر از خانواده‌اش که همگی مستحقّ عذاب دوزخ شده‌اند قبول نمودم، و امر فرزندش علیّ را که ولیّ و ناصر من و گواه در میان خلق می‌باشد و امین وحی من است، ختم به خیر و سعادت می‌کنم، از او فرزندی به وجود خواهم آورد به نام حسن که مردم را به راه من دعوت می‌کند و خزانه‌دار

گنجینه علم من است، و سپس آن را با فرزندش که مایه رحمت برای همه عالم است کامل می‌گردانم، کمال موسی، نورانیّت عیسی و صبر ایّوب همه در او جمع است، در زمان او، اولیاء من مورد خفّت و ذلّت واقع می‌شوند، سرهای آنها را همچون سرهای ترک و دیلم (که دشمنان اسلام بوده‌اند) به یک دیگر هدیّه می‌دهند و سوزانیده می‌شوند، مرعوب و وحشت زده‌اند، زمین از خون آنان رنگین می‌شود، و فغان و فریاد و آه و ناله در بین زنانشان فراگیر می‌گردد، آنها به حقّ، اولیاء من هستند. توسّط آنها هر فتنه ظلمانی را دفع می‌کنم، به وسیله ایشان زلزله‌ها را برطرف می‌کنم و ثقل و سنگینی و سختی را مرتفع می‌سازم، بر آنان باد درود و رحمت پروردگارشان و آنها هستند که هدایت یافته‌اند».

ص: ۸۵

عبد الرّحمن بن سالم گوید: «ابو بصیر گفت: اگر در تمام عمرت غیر از این حدیث را نشنیده بودی همین برایت کافی بود، پس آن را از غیر اهلش، مصون و محفوظ بدار».

توضیح: «مراد از «بنده صالح» ذو القرنین است زیرا، در کتاب «کمال الدّین و تمام النّعمة» ص ۳۱۰ بعد از عبارت «بناها العبد الصّالح» عبارت «ذو القرنین» آمده است، و مراد از «بدترین خلق» هارون الرّشید می‌باشد، در ضمن مخفی نماند که در صدر حدیث چنین آمده است «امام صادق علیه السّلام فرمودند که پدرم علیه السّلام به جابر گفت .... و از این بیان چنین استفاده می‌شود که امام صادق علیه السّلام در حین این گفتگو حاضر بوده‌اند و با توجّه به توضیح ذیل حدیث قبل، در باره اینکه ظاهرا جابر به خدمت ائمّه بعد از امام باقر علیهم السّلام مشرّف نشده است، باید چنین احتمال داد که امام صادق علیه السّلام این مطلب را از پدر بزرگوار خود امام باقر علیه السّلام روایت فرموده‌اند نه اینکه خود در زمان وقوع آن حاضر بوده‌اند».

۳- از اسحاق بن عمّار نقل شده است که امام صادق علیه السّلام به او فرمودند:

«ای اسحاق می‌خواهی به تو مژده دهم؟ اسحاق گوید: عرض کردم: بله،

ص: ۸۶

قربانت گردم ای پسر رسول خدا، حضرت فرمودند: ما صحیفه‌ای به املاء رسول اللَّه صلی اللَّه علیه و آله و خطّ امیر المؤمنین علیه السّلام بدست آورده‌ایم که در آن چنین آمده است: «بسم اللَّه الرّحمن الرّحیم این، نامه‌ای است از جانب خداوند با عزّت و قدرت و علیم» و سپس بقیّه حدیث را مانند حدیث قبل ذکر نمود جز اینکه آخر حدیث را این گونه نقل کرد: سپس امام صادق علیه السّلام فرمودند: ای اسحاق، این، دین ملائکه و رسل است، آن را از غیر اهلش مصون و مخفی بدار، خداوند تو را حفظ کند! و احوالت را اصلاح نماید! سپس فرمودند: هر کس به این مطالب متدیّن شود از عقاب خداوند- عزّ و جلّ- در امان خواهد بود».

۴- عبد العظیم حسنیّ از جدّش علیّ بن حسن بن زید بن حسن علیه السّلام روایت کرده است که عبد اللّه نوه امام صادق علیه السّلام از قول پدرش محمّد و او از جدّش (امام صادق علیه السّلام) نقل کرده است که امام باقر علیه السّلام فرزندان خود را جمع کرد،

ص: ۸۷

عموی آنها، زید بن علیّ علیه السّلام نیز حضور داشت سپس دست نوشته‌ای به خطّ امیر المؤمنین علیه السّلام و إملاء حضرت رسول صلی اللّه علیه و آله و سلّم را به آنها نشان داد که در آن چنین نوشته شده بود: «این نوشته‌ای است از جانب خداوند عزیز و حکیم» (همان) حدیث لوح تا آنجا که می‌گوید: و آنان هستند که هدایت یافته‌اند. سپس در آخر چنین نقل کرده که عبد العظیم گفت: از محمّد بن جعفر (فرزند امام صادق علیه السّلام) که این مطالب را از پدرش شنید ولی باز هم خروج کرد و قیام نمود جای تعجّب است «۱»، سپس گفت: این راز خدا و دین او و دین ملائکه اوست، آن را از غیر اهلش مصون و مخفی بدار.

۵- جابر بن عبد اللّه انصاریّ گوید: «به خدمت حضرت فاطمه علیها السّلام مشرّف

---

(۱)- جریان خروج محمّد بن جعفر را در ترجمه «مقاتل الطالبیین» صفحه ۴۹۸ به بعد مطالعه فرمائید.

ص: ۸۸

شدم، در مقابل حضرت لوحی قرار داشت که نورانیّت آن، نزدیک بود چشم را کور کند، در آن لوح، دوازده اسم دیده می‌شد، سه اسم در روی لوح، سه اسم، پشت آن و سه اسم در آخر آن و سه اسم در کنار آن، آنها را شمردم، دوازده نام بود. پرسیدم: اینها اسامی چه کسانی است؟ فرمودند: اینها اسماء اوصیاء است، اوّلین آنها پسر عمویم و یازده نفر بقیّه، از اولاد من هستند که آخرین آنها «قائم» است، جابر ادامه داد: در سه موضع از آن لوح نام محمّد، و در چهار موضع از آن نام «علیّ» دیده می‌شد.» ۶- حسن بن محبوب از ابی الجارود از امام باقر علیه السّلام از جابر بن عبد اللّه انصاریّ نقل کرده است که جابر گفت: خدمت حضرت فاطمه علیها السّلام رسیدم و در مقابل آن حضرت لوحی قرار داشت که اسامی اوصیاء در آن بود، آنها را شمردم، دوازده نام بود، آخرین آنها «قائم»، سه تن از آنان «محمّد» و چهار تن «علیّ» بود، درود بر ایشان.

ص: ۸۹

توضیح: «سند حدیث در کافی و خصال نیز به همین ترتیب است، با این حال سند قابل تأمّل است، زیرا حسن بن محبوب در سال ۱۵۱ متولّد شده است، و ابو الجارود از تابعین بوده است و خیلی بعید است که حسن بن محبوب از ابو الجارود روایت نقل کند، احتمالا حسن بن محبوب با یک واسطه از ابو الجارود نقل کرده است و آن واسطه نیز ظاهرا محمّد بن سنان بوده است». (استاد محترم آقای غفّاریّ).

۷- و باز از طریق دیگر نقل شده است که حسن بن محبوب از ابی الجارود و او نیز از امام باقر- علیه السّلام- روایت کرده است که: «جابر گفت: خدمت حضرت زهرا علیها السّلام رسیدم. مقابل آن حضرت لوحی به چشم می‌خورد که اسامی اوصیاء در آن بود در آن لوح، دوازده نام شمردم که آخرین آنها قائم، سه تن از ایشان «محمّد» و چهار تن از آنان «علیّ» بود، درود بر آنها.

۸- از سلیم بن قیس هلالی روایت شده است که گفت: از عبد اللَّه پسر جعفر طیّار شنیدم که می‌گفت: من و امام حسن و امام حسین علیهما السّلام و عبد اللَّه بن عبّاس

ص: ۹۰

و عمر بن ابی سلمه و اسامهٔ بن زید نزد معاویه بودیم. سپس صحبتی را که بین آن دو رد و بدل شده بود ذکر کرد و گفت: که به معاویه چنین گفته است: من (یعنی عبد اللَّه) از حضرت رسول صلی اللَّه علیه و آله شنیدم که حضرت فرمودند:

ولایت من بر مؤمنین از ولایت آنها بر خودشان بیشتر است، سپس فرمودند: بعد از من برادرم علیّ بن ابی طالب نسبت به مؤمنین ولایت دارد و ولایت او بر مؤمنین از ولایت آنها بر خودشان بیشتر است، و وقتی به شهادت رسید فرزندم حسن اولی است بر مؤمنین سپس فرزندم حسین نسبت به مؤمنین اولی است، وقتی شهید شد فرزندش علیّ بن الحسین نسبت به مؤمنین اولی است و عبد اللَّه! تو او را خواهی دید سپس فرزندم محمّد بن علیّ الباقر از مؤمنین نسبت به خودشان أولی است و تو ای حسین او را خواهی دید، و سپس تا دوازده امام کامل نمود که نه نفر آنها از اولاد حسین بودند، عبد اللَّه گوید: آنگاه امام حسن و امام حسین علیهما السّلام و عبد اللَّه بن عبّاس و عمر بن ابی سلمهٔ و اسامهٔ بن زید را گواه گرفتم که همگی نزد معاویه به نفع من گواهی دادند.

ص: ۹۱

سلیم بن قیس گوید: من نیز از سلمان و ابو ذر و مقداد و اسامه شنیده بودم که آنها این مطلب را از حضرت رسول صلی اللَّه علیه و آله و سلّم شنیده‌اند.

۹- از قیس بن عبد روایت شده است که گفت: با عدّه‌ای که عبد اللَّه بن مسعود هم جزء آنان بود نشسته بودیم که مردی بادیه‌نشین آمده پرسید کدام از شما عبد اللَّه بن مسعود است؟ عبد اللَّه گفت: من عبد اللَّه بن مسعود هستم، مرد عرب سؤال کرد: آیا پیغمبر شما برایتان گفته است که بعد از او چند خلیفه خواهد بود؟ گفت: بله، دوازده خلیفه به تعداد نقباء بنی اسرائیل.

۱۰- مسروق (بن أجدع) گوید: نزد عبد اللَّه بن مسعود نشسته بودیم و قرآنهای

ص: ۹۲

خود را بر او عرضه می‌کردیم که در این موقع جوانی از او پرسید: آیا پیامبر شما به شما وصیّت نموده است که بعد از او چند خلیفه خواهد بود؟ عبد اللَّه گفت: تو نوجوان هستی و تا به حال کسی چنین سؤالی از من نکرده بود، بله. پیامبر ما به ما وصیّت نموده است که بعد از او دوازده خلیفه به تعداد نقباء بنی اسرائیل خواهد بود.

توضیح: «عبد اللَّه بن مسعود از اصحاب حضرت رسول صلی اللَّه علیه و آله بوده است، وی نسبت به قراءت قرآن کریم اهتمام بسیار داشته و به عنوان قارئ و معلّم قرآن کریم مشهور بوده است. عمر او را برای تعلیم قرآن به کوفه فرستاد.» ۱۱- عتّاب بن محمّد «۱» از سه طریق حدیث زیر را از شعبی نقل کرده است (که البتّه آنچه را که اینجا آمده است، توسّط مطرّف از شعبی نقل می‌شود).

---

(۱)- هو عتاب بن محمّد بن أحمد بن عتّاب أبو القاسم الرّازیّ الورامینیّ الحافظ الّذی ذکره الحمویّ فی معجم بلدانه عند عنوان ورامین، و قال: مات- بعد ۳۱۰.

ص: ۹۳

شعبی از عمویش قیس بن عبد نقل کرده است که قیس گفت: در مسجد نشسته بودیم و عبد اللَّه بن مسعود نیز همراه ما بود، بادیه‌نشینی آمد و پرسید: عبد اللَّه در بین شماست؟ گفت: بله من عبد اللَّه هستم، چه کار داری؟ مرد عرب گفت: آیا پیامبر شما صلی اللَّه علیه و آله و سلّم به شما خبر داده است که چند نفر خلیفه در بین شما خواهد بود؟

گفت: در باره مطلبی سؤال کردی که از موقعی که به عراق آمده‌ام کسی از من چنین سؤالی نکرده بود، بله، دوازده نفر، به تعداد نقباء بنی اسرائیل.

ابو عروبه، این قسمت حدیث را این گونه نقل می‌کند: بله، این تعداد نقباء بنی اسرائیل است و جریر از اشعث از عبد اللَّه بن مسعود و او از حضرت رسول صلی اللَّه علیه و آله این گونه نقل می‌کند: خلفاء بعد از من دوازده نفر به تعداد نقباء بنی اسرائیل هستند.

ص: ۹۴

۱۲- جابر بن سمره گوید: «همراه پدرم، خدمت حضرت رسول صلی اللَّه علیه و آله و سلّم بودم، شنیدم که حضرت می‌فرمود: بعد از من دوازده امیر خواهد بود. سپس صدای خود را پایین آوردند، من از پدرم سؤال کردم: چه فرمودند؟ پدرم گفت: فرمودند:

همگی از قریش هستند.» ۱۳- و نیز از جابر بن سمره نقل شده است که گفت: «خدمت حضرت رسول صلی اللَّه علیه و آله رسیدم و شنیدم که حضرت می‌فرمودند: این کار به پایان نخواهد رسید تا اینکه دوازده خلیفه حکومت کنند و سپس، مطلبی را آهسته فرمودند. به پدرم گفتم: حضرت چه فرمودند؟ گفت: فرمودند: همگی از قریش هستند.»

ص: ۹۵

۱۴- و نیز جابر بن سمره گوید: از رسول خدا صلی اللّه علیه و آله شنیدم که می‌فرمود:

بعد از من دوازده خلیفه خواهد بود که همگی از قریش می‌باشند. وقتی به منزل برگشتند، من در موقعی که کسی حضور نداشت نزد ایشان رفتم و پرسیدم: بعد از آنها چه پیش می‌آید؟ فرمودند: هرج و مرج.

۱۵- ابو بجیر گوید: مردی به نام ابو الخلد «۱» در همسایگی من زندگی می‌کرد که قسم می‌خورد و می‌گفت: این امّت نابود نخواهد شد تا آن زمان که دوازده خلیفه در بین آنها ظاهر شوند که همگی با منطق دین و هدایت عمل می‌کنند.

توضیح «طبق فرموده استاد محترم، آقای غفّاریّ کسی به نام ابو الخلد در کتب رجال و یا أبو خالد شناخته نشد، و او کیست، معلوم ما نشد».

---

(۱)- کذا، و لم أعثر علیه و علی راویه فی الرجال و معاجم التراجم.

ص: ۹۶

۱۶- عمرو بکائی از کعب الأحبار چنین نقل می‌کند: خلفاء دوازده نفر هستند و وقتی زمان آنها سپری شود و مردم صالح بوجود آیند، خداوند عمر آنها را طولانی خواهد کرد. خداوند چنین وعده‌ای به این امّت داده است، سپس آیه «وَعَدَ اللَّهُ الَّذِینَ آمَنُوا ...» را (که در متن آمده است) قراءت کرد. معنی آیه چنین است: (خداوند به کسانی از شما که ایمان آورده‌اند و عمل صالح انجام می‌دهند وعده داده است که آنها را در زمین به جای پیشینیان قرار دهد کما اینکه گذشتگان را به جای پیشینیان آنها قرار داده- نور: ۵۵) کعب الأحبار ادامه داد: و خداوند متعال نسبت به بنی اسرائیل نیز این گونه رفتار فرمود. و بر خداوند دشوار نیست که این امّت را در یک روز و یا نصف روز جمع کند «وَ إِنَّ یَوْماً عِنْدَ رَبِّکَ کَأَلْفِ سَنَةٍ مِمَّا تَعُدُّونَ»- حجّ: ۴۷ (یعنی هر یک روز در نزد خداوند معادل هزار سال از سالهایی است که مردم می‌توانند بشمارند یعنی معادل هزار سال دنیایی است).

شیخ صدوق گوید: طرق این اخبار را در کتاب خصال آورده‌ام.

توضیح: در ابواب «۱۲» از کتاب خصال.

ص: ۹۷

۱۷- سلمان فارسیّ (ره) گوید: «خدمت حضرت رسول صلی اللّه علیه و آله و سلّم رسیدم. [امام] حسین علیه السّلام بر روی ران آن حضرت بود، حضرت رسول صلی اللّه علیه و آله دهان و دو چشم او را می‌بوسیدند و می‌فرمودند: تو سیّد و بزرگوار

هستی، پدرت هم سیّد و بزرگوار است. تو امام هستی، پدرت نیز امام است. تو حجّت هستی، پدرت هم حجّت است. تو پدر نه حجّت خدا هستی که از نسل تو خواهند بود و نهمین آنها «قائم» آنها است».

۱۸- امیر المؤمنین علیه السّلام فرمودند: حضرت رسول صلی اللّه علیه و آله چنین فرموده: مژده! مژده!- سه بار- مثل امّت من، مثل باران است که انسان نمی‌داند اوّلش بهتر

ص: ۹۸

است یا آخرش، و مثل امّت من مثل باغی است که یک سال، گروهی از آن اطعام می‌شوند و سال دیگر گروهی دیگر بهره‌مند می‌گردند. و شاید در آخر آن، گروهی باشند با قدرت و مکنت بیشتر، و فوائد و میوه‌های نیکوتر.

و آیا امّتی که من و پس از من دوازده نفر سعادتمند و خردمند در آغاز آن باشیم و مسیح، عیسی بن مریم در آخر آن ممکن است هلاک شود؟ اما در این میان نسل آینده این هرج و مرج هلاک خواهند شد. آنها از من نیستند و من هم از آنان نیستم.

۱۹- صالح بن عقبه از امام صادق علیه السّلام نقل نموده است که آن حضرت چنین فرمودند: «زمانی که ابو بکر مرد و عمر جانشین او شد، عمر به مسجد برگشت و نشست، مردی بر او وارد شد و گفت: ای امیر المؤمنین! من مردی از یهود هستم و دانشمند و علّامه یهودیان می‌باشم. می‌خواهم راجع به مطالبی از تو سؤال کنم که اگر پاسخ دادی، مسلمان می‌شوم. عمر گفت: آن سؤالها چیست؟ یهودی گفت: سه تا و سه تا و یکی، اگر می‌خواهی، از تو بپرسم و اگر

ص: ۹۹

در بین قوم تو کسی داناتر از تو هست مرا به سوی او راهنمایی کن. عمر گفت:

به سراغ آن مرد جوان برو (منظورش حضرت علیّ بن ابی طالب علیه السّلام بود) یهودی نزد علیّ علیه السّلام آمد و سؤال کرد. حضرت فرمودند: چرا گفتی: سه تا و سه تا و یکی و نگفتی هفت تا؟ یهودی گفت: زیرا در این صورت جاهل خواهم بود، اگر سه تا را جواب ندادی به همین مقدار اکتفاء می‌کنم. حضرت فرمودند: اگر جواب بدهم، مسلمان می‌شوی؟ یهودی گفت: بله، حضرت فرمودند: بپرس. یهودی گفت: سؤال من در باره اوّلین سنگی است که بر روی زمین قرار داده شد و نیز اوّلین چشمه و اوّلین درختی که در زمین کاشته و روئیده شد؟ حضرت فرمودند:

ای یهودی! شما می‌گوئید: اوّلین سنگی که بر زمین نهاده شد سنگی است که در بیت المقدس می‌باشد در حالی که نادرست می‌گوئید، آن سنگ سنگی است که آدم از بهشت به زمین آورد. یهودی گفت: راست می‌گویی، به خدا قسم! این مطلب را حضرت موسی علیه السّلام املاء نموده و حضرت هارون علیه السّلام نوشته است، حضرت ادامه دادند: شما می‌گوئید اوّلین چشمه‌ای که در زمین جوشید، چشمه‌ای

ص: ۱۰۰

است که در بیت المقدس قرار دارد در حالی که خلاف می‌گوئید، آن چشمه، عین الحیاة (چشمه زندگی) است که یوشع بن نون آن ماهی را در آن شست «۱» و آن همان چشمه‌ای است که خضر از آن نوشید و هر کس که از آن بنوشد زنده می‌ماند. یهودی گفت: راست می‌گوئی، به خدا قسم این مطلب را موسی علیه السّلام إملاء نموده و هارون علیه السّلام نوشته است، حضرت ادامه داد: شما معتقدید که اوّلین درختی که بر زمین روئید زیتون است، و حال آنکه نادرست می‌گوئید. آن درخت، درخت عجوة «۲» است و آدم علیه السّلام آن را از بهشت با خود آورد.

یهودی گفت: درست می‌گویی، به خدا قسم! این مطلب را حضرت موسی علیه السّلام املاء نموده و حضرت هارون علیه السّلام نوشته است، سپس گفت: سه سؤال دیگر: این امّت چند امام و هدایت‌کننده دارد که اگر مردم دست از یاری آنها بکشند، آن امامان، هیچ ضرر نخواهند کرد؟ حضرت فرمودند: دوازده امام. یهودی گفت: درست گفتی، به خدا قسم! این موضوع را حضرت

---

(۱)- ظاهرا اشاره است به داستان حضرت موسی، یوشع بن نون و خضر علیهما السّلام مختصرا در سوره کهف آیات ۶۰ تا ۸۲ ذکر شده است.

(۲)- درخت عجوة: نوعی درخت خرمای ممتاز میباشد.



موسی علیه السّلام املاء نموده و حضرت هارون علیه السّلام نوشته است، سپس گفت: نبیّ شما، در کجای بهشت ساکن است؟ حضرت فرمودند: در بالاترین درجه و شریف‌ترین مکان در بهشت‌های جاودانگی، یهودی گفت: درست گفتی، قسم به خدا! این مطلب را حضرت موسی علیه السّلام املاء نموده و حضرت هارون علیه السّلام نوشته است. باز سؤال کرد: چه کسانی با او هم‌منزلند؟ حضرت فرمودند:

دوازده امام. یهودی گفت: درست گفتی، به خدا قسم! این مطلب را حضرت موسی علیه السّلام املاء نموده و حضرت هارون علیه السّلام نوشته است، سپس گفت:

هفتمین سؤال، از شما سؤال می‌کنم که وصیّ او، بعد از او، چند سال عمر می‌کند؟ فرمود: سی سال، یهودی گفت: سپس چه اتّفاقی می‌افتد؟ می‌میرد یا کشته می‌شود؟ حضرت فرمودند کشته می‌شود، تیغی بر فرق سرش می‌زنند و محاسنش را [از خونش] خضاب می‌کنند. یهودی گفت: درست می‌گوئی، به خدا قسم! این مطلب را موسی علیه السّلام إملاء نموده و هارون علیه السّلام نوشته است.» شیخ صدوق گوید: این حدیث طرق و اسانید دیگری نیز دارد که در کتاب

«کمال الدّین و تمام النّعمة فی اثبات الغیبة و کشف الحیرة» آورده‌ام. «۱» ۲۰- تمیم بن بهلول گوید: از عبد اللّه بن أبی الهذیل در باره امامت سؤال کردم که امامت در چه کسی حقّ است و علامت او چیست؟ او گفت: بر کسی که راهنمای بر این مطلب است و بر مؤمنین حجّت می‌باشد و امور مسلمین را بدست دارد و با قرآن سخن می‌گوید و احکام دین را می‌داند، همانا برادر رسول خدا و خلیفه و وصیّ او، امام بر مردم می‌باشد، همان کسی که ولیّ پیغمبر است و نسبت او با پیامبر، مثل نسبت هارون به موسی است، او کسی است که طبق این آیه: «یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا أَطِیعُوا اللَّهَ وَ أَطِیعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِی الْأَمْرِ مِنْکُمْ» (یعنی ای مؤمنین از خدا اطاعت کنید و نیز از رسول و اولی الأمر اطاعت کنید- نساء ۵۹) اطاعتش بر همگان واجب است، همان کسی که خداوند در وصف او گفته است: «إِنَّما وَلِیُّکُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِینَ آمَنُوا الَّذِینَ یُقِیمُونَ الصَّلاةَ وَ یُؤْتُونَ الزَّکاةَ وَ هُمْ راکِعُونَ» (یعنی ولیّ شما، فقطّ و فقط اینها هستند: اللّه و رسول او و آن مؤمنانی که نماز می‌خوانند و در حال رکوع زکات می‌دهند- مائده ۵۵)، همان

---

(۱)- فی الباب السادس و العشرین بالرقم ۳ و فی الخصال ابواب الاثنی عشر بالرقم ۴۰.

ص: ۱۰۳

کسی که ولیّ مردم است و مردم به سوی او دعوت شده‌اند، همان که در روز غدیر خمّ امامت برای او ثابت گردید بدین ترتیب که پیامبر خدا صلی اللّه علیه و آله طبق گفته خداوند، فرمودند: آیا ولایت و سرپرستی من بر شما از خود شما بیشتر نیست؟ مردم گفتند: چرا! آنگاه حضرت فرمودند: هر کس، من ولیّ و سرپرست او هستم، علیّ، سرپرست اوست، خدایا با دوستان او دوستی و با دشمنان او دشمنی کن، هر کس او را یاری کرد، یاریش فرما و هر کس او را تنها گذاشت دست از یاریش بردار، و هر کس او را کمک کند، او را کمک کن، آن شخص، علیّ بن أبی طالب، أمیر المؤمنین و امام متّقین و پیشوای افراد نورانی و برترین اوصیاء و بهترین خلائق بعد از رسول اللّه صلی اللّه علیه و آله می‌باشد، و بعد از او حسن بن- علیّ و سپس حسین هستند، دو نوه رسول خدا علیهم السّلام و دو فرزند بهترین زنان- روی زمین، سپس علیّ بن الحسین، سپس محمّد بن علیّ، سپس جعفر بن محمّد سپس موسی بن جعفر، سپس علیّ بن موسی، سپس محمّد بن علیّ، سپس علیّ بن-

ص: ۱۰۴

محمّد، سپس حسن بن علیّ و بالأخره محمّد بن الحسن علیهم السّلام تا امروز، یکی پس از دیگری. اینان علیهم السّلام خاندان رسول خدا صلی اللّه علیه و آله هستند که به امامت و وصایت شناخته شده‌اند، در هیچ عصر و زمانی، زمین بدون یکی از آنان نیست. که همان «عروة الوثقی» (دستگیره محکم) و أئمّه هدایت و حجّت بر اهل دنیا هستند تا آن زمان که عمر زمین و ساکنان آن بسر آید، و هر کس با آنان مخالفت کند، گمراه و گمراه‌کننده خواهد بود، و حقّ و هدایت را کنار زده است، آنان هستند که قرآن را بیان می‌کنند، و به جای رسول خدا صلی اللّه علیه و آله سخن می‌گویند، هر کس بمیرد و ایشان را نشناسد، به مرگ جاهلیّت مرده است، آئین و دین اینان عبارتست از: ورع و پرهیز، عفّت، راستی و راستگوئی، صلاح،

اجتهاد (یعنی کوشش نمودن)، امانت داری چه برای خوبان و چه برای بدان، سجده‌های طولانی، شب‌زنده‌داری، دوری از محرّمات، انتظار فرج و گشایش با پایداری نمودن، خوش رفتاری با اطرافیان و همراهان و نرمی با همسایگان.

سپس تمیم بن بهلول گفت: عین همین حدیث را، أبو معاویه از أعمش از

ص: ۱۰۵

امام صادق علیه السّلام در باره امامت برایم نقل کرد.

۲۱- أبو حمزه ثمالیّ از امام محمّد باقر علیه السّلام نقل کرده است که آن حضرت فرمودند: «خداوند- عزّ و جلّ- محمّد را به سوی جنّ و انس مبعوث فرمود و بعد از او دوازده وصیّ قرار داد، بعضی از آنان در زمان گذشته می‌زیسته‌اند، و برخی هنوز نوبتشان نشده است، و بر هر وصیّی سنّت و تقدیری خاصّ، جاری است، و اوصیائی که بعد از محمّد صلی اللّٰه علیه و آله و سلّم هستند، طبق سنّت و روش اوصیاء عیسی علیه السّلام می‌باشند، و آنان دوازده تن بودند، و أمیر المؤمنین علیه السّلام بر سنّت مسیح علیه السّلام بود.

۲۲- زرارهٔ بن أعین گوید: «از امام محمّد باقر علیه السّلام شنیدم که چنین می‌فرمودند:

ما دوازده امام هستیم، که حسن و حسین جزء آنها هستند، سپس سائر ائمّه علیهم السّلام

ص: ۱۰۶

از اولاد حسین علیهم السّلام خواهند بود.

۲۳- سماعهٔ بن مهران گوید: من و أبو بصیر و محمّد بن عمران- مولای امام باقر علیه السّلام- در منزلی بودیم، محمّد بن عمران گفت: از امام صادق علیه السّلام شنیدم که حضرت می‌فرمودند: ما دوازده محدّث «۱» هستیم، ابو بصیر گفت: تو را به خدا سوگند! این را از امام صادق علیه السّلام خود شنیدی؟ و یکی دو بار او را قسم داد او هم قسم خورد که از امام صادق علیه السّلام شنیده است، ابو بصیر گفت: ولی من این مطلب را از امام محمّد باقر علیه السّلام شنیده‌ام.

۲۴- زرارهٔ گوید: از امام باقر علیه السّلام شنیدم که چنین می‌فرمودند: ما بعد از حضرت رسول صلی اللّٰه علیه و آله دوازده امام هستیم همه از آل محمّد ص و همگی نیز محدّث هستیم و

---

(۱)- محدّث یعنی کسی که صدای (فرشته) را می‌شنود ولی او را نمی‌بیند.

ص: ۱۰۷

و علیّ بن أبی طالب علیه السّلام جزء این دوازده امام است.

۲۵- امام صادق از امام باقر و امام باقر از امام سجّاد و امام سجّاد از امام حسین علیهم السّلام فرمودند که: در باره این فرمایش حضرت رسول صلی اللَّه علیه و آله و سلّم که فرموده‌اند: «من دو چیز گرانبها در بین شما باقی می‌گذارم کتاب خدا و خاندانم» از أمیر المؤمنین پرسیدند: که «خاندان» چه کسانی هستند؟ فرمودند: من و حسن و حسین و ائمّه نه‌گانه از نسل حسین که نهمین، «مهدیّ» و «قائم» آنان خواهد بود، از کتاب خدا جدا نمی‌شوند و کتاب خدا نیز از ایشان جدا نمی‌شود تا به کنار حوض «کوثر» بحضور حضرت رسول صلی اللَّه علیه و آله برسند.

شرح: «مراد آنست که میان کتاب خدا و أهل بیت جدائی نیست و هر دو با همند تا روز قیامت کنار حوض کوثر، تمسّک بهر یک تمسّک به آن دیگر است».

۲۶- علیّ بن فضل بغدادیّ گوید: از ابو عمر دوست و همدم ابو العبّاس ثعلب

ص: ۱۰۸

سؤال شد که در فرمایش حضرت رسول صلی اللَّه علیه و آله که فرموده است: «در بین شما دو چیز سنگین (گرانبها) باقی می‌گذارم» چرا این دو چیز، سنگین (گرانبها) نامیده شده‌اند؟ گفت: زیرا تمسّک به آنها بسیار سنگین و مشکل است.

توضیح: «کلمه «ثقل» در این حدیث شریف، باید «ثَقَل» خوانده شود به معنی «شیء نفیس و گرانبها». و «ثِقل» به معنی «سنگینی» است، و ظاهرا ابو عمرو این کلمه را به غلط «ثِقل» خوانده و بر همان اساس توضیح داده».

۲۷- امام صادق از پدرانش علیهم السّلام از أمیر المؤمنین علیه السّلام نقل نموده: رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله چنین فرمودند: وقتی که مرا به آسمان (یعنی معراج) بردند، پروردگارم- جلّ جلاله- به من وحی کرده فرمود: ای محمّد! من به زمین نگریستم و تو را از آن برگزیدم و پیامبر نمودم و برای تو از اسم خودم، نامی مشتقّ کردم، من «محمودم» و تو «محمّد» سپس بار دیگر نگریستم و علیّ را برگزیدم و

ص: ۱۰۹

او را وصیّ، جانشین، و داماد و پدر فرزندانت قرار دادم و برای او از نامهای خود، نامی مشتقّ کردم، من «علیّ أعلی» هستم و او «علیّ» است، و فاطمه و حسن و حسین را از نور شما خلق کردم، سپس ولایت آنان را بر ملائکه عرضه داشتم، هر کس آن را پذیرفت، نزد من از مقرّبین محسوب گردید، ای محمّد! اگر بنده‌ای مرا عبادت کند آن گونه که بریده گردد و فقطّ استخوانی ماند و بس و از شدّت و کثرت عبادت همچون مشک کهنه شود، سپس در حال إنکار ولایت این چند نفر بمیرد، او را در بهشت خود ساکن نخواهم گردانید و در سایه عرشم قرار نخواهم داد، ای محمّد! آیا دوست داری آنها را ببینی؟ گفتم:

بله، خداوند فرمود: سرت را بلند کن، من هم سر برآوردم و در این موقع با انوار علیّ، فاطمه، حسن، حسین، علیّ بن الحسین، محمّد بن علیّ، جعفر بن محمّد، موسی بن جعفر، علیّ بن موسی، محمّد بن علیّ، علیّ بن محمّد، حسن بن علیّ و حجّت بن الحسن که همچون ستاره‌ای درخشان در میانشان بود مواجه شدم، گفتم: خداوندا! اینان چه

ص: ۱۱۰

کسانی هستند؟ فرمود: اینها، أئمّه هستند، و این، قائم است که حلال و حرام را آن طور که من حلال و حرام کرده‌ام به اجرا می‌گذارد، به وسیله او از دشمنانم انتقام می‌گیرم و او مایه آسایش و راحتی اولیاء من است، و اوست که قلوب شیعیان را از شرّ ظالمین و منکرین و کافرین آرامش می‌بخشد، و با انتقام گرفتن از آنها باعث خوشحالی شیعه می‌شود، لات و عزّی را تر و تازه از زمین خارج می‌کند و به آتش می‌کشد، و به راستی فتنه و گمراهی که توسّط آن دو در آن روز و در بین مردم ایجاد شد، از فتنه گوساله و سامریّ بیشتر خواهد بود.

توضیح: «۱- در سند این روایت «احمد بن بندار» ذکر شده است و در برخی نسخ «أحمد بن مابنداذ» آمده، که ظاهرا بندار یا مابنداذ جدّ این شخص است، و در تاریخ بغداد چنین آمده است: احمد بن اسحاق أبو بکر البندار، گوید: وی مورد وثوق بوده، در سال ۳۰۵ وفات نموده است. ۲- لات و عزّی در اصل نام دو بت است و در اینجا مراد دو تن از منافقین هستند بکنایه».

۲۸- از امیر المؤمنین علیه السّلام روایت شده است که: «حضرت رسول

ص: ۱۱۱

فرمودند: ائمّه بعد از من دوازده نفر هستند، اوّلین نفر آنان علیّ بن أبی طالب و آخرین نفر ایشان قائم است، آنان، خلفاء، أوصیاء و أولیاء من هستند، و بعد از من حجّت خدا بر امّتم می‌باشند، کسی که به [امامت] آنان إقرار کند مؤمن و کسی که انکار کند کافر است.

۲۹- علیّ بن عاصم از امام جواد علیه السّلام و آن حضرت نیز به واسطه پدران بزرگوار خود از امام حسین علیهم السّلام چنین نقل کردند که گفت: روزی به خدمت جدّم رسول خدا صلی اللّه علیه و آله رسیدم، ابیّ بن کعب نیز در آنجا بود، حضرت رسول صلی اللّه علیه و آله و سلّم فرمودند: خوش آمدی ای أبا عبد اللّه! ای زینت بخش آسمانها و زمین‌ها، ابیّ پرسید: چگونه ممکن است کسی غیر از شما زینت بخش آسمانها و زمین‌ها باشد؟ حضرت فرمودند: قسم به خدائی که به حقّ مرا پیامبر فرموده

ص: ۱۱۲

است، [مقام] حسین بن علیّ در آسمان بالاتر از [مقام] او در زمین است، و در طرف راست عرش الهی در باره او چنین نوشته شده است: چراغ هدایت و کشتی نجات، امام استوار، مایه عزّت و افتخار و [دریای] علم و گنجینه، و خداوند در صلب او

نطفه‌ای پاک و پاکیزه و مبارک قرار داده است، دعاهایی به او تعلیم داده شده است که اگر هر مخلوقی آنها را بخواند خداوند- عزّ و جلّ- وی را به همراه او (امام حسین علیه السّلام) محشور می‌فرماید و در آخرت [حسین] شفیع او خواهد بود، و خداوند ناراحتی او را برطرف خواهد کرد، و به واسطه آن دعاها دین او را اداء کرده، کارش را آسان می‌گرداند و راهش را روشن کرده، او را در مقابل دشمن قوی می‌گرداند، و عیوب او را آشکار نخواهد کرد، ابیّ سؤال کرد:

این دعاها چیست یا رسول اللّه؟ حضرت فرمودند: بعد از اینکه از نمازت فارغ شدی در حالی که هنوز در جایت نشسته باشی، این دعاها را می‌خوانی: «اللّهمّ إنّی أسألک بکلماتک و معاقد عرشک- تا آخر دعایی که در متن آمده است.» (یعنی خداوندا! به حقّ کلماتت و به حقّ آنچه عرشت را عزّت بخشیده است و به حقّ ساکنین آسمانهایت و به حقّ أنبیاء و پیامبرانت از تو می‌خواهم که دعای



مرا مستجاب کنی، زیرا که، در کارهایم سختی بر من روآورده لذا از تو می‌خواهم بر محمّد و آل محمّد درود فرستی و برای من در امور و کارهایم آسانی و راحتی قرار دهی) خداوند، با خواندن این دعاها، کارت را آسان می‌گرداند و به تو شرح صدر مرحمت می‌فرماید و در زمان مرگ شهادت به وحدانیّت خود (یعنی لا اله الّا اللّه گفتن) را به تو تلقین خواهد کرد، ابیّ پرسید: یا رسول اللّه! این نطفه که در صلب حبیب من حسین قرار دارد، چیست؟ فرمودند: مثل این نطفه، مثل ماه است، و آن، نطفه پسران و دختران است، «۱» هر کس از او پیروی کند به رشد و تعالی می‌رسد و هر کس از او پیروی نکند، در گمراهی افتاده، به غیّ و ضلالت می‌رسد، ابیّ گفت: نام او و دعای او چیست؟ حضرت فرمودند: نامش علیّ است و دعایش چنین است: «یا دائم یا دیموم- تا آخر دعایی که در متن آمده است» (یعنی: ای دائم همیشگی، ای زنده پا برجا، ای که همّ و غمّ را برطرف می‌کنی، ای مبعوث‌کننده پیامبران، ای که در وعده‌هایت همیشه صادق بوده و

---

(۱)- فی کمال الدّین و بعض نسخ الکتاب «نطفة تبیین و بیان».



هستی) هر کس خدا را به این دعا بخواند خداوند- عزّ و جلّ- او را با علیّ بن- الحسین محشور می‌گرداند، و علیّ بن الحسین راهنما و پیشوای او به سوی بهشت خواهد بود، ابیّ پرسید: یا رسول اللّه! آیا او وصیّ و جانشینی خواهد داشت؟

حضرت فرمودند: بله، میراث آسمانها و زمین متعلّق به اوست. ابیّ سؤال کرد:

میراث آسمانها و زمین یعنی چه؟ حضرت فرمودند: قضاوت به حقّ، حکم نمودن بر اساس دین و دیانت، تأویل أحکام و بیان کردن وقایع آینده. أبیّ گفت:

نامش چیست؟ حضرت فرمودند: اسمش محمّد است و در آسمانها، مونس ملائکه می‌باشد و در دعایش چنین می‌گوید:

«اللّهمّ إن کان لی عندک ...

تا آخر دعای متن».

(یعنی: ای خداوندا! اگر از من راضی هستی و مرا دوست داری، مرا و نیز برادران و شیعیانم را که از من تبعیّت می‌کنند، بیامرز و آنچه را در صلب دارم، پاکیزه گردان) خداوند نیز در صلب او نطفه‌ای با برکت و پاک و پاکیزه قرار داد و جبرئیل به من خبر داد که خداوند- عزّ و جلّ- این نطفه را پاکیزه گرداند و آن را در نزد خود جعفر نامید و او را هادی و هدایت شده و نیز راضی و

ص: ۱۱۵

پسندیده گردانید. او پروردگارش را این گونه می‌خواند: «یا دان غیر متوان. تا آخر دعای متن» (یعنی: ای که نزدیک هستی و مسامحه نمی‌کنی، ای أرحم الرّاحمین، به شیعیانم، وسیله‌ای که با آن از شرّ آتش در أمان باشند مرحمت فرما و از آنها راضی باش و گناهانشان را بیامرز و امورشان را آسان گردان و قرض‌هایشان را أداء نما و زشتی‌هایشان را بپوشان و گناهان کبیره‌ای را که غیر از تو کسی از آن خبر ندارد (یا گناههای کبیره‌ای که مربوط به تو است و حقّ النّاس نیست) به آنها ببخش. ای که از ظلم ظالمین نمی‌هراسی و خواب و خواب آلودگی در تو راهی ندارد، برای من از هر سختی و مشکلی فرجی قرار ده) هر کس خدا را با این دعا بخواند «۱» خداوند او را با چهره‌ای نورانی با جعفر بن- محمّد به سوی بهشت محشور می‌فرماید، ای ابیّ! خداوند بر روی این نطفه، نطفه‌ای پاکیزه و با برکت و پاک قرار داده و رحمت و مهربانی را بر آن نازل نموده و او را نزد خود موسی نامیده است. ابیّ گفت: یا رسول اللّه! گویا به هم شبیه «۲»

---

(۱)- یعنی هر کس چنین دعائی برای شیعیان کند. و بجای «لشیعتی» «للشّیعهٔ» بگوید.

(۲)- این ترجمه بر اساس نسخه موجود است و در کمال الدّین به جای «کأنّهم»، «کلّهم» آمده است که در نتیجه ترجمه چنین می‌شود: (آنها همگی به هم شبیه هستند و یا یک دیگر را وصف می‌کنند) ...

ص: ۱۱۶

هستند (یا یک دیگر را توصیف می‌کنند) و از یک نسل هستند و از یک دیگر ارث می‌برند و یک دیگر را توصیف می‌نمایند، حضرت فرمودند: جبرئیل از جانب خداوند آنها را برای من توصیف نموده است، ابیّ گفت: آیا موسی، دعایی غیر از دعای پدرانش دارد؟ حضرت فرمودند: بله، او در دعایش چنین می‌گوید: «یا خالق الخلق و یا باسط الرّزق. تا آخر دعای متن» (یعنی: ای آفریننده خلق، ای که رزق و روزی را گسترانده‌ای، ای که دانه هسته را می‌شکافی و می‌رویانی، ای خالق جانداران، و زنده‌کننده مردگان! و ای که زنده‌ها را می‌میرانی، ای پا بر جای همیشگی، ای خارج‌کننده گیاه [از زمین] با من آن چنان رفتار کن که خود اهل آن هستی) هر کس خداوند را با این دعا بخواند، خدا حوائج او را بر می‌آورد و در روز

قیامت با موسی بن جعفر محشورش می‌نماید، و خداوند نیز در صلب او نطفه‌ای با برکت و پاک و پسندیده قرار داده و نامش را علیّ گذارده است. در میان خلق، از نظر علم و حکمت مورد رضایت خداوند می‌باشد و خدا او را برای شیعیان حجّت قرار می‌دهد تا در روز قیامت به (رفتار و گفتار) او

ص: ۱۱۷

استدلال و احتجاج کنند و دعایی دارد که خداوند را به آن دعا می‌خواند:

«اللّهمّ أعطنی الهدی

- تا آخر دعای متن» (یعنی: خدایا به من هدایت عطا کن و مرا بر آن ثابت قدم بدار، و مرا با امن و أمان در حالی که بر هدایت هستم محشور کن همچون کسی که هیچ ترس و حزن و جزع و فزعی ندارد، تو أهل تقوی و أهل آمرزش هستی) و خداوند در صلب او نطفه‌ای پر برکت، پاک و پاکیزه و پسندیده قرار داده و او را محمّد بن علیّ نامیده است، او شفیع شیعیان خود و وارث علم جدّش می‌باشد و دارای علامت و حجّتی ظاهر و آشکار است. زمانی که متولّد شود می‌گوید:

«لا إِلهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ»

صلی اللّه علیه و آله و سلّم، و در دعایش می‌گوید:

«یا من لا شبیه له و لا مثال- تا آخر دعای متن»

(یعنی: ای که هیچ مثل و مانندی نداری تو همان خدایی هستی که معبودی و خالقی جز تو وجود ندارد، تو مخلوقین را فنا می‌کنی و خود باقی هستی، تو از نافرمانها درمی‌گذری و رضایت خاطر تو در آمرزش است) هر کس که این دعا را بخواند محمّد بن علیّ علیهما السّلام در روز قیامت شفیع او

ص: ۱۱۸

خواهد بود. و خداوند متعال در صلب او نطفه‌ای قرار داده است که نه اهل بغی و ظلم است و نه اهل طغیان و نافرمانی، نیکوکار، مبارک و پاکیزه، آن را در نزد خود علیّ بن محمّد نامیده و لباس سکینه و وقار بر او پوشانیده و علوم و اسرار پنهان را در او به ودیعت نهاده است. هر کس او را ملاقات کند و در سینه چیزی [مخفی] داشته باشد، او را به آن مطلب خبر می‌دهد و از دشمنش بر حذر می‌دارد و در دعایش چنین می‌گوید: «یا نور یا برهان- تا آخر دعای متن» (یعنی: ای نور و ای برهان، ای نورانی و ای آشکار، ای پروردگار من، خودت مرا از شرّ شرور و آفات روزگار حفظ کن و از تو می‌خواهم در روزی که صور دمیده می‌شود مرا از اهل نجات قرار دهی).

هر كس كه اين دعا را بخواند علىّ بن محمّد عليهما السّلام شفيع و پيشواى او به سوى بهشت خواهد بود. و خداوند تبارک و تعالى در صلبش نطفه‌اى قرار داد كه او را نزد خود حسن ناميد وى را همچون نورى در شهرها قرار داد، در زمينش خليفه گرداند و مايه عزّت امّت جدّش نمود و هادى و راهنماى شيعيانش كرده نزد پروردگارش او را شفيع آنان نمود. خداوند او را مايه نقمت و عذاب مخالفين قرار داد و براى دوستانش و كسانى كه او را امام خود بدانند، حجّت و

ص: ۱۱۹

برهان گرداند. او در دعايش چنين مى‌گويد: «يا عزيز العزّ فى عزّه- تا آخر دعاى متن». (يعنى اى كه در عزّت خود عزيزى چقدر عزيز است كسى كه در عزّت خود عزيز است! مرا با عزّت خود عزيز گردان و با ياريت تأييد كن، و با قدرت خويش وسوسه‌هاى شيطانى را از من دور گردان، و مرا حفظ كن و از بهترين خلق خود قرار ده، يا واحد! يا أحد! اى موجود يكتا و بى‌همتا! و اى بى‌نياز!).

هر كس خدا را با اين دعا بخواند، خداوند با او (حسن) محشورش مى‌نمايد و اگر آتش هم بر او واجب و لازم شده باشد، از آتش مى‌رهاندش. و خداوند، تبارک و تعالى، در صلب حسن نطفه‌اى با بركت، پاک و پاكيزه و طاهر و مطهّر قرار داده است كه هر مؤمنى، كه خداوند از وى براى ولايت پيمان گرفته است، به او راضى و خشنود خواهد شد و هر انسان منكرى به او كافر مى‌شود، او امامى است با تقوى، پاک، نيكوكار، پسنديده، هدايت‌گر و هدايت شده، به عدل حكم مى‌كند و به عدالت دستور مى‌دهد، خداوند را تصديق مى‌كند و قبول دارد و خداوند نيز او را در گفتارش تصديق مى‌نمايد، از تهامه «۱» در زمانى كه دلائل و

(۱)- محلّى است در عربستان حدّ فاصل ساحل درياى سرخ تا كوههاى حجاز.

ص: ۱۲۰

علامات آشكار شده باشد، خروج مى‌كند. او داراى گنجهايى است ولى نه از طلا و نقره بلكه از اسبهايى تام الخلق و قوى و پياده نظامى با علامتهاى مشخّص (و يا تامّ الخلق و قوى). خداوند- تبارک و تعالى- از دورترين شهرها به تعداد أهل بدر يعنى سيصد و سيزده نفر براى او سپاه گرد آورد. او نوشته‌اى در دست دارد كه لاک و مهر شده و در آن تعداد و اسامى اصحاب او و نيز نسب شهرهاى آنها و خلق و خوى، وضع ظاهرى، چهره و قيافه و نيز كنيه آنان ثبت شده است. اين نفرات جنگاور بوده، در اطاعت و فرمانبردارى از او كوشا هستند و مجدّانه عمل مى‌كند.

ابىّ سؤال كرد: علائم و نشانه‌هاى او چيست؟ حضرت فرمودند: وقتى زمان قيام او برسد، آن پرچم خود بخود باز مى‌شود و خداوند آن را به سخن مى‌آورد سپس پرچم، او (حضرت مهدىّ آل محمّد) را صدا مى‌كند و مى‌گويد: «اى ولىّ خدا! قيام كن و دشمنان خدا را بكش». و اين دو (يعنى باز شدن پرچم و نطق او) دو علامت و نشانه براى او هستند. و نيز شمشيرى غلاف شده دارد، كه وقتى زمان قيامش فرا رسد آن شمشير از غلاف خود خارج مى‌شود و خداوند آن را به

ص: ۱۲۱

سخن می‌آورد شمشیر صدا می‌زند و می‌گوید» ای ولیّ خدا بپا خیز که دیگر برای تو جائز نیست از پیکار با دشمنان خدا باز ایستی» پس، حضرت قیام می‌کند و دشمنان خدا را- در هر جا به دست آورد- می‌کشد و حدود الهی را برپا کرده، اجرا می‌کند، به حکم خداوند حکم می‌کند. در حالی که جبرئیل علیه السّلام در سمت راست آن حضرت و میکائیل در سمت چپ ایشان خواهند بود، این مطلب را که برایتان گفتم- و لو بعد از مدّتی- خواهید دانست و کارهایم را بر عهده خدا می‌گذارم.

ای ابیّ: خوشا «۱» به حال کسی که او را ملاقات کند، خوشا به حال کسی که او را دوست بدارد، و خوشا به حال کسی که به او معتقد باشد، خداوند، به خاطر وی و به خاطر إقرار و اعتقاد به خدا و رسول و همگی ائمّه، آنها را از هلاکت نجات می‌دهد، خدای منّان درهای بهشت را برای آنها باز می‌کند. مثل آنها در زمین، مثل مشک است که دائم از خود بوی خوش ساطع می‌کند ولی تغییری در او حاصل نمی‌شود. و مثل آنها در آسمان مثل ماه نورانی است که هیچ گاه نورش خاموش نمی‌شود.

---

(۱)- یعنی بالفارسیهٔ: خجستگی و فرخندگی باشد برای او.

ص: ۱۲۲

ابیّ عرض کرد: أحوالات این ائمّه، از طرف خداوند چگونه بیان شده است؟ حضرت فرمودند: خداوند، دوازده صحیفه بر من نازل فرمود که اسم هر امامی داخل قسمت مهرشده مربوط به آن امام است «۱» و وصف [و احوال] او در صحیفه مربوط به خود اوست.

توضیح: أوّلا بدان که این حدیث را در اینجا از «ابو الحسن علیّ بن ثابت دوالیبیّ» نقل شده است. ولی عین همین حدیث را در کتاب «کمال الدّین و تمام النّعمه» ص ۲۶۴ از «احمد بن ثابت دوالیبیّ» نقل شده است، که ظاهرا از اشتباهات نسّاخ و راویان بعدی یکی از این دو کتاب می‌باشد، و به هر حال نام «احمد بن ثابت دوالیبیّ» در کتب رجال ذکر نشده است، و همچنین راوی بعدی، یعنی «علیّ بن عبد الصّمد کوفیّ» امّا علیّ بن عاصم: اگر مراد «علیّ بن عاصم بن- صهیب الواسطیّ» باشد، این شخص بنا بر نقل علماء رجال در سال ۲۰۱ هجری وفات نموده است، و امّا امام جواد علیه السّلام (که علیّ بن عاصم این حدیث را از ایشان نقل کرده است) ظاهرا در سال ۲۰۳ هجری (و تقریبا در سنّ ۷ سال و اندی یا کمی بیشتر) به امامت رسیده‌اند. یعنی او امامت امام جواد علیه السّلام را درک نکرده است و بعید می‌نماید که این حدیث را ۲ سال قبل از امامت آن بزرگوار یعنی در حدود سنّ ۵ یا ۶ سالگی آن حضرت، از ایشان نقل کرده باشد. و اگر «علیّ بن- عاصم» شخص دیگری غیر از شخص فوق الذّکر باشد که در این صورت او نیز مجهول و ناشناخته بوده، در کتب رجال نامی از او به میان نیامده است. ولی به هر حال متن حدیث مذکور با اخبار دیگری تأیید می‌شود.

(۱)- أی الخاتم المنسوب إلیه، و ذلک أن الصّحیفهٔ الّتی أتی بها جبرئیل علیه السّلام علیها اثنا عشر خاتما کلّ خاتم باسم إمام و تحته أسماؤهم و ما یعملون و ما یجری علیهم مدّهٔ أعمارهم.

ص: ۱۲۳

ثانیا در متن حدیث در باره حضرت سجّاد علیّ بن الحسین علیهما السّلام چنین آمده است:

«و هی نطفهٔ بنین و بنات»

یعنی آن نطفه، نطفه پسران و دخترانی می‌باشد، که ظاهرا به این معنی است که نسل امام حسین علیه السّلام از حضرت سجّاد علیه السّلام خواهد بود، ولی در کتاب «کمال الدّین» و نیز بعضی دیگر از نسخه‌های همین کتاب، این عبارت به صورت «نطفهٔ تبیین و بیان» آمده است که ظاهرا یکی از این دو، از اشتباهات نسّاخ بعدی است، به هر حال معنی جمله بر اساس این عبارت چنین خواهد بود: این نطفه، نطفه تبیین کردن و بیان نمودن است، که معنای روشنی نخواهد داشت.

ثالثا در متن حدیث، در دعای امام جعفر صادق علیه السّلام این عبارت آمده است:

«یا دان غیر متوان»

«دان» در اصل «دانی» و از ریشه «دنوّ» و به معنی «نزدیک و قریب» می‌باشد و طبق قواعد نحوی باید یا «دانیا» خوانده می‌شد، زیرا «دانی» در این حال، «منادای شبیه به مضاف» خواهد بود. ولی در «کمال الدّین» به جای «یا دان» یا «دیّان» آمده است، به معنای «قهّار»، «غالب و چیره» و نیز «حاکم» و «قاضی». (با راهنمائی استاد غفاری) ۳۰- عبد اللّه بن عبّاس گوید: از رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلّم شنیدم که چنین فرمود:

«من و علیّ، حسن و حسین و نه نفر از اولاد حسین، مطهّر و معصوم هستیم».

ص: ۱۲۴

۳۱- از عبد اللّه بن عبّاس چنین نقل شده است: که «حضرت رسول صلی اللّه علیه و آله و سلّم فرمودند: من سیّد و سرور پیامبران هستم و علیّ بن أبی طالب، سیّد و سرور أوصیاء است. و أوصیاء بعد از من، دوازده نفر هستند اوّلین نفر آنان علیّ بن- أبی طالب و آخرین آنان قائم می‌باشد».

۳۲- امام صادق از قول پدرانش از امیر المؤمنین علیهم السّلام نقل کرده که: «حضرت رسول صلی اللّه علیه و آله و سلّم فرمودند: خداوند به دوازده نفر از اهل بیت من، فهم و علم و حکمت مرا عطا فرموده و آنها را از طینت (گل) من آفریده است.

وای بر کسانی که بعد از من، آنها را إنکار کنند و ارتباط و نسبت بین من و آنان را نادیده بگیرند. چه می‌شود آنها را! خدا شفاعت مرا به آنها نرساند!».

ص: ۱۲۵

۳۳- از زید بن علیّ از پدرش امام سجّاد علیه السّلام و ایشان از امام حسین علیه السّلام نقل کرده‌اند که حضرت رسول صلی اللَّه علیه و آله و سلّم فرمودند: «چگونه هلاک می‌شود امّتی که من و علیّ و یازده نفر از اولاد من- که همگی از اولو الألباب و عقلاء هستند- در آغاز آن و مسیح بن مریم در آخر آن باشد و لیکن در این میان کسانی که از من نیستند و من هم از آنها نیستم، هلاک خواهند شد».

۳۴- از امام سجّاد از پدرش از جدّش از رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله فرمود: «ائمّه بعد از من، دوازده نفر هستند، ای علیّ اوّلین نفر از ایشان تو هستی و آخرین آنان قائم است که خداوند متعال با دست او شرق و غرب عالم را فتح می‌نماید».

۳۵- از حضرت جواد علیه السّلام روایت کرده‌اند که فرمود: روزی امیر مؤمنان علیه السّلام

ص: ۱۲۶

به همراه فرزندشان حسن بن علیّ علیهما السّلام و سلمان فارسی، در حالی که به دست سلمان تکیه داده بودند، به مسجد الحرام وارد شدند، در این موقع مردی خوش هیئت و خوش لباس خدمت حضرت آمد و سلام کرد. حضرت سلام را جواب دادند. مرد نشست سپس گفت: یا امیر المؤمنین! من از شما سه سؤال دارم، اگر جواب دادید، خواهم فهمید که مردم در باره شما به کاری مرتکب شده‌اند که یقینا در دنیا و آخرت در امان نخواهند بود اما اگر از عهده جواب برنیامدید خواهم دانست که شما و دیگران یکسان هستید. حضرت فرمودند: هر چه می‌خواهی بپرس. مرد گفت: بفرمائید وقتی انسان می‌خوابد، روحش بکجا میرود و انسان چگونه مطلبی را بیاد می‌آورد، و چگونه فراموش می‌کند، و چه می‌شود که فرزند انسان شبیه به دائی یا عمویش می‌شود؟ امام، حسن را فرمود: تو پاسخ گوی،

ص: ۱۲۷

او گفت: امّا در مورد اینکه پرسیدی وقتی انسان میخوابد روحش بکجا می‌رود؟ جوابش این است که تا زمانی که انسان در خواب است، روح با ریح مرتبط است و ریح با هواء، وقتی خداوند اجازه می‌دهد که آن روح نزد صاحبش برگردد آن روح ریح را جذب کرده، به سمت خود می‌کشد و آن ریح نیز هواء را جذب می‌کند. در این موقع روح برمی‌گردد و در بدن صاحب خود قرار می‌گیرد. و اگر خداوند اجازه بازگشت روح را به بدن صاحبش ندهد، هواء ریح را جذب می‌کند و ریح نیز روح را به سمت خود می‌کشد و روح تا وقت برانگیخته شدن در قیامت به بدن صاحبش برنمی‌گردد.

امّا سؤالت در باره فراموشی و یادآوری، جوابش این است که قلب انسان در حقّه و جعبه کوچکی قرار دارد و در روی آن جعبه یک طبق قرار گرفته است. اگر انسان صلوات کاملی بفرستد طبق از روی جعبه کنار می‌رود و قلب روشن می‌شود و انسان آنچه را فراموش کرده بیاد می‌آورد اما اگر صلوات نفرستد

ص: ۱۲۸

و یا صلوات ناقص بفرستد آن طبق کاملا بر آن جعبه منطبق و بسته می‌شود و قلب در تاریکی فرو می‌رود و انسان آنچه را به یاد داشته (یا بیاد آورده بود) فراموش می‌کند.

و امّا سؤالت در باره شباهت کودک به عموها و دائی‌هایش، جوابش این است که اگر انسان با دلی آسوده و عروق و رگ‌های آرام و بدنی غیر مضطرب نزدیکی کند نطفه در درون رحم قرار می‌گیرد و نوزاد شبیه به پدر و مادر خویش می‌شود ولی اگر با دلی ناراحت و عروق غیر آرام و بدن مضطرب نزدیکی کند، نطفه نیز مضطرب و ناآرام شده و با این حال بر یکی از عروق قرار می‌گیرد، حال اگر بر روی رگی از رگهای عموها قرار گیرد نوزاد شبیه عموهایش می‌شود و اگر بر روی رگ‌های دائی‌ها قرار گیرد، شبیه دائی‌ها می‌شود.

مرد گفت: شهادت می‌دهم به وحدانیّت خدا، و قبلا نیز وحدانیّت خدا را قبول داشتم. و شهادت می‌دهم به رسالت محمّد بن عبد اللَّه صلی اللَّه علیه و آله و در گذشته نیز

ص: ۱۲۹

بر این اعتقاد بودم و شهادت می‌دهم که شما وصیّ پیامبر و جانشین او هستید و به أمیر المؤمنین علیه السّلام اشاره کرد- و قبلا نیز این مطلب را قبول داشتم، و شهادت می‌دهم که شما وصیّ و جانشین او هستید- و به امام حسن علیه السّلام اشاره کرد. و شهادت می‌دهم که حسین بن علیّ بعد از شما وصیّ و جانشین پدر شما است «۱» و شهادت می‌دهم که علیّ بن الحسین جانشین حسین است و شهادت می‌دهم که محمّد بن علیّ جانشین علیّ بن الحسین است و شهادت می‌دهم که جعفر بن محمّد جانشین محمّد بن علیّ است و شهادت می‌دهم که موسی بن جعفر جانشین جعفر بن محمّد است و شهادت می‌دهم که علیّ بن موسی جانشین موسی بن جعفر است و شهادت می‌دهم که محمّد بن علیّ جانشین علیّ بن موسی است و شهادت می‌دهم که علیّ بن محمّد جانشین محمّد بن علیّ است و شهادت می‌دهم که حسن بن علیّ جانشین علیّ بن محمّد است و شهادت می‌دهم که مردی از فرزندان

---

(۱)- فی بعض النّسخ

«أشهد أن الحسین بن علی علیه السّلام وصیّ أخیه بنصّ أبیه، و القائم بحجّته بعدک»

ص: ۱۳۰

حسن بن علیّ که گفتن نام و کنیه او تا زمانی که ظهور نکرده است جائز نیست و وقتی ظهور کند زمین را پر از عدل می‌کند در حالی که که پر از جور شده باشد، جانشین حسن بن علیّ است. و سلام و رحمت و برکات خدا بر تو ای امیر المؤمنین. سپس برخاست و رفت.

امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود: یا أبا محمّد! دنبال او برو و ببین کجا می‌خواهد برود؟ امام مجتبی علیه السّلام به دنبال او رفت و گفت: همین که پایش را از مسجد بیرون گذاشت دیگر نفهمیدم به کجا رفت و به خدمت امیر المؤمنین علیه السّلام برگشتم و حضرت را مطّلع کردم. پدرم فرمودند: او را شناختی؟ گفتم: خدا و رسولش و امیر المؤمنین بهتر می‌دانند. حضرت فرمودند: او خضر علیه السّلام بود.

۳۶- امام حسین علیه السّلام فرمودند: در بین ما، دوازده نفر مهدیّ [و هدایت شده الهی] وجود دارد اوّل آنها، أمیر المؤمنین علیّ بن أبی طالب علیه السّلام است و آخرین

ص: ۱۳۱

نفر آنان، نهمین نفر از نسل من می‌باشد و اوست قائم بالحقّ، خداوند زمین مرده را توسّط او زنده می‌گرداند و دین حقّ را- علی رغم میل مشرکین- بدست او بر سایر أدیان پیروزی و برتری می‌دهد. او غیبتی دارد که گروهی در طول آن مرتدّ می‌شوند و گروهی نیز ثابت قدم باقی می‌مانند و مورد اذیّت و آزار واقع می‌شوند.

به آنها گفته می‌شود: اگر راست می‌گوئید، این وعده الهی، کی انجام می‌شود؟

کسی که در زمان غیبت، اذیّت و تکذیب مردم را تحمّل کند و صبر نماید مانند کسی است که در رکاب رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلّم پیکار کند.

۳۷- امام صادق علیه السّلام فرمودند: در بین ما، دوازده نفر مهدیّ وجود دارد.

که شش نفر از آنان رفته و شش نفر دیگر باقی مانده‌اند و خداوند در مورد ششمین نفر آنچه که دوست داشته باشد انجام می‌دهد.

شیخ صدوق گوید: اخباری را که در این مورد برایم روایت کرده‌اند، در کتاب «کمال الدّین و تمام النّعمهٔ فی اثبات الغیبهٔ و کشف الحیرهٔ»، آورده‌ام و

ص: ۱۳۲

خداوند- تعالی- داناتر است.

## باب ۷ گوشه‌هایی از تاریخ موسی بن جعفر علیهما السّلام در عصر هارون الرّشید و موسی بن المهدیّ «۱»

۱- علیّ بن محمّد بن سلیمان نوفلیّ از صالح بن علیّ بن عطیّه چنین نقل می‌کند: «علّت بردن موسی بن جعفر به بغداد این بود که: هارون الرّشید تصمیم گرفت محمّد امین پسر زبیده را جانشین خود گرداند. هارون چهارده پسر داشت که از میان آنها سه تن را برگزید، آنها عبارت بودند از: محمّد أمین پسر زبیده که او را ولیعهد خود قرار داد، عبد اللّه مأمون که او را جانشین أمین نمود، و بالأخره قاسم مؤتمن که او را جانشین مأمون نمود.

هارون تصمیم گرفت این مطلب را علنی کند بگونه‌ای که همه کس بر آن اطّلاع یابند تا به این ترتیب محکم کاری کرده باشد. لذا در سال ۱۷۹ عازم سفر

---

(۱)- موسی بن المهدیّ برادر هارون است و قبل از هارون حدود یک سال و دو ماه حکومت کرد.

ص: ۱۳۳

حجّ شد و به تمام شهرها و اطراف و اکناف مملکت فرمان فرستاد که، فقهاء، علماء، قاریان قرآن و امرای ارتش، در آن سال برای حجّ به مکّه بیایند، هارون، خود، راهی مدینه شد.

علیّ بن محمّد نوفلیّ ادامه داد: پدرم برایم نقل کرد که علّت سعایت و بدگویی یحیی بن خالد برمکیّ (وزیر هارون) از موسی بن جعفر نزد هارون الرّشید این بود که هارون فرزند خود، محمّد امین، را برای تعلیم و تربیت به جعفر بن محمّد بن أشعث «۱» سپرده بود، و یحیی از این موضوع ناراحت بود و با خود می‌گفت: بعد از مرگ هارون، خلافت به امین می‌رسد و طبعا جعفر بن محمّد بن- اشعث و فرزندانش بر سر کار خواهند آمد و دوران قدرت من و فرزندانم تمام خواهد شد، لذا به فکر چاره برآمد، یحیی می‌دانست که جعفر شیعه است، بدین منظور باب دوستی و مراوده را با او باز کرد و چنین وانمود کرد که او نیز شیعه است، جعفر نیز (غافل از همه جا) از این موضوع خوشحال بود و زیر و بم کارهای خود را در اختیار یحیی بن خالد برمکیّ قرار می‌داد و عقیده خود را در باره

---

(۱)- در باره جعفر بن محمّد بن أشعث در صفحات آینده توضیح مختصری خواهد آمد.

ص: ۱۳۴

موسی بن جعفر علیهما السّلام نیز به اطّلاع وی رساند.

زمانی که یحیی کاملا از اوضاع و احوال جعفر مطّلع شد، نزد هارون از او بدگویی کرد، امّا هارون سوابق او و پدرش را در یاری دستگاه خلافت مراعات می‌کرد و در مورد او به عجله رفتار نکرده، بلکه مردّد بود و «این دست و آن دست» می‌کرد. و از طرفی، یحیی از هیچ بدگویی در مورد جعفر کوتاهی نمی‌کرد تا اینکه روزی جعفر به نزد هارون رفت و هارون او را إکرام نمود و بین آن دو سخنانی در مورد مزیّت و قدر و ارزش جعفر به خاطر حرمت او و پدرش، ردّ و بدل گردید.

هارون در آن روز دستور داد که بیست هزار دینار به جعفر بدهند، یحیی نیز با دیدن این اوضاع و احوال، از اینکه چیزی در باره جعفر بگوید، خودداری کرد، و تا شب چیزی نگفت.

سپس به هارون چنین گفت: یا أمیر المؤمنین، پیش از این در باره جعفر و عقائدش مطالبی به شما گفته بودم ولی شما از او دفاع می‌کردید و حرف مرا نمی‌پذیرفتید. ولی الان مسأله‌ای پیش آمده است که کار را یکسره می‌کند.

هارون گفت: آن چه مسأله‌ای است؟ یحیی پاسخ داد: هر مالی که از جایی

ص: ۱۳۵

به جعفر برسد خمس آن را برای موسی بن جعفر می‌فرستد و شکّ ندارم که در مورد این بیست هزار دینار که شما دستور دادید به او بدهند نیز همین کار را کرده است.

هارون گفت: بله، این موضوع می‌تواند موضوع را مشخّص و کار را یکسره کند. و شبانه شخصی را به دنبال جعفر فرستاد.

جعفر نیز از سعایت و بدگوئی‌های یحیی با خبر شده بود و لذا دوستی آن دو بهم خورده، از یک دیگر فاصله گرفته بودند و نسبت به یک دیگر اظهار دشمنی می‌کردند.

وقتی فرستاده هارون، شبانه نزد جعفر رفت، جعفر گمان کرد که هارون گفته‌های یحیی را در مورد او، پذیرفته است و او را فرا خوانده، تا به قتلش برساند، و لذا بیمناک شد. مقداری آب بر تن خود ریخت، مشک و کافور طلبید و خود را با آن حنوط کرد (یعنی به رسم حنوط کردن میّت، مشک و کافور بر بدن خود مالید) و «برده‌ای» «۱» بر روی لباس خود، بر تن کرد. آنگاه نزد هارون رفت، وقتی چشم هارون به او افتاد و او را با آن وضعیت دید و بوی کافور را

---

(۱)- «برده» پارچه‌ای است خط دار و راه راه که همچون عباء و کساء بر خود می‌پیچند و گاه برای کفن استفاده می‌کنند.

ص: ۱۳۶

حسّ نمود، پرسید: جعفر! اینها چیست؟ جعفر گفت: یا أمیر المؤمنین! می‌دانم که بر علیه من، نزد تو بدگویی کرده‌اند، و وقتی فرستاده خلیفه در این موقع شب به سراغم آمد، گمان بردم که این گفته‌ها در شما اثر کرده است و مرا فرا خوانده‌ای که به قتل برسانی.

هارون گفت: هرگز! ولی به من خبر رسیده است که، هر آنچه بدست می‌آوری و هر پولی که به تو می‌رسد، خمس آن را برای موسی بن جعفر می‌فرستی! و در مورد بیست هزار دینار نیز چنین کرده‌ای! لذا خواستم این مطلب برایم روشن شود.

جعفر گفت: اللّه اکبر یا أمیر المؤمنین! یکی از خدمتکاران را بفرستید تا آن را با همان صورت مهر شده (نزد شما) بیاورد.

هارون به یکی از خدمه‌اش گفت: انگشتر جعفر را بگیر (تا خانواده‌اش مطمئن شوند که از طرف او نزدشان رفته‌ای) و به خانه او برو و آن پولها را برایم بیاور. جعفر نیز نام کنیزی که پول نزد او بود به آن خادم گفت. کنیز نیز کیسه‌های پول را، همان طور مهر شده، به او تحویل داد و خادم نیز آنها را نزد

ص: ۱۳۷

هارون برد.

جعفر به هارون گفت: این مورد، اوّلین موردی خواهد بود که به وسیله آن خواهی دانست که بدگویان من، به تو دروغ گفته‌اند.

هارون گفت: حقّ با توست. راست می‌گوئی. برگرد و به خانه برو، تو در أمان هستی. من در باره تو سخن هیچ کس را قبول نخواهم کرد.

راوی این قضیّه را ادامه داد: ولی یحیی دست برنداشت و دائما سعی می‌کرد جعفر را از چشم هارون بیندازد تا نزد او بی‌ارزشش کند.

نوفلیّ ادامه داد: علیّ بن حسن بن علیّ بن عمر بن علیّ از یکی از اساتیدش نقل کرد که: در سفر حجّی که هارون قبل از این حجّ انجام داد (و در آن سفر طبق رسم حجّاج به مدینه نیز آمده بود) علیّ بن اسماعیل بن جعفر بن محمّد علیهما السّلام (برادرزاده امام کاظم علیه السّلام) مرا دید و گفت: چه شده است که این چنین خود را کنار کشیده‌ای و نمی‌گذاری معروف و مشهور شوی؟ چرا نسبت به کارهای جناب وزیر بی‌اعتناء و بی‌توجّهی و کاری که از دستت برمی‌آید برای او انجام نمی‌دهی؟ جناب وزیر، کسی را به سراغ من فرستاد، من نیز نزد او رفتم و در یک محمل با او سوار شدم و نیازهای مادّی خود را برای او عنوان کردم و از او خواستم آنها را برایم مرتفع گرداند.

ص: ۱۳۸

(راوی گوید:) و علّت این موضوع، این بود که یحیی بن خالد به یحیی بن أبی- مریم گفته بود: آیا می‌توانی کسی از آل أبی طالب را که اهل دنیا و طالب دنیا باشد به من معرّفی کنی تا به زندگی او وسعت دهم؟ و به او مال و ثروتی عطا کنم؟ او گفت: بله، کسی را با این اوصاف سراغ دارم و به تو معرّفی می‌کنم، او علیّ بن اسماعیل بن جعفر است.

یحیی کسی را بدنبال او فرستاد و احضارش نمود و به وی گفت: در باره اوضاع و أحوال عمویت، و شیعیان او و اموالی که برای او می‌آورند برایم بگو.

علیّ بن اسماعیل گفت: بله، از اوضاع و احوال او خبر دارم، و سپس شروع کرد به سعایت و بدگویی از امام کاظم علیه السّلام، و از جمله اینکه، گفت: یک نمونه از ثروت و کثرت أموال او، این است که: آبادی و زمینی به نام «یسیره»، «۱»

خریداری کرده به سی هزار دینار، وقتی پول را آماده کرد، فروشنده گفت: این سکّه‌ها را نمی‌خواهم، سکّه‌های دیگری به من بده، او (امام کاظم) نیز دستور داد آن سکّه‌ها را در خزانه‌اش ریختند و سی هزار سکّه با همان وزن و اوصافی که فروشنده خواسته بود حاضر کردند.

---

(۱)- کذا، و فی المصحّحة المخطوطة و البحار نقلا عن غیبة الشیخ «الیسیریة» و عن العیون «البشریّة».

ص: ۱۳۹

نوفلیّ از قول پدرش می‌گوید: موسی بن جعفر علیهما السّلام علیّ بن اسماعیل را جزء کارگزاران خود قرار داده بود و به او اطمینان می‌کرد، حتّی گاهی نامه‌هائی که به بعضی از شیعیان خود می‌نوشت با خطّ علیّ بن اسماعیل بود، ولی کم‌کم از او کناره گرفت. و زمانی که هارون خواست به عراق بازگردد، به حضرت علیه السّلام خبر رسید که برادرزاده‌ات می‌خواهد همراه سلطان به عراق برود. حضرت او را فرا خواند و به او فرمود: چه شده است که می‌خواهی همراه سلطان بروی؟ او گفت:

چون مقروض و بدهکار هستم، حضرت فرمود: من بدهی تو را می‌دهم، گفت:

وضع زندگی و رزق و روزی خانواده‌ام چه می‌شود؟ حضرت فرمودند: آنها نیز به عهده من. ولی علیّ بن اسماعیل از رفتن به همراه سلطان، صرف نظر نکرد، و لذا امام کاظم علیه السّلام توسّط برادرش محمّد بن اسماعیل بن جعفر سیصد دینار و چهار هزار درهم برایش فرستادند و به او گفتند: اینها را توشه راه در اسباب و اثاث خود قرار بده و فرزندان مرا یتیم نکن.

مترجم گوید: در کتاب «مقاتل الطالبیّین» در باره ارتباط علیّ بن- اسماعیل بن جعفر با دستگاه خلافت مطلبی آمده است که ذکر آن در اینجا بی‌مناسبت

ص: ۱۴۰

نیست، أبو الفرج اصفهانیّ مؤلّف کتابی که گفته شد گوید: «۱» «یحیی بن خالد، مالی برای علیّ بن اسماعیل فرستاد (و او را بر رفتن به بغداد تشویق کرد) می‌خواستند او را به آنجا بفرستند چون عازم رفتن به بغداد شد موسی بن جعفر علیهما السّلام از قصّه مطّلع شده او را طلبید و بدو فرمود: ای برادرزاده به کجا می‌روی؟ پاسخ داد: به بغداد. حضرت پرسید: برای چه می‌روی؟

گفت: من بدهکاری دارم و خود مردی فقیر هستم.

حضرت فرمود: من بدهی تو را می‌پردازم و زیاده بر آن نیز به تو خواهم داد و وعده‌های دیگری هم بدو داد. علیّ بن اسماعیل اعتنایی نکرد و آماده حرکت شد، موسی بن جعفر که تصمیم او را دانست او را خواسته و بدو فرمود: تو تصمیم رفتن داری؟ گفت: آری، چاره‌ای ندارم.

حضرت بدو فرمود: ای برادرزاده متوجّه باش و از خدا بترس، کودکان مرا یتیم مکن. و در پایان سخن دستور داد سیصد دینار اشرفی و چهار هزار درهم دیگر نیز به او بدهند.

علیّ بن اسماعیل به بغداد آمد و یحیی بن خالد وضع موسی بن جعفر را از او تحقیق کرد و با اضافاتی که خود بر آن نمود همه را به هارون گزارش داد، آنگاه خود علیّ بن اسماعیل را به نزد هارون برد، هارون احوال عمویش (موسی بن جعفر) را پرسید و او زبان به سعایت و بدگوئی آن حضرت گشود و آنچه یحیی بن خالد گفته بود همه را باز گفته و بر آن افزود و گفت: اموالی از مشرق و مغرب برایش می‌آورند و او خانه‌هائی مخصوص جمع آوری اموال دارد که آنها را در آن خانه‌ها نگهداری می‌کند. و مزرعه‌ای را به سی هزار دینار خرید و آن را «یسیره» نام نهاد و چون سی هزار دینار را به نزد صاحب آن مزرعه بردند گفت:

---

(۱)- به صفحه ۴۶۷ کتاب مقاتل الطّالبیین ابو الفرج اصفهانی نشر صدوق، تهران، ص ۴۶۷- ۴۶۸، ترجمه آقای رسولی محلّاتی، مراجعه شود.



من این سکّه‌ها را نمی‌خواهم و باید دینارهائی را که می‌خواهید به من بدهید سکّه‌اش چنین و چنان باشد، موسی بن جعفر دستور داد آن دینارها را برگرداندند و سی هزار دینار دیگر به همان اوصافی که صاحب مزرعه خواسته بود بدو داد.

هارون این سخنان را شنید و حواله داد دویست هزار درهم بدو بدهند که آن را از برخی نقاط شرقی دریافت کند، فرستادگان علیّ بن اسماعیل برای دریافت پول رفتند. علیّ بن اسماعیل که در انتظار رسیدن پولها بسر می‌برد، روزی به بیت الخلأ رفت، ناگهان به اسهالی دچار شد که تمام روده‌های او را از دبرش بیرون آورد، و (نزدیکانشان که از جریان مطّلع شدند) هر چه خواستند او را معالجه کنند نشد و به حال مرگ افتاد و در همان حال که مشغول جان کندن بود آن اموال هم رسید علیّ بن اسماعیل (با حسرتی فراوان بدانها نگریست و) گفت: من که در حال مردن هستم، اینها را برای چه کار می‌خواهم! از آن طرف هارون در آن سال به حجّ رفت و ابتدا به مدینه طیّبه وارد شد و مقابل قبر رسول خدا- صلی اللّه علیه و آله- ایستاده گفت: ای رسول خدا من از تو در باره کاری که اراده انجام آن را دارم پوزش می‌طلبم. قصد دارم موسی بن جعفر را به زندان بیفکنم چون او می‌خواهد میان امّت تو اختلاف و تفرقه ایجاد کند و خون آنها را بریزد. آنگاه دستور داد آن حضرت را در حالی که در مسجد مدینه بود دستگیر ساختند ...».

(جعفر بن محمّد بن أشعث که در این قضیّه، راجع به او صحبت شد، فرزند محمّد بن اشعث می‌باشد و محمّد بن اشعث در دربار منصور دوانیقی بود. جعفر بن- محمّد بن أشعث جریان شیعه شدن خود را چنین نقل می‌کند:

منصور دوانیقی به پدرم محمّد بن أشعث گفت: شخصی با عقل و کیاست می‌خواهم تا مأموریّتی به او محوّل نمایم، پدرم دائی خود به نام «ابن مهاجر» را به او معرّفی کرد، منصور به «ابن مهاجر» هزاران دینار داده و او را مأمور کرد که به مدینه برود و عبد اللَّه بن حسن (عبد اللَّه محض) و عدّه دیگری از سادات، از جمله جعفر بن محمّد (امام صادق) را ملاقات کند و این مال را بین آنها تقسیم کند و چنین اظهار دارد که نماینده مردم خراسان می‌باشد و این اموال را از جانب شیعیان آن سامان آورده است، و در ضمن بعد از تقسیم اموال، از هر یک از سادات «رسید» هم بگیرد.

«ابن مهاجر» بعد از انجام مأموریّت، نزد منصور بازگشت. محمّد بن أشعث هم در آن مجلس حضور داشت. ابن مهاجر «رسیدها» را تحویل داد به جز «رسید» امام صادق علیه السّلام» و گفت: به نزد جعفر بن محمّد رفتم، او در مسجد النبیّ صلی اللَّه علیه و آله مشغول نماز بود. صبر کردم تا از نماز فارغ شود، بعد از نماز رو به من کرد و گفت: فلانی! از خدا بترس و أهل بیت محمّد صلی اللَّه علیه و آله را فریب نده، و به منصور نیز بگو: از خدا بترس و أهل بیت محمّد صلی اللَّه علیه و آله را فریب نده! ... گفتم: مگر چه شده است؟ گفت: نزدیک بیا، سپس تمام ماجرای بین من و شما (یعنی خلیفه) را برایم مو به مو تعریف کرد، گویا در مجلس ما حضور داشته است.

جعفر بن محمّد بن أشعث ادامه داد: در این موقع منصور گفت: ای ابن مهاجر بدان، همیشه در خاندان پیامبر، یک محدّث «۱» وجود دارد. و در این روزگار جعفر بن محمّد (امام صادق علیه السّلام) محدّث می‌باشد.

جعفر بن محمّد بن أشعث گوید: و این أمر باعث شد که ما شیعه شدیم) «۲».

---

(۱)- معنای محدّث در صفحات قبل گذشت.

(۲)- بحار الأنوار، چاپ المکتبة الاسلامیة، تهران، ج ۴۷، ص ۷۴.

ص: ۱۴۳

۲- علیّ بن جعفر علیه السّلام گوید: محمّد بن اسماعیل بن جعفر علیه السّلام (برادرزاده امام کاظم علیه السّلام) نزد من آمد و گفت: محمّد بن جعفر علیه السّلام برادر آن حضرت بر هارون وارد شد و او را خلیفه نامید و بر او سلام کرد. سپس به او گفت: گمان نمی‌کردم که در زمین دو خلیفه وجود داشته باشد تا اینکه دیدم مردم، برادرم موسی بن- جعفر را خلیفه می‌نامند و با این عنوان بر او سلام می‌کنند (و با این کار نسبت به آن حضرت سعایت و بدگوئی کرد).

و از جمله کسانی که در باره موسی بن جعفر علیهما السّلام سعایت و بدگوئی کرد، یعقوب بن داود زیدیّ مذهب بود.

۳- إبراهیم بن أبی البلاد گوید: یعقوب بن داود به من می‌گفت: من قائل به امامت ائمّه هستم، ابراهیم ادامه داد: در شبی که موسی بن جعفر علیهما السّلام در فردای

ص: ۱۴۴

آن دستگیر شد، در مدینه به نزد یعقوب بن داود رفتم، یعقوب گفت: الآن نزد وزیر- یعنی یحیی بن خالد- بودم، که برایم نقل کرد: در کنار قبر رسول اللّٰه صلی اللّٰه علیه و آله (همراه هارون الرّشید بودم که) هارون حضرت را مخاطب قرار داده بود و چنین می‌گفت: پدر و مادرم فدای شما، یا رسول اللّٰه! به خاطر تصمیمی که گرفته‌ام از شما معذرت می‌خواهم، من می‌خواهم موسی بن جعفر را دستگیر و زندانی کنم زیرا می‌ترسم در بین امّت شما، جنگ و خونریزی بپا کند.

یعقوب (یا یحیی) ادامه داد: گمان می‌کنم فردا او را دستگیر کند.

راوی گوید: فردای آن شب، هارون، فضل بن ربیع (دربان و حاجب مخصوص خود) را به سراغ موسی بن جعفر علیهما السّلام فرستاد، حضرت در مقام رسول اللّٰه صلی اللّٰه علیه و آله (در مسجد النبیّ) مشغول نماز بودند که دستور دستگیری و حبس او داده شد.

۴- عبد اللّٰه بن صالح از یکی از نزدیکان فضل بن ربیع نقل می‌کند که فضل «۱»

---

(۱)- هو الفضل بن الربیع بن یونس بن محمد المکنّی بابی العباس و کان حاجب الرشید. و کما فی تاریخ الخطیب ج ۱۲ ص ۳۴۳ اسند الحدیث عن المنصور و المهدی العباسیّین.

ص: ۱۴۵

به او چنین گفته بود: شبی با یکی از کنیزانم در بستر بودم، نیمه‌های شب بود که صدای در خانه را شنیدم، این صدا مرا به وحشت انداخت. کنیز گفت: شاید در اثر باد این صدا ایجاد شده باشد. اندک زمانی نگذشته بود که دیدم در اتاقی که در آن بودم باز شد و «مسرور الکبیر» (غلام هارون) وارد شد، به من گفت: أمیر تو را خوانده است- و بر من سلام هم نکرد- لذا از خود، ناامید شدم و با خود گفتم: این «مسرور» است که این طور سرزده و بدون اجازه و بدون سلام بر من وارد شده است، حتما هارون خیال قتل مرا دارد، من در آن حال جنب بودم و حتّی جرأت نکردم از او بخواهم تا برای غسل به من مهلت دهد. کنیزک وقتی حیرت و دستپاچگی و درماندگی مرا دید گفت: به خدا توکّل کن و برخیز.

من برخاستم، لباس پوشیدم و همراه او خارج شدم تا به منزل هارون رسیدیم.

أمیر المؤمنین (هارون) در رختخوابش بود، سلام کردم، جوابم را داد، خود را بر زمین انداختم، هارون گفت: ترسیدی؟ گفتم: بله، یا أمیر المؤمنین. سپس مدّتی

ص: ۱۴۶

مرا به حال خود گذاشت تا آرام شدم، آنگاه گفت: به زندان برو و موسی بن- جعفر بن محمّد را آزاد کن و سی هزار درهم به او بده و پنج خلعت بر او بپوشان (یا به او بده) و نیز سه مرکّب در اختیارش بگذار و به او بگو مخیّر هستی که نزد خلیفه بمانی و یا به هر شهری که مایلی بروی، گفتم: یا أمیر المؤمنین! دستور میدهی موسی بن جعفر آزاد شود؟! گفت: بله، سه مرتبه سؤالم را تکرار کردم و جواب داد: بله، وای بر تو، مگر می‌خواهی عهدشکنی کنم؟ گفتم: کدام عهد؟ عهد چیست؟ گفت: «هنگامی که در همین رختخواب بودم ناگهان مردی سیاه پوست و عظیم الجثّه که از او بزرگتر ندیده بودم، گریبانم را گرفت و بر سینه‌ام نشست، گلویم را فشرد و گفت:

موسی بن جعفر را به ظلم در زندان کرده‌ای؟! گفتم: آزادش می‌کنم، به او هدیّه می‌دهم، خلعت می‌دهم، مرد سیاه از من عهد و پیمان گرفت و از روی سینه‌ام برخاست، نزدیک بود بمیرم» از نزد او خارج شده نزد موسی بن جعفر علیهما السّلام رفتم.

ص: ۱۴۷

حضرت در زندان و در حال نماز بود، نشستم تا سلام داد. سپس سلام أمیر المؤمنین هارون را به او رساندم و آنچه را دستور داشتم ابلاغ کردم و گفتم: هدایای او (هارون) حاضر است او گفت: اگر دستور دیگری هم داری، اجرا کن، گفتم:

نه، به جدّت رسول اللّه، دستوری جز این نداشتم.

گفت: به خلعتها و مرکبها و اموالی که حقّ مردم در آنها باشد نیازی ندارم.

گفتم: شما را به خدا آنها را ردّ نکن که باعث خشم و غضب هارون می‌شود.

گفت: هر کاری خودت دوست داری در مورد آنها انجام بده، سپس دست او را گرفتم و از زندان خارج کردم.

سپس گفتم: یا ابن رسول اللّه! سبب این همه اکرام و احترام که از این مرد به شما رسید چیست؟ من بر گردن شما حقّ دارم، چون مژده آزادی‌تان را دادم و آزادی شما به دست من انجام شد (لذا علّت این ماجرا را برایم توضیح دهید).

حضرت گفتند: جدّم پیامبر اکرم صلی اللّه علیه و آله را در شب چهارشنبه در خواب دیدم

ص: ۱۴۸

حضرت به من فرمودند: ای موسی آیا تو زندانی هستی و به تو ظلم شده است؟

عرض کردم: بله، یا رسول اللّه به من ظلم شده، و زندانم کرده‌اند، حضرت سه بار این مطلب را سؤال کردند و سپس فرمودند: «وَ إِنْ أَدْرِی لَعَلَّهُ فِتْنَةٌ لَکُمْ وَ مَتاعٌ إِلی حِینٍ» (انبیاء: ۱۱۱) (یعنی: نمی‌دانم، شاید اینها آزمایش الهی باشد و تا اندک مدّتی در این دنیا به ظاهر خوش و خرّم باشید) (ظاهرا، این فرمایش حضرت، اشاره به سرنوشت هارون است. مترجم) سپس حضرت

رسول ص به من فرمودند: فردا، (یعنی چهارشنبه) و پنجشنبه و جمعه را روزه بگیر، و در وقت إفطار، دوازده رکعت نماز بخوان، در هر رکعت یک «حمد» و دوازده مرتبه «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ». وقتی چهار رکعت خواندی به سجده برو و بگو:

«یا سابق الفوت و یا سامع کلّ صوت ...»

تا آخر دعای متن، یعنی: «ای که هیچ کس نمی‌تواند از دستت بگریزد! ای که هر صدائی را می‌شنوی! ای که استخوانهای پوسیده را بعد از مرگ، زنده می‌کنی! از تو می‌خواهم به حقّ (یا به وسیله) اسم عظیم و أعظمت، بر محمّد- بنده و رسولت- و بر خاندان پاکش درود فرستی و مرا از وضعی که در آن هستم، زودتر نجات دهی»، من هم این کارها را

ص: ۱۴۹

انجام دادم و نتیجه آن شد که دیدی.

۵- أبو محمّد پسر فضل بن ربیع از قول پدرش، فضل بن ربیع چنین نقل می‌کند: در روزگاری که حاجب و دربان هارون بودم، روزی هارون، در حالی که خشمگین بود و شمشیری در دست می‌چرخاند، رو به من کرد و گفت: ای فضل! اگر هم اکنون، پسر عمویم را به اینجا نیاوری، به خویشاوندیم با پیامبر گردنت را می‌زنم، فضل گوید: پرسیدم: چه کسی را اینجا بیاورم؟ هارون گفت:

این حجازی را.

گفتم: کدامیک از حجازی‌ها را؟ گفت: موسی بن جعفر بن محمّد بن- علیّ بن الحسین بن علیّ بن أبی طالب را- [علیهم السّلام]-.

فضل گوید: از خداوند ترسیدم که موسی بن جعفر علیهما السّلام را نزد او ببرم. ولی در عقوبتی که هارون مرا بدان تهدید کرده بود. اندیشیدم و با خود گفتم: این کار را خواهم کرد.

هارون گفت: دو شلّاق بدست، دو شمشیر تیز و دو جلّاد حاضر کن.

ص: ۱۵۰

فضل ادامه می‌دهد: آنچه را خواسته بود، حاضر کردم و به طرف منزل حضرت أبی ابراهیم موسی بن جعفر حرکت کردم، و به خرابه‌ای رسیدم، در آنجا اتاقکی بود از شاخ و برگ درخت خرما، نوجوانی سیاه پوست را دیدم که در آنجا ایستاده بود، به او گفتم: از مولای خود، برایم اجازه ورود بگیر خدایت رحمت کناد.

گفت: داخل شو، او حاجب و دربان ندارد.

داخل شدم، سیاه پوست دیگری را دیدم که قیچی بدست دارد و پینه‌های پیشانی و بینی آن حضرت را- که در اثر کثرت سجود ایجاد شده بود- قیچی می‌کند. گفتم: السّلام علیک، ای پسر رسول خدا! هارون الرّشید شما را فرا خوانده.

حضرت جواب داد: هارون با من چکار دارد؟! خوشی‌های زندگی‌اش او را از من منصرف نکرده است؟! سپس بسرعت از جا برخاست (و آماده حرکت شد) و در این أثناء می‌گفت: اگر در خبری از رسول اللّه- صلی اللّه علیه و آله- چنین نیامده بود که «اطاعت از سلطان از روی تقیّه واجب است» هرگز نمی‌آمدم، گفتم: آماده عقوبت و مجازات هارون باشید. حضرت جواب داد: مگر

ص: ۱۵۱

آن کس که مالک دنیا و آخرت است همراه من نیست؟ بلطف خدا او امروز، نمی‌تواند، هیچ بدی به من برساند، فضل بن ربیع گوید: دیدم حضرت سه بار دست خود را بالای سر خویش حرکت داد و چرخاند.

نزد هارون رسیدیم، هارون همچون مادر جوان از دست داده، مات و مبهوت و متحیّر ایستاده بود، وقتی مرا دید، گفت: ای فضل! گفتم: بفرمائید، گفت:

پسر عمویم را آوردی؟ گفتم: بله، گفت: ناراحتش که نکردی؟ گفتم: خیر، گفت: به او که نگفتی از دستش عصبانی هستم؟ نفسم مرا به کاری واداشته بود که خودم نمی‌خواستم، به او اجازه بده وارد شود، من هم به او اجازه ورود دادم، همین که حضرت را دید، به سوی او شتافت و حضرت را در آغوش گرفت و گفت:

پسر عموجان! برادرم! وارث زندگی‌ام! خوش آمدی، سپس آن حضرت را بر مخدّه‌ای نشاند و گفت: چه شده است که به دیدار ما نمی‌آیی؟ حضرت فرمود:

وسعت سلطنت تو و علاقه تو به دنیا.

هارون دستور داد جعبه عطر را بیاورند، و با دست خود به حضرت عطر زد و سپس دستور داد (در موقع بازگشت) چند دست خلعت و دو کیسه پر از طلا

ص: ۱۵۲

(توسّط غلامانش، به رسم احترام) پیشاپیش حضرت حرکت داده شود.

حضرت نیز گفتند: به خدا قسم! اگر صلاح را در این نمی‌دیدم که با این پولها سادات جوان را داماد کنم تا نسل سادات قطع نشود، هرگز این پولها را نمی‌پذیرفتم. سپس در حالی که می‌فرمود: «الْحَمْدُ لِلّهِ رَبِّ الْعالَمِینَ» به منزل بازگشت. فضل گفت: یا أمیر المؤمنین، اوّل قصد داشتی او را مجازات کنی ولی بعد، خلعت به او دادی و اکرام و احترامش کردی؟

هارون گفت: وقتی که تو رفتی، مردانی را دیدم که اطراف خانه حلقه زده‌اند و هر یک سرنیزه‌ای بدست دارند و آن را پای دیوار خانه فرو کرده و می‌گویند: اگر فرزند رسول اللّه را اذیّت کرد، او و خانه‌اش را به زمین فرو خواهیم برد و اگر به او نیکی کرد، رهایش می‌کنیم، فضل گوید: به دنبال موسی بن جعفر روان شدم، و از او پرسیدم: چه دعائی خواندی که این طور از هارون در أمان ماندی؟

فرمود: دعای جدّم علیّ بن أبی طالب، هر گاه آن دعا را می‌خواند با هر لشکری که روبرو می‌شد آن را شکست می‌داد و با هر جنگجوئی که مواجه

ص: ۱۵۳

می‌شد بر او پیروز می‌شد و آن دعا، دعای ایمنی از بلاء است. گفتم: آن دعا چیست؟ فرمود:

«اللّهمّ بک اساور، و بک أحاول و بک أحاور، و بک اصول و بک انتصر، و بک اموت و بک أحیا، اسلمت نفسی الیک و فوّضت أمری الیک، و لا حول و لا قوّة الّا باللّٰه العلیّ العظیم، اللّهمّ إنّک خلقتنی و رزقتنی و سترتنی، و عن العباد بلطف ما خوّلتنی أغنیتنی، و إذا هویت رددتنی، و إذا عثرت قوّمتنی، و إذا مرضت شفیتنی و اذا دعوت اجبتنی، یا سیّدی ارض عنّی فقد ارضیتنی».

(خدایا به یاری تو حمله می‌کنم و به یاری تو بدنبال مطلوبم می‌روم و به یاری تو سخن می‌گویم و به یاری تو چیره و غالب می‌شوم و بیاری تو پیروز می‌شوم (انتقام میگیرم) و به قدرت تو میمیرم، و با قدرت تو زنده میشوم، خود را تسلیم تو کردم.

امور و کارهایم را به تو واگذار نمودم، هیچ نیرو و قدرتی در بین نیست مگر (به یاری) خداوند بلند مرتبه و بزرگ، خداوندا تو مرا آفریدی و روزی دادی و پوشاندی، و به لطف نعمتهای خود، مرا از بندگانت بی‌نیاز کردی، هر گاه سقوط کنم مرا (به جای اوّلم) باز می‌گردانی، هر گاه بلغزم مرا استوار و پا برجا می‌نمایی، هر گاه مریض شوم شفایم می‌دهی و هر گاه ترا بخوانم، جوابم می‌دهی، خدایم، سرورم، مرا که از خودت راضی کرده‌ای! خودت هم از من راضی باش).

ص: ۱۵۴

۶- عثمان بن عیسی از دوستان خود چنین نقل می‌کند: أبو یوسف (قاضی دربار عبّاسی) در حضور موسی بن جعفر علیهما السّلام به مهدیّ عبّاسی (پسر منصور دوانیقی و پدر هارون الرّشید) گفت: آیا اجازه می‌دهی از او (یعنی امام کاظم علیه السّلام) سؤالاتی کنم که نتواند جواب دهد؟ مهدیّ عبّاسی گفت: آری.

أبو یوسف به امام علیه السّلام عرض کرد، سؤال کنم؟ حضرت فرمودند: بله.

ابو یوسف گفت: استفاده از سایه‌بان برای محرم چه حکمی دارد؟ حضرت فرمودند: جایز نیست، ابو یوسف گفت: اگر چادر بزنند و داخل آن بشوند چطور؟ حضرت فرمودند: عیبی ندارد ابو یوسف گفت: این دو، با یک دیگر، چه فرقی دارند؟ حضرت

فرمودند: آیا زن حائض نمازش را باید قضا کند؟ گفت خیر حضرت فرمودند: روزه را چطور؟ آیا باید قضا کند؟ گفت: بله، حضرت فرمودند این چرا؟ گفت: حکم خدا این چنین است، حضرت فرمود: در مورد این سؤال تو نیز، حکم خدا این چنین است. مهدیّ عبّاسی به ابو یوسف گفت: می‌بینم که نتوانستی کاری از پیش ببری، گفت: جواب دندان‌شکنی به من داد.

ص: ۱۵۵

۷- علیّ بن یقطین گوید: در مجلسی که عدّه‌ای از بستگان موسی بن- جعفر علیهما السّلام حضور داشتند، به حضرت خبر رسید که موسی بن المهدیّ (برادر هارون) در باره ایشان چه تصمیماتی گرفته است. حضرت به بستگانشان فرمودند: نظرتان چیست؟ آنها عرض کردند: به نظر ما صلاح در این است که خود را از او کنار بکشید و مخفی شوید، زیرا از شرّ این آدم نمی‌توان در أمان بود.

حضرت تبسّم فرموده، این شعر را خواندند که ترجمه آن چنین است:

سخینه گمان میکند که بر سرور خود غلبه خواهد کرد، چرا که ممکن است آنکه همیشه پیروز و غالب است، گاهی مغلوب واقع شود.

راوی گوید: سپس حضرت دست به دعا برداشتند و در دعا چنین گفتند:

«اللّهمّ کم من عدوّ ...

تا آخر دعای متن».

(یعنی: بار خدایا! چه بسیار دشمنی که لبه چاقو و تیغه شمشیر خود را به جهت من تیز کرده است، و سمّ‌های کشنده‌اش را در غذای من ریخته است، و

ص: ۱۵۶

لحظه‌ای از من غفلت نکرده است، و آنگاه که ضعف و عجز مرا در مقابل مصائب و مشکلات دیدی، با قدرت و نیروی خودت، و نه با قدرت و نیروی من، او را کنار زدی و مرا از شرّ او ایمن نمودی و او را، با ناامیدی از رسیدن به آرزوهای دنیوی و دور از آنچه در آخرت به آن امید بسته بود، در همان چاهی انداختی که برای من حفر کرده بود، خداوندا! به خاطر این کار تو را سپاس می‌گویم آن مقدار که استحقاق داری، خداوند! او را به عزّت و قدرت خود بگیر و با قدرت خود شمشیرش را نسبت به من کند کن و از کار بینداز، و او را سرگرم کارهای خودش کن و در مقابل دشمنش عاجز گردان، و هم اکنون مرا بر او یاری فرما و برای من از او انتقام بگیر تا خشم درونم فرو نشیند و از کینه من نسبت به او جلوگیری کند [یا حقّی را که بر او دارم بدست آورم]. خدایا، دعایم را قرین اجابت فرما و کاری کن که شکایت من تغییر کند و دیگر شکایتی

نداشته باشم، و آنچه را که به ظالمین وعده فرموده‌ای به او نشان ده، و آنچه را که در مورد اجابت دعای مضطرّین وعده دادی به من نشان بده، تو

ص: ۱۵۷

دارای فضل و بخششی بزرگ و نعمتهای با ارزش هستی).

راوی گوید: سپس حاضرین متفرّق شدند و رفتند. و تا زمان مرگ موسی بن- مهدیّ گرد هم جمع نشدند، بعد از مرگ موسی بن مهدیّ، برای خواندن نامه‌ای که حاوی خبر مرگ وی بود، همگی نزد موسی بن جعفر علیهما السّلام جمع شدند، و یکی از حاضرین در این باره، اشعار مذکور در متن را سرود که ترجمه آن اینست:

۱- چه بسا دعایی که شبانه به آسمان می‌رود و هیچ کس هم نمی‌تواند جلویش را بگیرد.

۲- به جایی می‌رود که هیچ کاروانی در آن محدوده حرکت نکرده است و آن محلّ پر از موانع است.

۳- این دعا، از پس پرده شب (و پنهانی) موقعی که بعضی خواب و بعضی بیدارند، حرکت می‌کند.

۴- و قبل از آنکه این دعاها به آسمان برسد و کسی درهای آسمان را بکوبد، آن درها باز می‌شوند.

۵- چون این قافله به آنجا رسد، خداوند پیش قراولانش را باز نمی‌گرداند، و

ص: ۱۵۸

خدا بینا و شنوا است.

۶- و من به فضل خدا امیدوارم، بگونه‌ای که، از روی حسن ظنّ به خدا، گویا می‌بینم که خدا چه کار خواهد کرد.

۸- ابو احمد عبدیّ از قول پدرش چنین نقل می‌کند: حضرت موسی بن جعفر علیهما السّلام بر هارون الرّشید وارد شدند، هارون گفت: یا ابن رسول اللَّه! در باره طبایع چهارگانه برای من مطالبی بفرمائید! حضرت فرمودند: باد، پادشاهی است که مداوا می‌کند، و خون، برده‌ای است بدهکار، و چه بسا برده که مولای خود را بکشد، بلغم، دشمنی است قوی، از هر سو او را ببندی، از سوی دیگر راه باز می‌کند، و صفراء همچون زمینی است که سرسبز شود و گیاه برویاند.

هارون گفت: یا ابن رسول اللَّه! از کنوز و گنجینه‌های خدا و رسولش، بر مردم انعام می‌دهی! ۹- محمّد بن محمود از امام کاظم علیه السّلام نقل کرده است که فرمود: وقتی

ص: ۱۵۹

بر هارون وارد شدم، سلام کردم، جوابم را داده سپس گفت: ای موسی بن- جعفر! آیا این مملکت دو خلیفه دارد که برای هر کدام جداگانه، مالیات جمع آوری می‌شود؟ گفتم: یا أمیر المؤمنین! شما را به خدا، مبادا گناه مرا نیز بدوش بکشی (گناه مرا بشوری) و سخنان باطل را که علیه ما گفته می‌شود، از دشمنان ما بپذیری، خود خوب می‌دانی که از زمان وفات پیغمبر صلی اللّٰه علیه و آله تاکنون، بر ما دروغ بسته‌اند و به ما افتراء زده‌اند، حال اگر- به حرمت نسبت قوم و خویشی که با هم داریم- اجازه بدهی، مطلبی را که پدرم از پدرانش و آنان نیز حضرت رسول صلی اللّٰه علیه و آله و سلّم نقل کرده‌اند، برایت بگویم. هارون گفت:

اجازه می‌دهم، گفتم: پدرم، از پدرش از پدرانش این چنین نقل کرده‌اند که حضرت رسول صلی اللّٰه علیه و آله و سلّم فرموده‌اند: «هر گاه دو نفر از یک فامیل، یک دیگر را لمس کنند، حسّ خویشاوندی به هیجان می‌آید و بیدار می‌شود». حال، قربانت گردم! «۱» تو هم دستت را به دست من بده، هارون گفت: نزدیک‌تر بیا. من به او

---

(۱)- این کلمه را لابد از جهت وجوب حفظ نفس فرموده است، نه احترام به شخص ظالم ملعون.



نزدیک شدم، دستم را گرفت سپس مرا در بر گرفت، و مدّتی در آغوش خود نگاه داشت سپس رهایم کرد و گفت: موسی! بنشین، راحت باش، مسأله‌ای نیست.

حضرت ادامه دادند: آنگاه به او نگاه کردم، دیدم چشمانش پر از اشک شده است سپس متوجّه خود شدم. هارون گفت: تو راست گفتی، جدّت صلی اللّٰه علیه و آله هم راست گفته است، خون و رگهایم، آنچنان به هیجان آمد که دل رحمی و نرم خوئی سراسر وجودم را گرفت بطوری که چشمانم پر از اشک شد.

هارون ادامه داد: مدّتهاست که مسائلی در درونم مرا به خود مشغول داشته است و می‌خواهم در باره آنها از تو سؤالاتی کنم و تا به حال از کسی در باره آنها سؤال نکرده‌ام. اگر جواب دادی، رهایت می‌کنم و حرف هیچ کس را در باره‌ات قبول نخواهم کرد. چون به من خبر داده‌اند که تا به حال دروغ نگفته‌ای.

حال، در مورد این مطالبی که در درون دارم و سؤال می‌کنم به من راست بگو.

گفتم: آنچه را که بلد باشم و تو هم به من أمان بدهی، جواب خواهم داد.

گفت: در أمان هستی ولی با این شرط که راست بگویی و تقیّه را- که شما اولاد

فاطمه به آن مشهور و شناخته شده‌اید- ترک کنی. گفتم: یا امیر المؤمنین! آنچه می‌خواهی بپرسی، بپرس.

هارون گفت: ما و شما همگی شاخ و برگ یک درخت و از نسل عبد المطّلب می‌باشیم، ما فرزندان عبّاس هستیم و شما فرزندان أبو طالب، و این هر دو، عموی پیامبر صلی اللّه علیه و آله بوده‌اند، و خویش و قومی آنها با پیامبر، یکسان است، پس چرا شما بر ما برتری دارید؟ گفتم: زیرا، ما به پیامبر نزدیک‌تریم، گفت: چطور؟

گفتم: چون عبد اللّه و أبو طالب از یک پدر و مادر بودند ولی جدّ شما، عبّاس، نه از مادر عبد اللّه بود و نه از مادر أبو طالب.

گفت: چرا شما ادّعا می‌کنید که وارث پیامبر خدا صلی اللّه علیه و آله هستید در حالی که در زمان وفات حضرت رسول صلی اللّه علیه و آله أبو طالب فوت کرده بود و عبّاس عموی آن حضرت زنده بود و (می‌دانیم که) با وجود عمو، عموزادگان ارث نمی‌برند؟

گفتم: اگر أمیر المؤمنین، صلاح بدانند، مرا از جواب این سؤال معاف بدارند

ص: ۱۶۲

و بجز این موضوع، هر مطلب دیگری را که بخواهند، مطرح کنند، گفت: نه باید جواب بدهی! گفتم: پس به من امان بده، گفت: قبل از شروع صحبت به تو امان داده بودم، گفتم: طبق نظر علیّ بن أبی طالب با وجود فرزند صلبیّ- چه دختر باشد چه پسر- هیچ کس سهم نمی‌برد، جز پدر و مادر و همسر، و حضرت علیّ جدّم با وجود فرزند، برای عمو، هیچ سهمی از ارث قائل نبود، و در قرآن نیز چنین مطلبی نیامده است، البتّه، تیم (یعنی ابو بکر، زیرا او از قبیله «تیم» بوده است) و عدیّ (یعنی عمر، زیرا او از قبیله «عدیّ» بوده است) و بنی امیّه، از روی رأی و نظر شخصی خود و بدون هیچ حقیقت و دلیل و مدرکی از پیامبر خدا صلی اللّه علیه و آله عمو را پدر حساب کرده‌اند و از جمله ورّاث دانسته‌اند.

و علمائی هم نظر و فتوای علیّ علیه السّلام را پذیرفته‌اند، فتواهایشان بر خلاف فتواهای اینها (یعنی تیم، عدیّ و بنی امیّه) است، این نوح بن درّاج است که در این مسأله، قائل به رأی علیّ بن ابی طالب است، و طبق همین رأی نیز حکم و و فتوی داده و أمیر المؤمنین او را حاکم بصره و کوفه نمود و او به همین ترتیب

ص: ۱۶۳

قضاوت کرد و خبر به أمیر المؤمنین (هارون و احتمالا مهدیّ عبّاسی) رسید و ایشان دستور دادند که او و مخالفینش را از جمله، سفیان ثوری «۱» [بن عیینه- ظ] و إبراهیم مدنیّ «۲» و فضیل بن عیاض- حاضر کنند، همگی شهادت دادند که این نظر، نظر حضرت علیّ در این مسأله است، و طبق گفته یکی از علمای أهل حجاز که این ماجرا را برایم نقل کرد، أمیر المؤمنین (هارون و یا احتمالا مهدیّ عبّاسی) به آنها گفته‌اند: چرا شما، به این مطلب فتوی نمی‌دهید، حال آنکه، نوح بن درّاج «۳»، بر این اساس قضاوت کرده و حکم نموده است؟ و آنها گفته‌اند: نوح جرأت داشت ولی ما ترسیدیم.

مترجم گوید: «هر چند نوح، به ظاهر، قاضی دستگاه بنی العبّاس بوده ولی شاید در باطن شیعه بوده است، وی در کوفه قضاوت داشته است، و برادر جمیل بن درّاج است، و جمیل جزء ثقات و بزرگان اصحاب امام صادق و امام کاظم علیهما السّلام می‌باشد و جزء «اصحاب اجماع» است».

---

(۱)- لفظ «ثوری» از اضافات نسخه برداران است و ظاهرا در أصل نبوده و کاتب از پیش خود اضافه کرده است زیرا سفیان ثوری در سنه ۱۶۱ از دنیا رفته بوده، و خلافت هارون از سال یک صد و هفتاد به بعد است و دستگیری و احضار موسی بن جعفر علیه السّلام در سال یک صد و هشتاد و شش. لذا مراد از «سفیان» سفیان بن عینیه است که در آن وقت حیات داشته. (از استاد غفاریّ)

(۲)- المراد بإبراهیم المدنیّ ابراهیم بن محمّد بن ابی یحیی المتوفّی ۱۸۴، و ضعّفه العامّة و قالوا بکونه رافضیّا.

(۳)- نوح بن درّاج النخعی ابو محمّد الکوفی کان قاضیا ولی القضاء فی حکومة العباسیّین و کان أبوه بقالا قال العجلیّ: کان له فقه، و حکم ابن شبرمة بحکم فردّه نوح، و کان من أصحابه- فرجع إلی قوله و أنشد:

| | |
|---|---|
| کادت تزلّ به من خالق قدم | لو لا تدارکها نوح بن درّاج |
| لمّا رأی هفوة القاضی فأخرجها | من معدن الحکم نوح أیّ اخراج |

و ضعفه اکثر علماء رجال العامّة و رموه بروایة الموضوعات عن الثّقات بحیث یسبق الی القلب أنّه یتعمّد، و قال بعضهم: هو کذّاب. و عندی کلّ ذلک منهم لتقدیمه رأی علیّ علیه السّلام علی سائر الصحابة. (غفّاری)

ص: ۱۶۴

و امیر المؤمنین نیز با توجّه به گفته علماء گذشته اهل سنّت که از حضرت رسول صلی اللّه علیه و آله این حدیث

«اقضاکم علیّ»

(بهترین قاضی در بین شما علیّ است)، را نقل کرده‌اند، قضاوت نوح را امضاء کردند. و نیز عمر بن خطّاب گفته است:

«علیّ أقضانا» (بهترین قاضی در بین ما، علیّ است).

و «قضاء» اسمی است جامع و همه اوصاف پسندیده را شامل می‌شود. زیرا تمام ألفاظی که رسول أکرم صلی اللّه علیه و آله و سلّم برای مدح أصحاب خود استفاده نموده‌اند، مثل قراءت قرآن و اداء واجبات و علم و دانش همگی داخل در امر «قضاء» است. (و بهترین قاضی، کسی است که همه این اوصاف پسندیده در او جمع باشد). هارون گفت: ادامه بده ای موسی.

گفتم: انسان در هر مجلسی که شرکت می‌کند، در أمان و مورد احترام است، و مخصوصا در مجلس شما! گفت: خطری متوجّه تو نخواهد بود.

گفتم: سبب دیگر برای ارث نبردن عبّاس، این است که پیامبر اکرم صلی اللّه علیه و آله و سلّم (میان هر یک نفر از مهاجرین و یک نفر از انصار اخوّت و برادری

ص: ۱۶۵

دینی برقرار نمود و مقرّر داشت که هر دو برادر دینی، هر چند با هم فامیل نباشند، از یک دیگر ارث ببرند، ولی) کسانی را که مهاجرت نکردند و در مکّه باقی ماندند این آیه از إرث محروم کرد. و برای چنین اشخاصی، تا زمانی که مهاجرت نکرده باشند، ولایت (و ارتباط خاصّ) بین آنان و مسلمانان را إمضاء نفرمود.

هارون گفت: دلیلت چیست؟

گفتم: این آیه شریفه: «وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ لَمْ يُهاجِرُوا ما لَكُمْ مِنْ وَلايَتِهِمْ مِنْ شَيْءٍ حَتَّى يُهاجِرُوا» (یعنی کسانی که ایمان آورده‌اند ولی هجرت نکرده‌اند، به هیچ وجه بین شما و آنان ارتباط و ولایت وجود ندارد، تا زمانی که هجرت کنند، انفال ۷۲) «۱»، حضرت ادامه دادند: و عمویم عبّاس هجرت نکرد.

هارون گفت: ای موسی! آیا تا به حال، این مطلب را به کسی از دشمنان ما گفته‌ای؟ و یا برای کسی از فقهاء در این باره چیزی بیان کرده‌ای؟

---

(۱)- خداوند در ابتدای این آیه می‌فرماید: «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ هاجَرُوا وَ جاهَدُوا بِأَمْوالِهِمْ وَ أَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ الَّذِينَ آوَوْا وَ نَصَرُوا أُولئِكَ بَعْضُهُمْ أَوْلِياءُ بَعْضٍ». یعنی: «کسانی که ایمان آوردند و هجرت نمودند و با مال و جان در راه خدا جهاد نمودند، و کسانی که به آنها جا و مکان دادند و آنها را کمک نمودند، اینها همگی اولیاء یک دیگرند.» یعنی یار و یاور یک دیگر، هم قسم و هم پیمان و دوست و دوستدار یک دیگرند.

خداوند با این بیان، رابطه خاصّی بین مهاجرین و أنصار برقرار نمود که در نتیجه آن همچون خویش و قوم یک دیگر شدند، از هم ارث می‌بردند، اگر یکی از آنها، به کسی پناه می‌داد، سایرین موظّف بودند کار او را محترم شمرند و متعرّض شخص پناهنده نشوند و به عبارت خلاصه، یک رنگی و یک‌پارچگی در بین آنها بوجود آمد. بعد از این قسمت از آیه خداوند در ادامه می‌فرماید: «وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ لَمْ يُهاجِرُوا» یعنی آنها که مهاجرت نکرده‌اند از چنین ولایت و رابطه‌ای (از جمله ارث بردن) برخوردار نیستند.

ص: ۱۶۶

گفتم: البتّه خیر. و تا به حال نیز کسی جز امیر المؤمنین در این باره چیزی از من سؤال نکرده بود.

هارون ادامه داد: چرا شما اجازه می‌دهید که مردم (چه سنّی و چه شیعه) شما را به رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلّم منتسب بدانند و به شما بگویند: «ای فرزندان رسول خدا» در حالی که شما (فرزندان حضرت رسول صلی اللّٰه علیه و آله و سلّم نیستید، بلکه) فرزند علی هستید و اشخاص را باید به پدرشان منتسب نمود، (شما از فاطمه نسل و نسب نمی‌برید زیرا) فاطمه (زن است و زن، برای نطفه مرد مثل) ظرف است (و خود نقشی در نسل و نسب فرزند خود ندارد) و حضرت رسول صلی اللّٰه علیه و آله و سلّم جدّ مادری شما است (و نباید شما را منسوب به ایشان «۱» دانست؟).

گفتم: یا أمیر المؤمنین! اگر پیامبر اکرم صلی اللّٰه علیه و آله زنده شوند، و دختر شما را خواستگاری کنند آیا به ایشان جواب مثبت می‌دهید؟

هارون گفت: سبحان اللّٰه! چطور ممکن است جواب مثبت ندهم؟! بلکه با این کار بر عرب و عجم و قریش افتخار می‌کنم.

---

(۱)- مترجم گوید: پیش از این نیز، این شبهه در أذهان وجود داشته است، حتّی شاعری چنین گوید:

بنونا بنو أبنائنا و بناتنا بنوهنّ أبناء الرّجال الأباعد

فرزندان ما، فرزندان پسرانمان هستند و فرزندان دخترانمان، فرزندان مردان بیگانه‌اند.



به او گفتم: ولی آن حضرت نه از دختر من خواستگاری می‌کند و نه من دخترم را به ازدواج آن حضرت در می‌آورم، گفت: چرا؟ گفتم: زیرا، ایشان پدر من است و پدر شما نیست، گفت: أحسنت! ای موسی.

سپس گفت: چگونه و به چه دلیل می‌گوئید: ما نسل و ذرّیه پیامبر هستیم، حال آنکه پیامبر از خود نسلی بر جای نگذاشت. (و اولاد ذکور نداشت) و نسل انسانی، از اولاد ذکور است نه اولاد اناث، و شما فرزندان دختر (او) هستید در حالی که دختر نسل ندارد؟

گفتم: از شما خواهش می‌کنم، به حقّ خویشاوندی که با هم داریم و به حقّ قبر و آن کس که در آن است (ظاهرا مراد حضرت، قبر حضرت رسول صلی اللّٰه علیه و آله بوده است) مرا از پاسخ به این سؤال معاف دارید.

هارون گفت: هرگز، الّا و لابد باید شما فرزندان علیّ، دلیل خود را ارائه دهید. و تو، طبق گزارشی که به من رسیده است، رئیس و امام آنها، در این زمان هستی، و به هیچ وجه در سؤالاتم تو را معاف نمی‌دارم و باید در جوابم، از

ص: ۱۶۸

قرآن، دلیل بیاوری، شما فرزندان علی، ادّعا می‌کنید که هیچ کلمه و حرفی از قرآن، بر شما پوشیده نیست و تأویل تمام آن را می‌دانید و به این آیه شریفه استناد می‌کنید: «ما فَرَّطْنا فِی الْکِتابِ مِنْ شَیْ‌ءٍ» (انعام: ۳۸) یعنی: (در کتاب از هیچ چیز فرو گذار نکرده‌ایم) و خود را از آراء علماء و قیاس «۱» آنها بی‌نیاز می‌دانید.

گفتم: اجازه می‌دهی جواب بدهم؟ گفت: جوابت را ارائه بده.

گفتم: أعوذ باللّه من الشّیطان الرّجیم بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ «وَ مِنْ ذُرِّیَّتِهِ داوُدَ وَ سُلَیْمانَ وَ أَیُّوبَ وَ یُوسُفَ وَ مُوسی وَ هارُونَ وَ کَذلِکَ نَجْزِی الْمُحْسِنِینَ وَ زَکَرِیَّا وَ یَحْیی وَ عِیسی ...» (و از ذریّه و نسل او- مراد نسل حضرت نوح و یا ابراهیم است- این پیامبران را نیز مورد هدایت خاصّ خود قرار دادیم: داود، سلیمان، أیّوب، یوسف، موسی- هارون. و ما این گونه، افراد نیکوکار را پاداش می‌دهیم، و نیز زکریا، یحیی و عیسی و .... أنعام ۸۴ و ۸۵) پدر عیسی کیست، یا

---

(۱)- قیاس یکی از منابع اصلی احکام در نزد اکثر أهل سنّت است. این عمل، یعنی قیاس کردن موضوعات مجهول الحکم بر موضوعات معلوم الحکم، اوّل بار در قرن دوم هجری توسّط أبو حنیفه عنوان شد و مورد شرح و بسط قرار گرفت. و از طرف مقابل أهل بیت عصمت بشدّت با این روش مخالفت کردند و از جمله امام صادق علیه السّلام با علمای اهل سنّت مخصوصا أبو حنیفه، در این زمینه مناظراتی داشته‌اند. این جمله از حضرت صادق علیه السّلام معروف است که خطاب به یکی از اصحاب خود فرمودند:

«انّ السّنّة اذا قیست محق الدّین»

: اگر سنّت رسول اللّه را بخواهیم با قیاس بدست آوریم، دین رفته رفته نابود می‌شود و چیزی از آن باقی نمی‌ماند.

ص: ۱۶۹

أمیر المؤمنین! گفت: عیسی پدر ندارد، گفتم: پس ما او را از طریق مریم علیها السّلام به سایر فرزندان انبیا ملحق کردیم، و به همین ترتیب ما نیز از طریق مادرمان فاطمه علیها السّلام به نسل رسول اللّه صلی اللّه علیه و آله و سلّم ملحق می‌شویم.

سپس گفتم: آیا باز هم دلیل بیاورم.

گفت: بله اگر دلیل دیگری هم داری عنوان کن.

گفتم: این آیه شریفه: «فَمَنْ حَاجَّکَ فِیهِ مِنْ بَعْدِ ما جاءَکَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعالَوْا نَدْعُ أَبْناءَنا وَ أَبْناءَکُمْ وَ نِساءَنا وَ نِساءَکُمْ وَ أَنْفُسَنا وَ أَنْفُسَکُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَی الْکاذِبِینَ»، (بعد از اینکه، در مورد عیسی، از جانب پروردگارت دلائل روشن و

واضحی، برایت آمد، هر گاه کسی با تو در این باره به بحث و جدل و محاجّه پرداخت، بگو: بیایید، به همراه فرزندان، زنان و خودمان به مباهله بپردازیم (یعنی دست به دعا برداریم و خود به همراه زن و فرزندمان از خداوند بخواهیم که دروغگویان را لعنت کند. آل عمران: ۶۱) و هیچ کس ادّعا نکرده است که پیامبر اکرم صلی اللّه علیه و آله در هنگام مباهله با نصاری کسی را بجز علیّ بن أبی طالب و فاطمه و حسن و حسین را به همراه خود و در زیر رداء

ص: ۱۷۰

خود قرار داده‌اند. پس مراد از «أبناءنا» در این آیه (یعنی فرزندانمان)، همان حسن و حسین می‌باشد و مراد از «نساءنا» (یعنی زنانمان) فاطمه و مراد از «أنفسنا» (یعنی خودمان) علیّ بن أبی طالب علیه السّلام است. مضافا به اینکه همگی علماء اتفاق دارند بر این مطلب که جبرئیل در روز أحد (که مسلمانان از اطراف پیامبر متفرّق شدند و فقط علیّ بن أبی طالب به دفاع از آن حضرت صلی اللّه علیه پرداخت) به حضرت رسول صلی اللّه علیه و آله و سلّم گفت: ای محمّد این کار علیّ نشانه جانفشانی واقعی است و رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلّم فرمود: زیرا او از من است و من از او، و جبرئیل گفت: یا رسول اللّه! و من نیز از شما دو تن هستم. سپس جبرئیل ادامه داد:

«لا سیف الّا ذو الفقار و لا فتی الّا علیّ»

(شمشیر واقعی، ذو الفقار و جوانمرد واقعی، علیّ است) و کلمه‌ای که جبرئیل در مورد علیّ علیه السّلام بکار برد همان گونه بود که خداوند در مورد خلیل خود، ابراهیم بکار برد. خداوند می‌فرماید: «فَتًى يَذْكُرُهُمْ يُقالُ لَهُ إِبْراهِيمُ» (دیدیم جوانی ابراهیم نام بتها را به بدی یاد می‌کرد) ما عموزادگان تو افتخارمان به این است که جبرئیل گفته که: از ماست. هارون گفت: أحسنت، ای موسی! نیازهای خودت را برای ما بیان کن. گفتم: اوّلین

ص: ۱۷۱

حاجتم این است که اجازه بدهی پسر عمویت به حرم جدّش و نزد عیالش باز گردد. هارون گفت: تا ببینیم، إن شاء اللّه.

گویند: هارون حضرت موسی بن جعفر علیهما السّلام را بدست سندی بن شاهک سپرد، و این طور به نظر می‌رسد حضرت در نزد سندی بن شاهک فوت کردند، و خداوند داناتر است.

۱۰- از علیّ بن محمّد بن سلیمان نوفلیّ روایت شده است که گفت: از پدرم چنین شنیدم: زمانی که هارون، موسی بن جعفر علیهما السّلام را دستگیر کرد، آن جناب در حرم حضرت رسول صلی اللّه علیه و آله در قسمت «بالای سر» در حال نماز بود که نماز ایشان را قطع کردند و حضرت را، در حالی که می‌گریست و می‌گفت: یا رسول اللّه از این وضع به شما شکایت می‌کنم، با خود بردند. مردم نیز از هر سو، گریه کنان و ضجّه زنان به سوی آن حضرت می‌دویدند، و زمانی که ایشان را نزد هارون بردند، او به موسی بن جعفر علیهما السّلام دشنام داد و بدی و بی‌احترامی کرد، و شبانگاه دستور داد دو کجاوه آماده کردند و حضرت را پنهانی به یکی از آن دو

ص: ۱۷۲

منتقل نمودند، سپس، آن جناب را به حسّان شروی سپرد و به او دستور داد که ایشان را به بصره برد، تا به عیسی بن جعفر بن أبی جعفر (پسر عموی هارون و)- امیر بصره- تحویل دهد و از طرفی هم کجاوه دیگر را در روز و آشکارا، به همراه گروهی به سمت کوفه فرستاد تا مسأله را به مردم پوشیده و مخفی بدارد و حسّان نیز یک روز قبل از روز ترویه وارد بصره شد و میانه روز و آشکارا حضرت را به عیسی بن أبی جعفر تحویل داد و به این ترتیب قضیّه روشن شد و خبرش در همه جا منتشر گردید. عیسی نیز آن جناب را در یکی از اتاقهای عمارتی که در آن جلوس می‌کرد زندانی نمود و در را قفل کرد، و عید قربان و مراسم آن روز چنان او را مشغول داشت که دیگر از حضرت علیه السّلام غافل بود، بطوری که فقط در دو نوبت در را بر روی حضرت می‌گشودند، که در یک نوبت آن، حضرت برای تجدید وضو، خارج می‌شدند و در نوبت دیگر برای آن جناب، غذا می‌آوردند.

نوفلیّ در ادامه چنین گفت: پدرم اضافه کرد که: فیض بن أبی صالح- که قبلا مسیحی، و سپس در ظاهر مسلمان شده بود امّا در اصل زندیق و کافر و

ص: ۱۷۳

ضمنا کاتب عیسی بن أبی جعفر بوده است، و نیز از دوستان خاصّ من بشمار می‌رفت- بمن گفت: ای أبا عبد اللَّه! نمی‌دانی این مرد صالح در این روزهایی که در این خانه بوده است، چه زشتی‌ها و منکرات و لهو و لعب و ساز و آوازهایی که نشنیده است! و شکّ ندارم که اصلا چنین وضعی به فکرش هم خطور نمی‌کرد، پدرم (محمّد بن سلیمان) ادامه داد: در همان روزها علیّ بن یعقوب بن عون بن عبّاس بن ربیعه طیّ نامه‌ای که احمد بن اسید دربان و حاجب مخصوص عیسی به او داده بود، نزد عیسی، از من بدگویی و سعایت کرده بود، این شخص یعنی علیّ بن یعقوب از بزرگان بنی هاشم بشمار میرفت و از نظر سنّ نیز از دیگران بزرگتر بود و علیرغم کبر سنّ، شراب می‌نوشید و احمد بن اسید را به منزل خود دعوت می‌کرد و برای او مجلس بزم و عیش و نوش فراهم می‌نمود و زنان و مردان آوازه‌خوان را برایش می‌آورد و با این کارها می‌خواست، احمد بن اسید، او را نزد حاکم (یعنی عیسی) به نیکی یاد کند (و به اصطلاح امروز برای او «پارتی» بازی نماید) و از جمله مطالب آن نامه، این عبارات بود: «شما محمّد بن سلیمان را

ص: ۱۷۴

در اجازه شرفیابی و إکرام و احترام کردن، بر ما مقدّم می‌دارید و به او عطر و مشک و عنبر هدیّه می‌دهید در حالی که در میان ما از او مسنّ‌تر نیز هست و در ضمن او معتقد به وجوب اطاعت از موسی بن جعفر- که در نزد شما زندانی است- می‌باشد».

پدرم (محمّد بن سلیمان) ادامه داد: در نیم روز یک روز بسیار گرم در منزل خوابیده بودم که صدای کوبه در، آمد، گفتم: کیست؟ خدمتکارم گفت: «قعنب بن یحیی پشت درب است و می‌گوید هم اکنون باید شما را ببیند». گفتم: حتما کاری دارد،

اجازه دهید داخل شود، قعنب داخل شد و از قول فیض، جریان این نامه را برایم تعریف کرد و گفت: فیض بعد از نقل این ماجرا، به او گفته است که جریان را به أبو عبد اللّه (نوفلیّ) نگو، چون بی‌جهت باعث ناراحتی و حزن او می‌شوی زیرا نامه آن شخص در امیر تأثیر نکرده است و من خود از امیر سؤال کردم: آیا در این مورد شکّ و شبهه‌ای دارید؟ و می‌خواهید نوفلیّ را خبر کنم تا نزد شما بیاید و برایتان قسم بخورد که این حرفها دروغ است؟

امیر گفت: او را خبر نکن زیرا باعث غم و اندوه او می‌شوی. این شخص از



روی حسادت چنین حرفهایی را زده است. و من باز به امیر گفتم: شما خود می‌دانید که هیچ کس به اندازه نوفلی محرم و همدم شما نیست، آیا تا به حال سعی کرده است شما را بر کسی بشوراند؟ گفت: نه، هرگز. گفتم: اگر مذهب او بر خلاف مذهب سایر مردم بود، قطعا سعی می‌کرد شما را به مذهب خود متمایل کند (یا شما را علیه مخالفین خود بشوراند).

گفت: بله، البتّه، من خود، او را بهتر می‌شناسم.

پدرم ادامه داد: دستور دادم مرکبم را حاضر کنند. و در همان موقع ظهر به همراه قعنب نزد فیض رفتم و اجازه ورود خواستم. کسی را نزد من فرستاد پیغام داد که: قربانت گردم، الآن در وضعی هستم که حضور شما در اینجا دون شأن شماست- و در آن موقع، در مجلس میگساری بود- من هم برای او پیغام فرستادم که قسم به خدا باید هم اکنون و حالا شما را ببینم. سپس با پیراهنی نازک و ازاری «۱» سرخ رنگ از مجلسش خارج شد و نزد من آمد، قضیّه‌ای را که قعنب

---

(۱)- ازار لباسی است که همچون لنگ بر کمر بندند.



برایم نقل کرده بود، برای او گفتم: فیض رو به قعنب کرد و گفت: خیر نبینی! مگر نگفته بودم که این مطلب را برای أبو عبد اللّه (نوفلیّ) بازگو نکن که باعث ناراحتی او می‌شود؟ و سپس بمن گفت: مسأله‌ای نیست، امیر در این باره، چیزی بدل نگرفته است.

پدرم گفت: چند روزی از این ماجرا نگذشته بود که موسی بن جعفر- علیهما السّلام- را مخفیانه به بغداد برده، زندانی کردند، سپس حضرت آزاد شدند، و دوباره ایشان را بسندی بن شاهک سپردند، او نیز بر حضرت سخت گرفت، سپس هارون الرّشید، مقداری خرمای مسموم برای سندی فرستاد و دستور داد حضرت را به خوردن آن خرما مجبور کند، او نیز چنین کرد و در نتیجه آن، حضرت، وفات نمودند. درود خدا بر ایشان باد! [۱۱- سفیان بن نزار گوید: روزی بالای سر مأمون ایستاده بودم، مأمون گفت: آیا می‌دانید چه کسی شیعه بودن را به من آموخت؟ حاضرین همگی

ص: ۱۷۷

گفتند: نه، به خدا! نمیدانیم، گفت: هارون الرّشید آن را به من آموخت، حاضرین پرسیدند: چگونه چنین چیزی ممکن است و حال آنکه هارون الرّشید این خاندان را می‌کشت؟ مأمون گفت: آنها را برای بقاء ملک و پادشاهی خود می‌کشت، زیرا حکومت و ملک داری عقیم است. (یعنی فامیل و فرزند نمی‌شناسد).

مأمون ادامه داد: سالی همراه او به حجّ رفتم وقتی به مدینه رسیدیم، به دربانهایش دستور داد که هر کس از اهل مکّه و مدینه، از نسل مهاجرین و انصار و نیز از بنی هاشم و سائر قبائل قریش وارد شود باید اصل و نسب و شجره‌نامه خود را بیان کند. و هر کس که وارد می‌شد می‌گفت: من فلانی، فرزند فلانی، فرزند فلانی هستم، و نسب خود را ذکر می‌کرد تا به جدّ اعلای خود که هاشمی یا قرشی یا از مهاجر و یا أنصار بود برسد. و هارون نیز از پنج هزار دینار تا دویست دینار به اندازه شرافت او و سابقه پدرانش در هجرت (و خدمت به اسلام) به او صله و أنعام می‌داد، من نیز روزی در مجلس حاضر بودم که فضل بن ربیع داخل

ص: ۱۷۸

شد و گفت: یا أمیر المؤمنین! در پشت درب مردی ایستاده است و ادّعا می‌کند که موسی بن جعفر بن محمّد بن علیّ بن حسین بن علیّ بن أبی طالب است. هارون به محض شنیدن این مطلب به من و، امین و مؤتمن و سایر فرماندهان رو کرد و گفت: خود را «ضبط و ربط» کنید سپس به دربانی که اجازه ورود می‌داد گفت: به او اجازه ورود بده و مواظب باش بر غیر جایگاه مخصوص من ننشیند.

در این هنگام شیخی بر ما وارد شد که از کثرت شب‌زنده‌داری چهره‌اش زرد و پف‌آلود شده بود و عبادت، او را ضعیف و لاغر کرده بود، ظاهرش همچون مشک پوسیده بود، و سجود، صورت و بینی‌اش را مجروح ساخته بود، وقتی هارون را دید، خود را از روی بهیمه‌ای که بر آن سوار بود بزیر افکند، و هارون در این موقع فریاد زد: نه بخدا سوگند باید روی فرش (یا تخت) من بنشینی و مأمورین نگذاشتند او پیاده شود. ما همگی با اجلال و احترام و بزرگداشت به او می‌نگریستیم، او همین طور، سوار بر الاغ به جلو می‌آمد تا به بساط و جایگاه مخصوص رسید، دربانها و فرماندهان همگی دور او حلقه زده بودند، در این موقع

ص: ۱۷۹

پیاده شد و رشید تا انتهای جایگاه جلو آمده، او را استقبال کرد و صورت و چشمان او را بوسید و با خود به صدر مجلس برد و همان جا نزد خود نشاند و با او شروع به صحبت کرد. در خلال صحبت کاملا رو به سوی او می‌نمود و در باره اوضاع و احوال وی از او مطالبی می‌پرسید.

سپس سؤال کرد: یا أبا الحسن، افراد تحت تکفّل شما چند نفر هستند؟

حضرت فرمود: بیش از پانصد نفر. هارون سؤال کرد: همگی اولاد شما هستند؟! فرمود: نه، بیشترشان غلام و حشم و ندم هستند. ولی در مورد فرزند (که سؤال کردید) بیش از سی فرزند دارم. فلان قدر پسر و فلان قدر دختر. هارون گفت:

چرا دخترها را به عموزادگان و سایر افراد مناسب آنها، تزویج نمی‌کنید؟ حضرت فرمود: دستم خالی است. هارون گفت: وضع زمین چطور است؟ فرمود: بعضی از اوقات محصول دارد و بعضی از اوقات ندارد. هارون پرسید: آیا مقروض هستید؟ فرمود: بله. گفت: چقدر؟ فرمود: حدود ده هزار دینار. هارون گفت: ای عموزاده! من آنقدر به شما مال خواهم داد که بتوانی برای پسران و

ص: ۱۸۰

دختران عروسی بگیری و قرضت را بدهی و زمینت را آباد کنی. حضرت فرمود:

ای عموزاده! امیدوارم خویشاوندان نیز حقّ خویش و قومی را در مورد شما بجا آورند، و خداوند این نیّت پاک شما را جزای خیر دهد! این خویشاوندی ما و شما، کاملا گرم و صمیمی و مستحکم است، نسب ما یکی است، عبّاس عموی پیغمبر است و با پدر آن حضرت همچون دو تنه درخت هستند که از ریشه به هم متّصلند، و نیز عموی علیّ بن أبی طالب است و با پدر آن حضرت همچون دو تنه درخت هستند که از ریشه بهم چسبیده‌اند و امیدوارم خداوند از این کاری که می‌خواهی بکنی منصرف نکند و حال آنکه بسط ید و قدرت به شما داده، و شما را از خانواده و أصل و نسبی اصیل و بزرگوار قرار داده است هارون گفت: با کمال افتخار، این کار را خواهم کرد.

سپس موسی فرمود: یا أمیر المؤمنین! خداوند بر والیان و حاکمان واجب فرموده است که به داد فقراء برسند، قرض بدهکاران را پرداخت نمایند، برهنگان را بپوشانند و به زندانیان و اسیران نیکی کنند و شما بهترین و مناسب‌ترین کسی هستید که می‌تواند این کارها را انجام دهد. هارون گفت: همین طور رفتار خواهم

ص: ۱۸۱

نمود یا ابا الحسن، سپس موسی برخاست، و هارون نیز به احترام او بپا خاست و صورت و چشمهایش را بوسید، سپس به من و امین و مؤتمن رو کرد و گفت: ای عبد اللّه و ای محمّد و ای ابراهیم، پیشاپیش عمو و سرورتان حرکت کنید. برای او رکاب بگیرید، لباس ایشان را مرتّب کنید و تا منزل، ایشان را بدرقه کنید.

بعد موسی بن جعفر (علیهما السّلام) پنهانی به من بشارت داد که خلیفه خواهم شد و گفت: وقتی کارها را بدست گرفتی به فرزندان من نیکی کن، سپس (به نزد هارون) بازگشتیم،- و من در بین برادرانم، نسبت به پدرم از همه جسورتر و جری‌تر بودم- وقتی مجلس خلوت شد گفتم: یا أمیر المؤمنین! این مرد که بود که آنقدر به او عزّت و احترام گذاشتی، در مقابل او از جا برخاستی و به استقبالش رفتی، او را در بالای مجلس نشاندی و خود پایین‌تر نشستی و به ما دستور دادی برایش رکاب

بگیریم؟ گفت: او امام مردم و حجّت خدا بر خلقش و خلیفه‌اش در بین بندگانش است، گفتم: مگر این صفات منحصرا در تو و برای تو نیست؟

ص: ۱۸۲

گفت: من در ظاهر و از روی قهر و غلبه امام مردم هستم و موسی بن جعفر امام حقّ است. به خدا سوگند- پسرم- او از من و از همه مردم به جانشینی حضرت رسول صلی اللّه علیه و آله و سلّم سزاوارتر است، و قسم به خدا که اگر تو نیز بخواهی حکومت را از من بگیری، گردنت را می‌زنم، زیرا حکومت و پادشاهی عقیم است (و فرزند و غیر فرزند نمی‌شناسد).

و زمانی که (هارون) تصمیم گرفت از مدینه به مکّه برود، دستور داد دویست دینار در کیسه‌ای سیاه بریزند و سپس به فضل بن ربیع گفت: این پول را به نزد موسی بن جعفر ببر و به او بگو: أمیر المؤمنین می‌گوید: فعلا دستمان تنگ است و بعدا، صله و احسان ما به شما خواهد رسید.

من به او اعتراض کردم و گفتم: یا أمیر المؤمنین! به فرزندان مهاجرین و أنصار و سایر قریش و بنی هاشم و کسانی که اصلا حسب و نسبشان را نمی‌شناسی، پنج هزار دینار و کمتر انعام می‌دهی و به موسی بن جعفر که این طور

ص: ۱۸۳

عزّت و احترام گذاشتی دویست دینار- که کمترین انعام شما بوده است- می‌دهی؟! هارون گفت: خفه شو! بی‌مادر! اگر آنچه را برایش ضمانت کردم به او بدهم، دیگر هیچ تضمینی وجود ندارد که فردا با صد هزار شمشیر (زن) از شیعیان و دوستانش رودرروی من نایستند و فقر این مرد و خانواده‌اش برای من و شما اطمینان‌آورتر از بسط ید و توانمندی آنان است.

«مخارق» آوازخوان- که در آن مجلس حضور داشت این مطلب را دید، خشمگین شد. او بسوی رشید برخاست و گفت: یا أمیر المؤمنین! وقتی وارد مدینه شدم بیشتر اهالی این شهر از من توقع کمک مالی داشتند و اگر قبل از اینکه چیزی بین آنها تقسیم کنم، از مدینه خارج شوم، تفضّل و محبّتهای جناب خلیفه نسبت به من و قرب و منزلت من نزد ایشان، بر مردم روشن نخواهد شد. هارون دستور داد ده هزار دینار به او بدهند.

مخارق مجددا گفت: یا أمیر المؤمنین! این، مال اهل مدینه! مقداری نیز مقروض هستم و باید آن را بپردازم، هارون دستور داد، ده هزار دینار دیگر نیز به او

ص: ۱۸۴

بدهند.

مخارق گفت: یا أمیر المؤمنین! دخترانم دم بخت هستند و نیاز دارم برایشان جهیزیّه تهیّه کنم، هارون دستور داد ده هزار دینار دیگر به او بدهند.

مخارق بار دیگر گفت: یا أمیر المؤمنین! یک مستمری دائمی نیز برایم در نظر بگیرید که زندگی من و عیال و دخترانم و همسرانشان را تأمین کند، هارون دستور داد زمینی (یا زمینهایی) که درآمدش در سال به ده هزار دینار می‌رسید به او بدهند و نیز دستور داد که اینها را سریعا و در همان مجلس به او تحویل دهند.

مخارق نیز بلافاصله برخاست و نزد موسی بن جعفر رفت و به حضرت عرض کرد: من، از عملی که این ملعون با شما کرد مطّلع شدم و برای شما به او نیرنگ زدم و انعامهای خود را که سی هزار دینار می‌شود به اضافه زمینی که سالیانه ده هزار دینار درآمد دارد، از او گرفتم و به خدا قسم- سرورم!- به هیچ یک از آنها نیاز ندارم، فقط برای شما گرفته‌ام و شهادت می‌دهم که این زمین (ها) مال شماست و پولها را هم برای شما آورده‌ام.

ص: ۱۸۵

حضرت فرمود: خدا به تو و اموالت برکت دهد، من نه از مال تو درهمی و نه از این زمین (ها) چیزی دریافت کنم. صله و احسان (و ارادت) تو را پذیرفتم.

خداوند هادی تو باشد! برگرد و در این باره دیگر به من مراجعه نکن. او هم دست حضرت را بوسید و برگشت] (این خبر در نسخه عتیقه نبوده) «۱».

۱۲- ریّان بن شبیب گوید: از مأمون شنیدم که می‌گفت: من همیشه، اهل بیت علیهم السّلام را دوست می‌داشتم ولی برای تقرّب یافتن نزد هارون، در مقابل او نسبت به آنان اظهار کینه و دشمنی می‌کردم.

و زمانی که هارون به حجّ رفت، من و امین و قاسم به همراه او بودیم، در مدینه مردم برای دیدن خلیفه، نزد او می‌آمدند و آخرین کسی که به دیدار او آمد موسی بن جعفر بود. زمانی که چشم هارون به او افتاد جابجا شد و به او خیره گشت تا آنکه به اتاقی که هارون در آنجا بود، داخل شد. وقتی نزدیک آمد، هارون بسر دو زانو شد و او را در بغل گرفت و سپس رو به او کرده، گفت: حال شما چطور

---

(۱)- ما بین المعقوفین، الّذی بالرقم ۱۱ غیر موجود فی العتیقهٔ.

ص: ۱۸۶

است یا أبا الحسن؟ عیال و فرزندانتان چطور هستند؟ عیال و فرزندان پدرتان چطورند؟ چطورید، اوضاع و احوال چطور است؟

و دائما از این قبیل سؤالها می‌کرد و حضرت می‌فرمود: خوب است، و زمانی که برای رفتن، از جا برخاست، رشید خواست برخیزد که حضرت او را قسم داد و برجا نشاند و او را در بغل گرفت و خداحافظی کرد.

مأمون ادامه داد: من از سایر برادرانم، نسبت به پدرم جسورتر و جری‌تر بودم. بعد از رفتن موسی بن جعفر به پدرم گفتم: یا أمیر المؤمنین! با این مرد رفتاری کردی که با هیچ یک از اولاد و احفاد مهاجرین و انصار و بنی هاشم، چنین نکردی. این مرد که بود؟ هارون گفت: پسرم! او، وارث علم تمام پیامبران است، او موسی بن جعفر بن محمّد است، اگر علم صحیح را می‌خواهی، نزد او است. مأمون گفت: از آن وقت، محبّت آنان در دلم ریشه دوانید.

۱۳- علیّ بن ابراهیم بن هاشم از پدرش گوید: از یکی از شیعیان شنیدم که



می‌گفت: وقتی هارون، موسی بن جعفر علیهما السّلام را زندانی کرد، حضرت، شب هنگام، از جهت هارون در ترس بودند که مبادا ایشان را بکشد.

لذا تجدید وضو کردند و رو به قبله ایستادند و چهار رکعت نماز خواندند و سپس دست به دعا برداشته، چنین گفتند:

«یا سیّدی نجّنی من حبس هارون و خلّصنی من یده، یا مخلّص الشّجر من بین رمل و طین، و یا مخلّص اللّبن من بین فرث و دم، و یا مخلّص الولد من بین مشیمهٔ و رحم و یا مخلّص النّار من الحدید و الحجر، و یا مخلّص الرّوح من بین الاحشاء و الأمعاء، خلّصنی من یدی هارون».

(یعنی: ای آقای من، سرور من، مرا از زندان هارون نجات بده و از دست او رهایم کن. ای که درخت را از بین گل و شن بیرون می‌آوری! ای که شیر را از بین مجرای خون و سرگین خارج می‌کنی. «۱» ای که جنین را از میان رحم و مشیمه خارج می‌کنی! ای که آتش را از

---

(۱)- اشاره به آیه شریفه ۶۶ سوره نحل است. ترجمه آیه تقریبا چنین می‌باشد: «از شکم چهارپایان از بین خون و سرگین، شیری خالص و گوارا بیرون می‌آوریم». و علّت اینکه فرموده است شیر را از بین خون و سرگین خارج می‌کنیم این است که سرگین در شکمبه است و پستان چهارپایان در قسمت عقب شکم نزدیک پاها قرار دارد و شریانها و وریدها شکمبه و پستان را احاطه کرده است. و لذا به این اعتبار، خداوند می‌فرماید از بین خون و سرگین، شیر خالص بیرون می‌آوریم.



آهن و سنگ بیرون می‌آوری! ای که روح را از بین امعاء و احشاء خارج می‌کنی! «۱» مرا از دست هارون نجات بده.

راوی می‌گوید: وقتی حضرت موسی بن جعفر علیهما السّلام این دعاها را خواند، هارون در خواب مردی سیاه پوست را دید که بسراغش آمده و شمشیری در دست دارد که از نیام بیرون کشیده و بالای سرش ایستاده است و می‌گوید: هارون! موسی بن جعفر را از حبس آزاد کن و گر نه، گردنت را با این شمشیر می‌زنم.

هارون از هیبت آن مرد وحشت کرده، دربان را طلبید و به او گفت: به زندان برو و موسی بن جعفر علیهما السّلام را آزاد کن.

راوی ادامه داد: دربان به سمت زندان حرکت کرد، به زندان رسید و در زد، مأمور زندان گفت: کیست؟ گفت: خلیفه، موسی بن جعفر را فراخوانده است او را بیرون بیاور و آزادش کن. زندانبان فریاد زد: ای موسی! خلیفه تو را فراخوانده است. حضرت موسی بن جعفر- علیهما السّلام- ترسان و نگران از جا

---

(۱)- شاید اشاره به این حقیقت باشد که روح در هنگام مرگ از بدن خارج می‌شود کما اینکه فرموده است: «إِذا بَلَغَتِ الْحُلْقُومَ-» واقعه ۸۳ (آن زمان که روح به حلقوم برسد).



برخاست و گفت: حتما تصمیم بدی در مورد من گرفته است که در این دل شب مرا فراخوانده است، حضرت گریان و اندوهگین و ناامید از حیات خود، برخاست و با اندامی لرزان به نزد هارون رفت (مترجم گوید: این اوصاف و حالات از یک مرد الهی عادی که دلش بیاد خدا آرام گرفته، بسیار بعید است چه برسد به مقام شامخ ولایت مطلقه الهیّه، ناچار باید بگوئیم این عبارات را راوی و یا بعضی نسّاخ از جانب خود برای آب و تاب دادن به قضیّه، به اصل داستان افزوده‌اند و یا خبر بی‌جزاف نیست).

حضرت فرمود: سلام بر هارون، هارون نیز جواب سلام حضرت را داد و گفت: ترا به خدا قسم می‌دهم آیا امشب دعا کرده‌ای؟ حضرت فرمود: بله، هارون پرسید: چه دعایی؟ حضرت فرمود: تجدید وضوء کردم و چهار رکعت نماز خواندم و سر به آسمان بلند کردم و گفتم: یا سیّدی خلّصنی من ید هارون.- و تا آخر دعا را ذکر فرمود.

هارون گفت: خداوند دعایت را مستجاب کرد، ای دربان! او را آزاد کن! سپس چند خلعت طلبید و سه عدد از آنها را به حضرت پوشاند و اسب خود را به



ایشان داد و ایشان را گرامی داشت و احترام نمود و ندیم و همدم خویش گرداند.

سپس گفت: آن دعاها را برایم بخوان، حضرت آنها را به او تعلیم فرمود.

راوی ادامه داد: هارون حضرت را آزاد کرد و به دربانش سپرد تا ایشان را به منزل برساند و همراه او باشد، و موسی بن جعفر علیهما السّلام در نزد هارون از احترام و اکرام برخوردار بودند و هر پنجشنبه نزد هارون می‌رفتند تا اینکه یک بار دیگر هارون ایشان را دستگیر کرد و دیگر آزادشان نکرد تا بالأخره ایشان را بسندیّ بن- شاهک سپرد و او آن حضرت را با سمّ شهید کرد.

۱۴- ثوبانی گوید: روش حضرت موسی بن جعفر علیهما السّلام در بیش از ده سال (دوران حبس) این بود که بعد از طلوع آفتاب به سجده می‌رفت و این سجده تا هنگام ظهر طول می‌کشید، و گاهی هارون به پشت بامی که مشرف به زندان بود می‌آمد و حضرت را در حال سجده می‌دید، (روزی) به ربیع گفت: آن لباس چیست که من هر روز آن را در آن محلّ می‌بینم؟ ربیع گفت: یا

ص: ۱۹۱

أمیر المؤمنین! این، لباس نیست بلکه موسی بن جعفر است که هر روز بعد از طلوع خورشید تا هنگام ظهر در سجده بسر می‌برد، ربیع ادامه داد: هارون گفت: او از رهبان و عبّاد بنی هاشم است، گفتم: پس چرا این طور در زندان بر او سخت می‌گیری؟ گفت: آه، چاره‌ای جز این ندارم «۱».

## باب ۸ اخباری که در صحّت وفات موسی بن جعفر علیهما السّلام روایت شده

۱- از علیّ بن یقطین روایت شده است که: هارون الرّشید بدنبال کسی می‌گشت که بتواند بتوسّط او، از عزّت و احترام موسی بن جعفر بکاهد و در بحث مجابش کند و ایشان را در مجلس خجل نماید، مردی جادوگر

(۱)- لازم بتذکّر است که: طبق روایت خود صدوق (ره) و دیگران، امام کاظم علیه السّلام در اواخر سال ۱۷۹ ه- ق در مدینه توسّط عمّال هارون و به دستور او دستگیر شدند و شهادت آن بزرگوار در سال ۱۸۳ ه- ق بوده است. و با این حساب اگر تمام این مدّت را نیز، حضرت در حبس گذرانده باشند مجموع اسارت آن بزرگوار سه سال و اندی خواهد بود، که البتّه مقداری از این مدّت را نیز حضرت آزاد بودند و مقداری را نیز در خانه فضل بن یحیی، در آسایش نسبی ولی تحت نظر بسر می‌بردند. و ضمنا «ربیع» حاجب منصور بوده و در سال ۱۶۹ ه از دنیا رفته است.

ص: ۱۹۲

برای این کار داوطلب شد. وقتی سفره را پهن کردند، بر نان جادویی خواند که هر وقت حضرت موسی بن جعفر علیهما السّلام می‌خواستند قطعه نانی بردارند، نان از مقابل حضرت، پر می‌کشید! هارون از خنده و شوق و شعف در جای خود آرام و قرار نداشت. حضرت نیز بلافاصله رو به عکس شیری که روی یکی از پرده‌ها بود کرده، فرمودند: ای شیر! این دشمن خدا را بگیر. راوی می‌گوید: آن عکس به صورت یک شیره درّنده بسیار بزرگ درآمد و به سمت مرد جادوگر پرید و او را درید،

هارون و اطرافیانش از هول آنچه دیده بودند، همگی غشّ کرده، به روی زمین افتادند، وقتی به هوش آمدند هارون به حضرت موسی بن جعفر علیهما السّلام عرض کرد. شما را قسم می‌دهم به حقّی که بر شما دارم، از این عکس بخواهید آن مرد را برگرداند، حضرت فرمودند: اگر عصای موسی، آن عصاها و طنابهایی را که بلعیده بود، برگرداند، این عکس نیز آن مرد را برخواهد گرداند. راوی گفت:

این مسأله مهمترین عامل برای شهید شدن حضرت بود.] توضیح: لازم بتذکّر است که فاضل معاصر جناب آقای حاج سیّد مهدیّ

ص: ۱۹۳

لاجوردیّ للّه درّه مصحّح و محشّی چاپ حروفی این کتاب بسال ۱۳۷۸ قمریّ در حاشیه اشاره‌ای دارند که این خبر در نسخه عتیقه نیست و با عنوان باب هم بیگانه و نامربوط است. حقیر گوید: از اینکه ارتباطی با عنوان باب ندارد، معلوم می‌شود که بعدا این مطلب که شبیه به تاریخ و داستان است اضافه شده و شخصی که آن را ساخته و پرداخته نتوانسته جای آن را بشناسد، لذا در بابی که مربوط بصحّت وفات امام علیه السّلام است آن را آورده است. و شیخ بزرگوار صدوق علیه الرّحمهٔ بزرگتر از این است که محلّ خبر را تشخیص ندهد و مطلبی که مربوط به معجزات است بدون مناسبت، در باب «صحّت وفات» بیاورد، و بعلاوه بعید است امام کاظم علیه السّلام که مصداق أتمّ «وَ الْكاظِمِينَ الْغَيْظَ وَ الْعافِينَ عَنِ النّاسِ» می‌باشند، و در باره پیروان آن حضرت خداوند می‌فرماید «وَ إِذا ما غَضِبُوا هُمْ يَغْفِرُونَ» مرد نادان و جاهلی را که خود آلت دست هارون ناصبی شده است بدون موعظه و روشنگری و نصیحت و توجّه دادن او بزشتی کار و حرمت عملش، با چنین وضعی ناهنجار عقوبت کند و بقتل رساند، با اینکه در اسلام عذاب و عقوبت حتّی قتال دفاعی پیش از اتمام حجّت بر عدوّ نبوده و نیست. و «أَشِدّاءُ عَلَى الْكُفّارِ» که از صفات مؤمنین است بعد از اتمام حجّت می‌باشد نه قبل از آن، و در این داستان کار این چنین نیست، و کسانی که تا اندازه‌ای معرفت و شناخت از خاندان عصمت و حجج الهی علیهم السّلام دارند و نور ولایت قلب آنان را روشن ساخته مشکل است چنین داستانها را بصرف اینکه معجزه‌ای در آن نقل شده و در مقابل، امام را با افراد معمولی و انتقامجو برابر دانسته، بپذیرند، امام علیه السّلام در اینجا بگونه همنامش «کلیم اللّه» موسی بن عمران سحر ساحران را باید باطل میساخت که عصایش «تَلْقَفُ ما يَأْفِكُونَ» بود، نه نابودکننده ساحر یا ساحران، آنهم قبل از اتمام حجّت، و بالأخره برای آن دسته از افراد که این مطلب

ص: ۱۹۴

را بعنوان معجزه امام اهمّیّت می‌دهند، توجّه به این نکته لازم است که اساسا معجزات را خداوند بدرخواست أولیاء خود و بدست آنان در مقام تحدّی و اثبات حجّیّت آنان اجرا می‌کند، و او يَفْعَلُ ما يَشاءُ يَحْكُمُ ما يُرِيدُ است، و بر هر چیز تواناست، و موسی بن جعفر علیهما السّلام با موسی بن عمران علیه السّلام در إعجاز فرقی ندارند هر دو حجّت خدایند و دارای عصمت، لذا معجزه چندان مسأله‌ای نیست که انسان برای اهمیّت آن ناچار بپذیرفتن مطلبی نادرست و خلاف حقّ باشد. انتهی آنچه استاد غفّاری دیکته کردند. و العلم عند اللّه».

۲- حسن بن محمّد بن بشّار از مردی از اهالی قطیعهٔ الرّبیع که سنّی مذهب و در عین حال راستگو بود نقل کرده است که آن مرد چنین گفت: من بعضی از سادات را که مردم إقرار به فضل و کمال آنها دارند، دیده‌ام ولی همانند او در فضل و تقوی و عبادت ندیده‌ام، حسن بن محمّد گوید: گفتم: منظورت کیست؟ و او را چگونه دیدی؟ گفت: ما هشتاد نفر بودیم که در نزد سندی بن شاهک جمع شدیم و او ما را بر موسی بن جعفر [علیهما السّلام] وارد کرد و گفت: به این مرد نگاه کنید.

آیا برای او اتفاقی افتاده است؟ مردم می‌پندارند که نسبت به او کار خلافی انجام

ص: ۱۹۵

شده است، و بسیار از این سخن‌ها می‌گویند، این منزل او است، این جایگاه او است، در آسایش و بدون هیچ سختی و ناراحتی، و أمیر المؤمنین نسبت به او هیچ خیال بدی نداشته‌اند، بلکه منتظر او هستند که نزد ایشان برود و با ایشان مناظره کند، کاملا صحیح و سالم است، از خودش بپرسید! راوی گوید: حضرت فرمودند: بله از نظر آسایش، همان طور است که می‌گوید، ولی برایتان بگویم که من با نه خرما مسموم شده‌ام، فردا بدنم کبود می‌شود و پس فردا خواهم مرد.

راوی گوید: به سندیّ بن شاهک نگاه کردم اندامش همچون بید می‌لرزید.

حسن بن محمّد گوید: و این مرد سنّی از افراد خوب و راستگو و در نزد مردم بسیار قابل اطمینان بود.

۳- عمر بن واقد گوید: شبی در بغداد بودم که سندیّ بن شاهک کسی را

ص: ۱۹۶

بخانه‌ام فرستاد و مرا فراخواند ترسیدم که مبادا قصد بدی داشته باشد، مطالبی را که نیاز داشتم به خانواده‌ام وصیّت نمودم و گفتم: «إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ راجِعُونَ». سپس حرکت کردم.

وقتی مرا دید، گفت: یا أبا حفص! مثل اینکه ترا ترساندیم. گفتم: بله گفت: نه، برای کار خیری ترا فراخوانده‌ام، گفتم: پس کسی را به خانه‌ام بفرست تا مطلب را برای آنها بگوید و آنها از نگرانی درآیند، گفت: باشد.

سپس گفت: یا أبا حفص! آیا می‌دانی برای چه به دنبالت فرستاده‌ام؟

گفتم: نه، گفت: آیا موسی بن جعفر را می‌شناسی؟ گفتم: بله، می‌شناسم و از مدّتها پیش با هم دوست بوده‌ایم، گفت: در بغداد، از کسانی که او را بشناسند و مردم نیز حرف‌شان را بپذیرند، چه کسانی را می‌شناسی؟ تعدادی را نام بردم، و در دلم این طور افتاد که حضرت فوت کرده‌اند، سندی، آنان را احضار کرد و گفت: آیا کسانی را می‌شناسید که موسی بن جعفر را بشناسند؟ آنها نیز افرادی

ص: ۱۹۷

را نام بردند، سندی آنها را نیز احضار کرد و تا صبح، حدود پنجاه و اندی از افرادی که حضرت را می‌شناختند و مدّتی با او بودند، در نزد سندی بن شاهک، جمع شده بودند.

عمر بن واقد ادامه داد: سپس، سندیّ بن شاهک برخاست و به اتاق دیگر رفت، ما نیز نماز خواندیم، سپس کاتبش به همراه یک طومار از اتاق بیرون آمد و اسامی، آدرس، شغل و اوصاف ما را نوشت، و مجدّدا به نزد سندی رفت، آنگاه سندیّ از اتاق بیرون آمد و با دست به من اشاره کرد و گفت: برخیز یا أبا- حفص! من بلند شدم و سایرین نیز برخاستند، همگی به اتاق وارد شدیم، به من گفت: پارچه را از صورت موسی بن جعفر کنار بزن، پارچه را کنار زدم دیدم حضرت فوت کرده‌اند، اشک از چشمانم جاری شد و گفتم: «إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ راجِعُونَ».

سپس گفت: همگی نگاه کنید، همه، یکی، یکی جلو رفتند و نگاه کردند.

آنگاه گفت: آیا همه شهادت می‌دهید که این، موسی بن جعفر بن محمّد است، عمر بن واقد گوید: گفتیم: بله، شهادت می‌دهیم که او موسی بن جعفر بن محمّد

ص: ۱۹۸

علیهم السّلام است.

سپس به غلامش گفت: دستمالی به روی عورتش بینداز و پارچه را تماما کنار بزن، غلام دستور را انجام داد، سندی گفت: آیا اثر بدی (جراحت یا اثر سمّ یا خفگی و غیره) در او می‌بینید؟ گفتیم: نه، از نظر ما به مرگ طبیعی مرده است. گفت: اینجا را ترک نکنید تا خود او را غسل داده، کفن کنید و دفن نمائید.

عمر بن واقد گفت: ما در آنجا باقی ماندیم و حضرت را غسل داده، کفن کردیم. سپس حضرت را به مصلّی بردند و سندیّ بن شاهک بر آن حضرت نماز خواند و ما ایشان را دفن کرده و برگشتیم.

و عمر بن واقد پیوسته می‌گفت: در مورد موسی بن جعفر علیهما السّلام هیچ کس از من آگاه‌تر نیست، چگونه می‌گویند: او زنده است و حال آنکه من خودم او را دفن کردم؟ ۴- عتّاب بن اسید از قول عدّه‌ای از بزرگان اهل مدینه نقل کرده است که:

ص: ۱۹۹

بعد از گذشت ۱۵ سال از خلافت هارون الرّشید، ولیّ خدا، حضرت موسی بن- جعفر علیهما السّلام توسّط سندیّ بن شاهک مسموم و شهید شدند و این کار به دستور هارون و در زندان معروف به «دار المسیّب» در «باب الکوفة» که سدرة در آن قرار دارد، واقع شد، آن جناب در روز جمعه، پنجم رجب سال ۱۸۳ هجری، «۱» به جوار حقّ شتافت و عمر شریفشان ۵۴ سال بود و قبر شریفشان در غرب مدینة السّلام در «باب التّبن» در گورستان معروف به «مقابر قریش» قرار دارد.

۵- حسن بن عبد اللّه صيرفیّ از قول پدرش گفت: موسی بن جعفر عليهما السّلام در زندان سندیّ بن شاهک وفات يافت و حضرت را بر تابوتی گذاشته و نداء

---

(۱)- در خبر هفتم همين باب بجای «خلون»، «بقين» آمده و همچنين در مصباح شيخ بيست و پنجم ماه رجب آمده و يکی از اين دو تاريخ صحيح ميباشد، و ظاهرا لفظ «لخمس و عشرين» که در مصباح آمده يا «عشرين» اضافه شده و يا اينکه در اين اخبار افتاده. (استاد غفّاری).

ص: ۲۰۰

کردند: اين امام رافضی (شيعه) هاست، او را بشناسيد، وقتی آن بزرگوار را به محلّ شرطه‌ها (پاسگاه پليس) آوردند، چهار نفر را برپا داشت تا صدا بزنند هر کس می‌خواهد خبيث ابن خبيث (العياذ باللّه) را ببيند، بيايد، در اين هنگام سليمان بن أبی جعفر (عموی هارون) از قصرش بيرون آمد و به کنار شطّ رفت و داد و فرياد و غلغله به گوشش رسيد، از غلامان و کنيزانش پرسيد: چه خبر است؟ گفتند: سندیّ بن شاهک بر جنازه موسی بن جعفر نداء می‌کند، او به غلامان و فرزندانش گفت: آنها بزودی به قسمت غرب (شهر) می‌روند وقتی از آنجا عبور کردند با غلامان خود به آنجا برويد و جنازه را از دست آنها بگيريد، اگر مقاومت کردند، آنها را بزنيد و لباسهای سياهشان (يعنی درجه و لباسهای فرم آنها) را پاره کنيد.

وقتی جنازه را از آن قسمت عبور دادند، غلامان به آنجا رفتند و آنها را زدند و لباسهای فرمشان را پاره کردند و جنازه آن حضرت را گرفتند و بر سر چهار راه قرار دادند و مناديان نداء در دادند: هر کس می‌خواهد طيّب بن طيّب موسی بن-

ص: ۲۰۱

جعفر عليهما السّلام را ببيند، بيايد، مردم جمع شدند و حضرت را غسل دادند و با حنوطی فاخر و گرانبها، ايشان را حنوط کردند و سليمان بن أبی جعفر آن حضرت را در کفنی که برای خود ترتيب داده بود، از برد يمانی، که قيمت آن دو هزار و پانصد دينار بوده و تمام قرآن بر آن نوشته شده بود، کفن کرد، و خود با پای برهنه، بدون عمامه و گريبان چاک، آن حضرت عليه السّلام را تشييع کرد و در «مقابر قريش» دفن نمود.

خبر به هارون رسيد، هارون نامه‌ای به او نوشت و به ظاهر از او تشکّر کرد و گفت: خداوند به تو جزای خير بدهد، به خدا قسم سندیّ بن شاهک ملعون، اين کارها را سرخود و بدون دستور ما انجام داده است.

۶- عمر بن واقد گويد: زمانی که هارون الرّشيد- در اثر ظهور فضائل حضرت موسی بن جعفر عليهما السّلام و نيز اخباری که در مورد عقيده شيعيان به امامت آن حضرت، و رفت و آمد مخفيانه آنان در شب و روز، به منزل ايشان، به او می‌رسيد- ناراحت و نگران شد، از آن جناب بر جان و سلطنت خويش بيمناک و هراسان

ص: ۲۰۲

گردید و تصمیم گرفت آن حضرت را با سمّ به قتل برساند، لذا قدری خرما طلبید و از آن خورد سپس بیست عدد خرما را در یک سینی قرار داد و نخی را در سمّ انداخت و کاملا آن را آلوده کرد، سپس به سوزنی کرده و با آن نخ پر سمّ خرمائی را چند بار آلوده کرد تا مطمئنّ شد که آن خرما کاملا به آن سمّ آغشته شده است. و این کار را زیاد انجام داد، آنگاه آن خرمای مسموم را در بین بقیّه خرماها قرار داد و به یکی از خدمتکارانش گفت: «این سینی خرما را نزد موسی بن جعفر ببر و بگو: امیر المؤمنین از این خرما خورده است و مقداری نیز برای شما کنار گذاشته است، و شما را قسم می‌دهد که این خرما را تا آخر بخورید زیرا که خودم با دستم اینها را برای شما انتخاب کرده‌ام». و به خدمتکار تأکید کرد: نگذار چیزی از آن باقی بگذارد و در ضمن به کس دیگری، از این خرما چیزی نده.

خادم به خدمت حضرت آمد، و پیغام هارون را رساند. حضرت فرمودند:

یک خلال به من بده، خادم خلالی برای حضرت حاضر کرد و در مقابل ایشان

ص: ۲۰۳

ایستاد، و هارون ماده سگی داشت که بسیار به آن علاقمند بود. این سگ خود را به زور و زحمت از محلّ خود بیرون کشید و در حالی که زنجیرهای طلایی و جواهرنشانش را بدنبال خود روی زمین می‌کشاند، خود را مقابل حضرت رساند.

حضرت نیز خلال را در خرمای مسموم فرو برده و آن را نزد آن حیوان انداختند.

حیوان آن خرما را خورد و بلافاصله خود را به زمین زد و زوزه کشید و تکّه تکّه، گوشتش از استخوان جدا شد «۱». حضرت نیز بقیّه خرماها را میل فرمودند.

خدمتگار سینی را به نزد هارون الرّشید برگرداند، هارون سؤال کرد: رطب‌ها را تا آخر خورد؟ خدمتکار گفت: بله، یا أمیر المؤمنین، هارون گفت: او را چگونه دیدی؟ گفت: چیز بدی در او ندیدم، یا أمیر المؤمنین.

راوی ادامه می‌دهد: سپس خبر آن ماده سگ که تکّه تکّه، گوشت از استخوانش جدا شده و مرده بود، به هارون رسید این خبر بر هارون گران آمد و

---

(۱)- استاد محترم جناب آقای غفّاری در توضیح این داستان چنین فرمودند:

از ساحت مقدّس جناب موسی بن جعفر علیهما السّلام بسیار بسیار دور است که حیوانی را بی‌جهت به زهر بکشد. این گونه مطالب را کسانی ساخته‌اند که امام علیه السّلام را به حقیقت نشناخته‌اند و با مردم عامی و بی‌فرهنگ قیاس کرده‌اند. ولی از نظر کسانی که امام را حجّت خدا می‌دانند و رحمت واسعه حقّش می‌خوانند، ساختگی بودن این مطالب کاملا روشن است.

مترجم گوید: در آخر این داستان، توضیح دیگری از استاد در باره سند این داستان ذکر خواهد شد.

ص: ۲۰۴

بسیار مضطرب و ناراحتش کرد، به سراغ سگ رفت، دید، در اثر سمّ، گوشت از بدنش جدا شده و مرده است، خادم را احضار کرد، یک شمشیر و یک زیرانداز (که موقع کشتن کسی روی زمین پهن می‌کرده‌اند تا خونش روی آن بریزد) نیز طلبید، به خادم گفت: در باره آن خرما، راستش را بگو و الّا می‌کشمت، خادم گفت: یا أمیر المؤمنین! من خرماها را به نزد موسی بن جعفر بردم و سلام شما را به او رساندم و در مقابل او ایستادم، او از من خلالی طلب کرد. من نیز خلالی به او دادم، او آن خلال را، در خرماها، یکی پس از دیگری، فرو برده و می‌خورد تا اینکه آن سگ به آنجا آمد. خلال را در یکی از خرماها فرو کرد و آن را به طرف سگ انداخت، آن سگ نیز خرما را خورد و او به خوردن بقیّه خرماها ادامه داد، و سپس اتّفاقی افتاد که خود می‌بینی.

هارون گفت: در باره موسی، سودی نبردیم، جز اینکه بهترین خرما را به او إطعام کردیم و سمّ خود را هدر دادیم و سگمان نیز کشته شد، در باره موسی بن-

ص: ۲۰۵

جعفر راه چاره‌ای نیست.

راوی ادامه داد سپس سرورمان، حضرت موسی بن جعفر علیهما السّلام سه روز قبل از وفاتش مسیّب را- که نگهبان آن حضرت بود- بخواست و به او گفت:

مسیّب! گفت: بله، مولای من. حضرت فرمود: من امشب به مدینه، شهر جدّم رسول اللّه صلی اللّه علیه و آله خواهم رفت تا فرزندم علیّ را به همان چیزهایی که پدرم به من سفارش کرده، سفارش کنم و او را وصیّ و جانشین خود گردانم و دستورات لازم را به او بدهم.

مسیّب گفت: مولای من! چگونه به من دستور می‌دهی که درها را برایتان باز کنم، در حالی که نگهبانان دیگری نیز به همراه من هستند؟.

حضرت فرمود: ای مسیّب! یقینت به خدا در باره ما ضعیف است! گفت:

نه، مولای من! حضرت فرمودند: پس صبر کن، گفتم: مولای من، از خدا بخواهید مرا ثابت قدم کند، حضرت نیز دعا کردند: خدایا، او را ثابت قدم کن، سپس فرمودند: من خدا را به آن اسم عظیمش، که آصف، خدا را به آن خواند و

ص: ۲۰۶

تخت بلقیس را قبل از اینکه سلیمان چشم بر هم بزند، در مقابل او نهاد، می‌خوانم و از او می‌خواهم مرا در کنار فرزندم علیّ در مدینه قرار دهد.

مسیّب گوید: صدای حضرت را می‌شنیدم که دعا می‌خواند و ناگاه، او را در مصلّای خود ندیدم. همان طور بر جای خود ایستاده بودم که دیدم به جای خود برگشت و غلّ و زنجیر را به پای خود بست، در این موقع بشکرانه این نعمت الهی یعنی معرفت به امام علیه السّلام به سجده افتادم، حضرت به من فرمود: مسیّب! سرت را بلند کن، من سه روز دیگر به سوی خداوند- عزّ و جلّ- خواهم رفت.

مسیّب گوید: من گریستم، حضرت فرمود: گریه نکن، ای مسیّب! فرزندم علیّ، بعد از من، مولا و امام تو است، به ولایت او چنگ بزن، زیرا مادامی که ملازم او باشی گمراه نخواهی شد، گفتم: الحمد للّه.

راوی گوید: سپس، در شب روز سوم، مولایم مرا صدا زد و گفت: موقع رفتن من بسوی خداوند- عزّ و جلّ- است که قبلا به تو گفته بودم، وقتی مقداری آب خواستم و آن را نوشیدم و دیدی ورم کردم و شکمم بالا آمد و رنگم زرد و قرمز و سبز شد و به رنگهای مختلف درآمد، خبر وفات مرا به آن طاغی برسان، و وقتی

ص: ۲۰۷

مرا در آن حال دیدی، مبادا کسی را از حالت من با خبر کنی و نیز به کسی که نزد من خواهد بود، اطّلاع نده، مگر بعد از وفاتم.

مسیّب بن زهیر گوید: دائم مراقب حضرت و منتظر بودم تا اینکه حضرت قدری آب خواستند و نوشیدند، سپس مرا خواستند و گفتند: ای مسیّب! این سندیّ بن شاهک پلید گمان می‌کند او خودش غسل و دفن مرا بعهده خواهد گرفت، هیهات، ابدا این طور نخواهد بود، وقتی مرا به گورستان معروف به «مقابر قریش» بردند، مرا در آنجا دفن کنید و قبر مرا بیش از چهار انگشت باز، بالا نیاورید و از خاک برای تبرّک چیزی برندارید. زیرا تربت‌های ما، همگی، حرام است جز تربت جدّم حسین بن علیّ علیهما السّلام زیرا خداوند تربت آن بزرگوار را برای شیعیان و اولیاء ما، شفاء قرار داده است.

مسیّب گوید: سپس کسی را که بسیار به آن حضرت شبیه بود، دیدم که در کنار ایشان نشسته است و من مولایم حضرت رضا علیه السّلام را در کودکی آن

ص: ۲۰۸

حضرت دیده بودم. خواستم از او سؤالاتی کنم که مولایم حضرت موسی بن- جعفر علیهما السّلام بر من بانگ زد و فرمود: مگر تو را نهی نکرده بودم؟ همین طور بودم تا حضرت وفات کردند و آن شخص غایب شد. سپس به هارون خبر دادم، و سندی بن شاهک آمد، قسم به خدا، آنها را می‌دیدم که خود خیال می‌کردند که آنها حضرت را غسل می‌دهند، ولی دستشان به ایشان نمی‌رسید، و فکر می‌کردند که آنهایند که حضرت را حنوط و کفن می‌کنند ولی هیچ کاری نسبت به آن بزرگوار انجام

نمی‌دادند و همان شخص غسل و حنوط و کفن حضرت را بر عهده داشت، آنها او را می‌دیدند و نمی‌شناختند و در ظاهر این طور وانمود می‌کرد که فقط به آنها کمک می‌کند، وقتی از آن کارها فارغ شد بمن فرمود: اگر در باره او شکّ داشتی، دیگر در مورد من در شکّ نباش، من امام و مولای تو هستم و بعد از پدرم، حجّت خدا بر تو می‌باشم، ای مسیّب! مثل من، مثل یوسف صدّیق- علیه السّلام- است، و مثل آنها، مثل برادران او است که بر او وارد شدند و حضرت آنها را شناختند ولی آنها، او را نشناختند.



سپس حضرت را به «مقابر قریش» برده، در آنجا دفن کردند. و قبر ایشان را از آن مقدار که امر فرموده بود، بالاتر نیاوردند و بعد از آن، قبر را بالا آورده، و روی آن بنا ساختند.

توضیح: «سند این خبر چندان اعتبار ندارد، و صرف نقل صدوق- علیه الرحمهٔ- بدان اعتبار نمی‌دهد، زیرا نقل تاریخ، سند صحیح نمی‌خواهد و حکم آن غیر از احکام است که نقل خبر در مقام فتوی است، و میتوان از آن استفاده صحّت کرد و یا لا اقل در نظر صدوق و یا کلینیّ یا شیخ طوسی- علیهم الرحمهٔ- صحیح بوده است، باری، مرحوم علّامه حلّی در «خلاصهٔ الرّجال» گفته است:

«تمیم بن عبد اللَّه قرشی» که صدوق از او نقل می‌کند، ضعیف است». و بقیه رجال سند، «مهمل» «۱» یا «مجهول» «۲» می‌باشند، و «عمر بن واقد» نیز در کتب رجال ذکر نشده است، مگر اینکه بگوئیم «عمر بن واقد» بوده است، چنان که در پاره‌ای نسخ کتاب، این گونه ضبط شده است ولی در این صورت نیز اشکال دارد زیرا «عمرو بن واقد» در سال ۱۴۰ هجری از دنیا رفته است و وفات حضرت موسی بن جعفر علیهما السّلام در سال ۱۸۳ هجری اتفاق افتاده است، از استاد غفّاری».

۷- سلیمان بن حفص مروزیّ گوید: هارون الرّشید حضرت موسی- ابن جعفر علیهما السّلام را در سال یک صد و هفتاد و نه دستگیر کرد و آن حضرت در بغداد

---

(۱)- مهمل، یعنی در کتب رجال عنوان نشده است.

(۲)- مجهول، یعنی در کتب رجال فقطّ عنوان شده است، و در مورد شرح حال او چیزی نگفته‌اند.



در زندان هارون، در تاریخ بیست و چهارم یا بیست و پنجم رجب سال یک صد و هشتاد و سه در سنّ چهل و هفت سالگی درگذشت و در «مقابر قریش» مدفون گردید. مدّت امامت حضرت سی و پنج سال و اندی بود. مادرش کنیزی بود بنام «حمیده». و دو برادر آن حضرت به نامهای اسحاق بن جعفر و محمّد بن جعفر نیز از همین مادر بودند. و آن حضرت در مورد امامت فرزندش «علیّ بن- موسی الرضا» علیهما السّلام تصریح فرموده بود.

(تذکّر: سنّ امام کاظم علیه السّلام در این خبر اشتباه بیان شده است- زیرا تولّد آن گرامی در سال ۱۲۸ و وفات ایشان در سال ۱۸۳ بوده است. یعنی عمر شریفشان ۵۴ یا ۵۵ سال می‌باشد، در کافی و ارشاد شیخ مفید نیز ۵۴ یا ۵۵ سال ذکر شده است و این را صحیح دانند).

۸- محمّد بن صدقهٔ گوید: زمانی که حضرت موسی بن جعفر علیهما السّلام وفات کرد، هارون، شیوخ و بزرگان سادات و بنی العبّاس و سایر اهل مملکت، و نیز حکّام و قضات را جمع کرد و جسد (مطهّر) حضرت موسی بن جعفر علیهما السّلام را نیز

ص: ۲۱۱

حاضر نمود و به آنها چنین گفت: این موسی بن جعفر است که به مرگ طبیعی از دنیا رفته است، و بین من و او چیزی نبوده که از آن استغفار کنم. (منظورش این بود که من آن حضرت را نکشته‌ام) با دقّت به او بنگرید، آیا اثر جراحت یا خفگی در او می‌بینید؟ هفتاد تن از شیعیان بر آن حضرت وارد شدند و اثری از جراحت یا خفگی در ایشان ندیدند.

راوی ادامه داد: و در پای آن حضرت آثار حنا دیده می‌شد، و بهر حال سلیمان بن ابی جعفر (عموی هارون) حضرت را غسل داد و کفن کرد و با پای برهنه و بدون عمامه (و یا با آه و ناله و اندوه) تشییع نمود.

شیخ صدوق می‌فرماید: این اخبار را برای ردّ کردن مذهب «واقفه» آورده‌ام.

آنها می‌پندارند که امام کاظم علیه السّلام زنده است و امامت امام رضا و امامان بعدی علیهم السّلام را انکار می‌کنند، و وقتی وفات امام کاظم علیه السّلام قطعی شد، مذهب آنها خواه‌ناخواه باطل خواهد بود آنها در اعتراض به این اخبار چنین می‌گویند: از امام صادق علیه السّلام نقل شده است که، «امام را فقط امام غسل می‌دهد». و

ص: ۲۱۲

اگر امام رضا علیه السّلام طبق ادّعای شما- امام بود، پس باید او امام کاظم علیه السّلام را غسل داده باشد، و حال آنکه در این اخبار آمده است حضرت موسی بن- جعفر علیهما السّلام را دیگری غسل داده است.

ولی دلیل آنها، برای ما کامل نیست، زیرا امام صادق علیه السّلام با کلام خود، در واقع از اینکه غیر امام، امام را غسل دهد نهی کرده است، حال اگر غیر امام، مرتکب این نهی بشود و امام را غسل دهد، امامت امام بعدی را باطل نمی‌کند، و امام صادق علیه السّلام نفرموده‌اند: امام کسی است که امام قبلی را غسل بدهد، در نتیجه تمسّک آنان به این خبر، باطل می‌شود.

شرح: «تغسیل و تجهیز امام، حقّ امام پس از اوست و اگر دیگری اقدام به این کار کرد در صورت بودن و حضور امام مرتکب خطا شده است، و نه اینکه نمیتواند و قدرت آن را ندارد».

مطلب دیگر اینکه: در بعضی از این اخبار آمده است که امام رضا علیه السّلام پدر خود امام کاظم علیه السّلام را غسل دادند، بگونه‌ای که بر حاضرین- مگر بعضی از افراد که مطّلع بودند- مخفی مانده و واقفی‌ها منکر این مطلب نیستند که امام

ص: ۲۱۳

طیّ الأرض دارد و می‌تواند مسافت زیادی را در مدّت کمی- به اذن خدا- طیّ نماید.

۹- علیّ بن رباط گوید از امام رضا علیه السّلام سؤال کردم: مردی را سراغ دارم که معتقد است که پدرت «امام کاظم علیه السّلام» زنده است و شما نیز این مطلب را می‌دانید.

حضرت فرمودند: عجب! چطور ممکن است رسول خدا صلی اللّه علیه و آله بمیرد ولی موسی بن جعفر نمیرد؟ بله، به خدا قسم آن حضرت فوت کرده و اموالش تقسیم شده و کنیزانش نیز در ملک دیگری در آمدند.

۱۰- احمد بن عبد اللّه قرویّ از قول پدرش چنین نقل کرده است: روزی به نزد فضل بن ربیع رفتم. فضل بر بام خانه نشسته بود. به من گفت: نزدیک‌تر بیا، به او نزدیک شدم، فضل به من گفت که داخل اطاقی از خانه روبرو را نگاه کنم.

ص: ۲۱۴

من هم نگاه کردم. پرسید: چه می‌بینی؟ گفتم: پارچه‌ای می‌بینم که به کناری انداخته‌اند، فضل گفت: بهتر نگاه کن، خوب دقّت کردم و گفتم: مردی است در حال سجده، پرسید: او را می‌شناسی؟ گفتم: نه. گفت: او، سرور و مولای تو است.

گفتم: مولای من کیست؟ در پاسخ گفت: اکنون خودت را برای من به نادانی می‌زنی؟ گفتم: نه، من خود را به نادانی نمی‌زنم، بلکه برای خود، مولا و سروری نمی‌شناسم، فضل گفت: او موسی بن جعفر است، من شب و روز مواظب او هستم و همیشه او را بر همین وضعیّت که برایت می‌گویم می‌بینم:

نماز صبح را می‌خواند پس مدّتی تا طلوع آفتاب مشغول به تعقیب نماز می‌شود، سپس به سجده می‌رود و تا اذان ظهر در سجده می‌ماند و کسی را گماشته است تا وقت اذان را به او یادآوری کند، نمی‌دانم چه موقع، آن غلام، به او خبر می‌دهد که ظهر شده است ولی می‌بینم ناگهان از جایش برخاسته و بدون تجدید وضوء مشغول نماز شده است، از همین جا می‌فهمم که در این مدّت که در سجده بوده، نه به خواب رفته، و نه چرت زده است، بهر حال، به

ص: ۲۱۵

همین حالت ادامه می‌دهد تا از نماز عصر فارغ شود، و چون نمازش تمام می‌شود به سجده می‌رود و تا غروب آفتاب در سجده باقی می‌ماند، وقتی خورشید غروب کرد سر از سجده برداشته و بدون تجدید وضو نماز مغرب را می‌خواند و همین طور مشغول نماز و تعقیب است تا از نماز عشاء فارغ شود.

بعد از نماز با قدری گوشت پخته که برایش می‌آورند، افطار می‌کند، و تجدید وضو کرده و دوباره به سجده می‌رود، آنگاه سر بر می‌دارد و مختصری می‌خوابد، سپس بیدار می‌شود و تجدید وضو می‌کند و تا اذان صبح در دل شب به نماز می‌ایستد، و نمی‌دانم چه موقع غلام به او خبر می‌دهد که صبح شده است ولی می‌بینم به نماز صبح ایستاده است، و از زمانی که او را نزد من آورده‌اند، روش او به همین منوال است.

راوی گوید: به فضل گفتم: از خدا بترس و در مورد او کاری نکن که باعث شود خدا نعمتش را از تو بگیرد، تو خود می‌دانی هر کس به یکی از این خاندان بدی کند، خداوند نعمت‌هایش را از او باز می‌گیرد.

وی در جواب گفت: بارها مرا خواسته و به من دستور داده‌اند که او را به

ص: ۲۱۶

قتل برسانم ولی من نپذیرفته‌ام و به ایشان گفته‌ام که من این کار را نخواهم کرد، و حتّی اگر مرا بکشند خواسته‌شان را برآورده نمی‌کنم.

راوی می‌گوید: بعد از مدّتی آن حضرت را به نزد فضل بن یحیی برمکیّ برده و چند روزی در آنجا زندانی نمودند، و فضل بن ربیع تا سه روز، هر روز برای آن حضرت غذائی می‌فرستاد، و در شب چهارم غذایی از جانب فضل بن یحیی برای حضرت آوردند، آن حضرت دست به سوی آسمان بلند کرد و گفت: خدایا خود می‌دانی که اگر پیش از این [چنین غذائی را] می‌خوردم در واقع به قاتل خود کمک نموده بودم، باری آن حضرت، از آن غذا خورد و مریض شد، فردای آن روز، برای حضرت طبیب آوردند حضرت کبودی کف دست خود را به طبیب نشان داد، اثر سمّی که به حضرت خورانده بودند، در آن قسمت جمع شده بود، طبیب رو به آنها نمود و گفت: قسم به خدا، او بهتر از شما می‌داند که با او چه کرده‌اید، و سپس آن حضرت فوت نمود «۱».

---

(۱)- در این خبر سه نکته قابل تذکّر است: الف- در سند، احمد بن عبد اللّٰه قروی که «مجهول یا مهمل» است. یعنی نامی از او در کتب رجال نیست ذکر شده. ب- متن خبر با بعضی از تواریخ دیگر منافات دارد.

ج- با وجود اینکه امام میدانسته طعام زهرآلود و موجب هلاک او است، چگونه تناول فرموده؟ و تقیّه در جایی معنی دارد که از مرگ برهاند نه آنکه مرگ را مسلّم سازد. (استاد غفّاری)

ص: ۲۱۷

توضیح: «چنان که دیده می‌شود، در اخبار مربوط به زندان و شهادت موسی بن جعفر علیهما السّلام اختلاف بسیار است، و این ناشی از آن است که امر موسی بن جعفر علیهما السّلام را سخت پنهان می‌داشتند، چون مردم آن حضرت را می‌شناختند و به مظلومیّتش اذعان و اعتراف داشتند و ستمکار بر او را ظالم و نابکار می‌شمردند. لذا خلیفه و یارانش هر چه بیشتر کوشش

داشتند که اخبار صحیح و درست در موضوع امام میان مردم پخش نشود، لذا هر کس آنچه یافته نقل کرده و موجب این همه اختلاف گردیده است و مؤلّف- رضوان اللّه تعالی علیه- عذر خود را در نقل این روایات مختلف چنین ذکر کرده است که: [این اخبار را برای آن آوردم که واقفه را در عقیده‌شان به زنده بودن موسی بن- جعفر علیهما السّلام ردّ کنم] چون با همه اختلافی که در این خبار دیده می‌شود، در یک مطلب اتّفاق دارند و آن فوت موسی بن جعفر علیهما السّلام است به امر هارون و در زندان او».

## باب ۹ ساداتی را که گویند هارون پس از مسموم ساختن امام کاظم علیه السّلام در یک شب بقتل رسانید غیر سادات دیگری که کشت

۱- عبید اللّه بزّاز نیشابوریّ که مردی سالخورده بود چنین نقل می‌کند: من

ص: ۲۱۸

با حمید بن قحطبه طائیّ طوسیّ معامله داشتم، لذا عزم سفر کرده، به نزد او رفتم. خبر آمدن من به او رسید، بلافاصله مرا احضار کرد، من نیز با لباس سفر در هنگام نماز ظهر به نزدش رفتم- و این جریان در ماه رمضان اتّفاق افتاد- وقتی بر او وارد شدم، دیدم در منزلی نشسته که جوی آبی در آن بود و آب در آن جوی روان بود، سلام کردم و نشستم، سپس طشت و تنگی آوردند و او دستهایش را شست و سپس به من نیز دستور داد تا دستهایم را بشویم.

سفره‌ای را انداختند و من فراموش کردم که ماه رمضان است و من روزه هستم «۱» مشغول شده سپس یادم آمد و دست کشیدم، حمید به من گفت: چرا نمی‌خوری؟ گفتم: ای أمیر، ماه رمضان است و من نه مریض هستم و نه ناراحتی خاصّی دارم که لازم شود روزه‌ام را بخورم و شاید جناب أمیر، عذر و یا مریضی و ناراحتی دارند و بدان سبب افطار می‌کنند گفت: مریض نیستم و ناراحتی که باعث روزه خوردن شود نیز ندارم و کاملا صحیح و سالم هستم، سپس

(۱)- باید توجّه داشت که بر مسافر روزه حرام است و گوینده ظاهرا فراموش کرده است. و یا سنّی است.

ص: ۲۱۹

چشمانش پر از اشک شد و گریست.

بعد از اینکه از غذا خوردنش فارغ شد گفتم: چه چیز باعث شد گریه کنید؟ گفت: زمانی که هارون در طوس بود، شبی، غلامی را فرستاده مرا فراخواند. وقتی بر او وارد شدم، در مقابلش، شمعی روشن و شمشیری سبز که از غلاف در آمده بود دیدم، و در مقابلش نیز خادمی ایستاده بود، وقتی در حضورش ایستادم، سربرآورد و بمن خطاب کرد و گفت: تا چه حدّی از أمیر المؤمنین اطاعت می‌کنی؟ گفتم: با جان و مال در خدمتم. سر بزیر افکند و اجازه داد، من بمنزلم بازگردم، هنوز مدّت کمی از برگشتنم به منزل نگذشته بود که همان فرستاده قبلی نزد من آمد و گفت: أمیر تو را فرا خوانده است، با خود گفتم:

دیگر کارم تمام است و می‌ترسیدم که مبادا قصد کشتنم را داشته و احتمالا دفعه گذشته، از من خجالت کشیده است، به حضورش رفتم، گفت: تا چه حدّ از أمیر المؤمنین اطاعت می‌کنی؟ گفتم: با جان و مال و زن و فرزند، خندید و به من اجازه بازگشت داد، همین که به خانه داخل شدم، همان فرستاده

ص: ۲۲۰

قبلی نزد من آمد و گفت: أمیر تو را فرا خوانده است. به حضور أمیر رفتم، با همان حالت سرش را سوی من بلند کرد و گفت: تا چه حدّ از أمیر المؤمنین اطاعت می‌کنی؟ گفتم:

با جان و مال و زن و فرزند و دین، هارون لبخندی زد و گفت: این شمشیر را بگیر و آنچه را که این خادم به تو دستور می‌دهد، اجرا کن.

خادم شمشیر را برداشت و به دست من داد و مرا به خانه‌ای برد، درب خانه قفل بود، قفل را گشود، در وسط خانه چاهی قرار داشت و نیز سه اطاق که دربهای آنها قفل بود، درب یکی از اطاقها را باز کرد.

بیست نفر، پیر و جوان که همه در بند بودند و گیسوانشان بلند شده بود، در آنجا بودند، غلام مرا گفت أمیر المؤمنین تو را مأمور قتل اینها کرده است.

حمید ادامه داد: و تمام آنها از سادات بودند، آن غلام، آنها را یکی یکی بیرون می‌آورد و من گردن می‌زدم تا بیست نفر تمام شد، سپس غلام اجساد و سرهای

ص: ۲۲۱

آنها را داخل آن چاه انداخت، آنگاه درب اطاق دیگر را باز کرد، در آنجا نیز بیست نفر از سادات زندانی و در بند بودند، غلام گفت أمیر المؤمنین تو را مأمور قتل اینها کرده است! آنگاه درب را باز کرد و آنها را یکی یکی بیرون آورد و من گردن زدم، و او هم اجساد را داخل چاه انداخت، تا بالأخره بیست نفر تمام شد، سپس درب اطاق سوم را باز کرد، در آنجا نیز همانند دو اطاق دیگر بیست نفر از سادات با گیسوان بلند در بند و غلّ و زنجیر بودند، غلام مجدّدا گفت:

أمیر المؤمنین تو را مأمور قتل اینها کرده است! و یکی یکی آنها را بیرون آورد و من سر از بدنشان جدا کردم و او جنازه‌ها را در چاه انداخت.

نوزده نفر بدین منوال کشته شدند و تنها پیرمردی با موهای بلند باقی مانده بود که رو به من کرد و گفت: خداوند تو را نابود کند ای پلید! روز قیامت که به حضور جدّ ما حضرت رسول صلی اللّه علیه و آله برسی، برای کشتن شصت نفر از سادات و اولاد آن حضرت چه عذری داری؟ در این موقع دستم به رعشه افتاد و اندامم شروع به لرزیدن کرد، آن غلام نگاه غضب آلودی به من کرد و بر من نهیب زد! پیش رفتم و آن پیرمرد را نیز کشتم و غلام جسدش را داخل چاه انداخت.

ص: ۲۲۲

حال که از من چنین اعمالی سرزده و شصت نفر از اولاد رسول اللّه صلی اللّه علیه و آله را کشته‌ام، نماز و روزه برای من چه نفعی دارد؟ شکّ ندارم که تا ابد در جهنّم خواهم سوخت.

مؤلّف این کتاب (شیخ صدوق) گوید: از منصور دوانیقی نیز چنین رفتاری با سادات ثبت شده است. «۱» ۲- حاکم ابو احمد انماطیّ نیشابوریّ با سند متّصل روایت کرده گوید:

---

(۱)- توضیح: «باید دانست که حمید بن قحطبه در زمان مهدی عبّاسی بسال ۱۵۹ در حالی که والی خراسان بوده مرده است، و به نصّ تواریخ مهدیّ بجای وی، ابو عون عبد الملک بن یزید خراسانی را به حکومت خراسان نصب کرده، و گوئی این قضیّه چنان که از کلام مصنّف رحمه اللّه استفاده می‌شود در زمان مهدیّ یا منصور ممکن است اتّفاق افتاده باشد، چون هارون بنا بر آنچه در تاریخ است و مورّخین ذکر کرده‌اند، در سال ۱۷۰ بخلافت رسید و آخر عمر بخراسان رفت و در سال ۱۹۳ در طوس مرگش فرا رسید و به عذاب ابد پیوست. پس چگونه با حمید در یک زمان بوده. و نیز باید دانست که حمید یکی از شخصیّتهای معروف و سابقه‌دار حکومت عبّاسی است و زمانی حاکم مصر و زمانی حاکم بصره و در آخر حاکم خراسان بوده است، و بعید است این گونه امور پست مانند مباشرت در قتل و امثال آن را به چنین افرادی سرشناس واگذار کنند، بنظر می‌رسد که برای نشان دادن قساوت بنی العبّاس و دشمنی آنان با اهل بیت پیغمبر صلی اللّه علیه و علیهم این گونه داستانها را ساخته‌اند تا بتوانند به مردم عوام و پیروان چشم و گوش بسته دستگاه خلافت اموی یا عبّاسی بفهمانند که این افراد خلفای بحق پیامبر اسلام نیستند، و البتّه غرض صحیح است هر چند داستان مستند نیست، یا کسانی که با شیعیان مخالفند برای اینکه ایشان را مهمل‌گو و دروغزن معرّفی کنند بصورت روایت قصّه ساخته‌اند و این وجه دوم بعید نیست زیرا روات خبر همگی مجهول و مهملند و شخص و حالشان شناخته نشده است، و بالأخره این مطلب تاریخ است نه حدیث که ردّ کردن آن مشکل ایجاد کند. (استاد غفّاری)».

ص: ۲۲۳

وقتی منصور در بغداد ساختمان سازی کرد، با جدّیت در جستجوی علویان بود «۱» و هر کس از آنها را می‌یافت داخل ستونهای مجوّف و تو خالی قرار می‌داد و با گچ و آجر می‌پوشاند. روزی به سیّد نوجوان و خوش سیمائی که از سادات حسنیّ بود و موهای مشکی داشت، دست یافت. او را به بنّا تحویل داده، دستور داد داخل ستون قرار دهد و روی او را با گچ و آجر بپوشاند و یکی از معتمدین خود را مأمور کرد تا بر این کار نظارت داشته باشد. بنّاء نیز آن جوان را در درون ستون قرار داد ولی دلش به حال او سوخت و رخنه و سوراخی در ستون باقی گذارد تا هوا داخل و خارج شود و به نوجوان گفت: ناراحت نباش و صبر کن، من تو را امشب نجات خواهم داد، چون شب تاریک شد، بنّاء در تاریکی شب آن سیّد نوجوان را از داخل ستون بیرون آورد و گفت: مواظب باش، جان من و کارگرانم را به خطر نیندازی، خود را مخفی کن. من، در این

(۱)- باید توجّه داشت که منصور خود نیز سیّد و از اولاد هاشم بن عبد مناف و از خویشان علویّان است.

ص: ۲۲۴

شب تاریک فقطّ به این خاطر نجاتت دادم زیرا می‌ترسیدم که اگر تو را به همان حال داخل ستون باقی گذارم، جدّت- رسول اللّه صلی اللّه علیه و آله- در روز قیامت و در محضر خداوند، به خصومت و دشمنی با من برخیزد، سپس مقداری از موی آن نوجوان را با آلات و ادوات گچ‌کاری برید و بدو گفت: خودت را پنهان کن و نجات بده و نزد مادرت برنگرد. نوجوان گفت: حال که چنین است به مادرم اطّلاع بده که من نجات یافته‌ام و فرار کرده‌ام، تا کمی آرام گیرد و گریه و ناله‌اش کمتر شود و نیز به او بگو که برایم امکان ندارد به نزد او بازگردم، بهر حال آن نوجوان فرار کرد و دیگر معلوم نشد به چه شهر و دیاری رفت.

بنّا ادامه داد: که نوجوان آدرس محلّ زندگی مادرش را به همراه علامتی به من داد، من به آن محلّ رفتم، صدای گریه‌ای همچون نوای زنبور می‌شنیدم، دانستم که صدای مادرش است، به نزد او رفتم و داستان پسرش را برایش بازگو کردم و موهای آن نوجوان را به او دادم بازگشتم «۱».

(۱)- لازم به تذکّر است که این گونه مطالب تاریخی باید سند قابل اعتباری داشته باشد تا مورد تصدیق واقع شود، میان ستون گذاردن سادات امری نیست که فقط یکی، دو تن از آن خبر دهند و تاریخ از آن اطّلاع ندهد، مانند خبر فرو افتادن مؤذّن مسجد جامع شهر از مأذنه، که هیچ کس از آن آگاه نشود. و یا خبر ندهد مگر یک فرد که در چنین صورتی سکوت دیگران صحّت خبرش را ردّ می‌کند. هر چند در قساوت قلب حکّام جور شکّی نیست و شاید بدتر از این هم انجام داده باشند، ولی ما نباید هر کس هر چه گفت و نوشت بپذیریم و مؤلّف رحمه اللّه معلوم نیست بعنوان خبر درست این گونه داستانها را آورده باشد بلکه در کتب سابقین یافته و نقل کرده و نقل اعمّ از قبول یا ردّ است. (استاد غفّاری).

ص: ۲۲۵

## باب ۱۰ علّت واقفی شدن واقفی‌ها

۱- ربیع بن عبد الرّحمن گوید: به خدا سوگند موسی بن جعفر علیهما السّلام بسیار دقیق و تیز بین بود و کسانی را که بعد از موتش، در امامت آن حضرت توقّف کرده و امام بعدی را قبول نکردند، می‌شناخت، ولی خشم خود را فرو می‌برد و آنچه را در باره آنها می‌دانست، ابراز نمی‌کرد، لذا آن حضرت را، «کاظم» (خشم فرو برنده) نامیدند.

۲- یونس بن عبد الرّحمن گوید: وقتی امام کاظم علیه السّلام از دنیا رفت، نزد هر یک از نمایندگان و کارگزاران آن حضرت اموال زیادی جمع شده بود و همین

ص: ۲۲۶

امر باعث شد، مرگ آن حضرت را انکار کنند و در امام پس از ایشان توقّف نمایند، از جمله نزد «زیاد (بن مروان) قندی» هفتاد هزار دینار و نزد «علیّ ابن أبی حمزه بطائنی» سی هزار دینار بود.

یونس ادامه داد: وقتی این قضیّه را دیدم و حقّ برایم روشن شد و قضیّه امامت امام رضا علیه السّلام را دانستم، لب به سخن گشوده، مردم را به سوی آن حضرت دعوت می‌نمودم، آن دو نفر (زیاد و بطائنی) به سراغ من فرستاده، گفتند: چرا این کارها را می‌کنی؟ اگر بدنبال مال هستی، ما تو را بی‌نیاز می‌کنیم، و ده هزار دینار به من وعده دادند و گفتند: از این کار دست بردار، ولی من امتناع ورزیدم و به آنها گفتم: از آن دو امام علیهما السّلام روایت شده است که «هر گاه بدعت‌ها ظاهر شد، بر فرد عالم واجب است که دانسته خود را آشکار کند. و اگر این کار را نکرد، نور ایمان از او سلب خواهد شد» و من کسی نیستم که کوشش و فعّالیت در راه خدا را کنار بگذارم، و لذا آن دو با من دشمن شدند.

۳- محمّد بن جمهور گفت احمد بن حمّاد گوید: یکی از نمایندگان امام

ص: ۲۲۷

کاظم علیه السّلام، عثمان بن عیسی رواسیّ بود که در مصر سکونت داشت و اموال زیادی به اضافه شش کنیز در نزدش بود، امام رضا علیه السّلام کسی را به سراغش فرستاد و پیغام داد که آن شش کنیز و نیز آن اموال را برای حضرت بفرستد.

راوی گوید: عثمان بن عیسی در جواب، نامه‌ای نوشت و در آن نامه چنین گفت: پدرت هنوز نمرده است، حضرت در پاسخ او نامه‌ای نوشتند و ذکر کردند که: پدرم فوت کرده و ارثش را تقسیم کرده‌ایم، و اخبار صحیحی از مرگ آن حضرت در دست است، و حضرت دلائلی نیز ارائه دادند، عثمان بن عیسی در پاسخ نوشت: اگر پدرت زنده باشد، که شما در این اموال حقّی نداری. و اگر طبق گفته شما، مرده باشد، به من دستوری راجع به تسلیم نمودن اموال به شما نداده است، من آن کنیزان را آزاد کردم و به عقد ازدواج در آوردم.

مؤلّف این کتاب رحمه اللَّه گوید: موسی بن جعفر علیهما السّلام کسی نبود که مال اندوزد، ولی آن حضرت در دوران هارون الرّشید بود و دشمنان زیادی داشت، و نمی‌توانست اموال جمع شده را، بمستحقّین رساند و برای تقسیم به دست افراد

ص: ۲۲۸

مختلف دهد، مگر به عدّه اندکی از موثّقین، آن هم در نهایت پنهانی، لذا این اموال، به این صورت گردآوری شده بود، و آن حضرت سعی بر این داشت که سعایت و بدگویی سعایت‌کنندگان را تحقّق نبخشد، همانها که می‌گفتند:

برای آن حضرت اموال زیادی آورده می‌شود و قائل به امامت خویشتن است، و او مردم را به خروج و قیام بر علیه خلیفه تحریک می‌کند، و اگر چنین سعایت و بدگویی در کار نبود، این اموال را به افراد گوناگون می‌داد، در ضمن، این اموال، اموال

فقراء هم نبود بلکه هدایا و تحفه‌هایی بود که دوستان آن حضرت برای احترام و تکریم آن بزرگوار، به ایشان هدیه کرده بودند.

توضیح: «بنظر می‌رسد که ذیل بیان مؤلّف چندان توجیه لازمی نبود، زیرا شیعیان آن حضرت علیه السّلام خمس اموال خود را ناچار برای امام می‌فرستادند یا بنوّاب آن حضرت می‌دادند و زندانی بودن آن حضرت مانع از تسلیم بود».

## باب ۱۱ اخباری که در باب توحید از امام رضا علیه السّلام رسیده است

۱- یاسر، خادم حضرت رضا علیه السّلام گوید: از امام رضا علیه السّلام شنیدم که

ص: ۲۲۹

می‌فرمود: هر کس خداوند را به مخلوقین تشبیه کند مشرک است، و هر کس چیزی را که خداوند نهی فرموده به خدا نسبت دهد، کافر است. «۱» ۲- ابراهیم بن ابی محمود گوید: امام رضا علیه السّلام آیه شریفه: «وُجُوهٌ یَوْمَئِذٍ ناضِرَةٌ* إِلی رَبِّها ناظِرَةٌ» (صورتهایی در آن روز بشّاش و درخشان بوده، به پروردگارش می‌نگرد، سوره قیامت آیات ۲۳ و ۲۲) را چنین تفسیر کردند:

یعنی این صورتها درخشان بوده و منتظر ثواب پروردگارش بوده است. «۲» ۳- ابو الصّلت هروی گوید: از امام رضا علیه السّلام سؤال کردم که نظر شما در باره این حدیث که اهل حدیث روایت می‌کنند: «مؤمنین از منازل و مقامات خود

---

(۱)- مثلا خداوند، از ظلم کردن نهی فرموده است، حال اگر کسی خدا را ظالم بداند و ظلم را به خدا نسبت دهد کافر است.

(۲)- یعنی «نظر» در این آیه، به معنی نگریستن با چشم نیست، زیرا دیدن خداوند محال است، بلکه مراد از نگریستن به خدا در این آیه شریفه «انتظار ثواب و رحمت» است.

ص: ۲۳۰

در بهشت، خدا را زیارت می‌کنند، چیست؟ حضرت فرمودند: ای ابو الصلت! خداوند تبارک و تعالی حضرت محمّد صلی اللّه علیه و آله را بر تمام مخلوقین، حتّی فرشتگان و انبیاء عظام، برتری داده است، و اطاعت کردن و پیروی نمودن از او را به منزله اطاعت و پیروی از خود قرار داده است و زیارت و دیدار پیامبر را در دنیا و آخرت به منزله زیارت و دیدار خود شمرده است، دلیل بر این مدّعی این است که خداوند می‌فرماید: «مَنْ یُطِعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطاعَ اللَّهَ» (هر کس از پیامبر پیروی کند از خدا پیروی کرده است، سوره نساء آیه ۸۰) و نیز فرموده است: «إِنَّ الَّذِینَ یُبایِعُونَکَ إِنَّما یُبایِعُونَ اللَّهَ یَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَیْدِیهِمْ» (کسانی که با تو بیعت می‌کنند، در واقع- با خدا بیعت می‌کنند، دست خداوند «برای بیعت کردن» بالای دست آنهاست، سوره فتح آیه ۱۰) و نیز حضرت رسول صلی اللّه علیه و آله فرموده‌اند:

«هر کس در زمان حیات من یا بعد از مرگم به دیدار و زیارت من بیاید خداوند را زیارت نموده است» و درجه و مقام پیامبر صلی اللّه علیه و آله در بهشت از تمام درجات بالاتر است، پس هر کس از درجه و مقام خود در بهشت، حضرت رسول صلی اللّه علیه و آله را زیارت کند، خداوند تبارک و تعالی را زیارت کرده است.

ابو الصلت گوید: پرسیدم: یا ابن رسول اللّه! معنی این روایت چیست:

ص: ۲۳۱

[ثواب گفتن «لا إِلهَ إِلَّا اللَّهُ» نگاه کردن به صورت خدا است]؟ حضرت فرمودند:

ای ابو الصّلت هر کس خداوند را دارای وجه و صورت و چهره‌ای همانند صورت و چهره مخلوقین، بداند، کافر است، وجه و چهره خدا، انبیاء و پیامبر و حجّت‌های او هستند. آنها کسانی هستند که مردم، بتوسّط آنها به سوی خداوند و دین و معرفت او رو می‌آورند، خداوند می‌فرماید: «کُلُّ مَنْ عَلَیْها فانٍ وَ یَبْقی وَجْهُ رَبِّکَ ذُو الْجَلالِ وَ الْإِکْرامِ» (هر کس که بر روی زمین است، از بین خواهد رفت و وجه با عظمت و کریم پروردگارت باقی می‌ماند، سوره الرّحمن آیات ۲۷ و ۲۶).

و نیز می‌فرماید «کُلُّ شَیْ‌ءٍ هالِکٌ إِلَّا وَجْهَهُ» (همه چیز از بین می‌رود جز وجه خداوند- سوره قصص آیه ۸۸). پس نگاه کردن به پیامبران الهی و حجّت‌های خداوند علیهم السّلام در مقامات و درجاتشان، برای مؤمنین ثواب بزرگی است در روز قیامت.

و حضرت رسول صلی اللّه علیه و آله فرموده‌اند: «هر کس اهل بیت و خاندان مرا دوست نداشته باشد، در قیامت نه او مرا می‌بیند و نه من او را» و نیز فرموده‌اند: «در میان شما کسانی هستند که بعد از اینکه از من جدا شدند، دیگر مرا نخواهند

ص: ۲۳۲

دید» ای ابا الصلت! خداوند تبارک و تعالی جا و مکان ندارد و با چشم دیده نمی‌شود و افکار و عقول نمی‌تواند کنه او را درک کند.

ابو الصلت گوید: سؤال کردم: آیا بهشت و دوزخ هم اکنون خلق شده‌اند؟

حضرت فرمودند: بله. رسول خدا صلی اللّه علیه و آله زمانی که به معراج رفتند، وارد بهشت شدند و جهنّم را نیز دیدند، پرسیدم: عدّه‌ای معتقدند که این دو فقط تقدیر شده‌اند و هنوز خلق نشده‌اند. حضرت فرمودند: نه آنها از ما هستند و نه ما از آنها. هر کس خلقت بهشت و جهنّم را انکار کند پیامبر ص و ما را تکذیب کرده است و جزء اهل ولایت و دوستان به شمار نمی‌آید و برای همیشه در آتش دوزخ باقی خواهد ماند. خداوند می‌فرماید: «هذِهِ جَهَنَّمُ الَّتِی یُکَذِّبُ بِهَا الْمُجْرِمُونَ، یَطُوفُونَ بَیْنَها وَ بَیْنَ حَمِیمٍ آنٍ» (این جهنّمی است که مجرمین آن را انکار می‌کنند، بین آن و بین آبی داغ و سوزان در رفت و آمدند، سوره الرّحمن آیات ۴۴ و ۴۳).

و نیز پیامبر فرموده‌اند: وقتی به معراج رفتم، جبرئیل دستم را گرفت و به

ص: ۲۳۳

بهشت برد و از خرمای آن به من داد من آن خرما را خوردم، به صورت نطفه‌ای در صلب من قرار گرفت، پس از آنکه به زمین بازگشتم، با خدیجه همبستر شدم و او به فاطمه حامله شد، لذا فاطمه حوریه‌ای است از جنس بشر و من هر گاه مشتاق بوی بهشت می‌شوم دخترم فاطمه را می‌بویم.

۴- ریّان بن الصّلت گوید: امام رضا علیه السّلام از پدران بزرگوار خود نقل کردند که أمیر المؤمنین علیه السّلام از رسول خدا صلی اللّه علیه و آله چنین نقل کرد: خداوند فرموده است:

«هر کس کلام مرا با رأی و نظر خود تفسیر کند، به من ایمان نیاورده است و کسی که مرا به مخلوقین تشبیه کند مرا نشناخته است. و کسی که در دین، قیاس بکار برده بر دین من نیست». (در صفحات قبل توضیح مختصری در باره قیاس گذشت.) ۵- احمد برقیّ از یکتن از راویان حدیث ما نقل می‌کند که: روزی حضرت

ص: ۲۳۴

رضا علیه السّلام از مقابل قبری از قبرهای خاندانش عبور می‌کرد، دست خویش را به آن قبر نهاده، چنین عرضه داشت: خدایا قدرتت بی‌هیچ ضعف و سستی آشکار است، خلایق تو را نشناخته‌اند، و (با معیارهای مادّی مثل جسم بودن، مکان داشتن، محدود بودن به زمان، دیده شدن ووو-) تو را می‌سنجند و این نوع سنجش با اعتقاد به ربوبیّت تو مغایر است و من، از کسانی که با تشبیه کردن (تو به خلق) در پی معرفت و شناخت تو هستند، تبرّی می‌جویم.

هیچ چیزی همانند تو نیست و آنها نیز (با این روش) هیچ گاه نمی‌توانند تو را ادراک کنند، اگر می‌خواستند که تو را واقعا بشناسند، این نعمتهای ظاهری تو، برای آنها بهترین راهنما بوده، و برای شناخت تو، کافی بود در مخلوقین تو بیندیشند، نه اینکه به سراغ ذات تو رفته، بخواهند کنه آن را دریابند، ولی آنها (از این کار غفلت نموده) تو و مخلوقات را یکسان پنداشتند و به همین دلیل است که تو را نشناختند و به جای تو، بعضی از آیات و نشانه‌هایت را ربّ خویش دانستند و تو را آن گونه وصف کردند، خدایا! تو برتر و بالاتر از آن مطالبی هستی که تشبیه‌کنندگان تو را با آنها وصف نموده‌اند.

۶- أبو جعفر بزنطیّ گوید: عدّه‌ای از ما وراء النّهر خدمت امام رضا علیه السّلام

ص: ۲۳۵

رسیدند و عرضه داشتند: ما برای پرسیدن سه مطلب به خدمت شما آمده‌ایم.

اگر در این سه مورد به ما جواب دادی، خواهیم دانست که تو دانشمند هستی.

حضرت فرمودند، بپرسید، گفتند: خداوند در کجاست؟ چگونه است؟ و تکیه‌اش بر چیست؟ حضرت در جواب فرمودند: خداوند خود، کیفیّت و چگونگی را خلق فرموده، (و فراتر از کیفیّت و چگونگی است) پس خودش اصلا کیفیّت (هستیش حدّ و اندازه و چگونگی) ندارد (و این سؤال در مورد او بی‌معنی است) و جا و مکان را خود خلق کرده (و فراتر از مکان است) پس خود بی‌نیاز از مکان است، و تکیه‌اش بر قدرتش بوده و هست، آنان گفتند:

شهادت می‌دهیم که تو دانشمندی.

شیخ صدوق مؤلّف کتاب، گوید: منظور حضرت از اینکه فرمودند:

«تکیه‌اش بر قدرتش بوده و هست» این است که «تکیه‌اش بر ذاتش بوده و هست» زیرا قدرت جزء صفات ذات است.

۷- محمّد بن عرفه گوید: از حضرت رضا علیه السّلام سؤال کردم: خداوند اشیاء را

ص: ۲۳۶

با قدرت خلق کرد یا بدون قدرت؟ حضرت در جواب فرمودند: نمی‌توان گفت اشیاء را با قدرت (خارج و جدا) خلق کرده است، زیرا وقتی بگوئی اشیاء را با قدرت خلق کرده، گویا قدرت را چیزی غیر از خدا دانسته‌ای و آن را وسیله خلقت اشیاء پنداشته‌ای و این خود شرک است، و اگر بگوئی اشیاء را به غیر قدرت دیگر خلق کرده است «۱» معنی این حرف این است که خداوند اشیاء را با قدرتی که بر آنها داشته خلق کرده است، (و گویا خودش صرف نظر از این قدرت لازم برای خلق اشیاء، ضعیف و ناتوان بوده است) لیکن خداوند نه ضعیف است، نه عاجز، و نه محتاج به چیز یا شخص دیگر، بلکه خداوند سبحان، قادر و تواناست و این قدرت و توانایی عین ذات اوست و بالذّات قادر است نه بوسیله قدرتی خارج از ذات خود.

۸- حسین بن بشّار گوید از حضرت رضا علیه السّلام سؤال کردم: آیا خداوند

---

(۱)- در اینجا، در نسخه عیون لفظ «بغیر قدرة» آمده است یعنی: «بدون قدرت» یا «با چیزی غیر از قدرت و توانایی» و این، با سؤال محمّد بن عرفه که سؤال کرد: «خلق اللّه الأشیاء بالقدرة ام بغیر القدرة» مناسبت دارد ولی با بقیّه حدیث جور در نمی‌آید و در نسخ «توحید»، «بقدرة» آمده که هر چند با صدر حدیث مطابقت ندارد ولی با دیگر آن مطابقت دارد و در ترجمه، نسخه توحید نیز مورد نظر بوده است.

ص: ۲۳۷

می‌داند چیزی که موجود نیست، اگر قرار بود موجود باشد، چگونه می‌بود؟

حضرت فرمودند: خداوند به همه چیز، قبل از اینکه موجود شوند، عالم است.

خداوند می‌فرماید: «إِنّا كُنّا نَسْتَنْسِخُ ما كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ» (ما آنچه را که شما انجام می‌دادید، می‌نوشتیم، سوره جاثیه آیه ۲۹) و در باره اهل جهنّم فرموده است:

«لَوْ رُدُّوا لَعادُوا لِما نُهُوا عَنْهُ وَ إِنَّهُمْ لَكاذِبُونَ» (اگر به دنیا بازگردانده می‌شدند مجددا به کارهایی که از آن نهی شده بودند، رو می‌آوردند و آنها دروغ می گویند. سوره انعام آیه ۲۸) پس خدا می‌دانست که اگر آنان را به زندگی دنیا بازگرداند آنها مجدّدا به سراغ کارهایی که از آن نهی شده بودند می‌رفتند. و نیز (دلیل دیگر: در قصّه خلق آدم) ملائکه چنین گفتند: «أَ تَجْعَلُ فِيها مَنْ يُفْسِدُ فِيها وَ يَسْفِكُ الدِّماءَ وَ نَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَ نُقَدِّسُ لَكَ» (آیا می‌خواهی کسی را در زمین قرار دهی که فساد و خونریزی بپا کند، حال آنکه ما تو را تسبیح و تقدیس می‌کنیم. سوره بقره آیه ۳۰) و خداوند چنین فرمود: «إِنِّي أَعْلَمُ ما لا تَعْلَمُونَ» (من چیزی را می‌دانم که شما نمی‌دانید. سوره بقره آیه ۳۰). پس خداوند همیشه قبل از اشیاء و قبل از خلقت آنها، به آنها علم داشته است، پس پاک و منزّه است خداوند (از آنچه به جهل در باره‌اش گفته می‌شود) و بسی

ص: ۲۳۸

بلند مرتبه (تر) است و بالاتر، اشیاء را خلق کرده است و قبل از خلق آنها، به آنها علم داشته همان گونه که می‌خواسته است، این چنین است پروردگار ما، همیشه عالم، بینا و شنوا بوده است.

۹- فضل بن شاذان گوید: (روزی) به دعای امام رضا علیه السّلام گوش می‌دادم.

حضرت این چنین خدا را می‌خواند: «سبحان من خلق الخلق بقدرته-» (تا آخر دعای متن) یعنی: منزّه است خدایی که به قدرت خود، خلائق را خلق کرده است. و آنچه را خلق کرد، به حکمت خود متقن آفرید و با علم خویش، هر چیز را در جای خود قرار داد، منزّه است کسی که نگاههای مخفی و خیانت بار چشمها و نیّتهای پنهان در دل را می‌داند، هیچ چیز مانند او نیست، و اوست شنوا و بینا.

۱۰- حسین بن خالد گوید: شنیدم که حضرت رضا علیه السّلام چنین فرمود:

ص: ۲۳۹

خداوند همیشه، عالم، قادر، حیّ، قدیم، شنوا و بینا بوده است. راوی گوید:

پرسیدم: بعضی این طور می‌گویند: خداوند همیشه با علم، عالم بوده، و با قدرت قادر بوده و با حیات زنده بود و با قدم قدیم بوده، و با شنوایی شنوا بوده و با بینایی بینا بوده است، حضرت فرمودند: هر کس چنین حرفی بزند و به آن معتقد باشد، در واقع به همراه خدا، به خدایان دیگری قائل شده است، و چنین شخصی از دوستان ما محسوب نمی‌شود، سپس فرمود: خداوند همیشه به ذات خود عالم، قادر، حیّ، قدیم، شنوا، بینا بوده است، خداوند والاتر و بالاتر از آن است که مشرکین و تشبیه‌کنندگان می‌گویند.

۱۱- صفوان بن یحیی گوید: از امام رضا علیه السّلام سؤال کردم: فرق بین اراده خدا و اراده مخلوقین چیست؟ حضرت فرمودند: اراده مخلوقین عبارتست از:

فکر و اندیشه و سپس تصمیم به کاری که صحیح‌تر به نظر می‌آید، أمّا در مورد خداوند، اراده فقطّ عبارتست از ایجاد، و نه چیز دیگر. زیرا او نه نیاز به تفکّر و

ص: ۲۴۰

اندیشه دارد، و نه تصمیم‌گیری بعد از فکر، این مسائل در مورد او نیست. بلکه از صفات مخلوقین است، اراده خدا، فعل خداست و نه چیز دیگر. می‌گوید:

«کن فیکون» (موجود شو، او هم موجود می‌شود) بدون هیچ لفظ و نطق زبانی و فکر و اندیشه و تصمیم بعدی، و همان طور که خود خدا چگونگی ندارد (و سؤال از چگونگی او معنی ندارد) فعل و اراده او هم «چطور» و «چگونگی» ندارد.

۱۲- حسین بن خالد گوید: به امام رضا علیه السّلام عرض کردم: مردم از رسول خدا صلی اللّه علیه و آله روایتی نقل می‌کنند که حضرت فرموده: خداوند آدم را به شکل [خود] ش آفرید، امام علیه السّلام در جواب فرمودند: خدا آنها را بکشد! اوّل حدیث را حذف کرده‌اند، (اصل حدیث چنین است)، روزی حضرت رسول صلی اللّه علیه و آله از مقابل دو تن که به یک دیگر دشنام می‌دادند می‌گذشتند، یکی از آن دو به دیگری می‌گفت: خدا چهره تو و چهره هر کس را که به تو شبیه است، قبیح و زشت

ص: ۲۴۱

گرداند! رسول خدا صلی اللّه علیه و آله به او فرمود: ای بنده خدا این سخن را به برادرت نسبت مده زیرا خداوند آدم علیه السّلام را به شکل او آفرید.

۱۳- محمّد بن عبیده گوید: از امام رضا علیه السّلام در باره این آیه شریفه سؤال کردم: «ما مَنَعَکَ أَنْ تَسْجُدَ لِما خَلَقْتُ بِیَدَیَ» (ای ابلیس، چه چیز تو را بر آن داشت که در مقابل آنچه به دست خود آفریدم، سجده نکنی؟ سوره ص، آیه ۷۵) حضرت فرمود منظور از دست، قدرت و نیرو است.

شیخ صدوق مؤلّف کتاب گوید: از بعضی از بزرگان شیعه شنیده‌ام که ائمّه در این آیه بر سر کلمه «خلقت» وقف می‌کردند و از کلمه «بیدی» شروع می‌کردند، ادامه آیه چنین است: «بِیَدَیَّ أَسْتَکْبَرْتَ أَمْ کُنْتَ مِنَ الْعالِینَ» (آیا با نعمتی که به تو دادم تکبّر و گردن فرازی می‌کنی، یا اصلا طغیانگر و عصیانگری؟) و «ید» در اینجا به معنی «نعمت» و «احسان» بکار رفته است، و این

گونه تعابیر در محاورات مردم نیز دیده می‌شود، مثلا کسی به دیگری می‌گوید: با شمشیر خودم با من می‌جنگی؟ با نیزه خودم به من نیزه می‌زنی؟ و

ص: ۲۴۲

خلاصه معنی آیه چنین می‌شود: با نعمت و احسان و نیکوئی من، بر استکبار و عصیان تواناشده‌ای.

۱۴- حسن بن سعید از امام رضا علیه السّلام چنین نقل کرده است که حضرت آیه شریفه: «يَوْمَ يُكْشَفُ عَنْ ساقٍ وَ يُدْعَوْنَ إِلَى السُّجُودِ» (روزی که ساق نمایان می‌شود و آنها را به سجده می‌خوانند ولی نمی‌توانند سجده کنند. سوره قلم آیه ۴۲) را این گونه تفسیر فرمودند: روزی که حجابی از نور کنار می‌رود و مؤمنین به سجده می‌افتند ولی پشت منافقین سخت می‌شود و نمی‌توانند سجده کنند.

۱۵- امام حسین علیه السّلام فرمودند: أمیر المؤمنین علیه السّلام طیّ خطبه‌ای که در مسجد کوفه ایراد فرمود، چنین گفت: سپاس خداوندی را که نه خود از چیزی به وجود آمده و نه مخلوقش را از چیزی آفریده، حدوث پدیده‌ها را گواه بر ازلی

ص: ۲۴۳

بودن خویش قرار داده، و عجز و ناتوانی و ضعف و نیاز آنها را شاهد توانایی و قدرت خود نموده، و فنا و نیستی اضطراری و حتمی آنها را دلیل بقاء خود فرمود، هیچ جایی از او خالی نیست تا برای او مکانی تصوّر نشود، شبیه و همانندی ندارد تا به چگونگی وصف گردد، و از هیچ چیز غائب نیست تا تعیّن پذیرفته و شناخته شود، در همه صفات با آفریدگان خود مغایر است، شناخت ذاتش ناشدنی است به جهت اینکه مخلوقات دائما بفرمانش در حال تجدّد و تحوّلند، و خود بکبریائی و جلال و شکوه از هر تغییر و تغیّر بیرون و بری است، اندیشمندان تیزبین و ماهر، و زیرکان کنجکاو را حرام است که توانند حدّی برای او بیندیشند، و ژرف‌بینان موشکاف را ممنوع است که وی را چگونگی دهند، و نیز غوّاصان شناگر دریای فکر و اندیشه را راه نیست که او را رسم و شکلی نمایند، مکانها او را از بزرگی یا بزرگواری در نگیرند، و اندازه‌ها به جلالش راه تقدیر ندارند، و مقیاسها به بزرگواریش او را مشخّص ننمایند، محالست که اندیشه و اوهام بر کنه او دست یابند، و ممکن نیست فهم‌ها او را

ص: ۲۴۴

بشناسند، و یا ذهن‌ها او را مجسّم سازند، عقلهای بلند پرواز از فهم نحوه وجودش نومیدند، و دریاهای دانش از اشاره به حقیقت ذاتش خشک و بی‌مایه‌اند، و از بلندای وصف قدرتش باریکبین‌ترین مردان میدان علم با فروتنی و حقارت بازگشته‌اند، واحد است أمّا نه در سلک أعداد، و همیشه است أمّا نه در مقیاس مدّت و زمان، و استوار است أمّا نه با ستون و عمود، جنس نیست تا اجناس، همانندی او نمایند، و شخص نیست تا اشخاص، همسان او باشند، و مانند اشیاء نیست تا بر وصفش راهی باشد، عقلها در آماج بیکران ادراکش وامانده و گمراهند، و اوهام و افکار از فهمیدن چگونگی ازلی بودنش

(ماضی و مستقبل و حال نداشتن او) متحیّر و سرگردانند، و افهام از آگاهی چگونگی قدرتش دربندند، و ذهنها در امواج خروشان حوزه‌های اقتدارش غرقند، بر همه آلاء و نعم، توانا و مقتدر است، و حریم وصف هستیش بر فراز برتری، قرق، و سلطان قدرتش هر چیز را زیر پوشش گرفته، نه دهرش فرسوده سازد و نه زمانش کهنه گرداند، و نه وصف او را مشخّص نماید، موجودات

ص: ۲۴۵

پایدار و سخت در اصل و ریشه بفرمانش خاضعند و فروتن، و کوههای سر بآسمان کشیده با صلابت، در أعلا قلّه خویش برابر فرمانش رامند و سهل، کلیّه موجودات را گواه مالکیّت خویش قرار داده، و عجز و رامندگیشان را دلیل بر قدرت و توان خود نموده، و حدوث آنها را شاهد بر قدیم بودن، و زوال و نابودیشان را گواه بر همیشگی بودن خود ساخته، موجودات را مجال فرار از خواست و فرمان او نیست، و خروج از حیطه قدرتش را نتوانند، و پنهان نمودن خود را از نظام دیوانش میسّرشان نیست، و محال است سرپیچی از سلطه قدرتش بر آنها، و تنها نظام خلقت و استواریش از حیث نشانه و ترکیب طبع و سرشت آنها از نظر دلالت، و حدوث و ایجاد فرسودگی و انعدام بر آنها بر ازلی بودنش، و درستی و استحکام صنعت آفرینش از نظر اعتبار کافی است، برای او حدّ نسبت داده‌شده‌ای نیست، و مثل مضروبی ندارد (یعنی مثالی برای او نیست لَیْسَ کَمِثْلِهِ شَیْءٌ) و چیزی از او پوشیده نباشد، و از اینکه برای وجودش مثلی زنند یا صفت مخلوقی را ذکر کنند بسیار بالاتر و برتر است.

و از روی ایمان به پروردگاریش، و مخالفت با منکران وجودش، گواهی میدهم که معبودی جز او نیست، و آنکه، محمّد بنده و رسول اوست که در

ص: ۲۴۶

بهترین قرارگاه مستقرّ میبوده است و روزگار او را از صلبهای پاک و مکرّم و رحمهای پاکیزه منتقل ساخته، و از کریمترین نژاد، و بالاترین اصل و ریشه و منیع‌ترین مقام، و عزیزترین تبار خارج گشته، از نهالی که خداوند انبیاء خود را از آن بوجود آورد و امناء خود را از آن برگزید، چوبش پاک و طیّب، تنه‌اش راست و معتدل، ساقهایش کشیده و سرفراز، شاخه‌هایش خرّم و دلربا، میوه‌اش خوشگوار، درونش مروّت و جوانمردی، در مقرّ کرامت کاشته شد، و در حریم محترم روئید و در آن تشعّب و گسترش یافت و بارور شد و عزّت و شوکت پذیرفت، آنگاه اوج گرفت و بلندی یافت تا آنکه خداوند او را به ارسال (فرشته وحی) روح الأمین گرامی داشت، و بنور آشکار و کتاب روشن مفتخر ساخت، و براق را مسخّر او گردانید، و فرشتگان با او مصافحه نمودند، و شیاطین را بدو مرعوب ساخت، و بتها و خدایان و معبودان ساختگی را بدست او از میان برد، شیوه و سنّتش همه رشد و صواب، و سیره‌اش همه عدل، حکمش همه حقّ و درست و بجای، به مأموریّت خدائی خود و آنچه فرمان یافته بود آغاز نمود، و پیامی که بر عهده داشت رسانید تا آنجا که بی‌پرده و آشکار و

ص: ۲۴۷

علنی دعوت به یکتاپرستی نمود، و در میان خلق کلمه طیّبه

«لا إله الّا اللّه وحده لا شریک له»

را رواج داد تا آنجا که وحدانیّت حقّ را مسلّم ساخت و از شرک و انباز خالص گردانید، و خداپرستی را از قید شرک پاک نمود، پس خداوند حجّت او را بتوحید ظاهر ساخت، و بوسیله اسلام درجه و رتبه‌اش را بالا برد، و برای او خداوندش آنچه آسایش و رتبه و مقام قرب بود فراهم آورد درود خداوند بر او و آل طاهرینش باد.

۱۶- ابراهیم بن ابی محمود گوید: از حضرت رضا علیه السّلام در باره این آیه سؤال کردم: «وَ تَرَکَهُمْ فِی ظُلُماتٍ لا یُبْصِرُونَ» (آنها را در حالی که هیچ نمی‌بینند در ظلمات رها می‌کند- سوره بقره آیه ۱۷) حضرت فرمودند:

بر عکس مخلوقات که می‌توان در باره آنها الفاظ «رها کردن» و «ترک نمودن» را بکار برد نمی‌توان با این الفاظ خداوند را وصف کرد. (و صحیح نیست که بگوئیم خداوند فلان کس را رها کرد یا ترک نمود و و و) بلکه (مطلب از این

ص: ۲۴۸

قرار است که) وقتی می‌داند که آنها از کفر و ضلالت دست برنمی‌دارند، لطف و کمک خویش را از آنها دریغ می‌دارد و آنها را به حال خودشان رها می‌کند که هر کاری بخواهند انجام دهند.

راوی گوید: از حضرت در باره این آیه سؤال کردم: «خَتَمَ اللَّهُ عَلی قُلُوبِهِمْ وَ عَلی سَمْعِهِمْ» (خداوند بر دلها و گوشهای آنان مهر نهاده است. سوره بقره آیه ۷) حضرت فرمودند: منظور از «ختم» (مهر زدن) مهری است که بر دل کفّار به جزای کفرشان نهاده شده است. همان طور که خداوند می‌فرماید: «بَلْ طَبَعَ اللَّهُ عَلَیْها بِکُفْرِهِمْ فَلا یُؤْمِنُونَ إِلَّا قَلِیلًا» (بلکه خداوند- به جزای کفرشان- بر دل آنها مهر نهاده است و در نتیجه جز اندکی، بقیّه ایمان نخواهند آورد- یا همگی ایمانشان ضعیف خواهد بود- سوره نساء آیه ۱۵۵) راوی گوید: از حضرت سؤال کردم: آیا خداوند بندگانش را بر معصیت کردن مجبور می‌کند؟ حضرت فرمودند: خیر، بلکه آنها را مخیّر می‌کند (تا هر آنچه خواهند انجام دهند) و مهلت می‌دهد تا توبه کنند.

گوید: پرسیدم آیا خداوند بندگانش را به کارهایی که توان آن را ندارند، مکلّف می‌کند؟ حضرت فرمودند، چگونه چنین کند و حال آنکه خودش می‌گوید، «وَ ما رَبُّکَ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِیدِ» (پروردگار تو به بندگان ظلم نمی‌کند.

ص: ۲۴۹

سوره فصّلت آیه ۴۶) سپس حضرت ادامه دادند: پدرم موسی بن جعفر علیهما السّلام از قول پدرشان جعفر بن محمّد علیهما السّلام برایم نقل کردند که، هر کس گمان کند که خداوند بندگانش را بر گناه مجبور می‌کند و یا بر کارهایی که طاقتش را ندارند مکلّف می‌نماید، گوشت قربانی‌اش را نخورید، شهادتش را نپذیرید و پشت سرش نماز نخوانید و از زکاة، چیزی به او ندهید.

۱۷- [ی] زید بن عمیر بن معاویه گوید: در مرو به خدمت امام رضا علیه السّلام رسیدم و از آن حضرت سؤال نمودم که از امام صادق علیه السّلام روایتی برای ما نقل شده است که فرمودند: «نه جبر است، نه تفویض بلکه چیزی است بین دو امر» معنای این حدیث چیست؟ امام علیه السّلام فرمودند: کسی که گمان کند خداوند کارهای ما را انجام می‌دهد و سپس به خاطر آنها ما را عذاب می‌کند، قائل به جبر شده است، و کسی که گمان کند خداوند مسأله خلق و رزق و روزی دادن به مخلوقات را به ائمّه علیهم السّلام واگذار نموده است، قائل به تفویض شده است، و قائل

ص: ۲۵۰

به جبر کافر است و قائل به تفویض مشرک. راوی گوید: پرسیدم پس «أمر بین امرین» (چیزی بین دو امر) یعنی چه؟ فرمود: یعنی راه باز است که آنچه را خدا دستور داده انجام دهند، و آنچه را نهی فرموده ترک کنند، راوی گوید:

سؤال کردم: آیا در مورد اعمال بندگان مشیّت و اراده خداوند، ساری و جاری نیست؟ فرمود: اراده و مشیّت خداوند در مورد طاعات، عبارتست از دستور و رضایت خداوند به آن عمل و کمک نمودن بندگان در انجام آن و اراده و مشیّت خدا در مورد معاصی عبارتست از نهی کردن و خشمگین بودن از آن عمل و یاری نکردن بندگان در انجام آن، راوی گوید: پرسیدم آیا خداوند در باره اعمال بندگان «قضاء» دارد؟ فرمود: بله، بندگان، هیچ کاری، چه خیر و چه شرّ، انجام نمی‌دهند مگر اینکه خداوند در مورد آن کار، قضائی دارد، پرسیدم، معنی این قضاء چیست؟ فرمود: معنی این قضاء آنست که خداوند حکم می‌کند آن ثواب و عقابی که در دنیا و آخرت به خاطر اعمالشان مستحقّ آن هستند، به ایشان داده شود.

۱۸- عبد العزیز بن مسلم گوید: از امام هشتم علیه السّلام در باره این آیه سؤال

ص: ۲۵۱

کردم: «نَسُوا اللَّهَ فَنَسِیَهُمْ» (خدا را فراموش کردند، او هم آنها را فراموش کرد.

سوره توبه آیه ۶۷)، حضرت فرمودند: خداوند نه سهو می‌کند و نه چیزی را فراموش می‌نماید، بلکه سهو و نسیان مربوط به مخلوقاتی که نبودند و خلق شدند است، آیا به این آیه برخورد نکرده‌ای: «وَ ما کانَ رَبُّکَ نَسِیًّا» (پروردگارت فراموش کار نیست. سوره مریم آیه ۶۴) بلکه معنی آیه چنین است: خداوند، کسانی را که او و قیامت را فراموش کرده‌اند این گونه جزاء می‌دهد که خودشان را از یاد خودشان می‌برد، همان طور که در جای دیگر فرموده: «وَ لا تَکُونُوا کَالَّذِینَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْساهُمْ أَنْفُسَهُمْ أُولئِکَ هُمُ الْفاسِقُونَ» (مانند کسانی نباشید که خدا را فراموش کردند و در نتیجه خدا نیز آنها را از یاد خودشان برد.

همانها فاسق هستند. سوره حشر آیه ۱۹) و نیز می‌فرماید: «فَالْیَوْمَ نَنْساهُمْ کَما نَسُوا لِقاءَ یَوْمِهِمْ هذا» (امروز آنها را فراموش می‌کنیم همان طور که آنها، چنین روزی را فراموش کردند. سوره اعراف آیه ۵۱) یعنی رهایشان می‌کنیم همان طور که آنها، از آماده شدن برای چنین روزی طفره می‌رفتند و این کار را ترک کرده بودند.

ص: ۲۵۲

مؤلّف (شیخ صدوق) گوید: مراد از «رهایشان می‌کنیم» این است که ثواب کسانی را که به قیامت و برپایی آن امیدوار هستند، به آنها نمی‌دهیم.

زیرا، «ترک کردن» و «رها نمودن» در مورد خداوند معنی ندارد، و این آیه هم که خداوند می‌فرماید: «وَ تَرَکَهُمْ فِی ظُلُماتٍ لا یُبْصِرُونَ» (آنها را در ظلمت و تاریکی، آنچنان که هیچ چیزی نمی‌بینند، رهایشان کرد. سوره بقره آیه ۱۷) معنایش این است که در عقوبت آنها تسریع نفرمود و به آنها مهلت داده تا توبه کنند.

۱۹- علیّ بن حسن فضّال از پدرش چنین نقل کرده است: که از امام هشتم در باره این آیه سؤال کردم: «کَلَّا إِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ یَوْمَئِذٍ لَمَحْجُوبُونَ» (آنان در آن روز در پس حجاب و پرده‌ای هستند و پروردگار خود را نمی‌بینند، سوره مطفّفین آیه ۱۵) حضرت فرمودند: نمی توان و صحیح نیست که خداوند را این طور وصف نمائیم که در جایی قرار می‌گیرد و بندگان در پس حجاب هستند و او را نمی‌بینند، بلکه معنی آیه این است که از ثواب پروردگار خویش محرومند.

ص: ۲۵۳

و نیز راوی گوید: در باره این آیه سؤال کردم: «وَ جاءَ رَبُّکَ وَ الْمَلَکُ صَفًّا صَفًّا» (پروردگارت و فرشتگان صفّ به صفّ، آمدند. سوره فجر آیه ۲۲) حضرت فرمودند: خداوند با «رفتن و آمدن» وصف نمی‌شود، خدا برتر از انتقال و جابجایی است، بلکه معنی آیه این است که فرمان پروردگار آمد و فرشتگان صفّ بصفّ بودند، و در باره این آیه سؤال کردم: «هَلْ یَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ یَأْتِیَهُمُ اللَّهُ فِی ظُلَلٍ مِنَ الْغَمامِ وَ الْمَلائِکَةُ» (آیا منتظرند که خداوند در پاره‌های ابرها و نیز ملائکه به نزدشان بیایند؟ سوره بقره آیه ۲۱۰) فرمود: یعنی «آیا منتظرند که خداوند ملائکه را در میان ابرها به سراغشان بفرستد» و همین گونه نیز این آیه نازل شده است. راوی گوید: در باره این آیات سؤال کردم: «سَخِرَ اللَّهُ مِنْهُمْ» (خدا آنها را مسخره کرد. سوره توبه آیه ۷۹) و «اللَّهُ یَسْتَهْزِئُ بِهِمْ» (خداوند آنها را استهزاء می‌کند. سوره بقره آیه ۱۵) و «مَکَرُوا وَ مَکَرَ اللَّهُ» (آنها فریبکاری و مکر بکار بستند، خدا نیز مکر و فریب بکار برد. آل عمران ۵۴) و «یُخادِعُونَ اللَّهَ وَ هُوَ خادِعُهُمْ» (می‌خواهند در مورد خدا خدعه و نیرنگ بکار برند، ولی خدا به آنها خدعه می‌زند. نساء: ۱۴۲) حضرت فرمود: خداوند نه

ص: ۲۵۴

مسخره می‌کند، نه استهزاء، و نه نیرنگ و فریب بکار می‌برد، بلکه مطابق عمل مسخره و استهزاء و نیرنگ و فریب آنان به آنها جزا می‌دهد، خداوند بسیار بسیار برتر از آن چیزهایی است که ظالمین می‌گویند و می‌پندارند.

۲۰- حسن بن علیّ وشّاء گوید: امام هشتم علیه السّلام فرمودند: رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله در روز قیامت به دامان خداوند چنگ می‌زند، ما نیز به دامان پیامبرمان و شیعیان ما نیز چنگ به دامان ما می‌زنند، سپس فرمود: مراد از دامان، نور است و در حدیث دیگر فرموده: دامان به معنی دین است.

۲۱- ابراهيم بن ابى محمود گويد: به حضرت رضا عليه السّلام عرض كردم: نظر شما در باره حديثى كه مردم از حضرت رسول صلى اللّه عليه و آله نقل مى‌كنند كه حضرت فرمودند: «خداوند تبارک و تعالى هر شب جمعه به آسمان دنيا (پائين) مى‌آيد»

ص: ۲۵۵

چيست؟ امام عليه السّلام فرمود: خداوند لعنت كند كسانى را كه كلمات را از محلّ خود جابجا و تحريف مى‌كنند. به خدا قسم، رسول خدا چنين سخنى نگفته است، بلكه فرموده‌اند: «خداوند تعالى در ثلث آخر هر شب، و هر شب جمعه از اوّل شب، فرشته‌اى را به آسمان دنيا مى‌فرستد و آن فرشته به فرمان خداوند ندا مى‌كند: آيا هيچ درخواست‌كننده‌اى هست تا خواسته‌اش را برآورم؟ آيا هيچ توبه‌كننده‌اى هست تا توبه‌اش را بپذيرم؟ آيا هيچ استغفاركننده‌اى هست تا او را بيامرزم؟ اى كه طالب خير هستى! به اين سو بيا، اى كه به دنبال شرّ هستى! دست نگهدار. و اين فرشته تا طلوع فجر اين ندا را ادامه مى‌دهد و چون فجر طلوع كرد به محلّ خود در ملكوت آسمان باز مى‌گردد» اين حديث را پدرم از جدّم و او از پدرانش از قول رسول اللّه صلى اللّه عليه و آله برايم نقل كرد.

۲۲- داود بن سليمان قزوينىّ گويد: حضرت امام رضا عليه السّلام از قول پدرانشان از أمير المؤمنين عليهم السّلام نقل نمودند كه: رسول خدا صلى اللّه عليه و آله فرمودند: وقتى

ص: ۲۵۶

حضرت موسى بن عمران با خداوند مناجات مى‌كرد در مناجات خود چنين عرضه داشت: خداوندا! آيا از من دور هستى تا با صداى بلند با تو سخن بگويم يا نزديكم هستى تا آهسته با تو مناجات كنم؟ خداوند به او وحى فرمود: من همنشين كسى هستم كه به ياد من باشد، موسى عليه السّلام عرضه داشت: چه بسا در حالتى هستم كه شأن تو را برتر از آن مى‌دانم كه در آن حال تو را ياد كنم، خداوند فرمود: اى موسى! در همه حال به ياد من باش و مرا ياد كن.

توضيح: پاره‌اى گفته‌اند اين سؤال را موسى عليه السّلام بدرخواست قومش كرد همانند «رَبِّ أَرِنِی أَنْظُرْ إِلَيْکَ» (پروردگارا خود را بمن بنما تا تو را بنگرم).

۲۳- فتح بن يزيد جرجانىّ گويد: از امام رضا عليه السّلام شنيدم كه آن حضرت در باره خداوند چنين مى‌فرمود: «او لطيف و خبير است، «۱» شنوا و بيناست، واحد و أحد و بى‌نياز است، نزائيده و زائيده نشده است، و همانندى ندارد، اشياء را ايجاد كرده، به اجسام جسميّت داده و نقشها را صورت و شكل

---

(۱)- لطيف معانى مختلفى دارد، از جمله شي‌ء كوچک و صغير، كسى كه با لطف و محبّت است، و آن كسى كه با نرمى و به نيكى رفتار مى‌كند و به مسائل ظريف و دقيق آگاه است.

ص: ۲۵۷

بخشیده است، اگر آن طور بود که می‌گویند، خالق و مخلوق از یک دیگر شناخته نمی‌شدند، ایجادکننده و ایجاد شده از یک دیگر ممتاز نبودند و شناخته نمی‌شدند، لکن اوست ایجادکننده، فرق است بین خدا و بین آن چیزی که خدا به او صورت بخشیده و جسمیّت داده و ایجادش نموده است، چون هیچ چیز به خداوند شبیه نیست و خداوند نیز به هیچ چیز شبیه نمی‌باشد» گفتم: بله، قربانت گردم، لکن گفتی: احد و صمد (بی‌نیاز) است. و نیز فرمودی: به هیچ چیز شبیه نیست در حالی که خداوند یکی است، انسان هم یکی است پس در وحدانیّت و یکی بودن، به یک دیگر شبیه‌اند؟ حضرت فرمود: ای فتح! حرف محالی می‌زنی، خداوند ثابت قدمت گرداند. (آن) تشبیه (که ما آن را نفی می‌کنیم) در معانی است، امّا اسم در مورد همه یکی است و نشان دهنده مسمّی است، به این ترتیب که انسان را گرچه می‌توان «واحد» و «یکی» دانست، امّا منظور این است که یک شیء و یک جثّه است و دو تا نیست. امّا خود انسان «واحد» (حقیقی) نیست زیرا دارای اعضای گوناگون است، رنگهایش مختلف و زیاد است و یکی نیست، انسان عبارتست از مجموعه اجزائی که با

ص: ۲۵۸

هم فرق می‌کنند، خونش با گوشتش تفاوت دارد، گوشتش با خونش فرق می‌کند، رشته‌های اعصابش غیر از رگهایش است، مویش غیر از پوستش است، سیاهی‌اش غیر سفیدی‌اش است و همین گونه می‌باشند سایر مخلوقات.

پس انسان از نظر اسم «واحد» است امّا در معنی «واحد» نیست. و خداوند تبارک و تعالی واحدی است که واحد دیگری جز او نیست، اختلاف و تفاوتی در او نیست، زیاده و نقصان در او راه ندارد اما انسان مخلوق مصنوع که از اجزاء مختلف و موادّ گوناگون ساخته شده است، مختلف و متفاوت است و زیاده و نقصان دارد هر چند در کلّ یک چیز است.

گفتم: قربانت گردم آسوده‌ام کردی، خداوند آسوده خاطرت کند. حال همان طور که واحد را برایم تفسیر کردی، لطیف و خبیر را نیز برایم تشریح فرما، البتّه می‌دانم که «لطف» خداوند با «لطف» مخلوقات فرق دارد چون بین خدا و خلق تفاوت هست، امّا دوست دارم شما برایم شرح دهید. حضرت فرمودند:

ای فتح! به این جهت می‌گوئیم لطیف که در خلق کردن، لطافت و ظرافت دارد و به اشیاء کوچک و ظریف آگاه است، آیا اثر صنع او را در گیاهان ظریف و غیر

ص: ۲۵۹

ظریف نمی‌بینی؟ آیا اثر خلق او را در خلقت ظریف و دقیق حیوانات کوچکی مثل پشه و پشه ریزه و کوچکتر از آن که چشم به سختی آن را می‌بیند بلکه از فرط ریزی، نر و ماده و بچّه و بزرگ آنها از یک دیگر تشخیص داده نمی‌شود، ندیده‌ای؟ وقتی کوچکی آنها را در عین ظرافتشان می‌بینیم، وقتی آشنایی آنها را به نحوه آمیزش مخصوص به خود و فرار از مرگ و

جمع‌آوری ما یحتاجشان از دل دریاها و پوست درختان و پهنه دشتها و بیابانها می‌نگریم، وقتی به سخن گفتن آنها و نحوه فهم سخنان یک دیگر، و فهمیدن کلام بزرگترها به توسّط بچّه‌ها و غذا آوردن والدین برای فرزندانشان را می‌اندیشیم.

و همین گونه به رنگ‌آمیزی آنها، قرمز با زرد، سفید با سبز و نیز آنچه چشمانمان به سختی تمام پیکره‌اش را می‌بینند و آنچه نه چشم می‌تواند ببیند و نه دست می‌تواند لمس کند می‌نگریم، می‌فهمیم که خالق این مخلوقات، لطیف و دقیق است و خلق و آفرینش آنچه که شرحش گذشت را با دقّت و ظرافت و بدون وسیله و ادات و آلاتی انجام داده است، چه هر خالقی مخلوق

ص: ۲۶۰

خود را از چیز دیگری می‌آفریند ولی خداوند، لطیف و دقیق و با جلالت، مخلوقات خود را آفریده امّا نه از چیزی، بلکه از هیچ و عدم، موجودات را بوجود آورده است.

۲۴- محمّد بن سنان گوید: از حضرت رضا علیه السّلام سؤال کردم: آیا خداوند قبل از اینکه مخلوقات را بیافریند به نفس خود آگاه بود؟ فرمود: بله، گفتم:

نفس خود را می‌دید و صدای خویش را می‌شنید؟ فرمود: احتیاجی به این کار نداشت زیرا از خود چیزی درخواست نمی‌کرد، او خود هستیش و هستیش خودش است. قدرتش نافذ است لذا نیازی ندارد که نامی برای خود برگزیند، بلکه نامهائی برای خود برگزیده تا دیگران او را به آن نامها بخوانند، زیرا اگر با نام خود خوانده نشود، شناخته نمی‌گردد. اوّلین اسمی که برای خود انتخاب نمود، «الْعَلِیُّ الْعَظِیمُ» بود زیرا از همه چیز برتر است، معنا و واقعیّت او، «اللّٰه» است و نامش «الْعَلِیُّ الْعَظِیمُ»، این اوّلین نام اوست زیرا او بر همه چیز برتری دارد.

۲۵- محمّد بن سنان گوید: از امام هشتم علیه السّلام سؤال کردم: «اسم» چیست؟

ص: ۲۶۱

فرمود: صفتی برای موصوف. شرح: «یعنی نشانه‌ای برای نشان دادن».

۲۶- علیّ بن الحسن بن علیّ بن فضّال از پدرش چنین روایت کرده است که امام هشتم علیه السّلام فرمودند: اوّلین چیزی که خداوند تعالی خلق فرمود تا مردم بوسیله آن با نگارش آشنا شوند، حروف الفبا بود. و هر گاه بر سر کسی ضربه‌ای بزنند و در اثر آن ضربه نتواند به خوبی تکلّم کند، حکم این است که: حروف الفبا را بر او عرضه می‌کنند سپس به تعداد حروفی که نتوانست تلفّظ کند، به او دیه داده می‌شود، و پدرم از پدرش و او از جدّش از قول أمیر المؤمنین علیه السّلام در باره حروف الفبا چنین نقل نموده است که أمیر المؤمنین علیه السّلام فرمود: الف، آلاء و نعم الهی است، باء، بهجت و سرور خداست، تاء، تکمیل شدن کار قائم آل محمّد «صلوات اللّٰه علیهم» است، ثاء، ثواب مؤمنین به خاطر کارهای خوبشان است.

جیم، جمال و جلال خداست، حاء، حلم خدا در باره گناهکاران است، خاء، بی‌نام و نشان بودن اهل معاصی در نزد خداوند عزّ و جلّ است، دال، دین

ص: ۲۶۲

خداست، ذال از ذو الجلال و صاحب جبروت است. راء، از رؤف و رحیم و زاء زلزله‌های قیامت است، سین، نور الهی است، شین، خداوند خواست آنچه خواست و اراده کرد آنچه اراده کرد و اراده و اختیار مردم به خاطر دین است که خدا خواسته است دارای اراده و اختیار باشند، صاد، از صادق الوعد و راستگو است برای بردن مردم بر صراط و نیز بازداشتن ظالمین در مرصاد و کمینگاه الهی، ضاد، هر کس با محمّد و آل محمّد علیهم السّلام مخالفت کند به ضلالت و گمراهی افتاده است، طاء، خوشی و حسن عاقبت برای مؤمنین است، ظاء مؤمنین به خداوند حسن ظنّ دارند و کافرین سوء ظنّ، عین از علم و غین از غنی است، فاء، شعله‌هایی از شعله‌های آتش است و قاف، قرآن است که جمع

ص: ۲۶۳

کردن و قرائت نمودن آن بر عهده خداست کاف از کافی و لام، لغو گویی کافرین است در دروغ‌هایی که بر خدا می‌بندند. میم ملک و پادشاهی خداست در روزی که هیچ کس جز خدا مالک نیست و خداوند در آن روز می‌فرماید:

«لِمَنِ الْمُلْکُ الْیَوْمَ» (پادشاهی در امروز از آن کیست، مؤمن: ۱۶) سپس ارواح انبیا و پیامبران و حجج الهی می‌گویند: «لِلَّهِ الْواحِدِ الْقَهَّارِ» (از آن خداوند یکتای مقتدر- مؤمن: ۱۶) سپس خداوند می‌فرماید: «الْیَوْمَ تُجْزی کُلُّ نَفْسٍ بِما کَسَبَتْ لا ظُلْمَ الْیَوْمَ إِنَّ اللَّهَ سَرِیعُ الْحِسابِ» (امروز هر کس جزای کارهای خود را می‌بیند، امروز دیگر ظلمی در کار نیست، خداوند به سرعت به حساب بندگان رسیدگی می‌کند. مؤمن: ۱۷) و نون نعمتهای الهی است که به مؤمنین می‌دهد و نکال و عذابی است که کافرین را دچار آن می‌کند. واو، وای بر کسی که خدا را نافرمانی کند و هاء، ذلّت و خواری و کوچکی نافرمانان است در برابر خدا. و لام الف، (لا) «لا إله الّا اللّه» است که بدان کلمه اخلاص گویند و هر بنده‌ای که آن را با خلوص نیّت بر زبان جاری کند بهشت بر او واجب می‌گردد، و یاء، دست خدا بر خلق گشاده است روزی می‌دهد، و او منزّه و برتر از آن

ص: ۲۶۴

چیزی است که مشرکین می‌گویند.

سپس حضرت فرمودند: خداوند این قرآن را با همین حروفی که عربها با آن سر و کار دارند و بکار می‌برند نازل فرمود و سپس گفت: «قُلْ لَئِنِ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَ الْجِنُّ عَلی أَنْ یَأْتُوا بِمِثْلِ هذَا الْقُرْآنِ لا یَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَ لَوْ کانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِیراً» (بگو اگر جنّ و انس دست به دست یک دیگر دهند تا چنین قرآنی بیاورند نخواهند توانست هر چند در این کار کمک یک دیگر باشند- اسراء ۸۸).

۲۷- حمدان بن سلیمان گوید: از حضرت رضا علیه السّلام سؤال کردم، معنی این آیه چیست؟ «فَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلامِ» (هر کس را خدا بخواهد هدایت کند او را به اسلام راضی و خشنود نموده، آماده قبول اسلام و هر کس را نخواهد از گمراهی نجات یابد سینه او را بسیار تنگ میکند- انعام: ۱۲۵) فرمود: هر کس را خدا بخواهد، با ایمانی که در دنیا داشته است، به بهشت آخرت راهنمایی کند او را برای تسلیم بودن در برابر خدا و اطمینان به خدا داشتن و آرامش و سکون از ثوابهایی که خدا وعده داده آماده و راضی

ص: ۲۶۵

می‌کند تا آرامش خاطر یابد، و هر کس را بخواهد، به خاطر کفر و عصیان در این دنیا، از بهشت آخرت محروم سازد او را (از اسلام و تسلیم در برابر امر خدا) دلتنگ و دلسرد می‌نماید تا در حال کفر، دچار شکّ شده و در اعتقاد قلبی، مضطرب گردد (و اسلام آن قدر بر او سخت باشد که) گویی (می‌خواهد) در آسمان بالا رود. خداوند این گونه رجس و پلیدی بر آنان که ایمان نمی‌آورند قرار می‌دهد.

۲۸- محمّد بن عبد اللَّه خراسانیّ، خادم حضرت رضا علیه السّلام گوید: مردی زندیق بر آن حضرت وارد شد، و گروهی نیز حضور داشتند، امام فرمودند: بگو ببینم، اگر حرف، حرف شما باشد (مطلب آن طور که می‌گوئید باشد)- هر چند که این طور نیست- آیا ما و شما یکسان نیستیم؟ و نماز و روزه و زکات و اعتقادات ما ضرری به ما نرسانده است؟ مرد چیزی نگفت. امام علیه السّلام فرمود: و اگر حرف، حرف ما باشد- که حقّ هم همین است- آیا در این صورت شما به

ص: ۲۶۶

هلاکت نیفتاده و ما نجات نیافته‌ایم؟ زندیق گفت: خداوند به تو لطف و رحمت فرماید، برایم توضیح بده که خدا چگونه است؟ و کجاست؟ حضرت فرمود:

وای بر تو! آنچه تو گمان کرده‌ای غلط است، او جا و مکان را ایجاد کرده است، او بود ولی هیچ جا و مکانی وجود نداشت، کیفیّت را او ایجاد کرده است، او بود و هیچ چگونگی و کیفیّتی وجود نداشت، لذا با کیفیّت یا جا و مکان و حواسّ قابل درک نیست و به هیچ چیز شبیه نمی‌باشد. مرد گفت: حال که با هیچ حسّی از حواسّ پنجگانه قابل درک نیست پس، اصلا نیست.

حضرت فرمود: وای بر تو! چون حواسّت از درک او عاجز است، ربوبیّت او را انکار می‌کنی؟ و حال آنکه ما وقتی از ادراکش عاجز می‌شویم یقین می‌کنیم که او ربّ ما است، و او چیزی است بر خلاف سایر اشیاء، مرد گفت:

پس بگو خدا چه زمانی، بوده است؟ حضرت فرمود: تو به من بگو، خداوند کی نبوده است تا بگویم از کی بوده است، مرد پرسید: چه دلیلی بر وجود خدا هست؟ حضرت فرمودند: وقتی به جسدم می‌نگرم و می‌بینم نمی‌توانم در طول

ص: ۲۶۷

و عرض چیزی از آن کم کنم یا بر آن بیفزایم و سختی‌ها را از آن دفع کنم و چیزی به سود آن انجام دهم، می‌فهمم که این ساختمان بناکننده‌ای دارد و به او معتقد می‌شوم، مضافا به اینکه دوران فلک را به امر و قدرتش و ایجاد شدن ابرها و گردش بادها و حرکت ماه و خورشید و ستارگان و سایر آیات عجیب و متقن الهی را می‌بینم، و لذا می‌فهمم که اینها همه تقدیرکننده و ایجادکننده‌ای دارد، مرد پرسید پس چرا پنهان است؟ حضرت فرمود: در پرده بودن او از خلق، به خاطر گناهان بسیار آنهاست، امّا خود او هیچ چیز پنهانی در شب و روز، برایش پنهان نیست. پرسید: پس چرا چشم، او را نمی‌بیند؟ حضرت فرمود: برای اینکه فرقی باشد بین او و بین خلقش که قابل رؤیت هستند.

مضافا به اینکه شأن او اجل از این است که چشم او را ببیند و یا فکر او را درک نماید یا عقل، او را ادراک کند، مرد گفت: پس حدّ و وصفش را برایم بیان کن، امام فرمود: حدّ و وصفی ندارد. مرد پرسید: چرا؟ حضرت فرمود: زیرا هر چیزی

ص: ۲۶۸

که حدّی دارد، وجودش تا همان حدّ امتداد دارد و چون حدّ و مرز پذیرفته، پس قابلیّت زیاد شدن را نیز دارد و وقتی قابلیّت زیاد شدن را داشته باشد قابلیّت نقصان را نیز دارد، پس او نه حدّ دارد نه زیادی می‌پذیرد نه چیزی از او کم می‌شود نه قابل تجزیه است و نه با فکر درک می‌شود.

مرد پرسید: شما که می‌گوئید: او لطیف، سمیع (شنوا)، حکیم، بصیر (بینا) و علیم است یعنی چه؟ آیا کسی می‌تواند بدون گوش، شنوا باشد، یا بدون چشم بینا باشد یا ظریف و دقیق باشد ولی دست نداشته باشد و یا حکیم باشد ولی صنعت‌گر و سازنده نباشد؟ حضرت فرمود: «لطیف» در بین آدمیان، موقعی اطلاق می‌شود که کسی بخواهد کاری یا صنعتی انجام دهد. آیا ندیده‌ای وقتی کسی می‌خواهد چیزی اتّخاذ کند یا کاری کند اگر با دقّت و ظرافت انجام دهد، می‌گویند فلانی چقدر با ظرافت و دقیق است؟ پس چطور به خداوند بزرگی که مخلوقاتی ریز و درشت دارد و در جانوران روح‌هایی قرار داده و هر جنسی را از جنس دیگر متباین ساخته بطوری که هیچ شبیه یک دیگر نیستند، لطیف (دقیق و با ظرافت) گفته نشود؟ پس هر کدام از این مخلوقات

ص: ۲۶۹

در ترکیب ظاهری‌اش لطفی از خالق لطیف و خبیر داراست، سپس در درختان و میوه‌های خوراکی و غیر خوراکی آن دقّت کردیم و آن وقت گفتیم: خالق ما، لطیف است ولی نه مانند لطیف بودن مخلوقات در کارهایشان، و گفتیم: او شنوایی است که صدای تمام خلائق از عرش تا فرش از مورچه‌های ریز گرفته تا بزرگتر از آن، در دریا و خشکی بر او پوشیده نیست و زبان آنها را با هم اشتباه نمی‌کند و در این موقع گفتیم: او شنواست ولی بدون گوش و گفتیم او بیناست ولی نه با چشم، زیرا او اثر دانه بسیار ریز و سیاه خردل را در شب ظلمانی بر روی سنگ سیاه می‌بیند و نیز حرکت مورچه را در شب تاریک می‌بیند و از نفع و ضرر آن مطّلع است و آمیزش و بچه‌ها و نسل آن را می‌بیند، و در نتیجه گفتیم: او بیناست امّا نه مانند بینا بودن مخلوقات. راوی گوید: و این سؤال و جواب به همین منوال ادامه داشت تا آن زندیق مسلمان شد، و مطالب دیگری غیر از این هم در حدیث هست.

۲۹- فتح بن یزید جرجانیّ گوید: از امام رضا علیه السّلام سؤال کردم: کمترین

ص: ۲۷۰

معرفت و شناخت چیست؟ حضرت فرمودند: اقرار به اینکه معبودی جز او نیست، شبیه و نظیری ندارد، ثابت است، قدیم است، موجود است، گم نگشته هیچ چیز مثل او نیست.

۳۰- عبد العزیز بن مهتدی گوید: از امام هشتم علیه السّلام در باره توحید سؤال کردم. حضرت فرمود: هر کس سوره «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» را بخواند و به آن ایمان آورد، توحید را شناخته است، گفتم: چگونه باید خواند؟ فرمود: همان طور که مردم می‌خوانند و این جمله را نیز اضافه فرمود: «کذلک اللّه ربّی» «پروردگار من چنین است» سه مرتبه.

۳۱- محمّد بن علیّ خراسانیّ خادم امام رضا علیه السّلام گوید: زندیقی از امام

ص: ۲۷۱

رضا علیه السّلام سؤال کرد: آیا می‌توان در باره خدا گفت: او «شیء» است؟ حضرت فرمود: آری، او خود را در قرآن «شیء» نامیده است آنجا که می‌فرماید: «قُلْ أَيُّ شَيْءٍ أَكْبَرُ شَهادَةً قُلِ اللَّهُ شَهِيدٌ بَيْنِي وَ بَيْنَكُمْ» (بگو گواهی و شهادت چه چیزی بزرگتر و مهتر است؟ بگو خدا بین من و شما گواه است. انعام: ۱۹) او «شیء» ای است که هیچ چیز مثل او نیست.

۳۲- حسین بن خالد گوید: روزی، مردی بر امام رضا علیه السّلام وارد شد و سؤال کرد: یا ابن رسول اللّه! چه دلیل هست بر حدوث عالم؟ حضرت فرمودند:

تو نبودی، سپس به وجود آمدی، و تو خود می‌دانی که نه تو خود، خویش را ایجاد کردی و نه کسی که مانند تو است تو را به وجود آورده است.

۳۳- ابو الصّلت هروی گوید: روزی مأمون در باره این آیه از امام علیه السّلام سؤال کرد: «وَ هُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ وَ كانَ عَرْشُهُ عَلَى الْماءِ

ص: ۲۷۲

لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا» (او کسی است که آسمانها و زمین را در شش روز آفرید، در حالی که تخت پادشاهی‌اش بر روی آب بوده، تا شما را بیازماید و ببیند عمل کدامیک از شما بهتر است- هود: ۷). حضرت فرمود: خداوند تبارک و تعالی، عرش (تخت پادشاهی)، آب و ملائکه را قبل از خلقت آسمانها و زمین آفرید و ملائکه با توجّه نمودن به خود و عرش و آب، بر وجود خداوند استدلال می‌کردند، سپس خداوند عرش خود را بر روی آب قرار داد تا بدین وسیله قدرت خود را به ملائکه نشان بدهد. تا ملائکه بفهمند که خداوند بر هر کاری تواناست، سپس با قدرت و توانایی خویش، عرش را بلند کرده و بر فراز

آسمانهای هفتگانه قرار داد، آنگاه، در حالی که بر عرش خود تسلّط و استیلاء داشت، آسمانها و زمین را در شش روز آفرید، هر چند توانایی داشت که در یک چشم بر هم زدن این کار را انجام دهد، لکن آنها را در شش روز آفرید تا با این کار، آنچه را که از آسمانها و زمین می‌آفریند، کم کم و یکی یکی به ملائکه نشان دهد تا بوجود آمدن هر یک از آنها، در هر مرتبه، برای ملائکه، دلیلی باشد بر (قدرت) خداوند، و خداوند، عرش را به خاطر نیاز، نیافریده

ص: ۲۷۳

است زیرا او از عرش و تمام مخلوقات بی‌نیاز است. در مورد ذات اقدس او نمی‌توان گفت که: بر روی عرش نشسته است زیرا او جسم نیست. خداوند بسیار بسیار برتر و والاتر از صفات مخلوقین است.

امّا در باره این قسمت از آیه که می‌فرماید: «لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا» (تا شما را بیازماید و ببیند عمل کدامیک از شما بهتر است) منظور این است که خداوند آنها را آفرید تا با طاعت و عبادت و تکالیف خود، آنها را بیازماید، امّا نه به عنوان امتحان و آزمایش، زیرا او همیشه همه چیز را می‌دانسته است، مأمون در اینجا گفت: مرا آسوده خاطر کردی یا ابا الحسن! خداوند به تو آسودگی خاطر عنایت فرماید! سپس مأمون ادامه داد: معنی این آیه چیست: «وَ لَوْ شاءَ رَبُّکَ لَآمَنَ مَنْ فِی الْأَرْضِ کُلُّهُمْ جَمِیعاً أَ فَأَنْتَ تُکْرِهُ النَّاسَ حَتَّی یَکُونُوا مُؤْمِنِینَ. وَ ما کانَ لِنَفْسٍ أَنْ تُؤْمِنَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ»؟ (اگر پروردگارت می‌خواست تمام کسانی که بر روی زمین زندگی می‌کنند، همگی ایمان می‌آوردند، آیا تو می‌خواهی مردم را مجبور کنی تا مؤمن شوند؟ در حالی که هیچ کس ایمان نمی‌آورد مگر با اذن و اجازه خدا- یونس: ۱۰۰ و ۹۹) امام علیه السّلام فرمود: پدرم موسی بن جعفر از پدرش

ص: ۲۷۴

جعفر بن محمّد و او از پدرش محمّد بن علیّ و او از پدرش علیّ بن الحسین و او از پدرش حسین بن علیّ و او از پدرش علیّ بن أبی طالب علیهم السّلام نقل کرده است که:

مسلمانان به پیامبر اکرم صلی اللَّه علیه و آله عرضه داشتند: یا رسول اللَّه! اگر آن کسانی را که بر آنها قدرت داشتی، مجبور می‌کردی مسلمان شوند، تعداد ما زیاد می‌شد و در مقابل دشمنان نیرومند می‌شدیم، حضرت فرمودند: من نمی‌خواهم با بدعتی که خداوند در مورد آن، دستوری به من نداده است، خداوند را ملاقات کنم و من کسی نیستم که بخواهم در کاری که به من مربوط نیست دخالت کنم.

سپس خداوند آیه فوق را نازل فرمود و معنی آیه این است که: اگر خدا می‌خواست همه را مجبور می‌کرد که در دنیا ایمان آورند همان طور که در موقع دیدن سختی‌ها، در آخرت، ایمان می‌آورند، و اگر این کار را با آنها انجام می‌دادم دیگر مستحقّ مدح و ثواب از جانب من نبودند لکن من می‌خواهم از روی اختیار و بدون اجبار ایمان آورند تا مستحقّ احترام و اکرام و نزدیکی به من و جاودانگی در بهشت جاودان باشند. «آیا تو می‌خواهی مردم را مجبور کنی

ص: ۲۷۵

که ایمان آورند؟» و امّا این قسمت از آیه که می‌فرماید: «وَ ما کانَ لِنَفْسٍ أَنْ تُؤْمِنَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ» (کسی نمی‌تواند ایمان آورد مگر با اذن و اجازه و خواست خدا) به این معنی نیست که انسانها از ایمان آوردن محروم هستند بلکه به این معنی است که بدون خواست خدا نمی‌توانند ایمان آورند، و اذن و خواست خدا، عبارتست از: امر و فرمان او به ایمان آوردن مردم در دنیا که دار تکلیف و تعبّد است و مجبور نمودن مردم به ایمان در موقعی است که تکلیف از آنها برداشته شود (یعنی بعد از مرگ و هنگام دیدن عذاب الهی).

در اینجا مأمون مجدّدا گفت: خاطرم را آسوده کردی یا ابا الحسن! خداوند خاطرت را آسوده نماید! حال در باره این آیه برایم بگو: «الَّذِینَ کانَتْ أَعْیُنُهُمْ فِی غِطاءٍ عَنْ ذِکْرِی وَ کانُوا لا یَسْتَطِیعُونَ سَمْعاً» (کسانی که چشمهایشان از (دیدن) یاد من در پرده و پوشش بود (و از یاد من غافل بودند) و توانایی شنیدن هم نداشتند- کهف: ۱۰۱).

حضرت فرمودند: پرده (مقابل چشم) از یاد و توجّه قلبی ممانعت نمی‌کند و یاد و توجّه با چشم دیده نمی‌شود، و لیکن خداوند، کسانی که ولایت علیّ بن أبی طالب علیه السّلام را قبول ندارند به افراد نابینا تشبیه نموده است

ص: ۲۷۶

زیرا گفتار پیامبر صلی اللَّه علیه و آله بر آنها سنگین و دشوار می‌آمد و نمی‌توانستند به آن سخنان گوش فرا دهند. مأمون مجدّدا گفت: خاطرم را آسوده نمودی، خداوند آسوده خاطرت کند! ۳۴- حمدان بن سلیمان گوید: به حضرت رضا علیه السّلام نامه نوشتم و در باره افعال مردم، که آیا مخلوق خداوند است یا نه سؤال نمودم. حضرت مرقوم فرمودند: افعال مردم، دو هزار سال قبل از خلقت مردم، در علم خداوند مقدّر بود.

شرح: «یعنی خداوند میدانسته که چه می‌کنند، همان طور که به وقوع پیوسته یا می‌پیوندد، اگر اضطراری باشد، در علم الهی اضطراری بوده، و اگر اختیاری باشد در علم الهی اختیاری و از روی آزادی و اختیار بجای آورده‌اند بود. و علم او با معلوم خارج موافق است و چون در خارج اختیاری بودن فعل از فاعل محسوس است در علم الهی نیز همین طور بوده است (استاد غفّاری)».

۳۵- حسین بن خالد گوید: امام رضا علیه السّلام به نقل از پدرانشان از

ص: ۲۷۷

أمیر المؤمنین علیه السّلام از حضرت رسول صلی اللَّه علیه و آله روایت فرمود که هر کس به حوض من (حوض کوثر) ایمان نیاورد، خداوند او را بر آن حوض نرساند و هر کس ایمان به شفاعت من نیاورد، خداوند او را به شفاعت من فائز نگرداند! سپس فرمود:

شفاعت من مربوط به کسانی است که مرتکب گناهان کبیره می‌شوند. و امّا نیکوکاران، اصلا، مستحقّ توبیخ و مؤاخذه نیستند. حسین بن خالد گوید: به حضرت عرض کردم: یا ابن رسول اللّه معنی این آیه چیست: «وَ لا یَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ارْتَضی»؟. (شفاعت نمی‌کنند مگر کسی را که خداوند بپسندد) فرمود:

یعنی شفاعت نمی‌کنند مگر کسی را که خداوند دینش را بپسندد.

مؤلّف گوید: مؤمن کسی است که نیکی‌هایش او را شادان و بدی‌ها و سیّئاتش او را ناراحت کند زیرا پیامبر صلی اللّه علیه و آله فرمودند: هر کس نیکی‌اش او را خوشحال کند و بدی‌هایش ناراحتش نماید، مؤمن است.

و هر وقت از بدکرداری‌های خود ناراحت شود، پشیمان می‌گردد و پشیمانی توبه است. و توبه‌کننده مستحقّ شفاعت و آمرزش است و هر کس از

ص: ۲۷۸

بدکرداری‌های خود ناراحت نشود مؤمن نیست و چون مؤمن نیست، مستحقّ شفاعت نخواهد بود، زیرا خداوند دین او را نمی‌پسندد.

شرح: «مراد مؤلّف آنست که شفاعت مربوط به کسانیست که گناه کبیره از ایشان سر زده و توبه کرده‌اند و شفاعت پیامبر برای قبول توبه است».

۳۶- یوسف بن محمّد بن زیاد و علیّ بن محمّد بن سیّار از قول پدرانشان از امام عسکریّ علیه السّلام نقل کرده‌اند که آن حضرت از امام هادی و ایشان از امام جواد و ایشان از امام رضا و آن حضرت از امام کاظم و ایشان از امام صادق و امام صادق از امام باقر و ایشان از امام سجّاد علیهم السّلام نقل فرمودند که آن حضرت در باره آیه: «الَّذِی جَعَلَ لَکُمُ الْأَرْضَ فِراشاً وَ السَّماءَ بِناءً» (آن کس که برای شما زمین را همچون بستر و آسمان را همچون ساختمان گردانید- بقره: ۲۲) چنین فرمودند: یعنی خداوند زمین را متناسب با طبیعت، خوی و بدنهای شما قرار داد. آن را نه چنان داغ و سوزان نمود که شما را بسوزاند و نه چنان سرد که در آن یخ بزنید، باد آن نه چنان خوشبو است که از آن سردرد بگیرید و نه آنچنان بد بو

ص: ۲۷۹

که شما را اذیّت کند، (و زمین)، نه همچون آب، نرم است که شما را غرق کند و نه آنچنان سخت که نتوانید در آن خانه بنا سازید و قبر بکنید، بلکه خداوند عزّ و جلّ، آن مقدار صلابت در آن نهاده است که برای شما مفید و نافع باشد و بتوانید خود و ساختمانهایتان را بر آن نگه دارید و در آن خاصیّتی قرار داده است تا برای خانه‌سازی و قبر کندن و بسیار منافع دیگر شما مناسب باشد، پس به این خاطر زمین را برای شما همچون بستر گردانیده است. سپس خداوند می‌فرماید: «وَ السَّماءَ بِناءً» (و آسمان را همچون بناء و ساختمان گردانید) مراد از «بناء» در اینجا «سقف» است «سقفی که ماه و آفتاب و ستارگانش را به خاطر منافع شما در حرکت و چرخش در آورده است. سپس می‌فرماید: «وَ أَنْزَلَ مِنَ السَّماءِ ماءً» (از آسمان آب نازل کرد)

یعنی بارانی که از بالا فرو می‌فرستد تا به قلّه‌های کوه و تپّه و قعر درّه‌ها برسد، سپس این باران را به صورتهای مختلف، ریز و تند، درشت و شدید و نم نم در آورد تا زمینها این بارانها را در خود فرا گیرد و این باران را یک جا و یک پارچه نازل نفرمود که در این صورت

ص: ۲۸۰

تمام زمینها، درختان، کشت و زرع و میوه‌های شما نابود می‌شد. و خداوند در ادامه می‌فرماید: «فَأَخْرَجَ بِهِ مِنَ الثَّمَراتِ رِزْقاً لَكُمْ» (سپس به وسیله آن آب، روزی شما یعنی میوه‌های مختلف را از زمین بیرون آورد) یعنی از آنچه از زمین می‌روید، برای شما رزق و روزی قرار داد. «فَلا تَجْعَلُوا لِلَّهِ أَنْداداً» (برای خداوند، «ندّ» قرار ندهید) یعنی از میان بتهایی که نه عقل دارند، نه می‌شنوند، نه می‌بینند و نه توانایی بر کاری دارند، شبیه قرار ندهید، و حال آنکه خود شما هم می‌دانید که آن بتها نمی‌توانند این نعمتهای فراوان و بزرگی را که خداوند تبارک و تعالی به شما داده، به شما عطا کنند. (ندّ یعنی انباز و شریک)
۳۷- عبد العظیم حسنیّ از امام هادی و آن حضرت از امام جواد علیهما السّلام و ایشان از امام رضا علیه السّلام نقل کرده‌اند که روزی ابو حنیفه «۱» از نزد امام صادق علیه السّلام خارج شد و در راه با امام کاظم علیه السّلام برخورد کرد، و از آن حضرت پرسید: ای پسر! گناه و معصیت از چه کسی صادر می‌شود؟ حضرت فرمودند: از سه حالت خارج نیست: یا از خداوند سر می‌زند، که چنین نیست و اصلا شایسته نیست شخص

---

(۱)- چون ابو حنیفه اهل کوفه است ظاهرا در سفر چنین واقعه‌ای اتّفاق افتاده است.

ص: ۲۸۱

کریم، بنده‌اش را به خاطر کاری که نکرده عذاب کند، و یا از خدا و بنده هر دو با هم سر می‌زند، و این نیز شایسته نیست که شریک قوی به شریک ضعیف ظلم کند، و یا اینکه از بنده سر می‌زند که همین طور هم هست، اگر خدا عقابش کند پس به خاطر گناه اوست و اگر از او درگذرد، از روی جود و کرمش خواهد بود.

۳۸- علیّ بن جعفر کوفیّ از امام هادی از آباءش علیهم السّلام از حسین ابن علیّ علیهما السّلام، و سکونیّ و عبد اللَّه بن نجیح از امام صادق علیه السّلام از پدرانش از أمیر المؤمنین علیهم السّلام، و عکرمه از ابن عبّاس نقل کرده‌اند که: آنگاه که امیر مؤمنان

ص: ۲۸۲

از صفّین بازگشتند، پیرمردی از بین کسانی که در جنگ به همراه حضرت بودند، برخاست و گفت: یا أمیر المؤمنین آیا این حرکت ما به صفّین به قضا و قدر الهی بوده است؟ (و در روایتی که از طریق امام رضا علیه السّلام و به نقل از پدران بزرگوارشان روایت شده است چنین آمده که مردی از اهل عراق به أمیر المؤمنین علیه السّلام وارد شد و در باره حرکت سپاه

به سمت اهل شام سؤال کرد که آیا این حرکت به قضاء و قدر الهی بوده یا نه؟) حضرت فرمودند: بله به خدا قسم، از هیچ کوه و تپّه‌ای بالا نرفتید و شیب هیچ درّه‌ای را پائین نرفتید مگر به قضاء و قدر الهی بود، پیرمرد پرسید: پس آیا این سختی‌های من نزد خدا اجری دارد؟ حضرت فرمودند: صبر کن، تند نرو! مثل اینکه گمان برده‌ای منظور من

ص: ۲۸۳

قضاء و قدری حتمی و لازم، بوده است؟ اگر چنین باشد، ثواب و عقاب و امر و نهی و منع بیهوده و وعد و وعید الهی بی‌معنی خواهد بود، و گناهکار قابل سرزنش و نیکوکار مستحقّ ستایش نخواهند بود. بلکه نیکوکار از بدکار به سرزنش سزاوارتر بوده و بدکار از نیکوکار به ستایش شایسته‌تر. این سخن، سخن بت‌پرستان و دشمنان خدای رحمان و قدریّه و مجوس این امّت است. ای مرد! خداوند مردم را مکلّف فرموده است ولی در عین حال، آنها مختارند، آنان را نهی نموده است ولی با این نهی، از اعمال بد ممانعت و جلوگیری نکرده بلکه فقط ایشان را برحذر داشته است و در مقابل کار اندک بندگان، ثواب بسیار عنایت فرموده است. اگر مردم، خداوند را نافرمانی می‌کنند از این رو نیست که خداوند مغلوب و ناتوان است. و اگر اطاعت و بندگی می‌کنند این امور از روی اجبار نیست و آسمان و زمین و ما بین آنها را باطل و بیهوده خلق نکرده این گمان کفّار است و وای بر کفّار از عذاب آتش (اشاره به آیه ۲۷ سوره ص). راوی گوید پیرمرد در حالی که از جا برمیخاست این شعر را می‌خواند: (ترجمه آن) ۱- تو آن امامی هستی که ما با اطاعت از او امید داریم در روز نجات (یا معاد) خداوند ما را بیامرزد.

ص: ۲۸۴

۲- آن بخش از دین ما را که برای ما مبهم بود، بر ایمان روشن نمودی، خداوند به جای ما، به تو جزای نیک دهاد! ۳- عذری نیست در انجام کار زشت که من مرتکب آن باشم از فسق و خروج از امر خدا و نافرمانی، ۴- هرگز هرگز، نه، نمی‌پذیرم و قائل به این نیستم که آنکه از زشتی نهی فرموده خود شخص را به ارتکاب آن وادار کند که اگر چنین پنداری داشته باشم بی‌گمان شیطان را پیروی کرده‌ام، ۵- نه، خداوند دوست ندارد و زشتیها را نخواسته و کشتن ولیّ خدا را از روی ستم و دشمنی هرگز جایز ندانسته.

۶- از کجا چنین خواسته باشد با اینکه بی‌تردید سنّت و فرمان خداوند صاحب عرش صحیح و خود، آن را اعلام فرموده و آشکار ساخته است.

نویسنده کتاب گوید: محمّد بن عمر از اشعار بیش از دو بیت آخر چیزی نیاورده است.

۳۹- احمد بن عبد اللَّه جویباری از امام رضا علیه السّلام از پدران گرامی‌شان از

ص: ۲۸۵

أمیر مؤمنان علیهم السّلام نقل نموده که: رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله فرمودند: خداوند دو هزار سال پیش از خلقت آدم، مقدّرات را تقدیر فرموده و تدبیرات لازم را در نظر گرفته است.

۴۰- داود بن سلیمان قزوینیّ از امام رضا علیه السّلام به نقل از پدرانشان از امام حسین علیهم السّلام نقل نموده‌اند که: مردی یهود از امیر المؤمنین علیه السّلام سؤالاتی به این مضمون نمود: آن چه چیز است که خداوند ندارد؟ چه چیز است که نزد خداوند نیست؟ و چیست آن چیزی که خداوند آن را نمی‌داند؟ امیر المؤمنین فرمودند: امّا آن چیزی که خداوند آن را نمی‌داند گفتار شما یهودیان است که می‌گوئید عزیر پسر خداست، خداوند برای خود فرزندی نمی‌شناسد، امّا آنچه که نزد خدا نیست: (ظلم است)، نزد خدا ظلمی به بندگان نمی‌رود. و امّا سؤال دیگرت که پرسیدی: آن چیست که خداوند ندارد، (شریک است) که خداوند شریک

ص: ۲۸۶

ندارد. یهودی گفت: اشهد ان لا اله الّا اللّه و أشهد أنّ محمّدا رسول اللّه.

۴۱- احمد بن سلیمان گوید: مردی از امام رضا علیه السّلام در طواف، پرسید:

«جواد» (با جود و بخشنده) کیست؟ حضرت فرمودند: سؤال تو دو صورت دارد، اگر در باره مخلوقین سؤال می‌کنی، «جواد» کسی است که واجبات خود را ادا می‌کند و بخیل کسی است که در واجبات بخل می‌ورزد و اگر سؤالت از خالق است، پس بدان که او «جواد» است و بخشنده، چه عطا کند چه نکند، زیرا اگر به بنده‌اش چیزی عطا کند، چیزی عطا کرده است که آن بنده مالک آن نیست و اگر چیزی از بنده‌اش دریغ کند، آن بنده حقّی در آن ندارد.

۴۲- حسین بن خالد گوید: امام هشتم علیه السّلام از پدرانش از امیر المؤمنین علیهم السّلام نقل کرده‌اند که آن حضرت از رسول خدا صلی اللّه علیه و آله شنیدند که خداوند جلّ جلاله

ص: ۲۸۷

فرموده است: هر کس به قضاء من راضی نباشد و به قدر من ایمان نیاورد، خدای دیگری برای خود اختیار کند. و رسول خدا صلی اللّه علیه و آله فرموده‌اند: در هر قضاء الهی، خیری برای مؤمن نهفته است.

۴۳- ابراهیم بن عبّاس گوید: مردی از امام رضا علیه السّلام سؤال کرد: آیا خداوند مردم را به چیزی که توان آن را ندارند تکلیف می‌کند؟ حضرت فرمودند: او عادل‌تر از این است که چنین کند. مرد سؤال کرد: آیا هر کاری بخواهند می‌توانند انجام دهند؟ فرمود: عاجزتر از این هستند.

شرح: «مراد آنست که آنچه انجام می‌دهند به حول و قوّه الهی است، و بخواست خداوند است، چنین خواسته است که آنان مختار باشند».

۴۴- ابو احمد داود بن سلیمان گوید: امام هشتم از پدرانشان از امیر مؤمنان علیهم السّلام نقل کرد که فرمود اعمال بر سه نوع است: فرائض (واجبات)،

ص: ۲۸۸

فضائل (مستحبّات)، معاصی (نافرمانیها). واجبات، به دستور خداوند و به رضایت، و قضاء و قدر، و مشیّت و بر طبق علم خداوند انجام می‌شود. فضائل به دستور وجوبی خداوند نیست (یعنی آنها را واجب نساخته) لکن به آنها راضی و خشنود است و بر طبق قضاء و قدر و مشیّت و علم او انجام می‌گیرد و معاصی به دستور خداوند نیست (و خداوند آنها را دستور نداده است) لکن بر طبق قضاء و قدر و مشیّت و علم خدا و علی رغم نهی او انجام می‌گیرد و خداوند بدان راضی نیست و انجام دهنده آن را عقاب می‌کند.

۴۵- حسین بن خالد گوید: به امام رضا علیه السّلام عرض کردم: مردم، به خاطر روایاتی که از پدرانتان روایت شده است، ما را قائل به جبر و تشبیه می‌دانند حضرت فرمودند: ای ابن خالد بگو ببینم، آیا اخباری که از پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله در مورد جبر و تشبیه روایت شده بیشتر است یا اخباری که از پدرانم روایت شده است؟

ص: ۲۸۹

گفتم: البتّه روایاتی که از پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله روایت شده، بیشتر است. حضرت فرمودند: پس باید بگویند پیامبر علیه السّلام نیز قائل به جبر و تشبیه بوده است. گفتم:

آنها معتقدند که حضرت رسول علیه السّلام هیچ یک از این احادیث را نگفته‌اند بلکه، به آن حضرت افترا زده‌اند. حضرت فرمود: پس در مورد پدرانم هم باید بگویند که آنها این مطالب را نگفته‌اند بلکه به آنان دروغ بسته‌اند، سپس فرمودند:

هر کس قائل به جبر و تشبیه شود کافر و مشرک است و ما در دنیا و آخرت از او بریء و بر کنار هستیم، ای ابن خالد، اخبار جبر و تشبیه را غلاهٔ که عظمت خدا را کوچک دانسته‌اند از قول ما جعل کرده‌اند، هر کس آنها را دوست بدارد ما را دشمن داشته و هر کس آنها را دشمن بدارد ما را دوست داشته است، هر کس با آنها دوستی برقرار کند، با ما دشمنی کرده است و هر کس با آنها دشمنی کند، با ما دوستی نموده است، هر کس با آنها رابطه برقرار کند با ما قطع رابطه کرده و هر کس با آنها قطع رابطه کند با ما مرتبط شده است، هر کس به آنها بدی کند،

ص: ۲۹۰

به ما نیکی کرده است و هر کس به آنها نیکی کند به ما بدی نموده است، هر کس آنها را گرامی بدارد ما را اهانت کرده و هر کس به آنها اهانت کند ما را احترام کرده است، هر کس آنها و سخن‌شان را بپذیرد ما را ردّ کرده است و هر کس آنها را ردّ کند ما را پذیرفته است، هر کس به آنها احسان کند به ما بدی کرده است و هر کس به آنها بدی کند به ما احسان نموده است، هر کس آنها را تصدیق کند ما را تکذیب کرده است و هر کس آنها را تکذیب کند ما را تصدیق نموده است و هر کس به آنها چیزی عطا کند ما را محروم نموده و هر کس به آنها چیزی ندهد، در واقع به ما داده است. ای ابن خالد، هر کس که از شیعیان ما باشد نباید از میان آنها برای خود دوست و یاور انتخاب کند.

۴۶- حسن بن علیّ وشّاء گوید: از امام رضا علیه السّلام پرسیدم: آیا خداوند کار را به بندگان خود تفویض نموده است (و آنها مستقلّ از خدا و بی‌نیاز از او هستند)؟ فرمود: او قدرتمندتر از این است که چنین کند. پرسیدم: آیا آنها را بر معاصی مجبور کرده است؟ فرمود: خداوند عادل‌تر و حکیم‌تر از این است که چنین کند. سپس حضرت ادامه داده گفت: خداوند می‌فرماید: ای فرزند آدم!

ص: ۲۹۱

من سزاوارترم که نیکی‌های تو به من نسبت داده شود، و تو سزاوارتری که بدی‌هایت به تو نسبت داده شود. گناهان را با نیرویی که به تو دادم انجام می‌دهی.

شرح: [یعنی: «لا حول و لا قوّة الّا باللّه» (هیچ حرکت و قوّه‌ای نیست مگر از خدا) و «بحول اللّه و قوّته أقوم و أقعد» (به حول و قوّه‌ای که خداوند عطا می‌کند می‌نشینم و برمی‌خیزم) پس نشست و برخاست من، همه با حول و قوّه الهی است امّا باراده و خواست و اختیار خودم انجام پذیرد و اینها هم از جانب خداوند است و الّا من خود، خود را مختار و مرید نکرده‌ام- از استاد غفّاری].

۴۷- عبد السّلام بن صالح هرویّ گوید: از امام رضا علیه السّلام شنیدم فرمود:

هر کس قائل به جبر باشد، چیزی از زکاة به او ندهید و شهادت او را نپذیرید.

خداوند متعال هیچ کس را جز به اندازه وسع و توانش تکلیف نمی‌کند و بیش از قدرتش به او تحمیل نمی‌فرماید، هر کس کاری کند به حساب خودش محسوب است، و هیچ کس گناه دیگری را به دوش نمی‌کشد. «۱»

---

(۱)- اشاره است به آیه ۲۸۶ سوره بقره و ۱۶۴ انعام «لا یُکَلِّفُ اللَّهُ نَفْساً إِلَّا وُسْعَها» «وَ لا تَزِرُ وازِرَةٌ وِزْرَ أُخْری» و «وسع» کمترین حدّ توان است.

ص: ۲۹۲

۴۸- سلیمان بن جعفر جعفریّ گوید: در حضور امام رضا علیه السّلام در باره جبر و تفویض صحبت شد، حضرت فرمودند: آیا می‌خواهید در این مورد، اصلی را به شما آموزش دهم که هیچ وقت دچار اختلاف نشوید و با هر کس بحث کردید پیروز شوید؟ گفتیم: اگر صلاح است بفرمائید. فرمودند: خداوند با مجبوری بندگان اطاعت نگردد (همگی مختارند) و اگر انسانها نیز نافرمانی می‌کنند از این بابت نیست که بر خداوند غلبه پیدا کرده‌اند، و در عین حال او بندگان خود را به حال خویش رها نکرده است. او خود مالک همان چیزهایی است که به آنان عطا فرمود، و نیز نسبت به آنچه، آنان را در آن مورد توانا ساخته، قادر و تواناست، اگر مردم، تصمیم به اطاعت خدا گیرند، خداوند مانع‌شان نخواهد شد و اگر تصمیم به معصیت و نافرمانی بگیرند، اگر بخواهد از آنان جلوگیری می‌کند ولی اگر از کار آنان جلوگیری نکرد و آنان مرتکب معصیت شدند، او آنها را به

گناه و معصیت نینداخته است، سپس فرمود: هر کس حدود این گفتار را دریابد و مراعات کند، بر هر کس در این مورد با او مخالفت کند،

ص: ۲۹۳

پیروز است.

۴۹- احمد بن محمّد بن ابی نصر بزنطیّ گوید: به حضرت رضا علیه السّلام عرض کردم، بعضی از شیعیان قائل به جبر و بعضی قائل به تفویض شده‌اند. حضرت فرمودند: بنویس، خداوند می‌فرماید: ای فرزند آدم! این تو هستی که به مشیّت و خواسته من می‌توانی اراده کنی و به نیرو و قدرت من واجباتت را انجام می‌دهی و با نعمت من بر معصیت و نافرمانی تواناشده‌ای، تو را شنوا و بینا و قدرتمند نموده‌ام. هر آنچه نیکی به تو رسد از ماست و هر آنچه سختی به تو رسد، از خودت است، زیرا من سزاوارترم که نیکی‌هایت به من نسبت داده شود و تو نیز سزاوارتری که بدی‌هایت به خودت نسبت داده شود. من در مورد کارهایم مورد سؤال و بازخواست نیستم ولی از تو در باره کارهایت سؤال خواهد شد، هر آنچه بخواهی برایت منظّم و مرتّب کرده‌ام.

۵۰- حسین بن خالد گوید: امام رضا علیه السّلام فرمودند: خداوند دانایت کناد!

ص: ۲۹۴

بدان که خداوند قدیم است (یعنی از ازل بوده است) و ازلی بودن صفتی است که به آدم عاقل می‌فهماند که چیزی قبل از او نبوده است و در بقاءش نیز چیزی با او و همراه او نخواهد بود، با اقرار عامّه و معجزه صفت «۱» برای ما روشن می‌شود که چیزی قبل از خدا نبوده و در بقاءش نیز چیزی به همراهش نخواهد بود، و گفتار کسانی که گمان می‌کنند قبل از او و یا همراه او چیزی بوده است، باطل می‌گردد. زیرا اگر چیزی به همراه او می‌بود، نمی‌بایست خداوند خالق او باشد زیرا آن چیز، همیشه از ازل با خدا بوده است پس خدا چگونه می‌تواند خالق چیزی باشد که همیشه به همراهش بوده است و اگر آن شیء قبل از خدا بوده باشد، آن شیء سرآغاز خواهد بود نه این (خدا): و شایسته آن خواهد بود که آن اوّل، خالق این دوم، باشد.

سپس خداوند خود را با نامهایی وصف نموده است و آن زمان که خلق را آفرید از آنها خواست و آنها را بر این عبادت واداشت که خدا را با این نامها

---

(۱)- مراد آنست که صفت «قدم» عقل را از درک عاجز کرده است.

ص: ۲۹۵

بخوانند، او خود را با این نامها نامیده است: شنوا، بینا، قادر، قاهر، زنده، قیّوم و پا برجا، ظاهر و آشکار، باطن و پنهان، لطیف و دقیق، خبیر و آگاه، قویّ، با عزّت، حکیم، علیم و امثال این اسامی، و آن زمان که غلوّکنندگان و تکذیب‌کنندگان این اسامی را دیدند و شنیدند که ما در باره خدا می‌گوئیم:

چیزی مثل خدا نیست و هیچ چیز به حالت و کیفیّت خدا وجود ندارد، گفتند:

شما که می‌گوئید هیچ چیز مثل و شبیه خدا نیست، چطور شما، در اسماء حسنی با خدا شریک هستید؟ و به تمامی آن نامها نامیده می‌شوید؟ پس این خود دلیلی است بر اینکه شما در تمام حالات خدا یا حد اقل در بعضی از آنها مثل خدا هستید، زیرا هم شما و هم او دارای یک سری نامهای نیکو هستید.

به آنها باید گفت: خداوند تبارک و تعالی، نامهایی از نامهای خود را بر بندگانش نهاده، ولی معانی آنها با هم متفاوت است، مانند مواردی که یک اسم، دو معنی مختلف دارد، دلیل بر این مدّعی، زبان و گفتار شایع میان مردم است- و خداوند هم با همین زبان و روش با آنها صحبت کرده، به گونه‌ای که بفهمند، تا دلیل و حجّتی باشد بر آنها در تضییع آنچه تضییع کرده‌اند- مردم در

ص: ۲۹۶

زبان عادی خود به یک دیگر نامهایی از این قبیل می‌دهند: کلب (سگ)، حمار (خر)، ثور (گاو)، سکّرة (شکر)، علقمة (تلخ)، اسد (شیر) و تمام این اسامی بر خلاف معانی آنهاست، زیرا این نامها بر آن معانی که در مقابل آن وضع شده‌اند، نیستند، زیرا انسان، شیر و یا سگ نیست. در این مطلب خوب دقّت کن و بفهم. خداوند تو را مورد لطف و رحمت خود قرار دهاد.

ما خدا را عالم می‌نامیم اما عالم بودن او به این صورت نیست که او را علمی که نبوده اکنون بدستش آورده، چیزی را بداند و به کمک آن علم، آنچه را بعدا بدان برخورد می‌کند حفظ نماید، و در خلقت مخلوقاتش فکر و اندیشه کند، چطور چنین چیزی ممکن است و حال آنکه گذشتگانی را که خود نابود ساخته، همه برای او حاضرند و در محضرش هستند، (به هر حال او نیازی به چنان علمی ندارد) که اگر آن علم نباشد، جاهل و ضعیف بماند. بر عکس مردم عالم که به خاطر علومی که نداشته‌اند و سپس بدست آورده‌اند عالم نامیده شده‌اند، چه آنکه اینان قبل از این علم جدید، جاهل بوده‌اند و چه بسا این علمی که بدست آورده‌اند نیز از دستشان برود و به سوی جهل سیر کنند.

ص: ۲۹۷

خداوند، عالم نامیده می‌شود، زیرا نسبت به هیچ چیز جاهل نیست. همان طور که می‌بینی خالق و مخلوق هر دو عالم نامیده می‌شوند ولی معنی و مصداق آن دو با هم فرق دارد.

و نیز پروردگار ما، شنوا است ولی نه با عضوی از بدنش که با آن بتواند بشنود ولی نتواند ببیند (مثل گوش در ما) کما اینکه ما با آن عضوی که می‌شنویم نمی‌توانیم ببینیم ولی خداوند عزّ و جلّ فرموده است که هیچ صدایی بر او پوشیده نیست و مثل ما نیست. حال اسم شنوا بر ما و خدا اطلاق می‌شود ولی معنی و مصداق آن با هم فرق دارد.

و همچنین است بصیر (بینا) ولی نه با عضو، بر عکس ما که با چشم می‌بینیم و استفاده دیگری از آن نمی‌توانیم ببریم، ولی خداوند، بینا است و بهیچ شیء دیدنی، جهل ندارد، در اینجا نیز در اسم مشترک هستیم ولی مفهوم و مصداق آن با هم فرق دارد.

او قائم است امّا نه به معنی ایستادن روی پا با زحمت و سختی و خستگی

ص: ۲۹۸

مثل ایستادن سایر اشیاء ولی وقتی می‌فرماید خدا قائم است معنایش این است که حافظ و قیّم اشیاء است مثل اینکه گفته می‌شود «فلانی قائم به امر فلانی است» یعنی کارهای او بدست فلانی است. خداوند عزّ و جلّ حافظ و قیّم هر کسی است در کارهایی که می‌کند و قائم در کلام مردم به معنی «باقی» نیز هست، و به معنی «کفایت» نیز بکار می‌رود، مثل اینکه گفته می‌شود «قم بامر فلان» (کار فلانی را برایش انجام بده) یعنی نیازش را بر طرف کن و نیز قائم در میان ما مردمان به معنی کسی است که روی پا ایستاده است. در این مورد نیز اسم مشترک است و مصداق متفاوت.

و امّا لفظ لطیف به معنی کمی، کوچکی و نازکی نیست، بلکه به معنی «نفوذ در اشیاء» و «درک نشدن» می‌باشد، مثل این جمله: «لطف عنّی هذا الأمر» (یعنی، فلان امر از من پنهان شد) و «لطف فلان فی مذهبه و قوله» (یعنی: فلانی در روش و گفتارش لطیف و ظریف است) به این معنی که او روش و گفتاری پیچیده دارد و عقل را متعجّب می‌سازد و از دسترس به دور است و بسیار عمیق و ظریف بوده و فکر و اندیشه به او نمی‌رسد. و همچنین است خداوند، دقیق‌تر و پیچیده‌تر از آن است که با حدّ و وصفی درک شود و یا

ص: ۲۹۹

با وصفی توصیف گردد ولی «لطافت» در مورد ما آدمیان عبارتست از کوچکی و کمی، پس باز هم در اسم مشترک هستیم ولی معنی و مفهوم آن مختلف و متفاوت است.

و امّا خبیر، کسی است که چیزی از نظر او پنهان نیست و هیچ چیز از دسترسش دور نمی‌ماند، ولی نه با تجربه و آزمایش به این صورت که این آزمایش به او چیزی بیاموزد، آنچنان که اگر این تجربه و آزمایش نبود، هیچ نمی‌دانست. چون کسی که چنین باشد جاهل است (نه خبیر و آگاه) و خداوند تبارک و تعالی از ازل به آنچه می‌خواسته خلق کند، خبیر و آگاه بوده است، امّا در میان مردم، به کسی خبیر گفته می‌شود که جاهل باشد ولی در صدد یادگیری و آگاهی یافتن برآید. در این مورد هم اسم ما و خدا مشترک است ولی معنای آن متفاوت.

و امّا ظاهر، به این معنی نیست که با سوار شدن بر اشیاء و نشستن بر آنها، از آنها بالا رفته است بلکه به این خاطر به او ظاهر گفته می‌شود که بر همه چیز چیره و قاهر است و بر همه چیز غلبه یافته و نسبت به همه چیز قادر است. مثلا گفته می‌شود: «ظهرت علی أعدائی» (یعنی: بر دشمنان خود پیروز شدم)، و

ص: ۳۰۰

«أظهرنی اللَّه علی خصمی» (یعنی، خداوند مرا بر دشمنم پیروز گردانید). در اینجا منظور از ظهور، فتح و غلبه است و ظهور خدا بر اشیاء نیز چنین است.

وجه دیگری نیز برای ظهور خداوند هست و آن اینکه: او برای هر کس که او را بخواهد ظاهر و هیچ چیز بر خدا پوشیده نیست و تدبیر هر چه دیده می‌شود، به دست اوست، پس چه ظاهری از خداوند ظاهرتر و آشکارتر است؟ تو، به هر کجا رو کنی، مصنوعات و مخلوقات او را می‌بینی، و در وجود خودت، آثاری از او هست که برای تو کافی است، ولی ظاهر در مورد ما مردمان به کسی گفته می‌شود که وجودش بارز و آشکار بوده، به وسیله حدّ و وصفش معلوم باشد، پس اسم مشترک است ولی معنی متفاوت.

و امّا باطن، به معنی «درون اشیاء بودن» نیست به این معنی که درون اشیاء غور و نفوذ کند. بلکه به این معنی است که به درون اشیاء اطّلاع و آگاهی دارد و تدبیر آن بدست اوست، مثل این که گفته می‌شود: «ابطنته» یعنی از آن آگاه شدم و سرّ پنهان او را دانستم. ولی «باطن» در مورد آدمیان به کسی اطلاق می‌شود که به درون اشیاء رفته و پنهان شود، پس اسم مشترک است و معنی متفاوت.

ص: ۳۰۱

و امّا قاهر به معنی ممارست کردن و رنج کشیدن و نیرنگ و فریب زدن و یک دیگر را کنار زدن نیست و آنچنان که بعضی مردم، بر بعضی دیگر چیره و قاهر و غالب می‌شوند، در بین مردم کسی که مقهور است ممکن است بعد قاهر شود و آن که قاهر است ممکن است مقهور گردد، و لکن در مورد خداوند به این معنی است که تمام آنچه را خلق کرده، همه در مقابل ایجادکننده‌شان ذلیل و خوار هستند و در مقابل خواسته‌های او نمی‌توانند خودداری و امتناع نمایند و از حیطه قدرت او یک چشم بر هم زدن هم نمی‌توانند خارج شوند. و او فقط یک فرمان «ایجاد شو» می‌دهد و آن مخلوق، ایجاد می‌شود. ولی قاهر در مورد ما به آن صورتی است که گفتم. پس اسم مشترک ولی معنی مختلف دارد، و همچنین است تمامی نامها، هر چند تمام آنها را در اینجا برنشمردیم، و به همین مقدار اکتفا می‌کنیم چون (بقیّه را نیز) به آنچه با تو گفتیم میتوان قیاس کرد.

و خداوند عزّ و جلّ در ارشاد و راهنمایی و توفیق، کمک کار و یاور ما و شما است.

ص: ۳۰۲

## خطبه حضرت رضا - علیه السّلام - در توحید

۵۱- قاسم بن أیّوب گوید: وقتی مأمون خواست حضرت رضا علیه السّلام را به ولایت عهدی منصوب کند بنی هاشم «۱» را جمع کرده، به آنان چنین گفت: من تصمیم دارم پس از خود «رضا» را به خلافت برگزینم، بنی العبّاس از روی حسادت گفتند: آیا می‌خواهی مردی نادان را که هیچ آشنائی با خلافت و سیاست ندارد، ولیّ عهد خود کنی؟! کسی را نزد او بفرست تا به اینجا بیاید و نمونه‌هایی از جهالت او را که دلیل خوبی بر علیه او خواهد بود ببینی، مأمون نیز حضرت را فرا خواند، بنی العبّاس گفتند: یا ابا الحسن! به منبر برو و ما را راهنمائی کن تا خداوند را بطور صحیح شناخته و بر آن اساس عبادت نمائیم.

حضرت بر منبر رفته، سر به زیر انداختند و بدون اینکه صحبتی کنند

---

(۱)- مراد از «بنی هاشم» در اینجا، «بنی العبّاس» می‌باشند.

ص: ۳۰۳

مدّتی به همان حالت نشستند، سپس حرکتی کرده، از جای برخاستند.

(محمّد بن یحیی بن عمر بن علیّ بن ابی طالب- از سادات- نیز گوید: من خود شاهد سخنان حضرت در آن مجلس بودم).

حضرت، حمد و ثنای الهی بجای آورده، و بر پیامبر اکرم و اهل بیتش درود فرستاده آنگاه فرمودند:

مرحله اوّل در عبادت خدا، شناخت اوست، و پایه و اساس شناخت خداوند منحصر به فرد «۱» دانستن اوست، و قوام و اساس توحید این است که صفات (زائد بر ذات) را از ذات خداوند منتفی بدانیم «۲» زیرا عقل انسان خود گواهی می‌دهد که هر چیزی که از صفت و موصوفی ترکیب شده باشد، مخلوق است، و هر مخلوقی نیز خود شهادت می‌دهد که خالقی دارد که نه صفت است و نه موصوف. و هر صفت و موصوفی همیشه باید با هم همراه

---

(۱)- توحید یعنی: منحصر به فرد دانستن خدا، و نه یکی دانستن خدا، معنای توحید این نیست که بگوئی خدا یکی است و دو تا نیست، بلکه توحید به این معنی است که خدا تک است و مثل و مانند ندارد، حتی ضدّ هم ندارد. بعبارت دیگر توحید به این معنی نیست که خدا یکی است و دو تا نیست بلکه به این معنی است که تک است و دومی ندارد.

(۲)- اشاعره معتقدند که هر صفتی از صفات خداوند، مانند علم، قدرت و ... دارای حقیقتی است جدای از ذات خداوند و مغایر با آن، ولی طبق تعالیم ائمّه- علیهم السّلام- این قبیل صفات (یعنی صفات ذات) عین ذات خداوند هستند، علم خدا، چیزی غیر از ذات خدا نیست، قدرت خدا نیز چیزی جدای از ذات او نیست. بلکه علم خداوند عین ذات او است، قدرت او نیز عین ذات او است، و همچنین است سایر صفات ذات. (اقتباس از مرحوم سیّد هاشم حسینی طهرانی در پاورقی توحید صدوق ص ۳۵).

ص: ۳۰۴

باشند و همراهی دو چیز با هم، نشانه حادث بودن آنهاست و حادث بودن هم با ازلی بودن منافات دارد، پس کسی که بخواهد ذات خدا را با تشبیه نمودن او به مخلوقاتش بشناسد، در واقع خدا را نشناخته است، و کسی که بخواهد کنه ذات خدا را دریابد، در واقع قائل به توحید نیست (زیرا با این کار عملا قائل شده است که خداوند نیز مثل سایر موجودات است و می‌توان به کنه او دست یافت، و حال آنکه خداوند «تک» است و مثل و مانند ندارد) و کسی که برای او مثل و مانند قائل شود، به حقیقت او آگاهی نیافته است، و کسی که برای او نهایتی فرض کند او را تصدیق ننموده است، و کسی که بخواهد به او اشاره کند (یا در جهتی خاصّ به او اشاره کند) در واقع بسوی خدا نرفته، بلکه به سمتی دیگر توجّه نموده است، و به موجودی دیگر اشاره کرده است (زیرا خداوند در جهت خاصّی نیست تا بتوان به او در آن جهت اشاره کرد)، و هر کس او را تشبیه کند در واقع خداوند را قصد نکرده (بلکه به سراغ موجودی دیگر رفته است)، و هر کس برای خداوند اجزاء و ابعاض قائل شود، در واقع در مقابل او تذلّل و خواری نکرده است، و هر کس بخواهد با قوّه فکر خود او را توهّم نماید، در حقیقت به سراغ خدا نرفته است، هر آنچه که به همراه نفس و ذات خود شناخته شود، مصنوع و ساخته شده است، و هر آنچه در چیز دیگری (یا به چیز دیگری) غیر از خود، قائم و پابرجا باشد، معلول است و نیاز به علّت دارد، به وسیله مخلوقات و ساخته‌های خدا، می‌توان بر وجود او استدلال کرد و توسّط

ص: ۳۰۵

عقل است که معرفت و شناخت او پا می‌گیرد، و به وسیله فطرت، حجّت بر مردم تمام می‌شود، آفرینش مخلوقات توسّط خداوند، حجابی است بین او و آنها، دوری و جدائی او از بندگانش، مکانی و مادّی نیست بلکه تفاوت وجودی اوست با نحوه وجود آنها، و آغاز داشتن خلقت مخلوقات، دلیلی است برای ایشان بر اینکه خدا آغاز و ابتداء ندارد، چون هر چیز که آغاز و ابتداء داشته باشد، نمی‌تواند آغازگر چیز دیگری باشد، و نیز آلات و ادوات دادن خدا به آنان دلیلی است بر اینکه در خداوند آلات و ادوات وجود ندارد، زیرا آلات و ادوات، شاهد عجز و فقر صاحب آنهاست، أسماء او محض عبارت و تعبیر است، و افعال و کردار او مجرّد تفهیم است، ذات او حقیقت است و کنهش، جدائی او از خلق، بقاء او حدّ و مرز سایر پدیده‌هاست، هر کس بخواهد اوصاف خدا را دریابد، او را نشناخته است، و هر کس بخواهد با فکر خود بر او احاطه پیدا کند در واقع از او گذشته و او را پشت سر نهاده و بر چیز دیگری (که ساخته فکر او است) احاطه پیدا کرده است، و هر کس بخواهد کنه او را دریابد به خطا رفته است.

هر که بگوید: چگونه است؟ او را (به مخلوقاتش) تشبیه نموده است، و هر که بگوید: چرا و از چه راهی موجود شده است؟ در واقع برای او علّت تصوّر کرده است، و هر کس بگوید: از چه موقع بوده است؟ برای او وقت و زمان

ص: ۳۰۶

تصوّر کرده است، و هر کس بگوید: در کجا قرار دارد؟ برای او جا و مکان خیال کرده است، و هر که بگوید: حدّش تا کجاست؟ برای او نهایتی فرض کرده است، و هر کس بگوید: تا چه زمانی خواهد بود؟ برای او غایت و انتهائی قرار داده

است، و هر کس چنین کند بین او و سایر موجودات حدّ مشترک قرار داده است، و هر کس بین او و مخلوقاتش حدّ مشترک قرار دهد برای او اجزاء و ابعاض پنداشته است، و هر کس او را دارای اجزاء تصوّر کند او را وصف نموده، و هر که او را وصف نماید، در مورد خداوند به خطا رفته و کارش به الحاد و کفر می‌انجامد.

و خداوند با تغییر یافتن مخلوقین، تغییری نمیکند، کما اینکه با حدّ و حدود مخلوقین (که همگی محدود هستند) محدود نمی‌شود، «أحد» است ولی نه به عنوان عدد (ی در مقابل دو، و سه و ... «۱») ظاهر و آشکار است ولی نه باین صورت که قابل لمس باشد، آشکار و هویداست ولی نه باین معنی که دیده شود، باطن و پنهان است ولی نه اینکه از مخلوقات غائب باشد، دور است ولی نه از نظر مسافت، نزدیک است ولی نه از جهت مکانی، لطیف است ولی نه از نظر جسم، موجود است ولی نه بعد از عدم، (قبل از او عدم نبوده بلکه او همیشه موجود بوده است)، فاعل است و کار انجام می‌دهد ولی نه از روی اجبار، بلکه

---

(۱)- بلکه همان طور که قبلا اشاره شد، «تک» است و بی‌همتا و دومی ندارد.

ص: ۳۰۷

با اختیار تامّ، می‌سنجد و تصمیم می‌گیرد ولی نه با نیروی فکر، تدبیر می‌کند ولی نه با حرکت، اراده می‌کند ولی نه با آهنگ، مشیّت و اراده دارد ولی نه با عزم و تصمیم، درک میکند ولی نه با آلت و وسیله حسّ، می‌شنود و می‌بیند ولی نه با گوش و چشم و یا وسیله دیگر.

زمان و مکان ندارد، چرت و پینکی و خواب او را فرانمی‌گیرد، صفات مختلف او را محدود نمی‌سازد، آلات و ادوات نیز او را مقیّد و محدود نمی‌کند، او قبل از زمان بوده است، و قبل از عدم وجود داشته است، و ازلیّتش از هر آغاز و ابتدائی فراتر بوده است، از خلقت حواسّ توسّط او معلوم می‌شود که خود فاقد این حواسّ (باصره، سامعه، لامسه، ذائقه، ...) می‌باشد، و از ایجاد عناصر معلوم می‌شود که عنصر ندارد، و از آنچه که بین اشیاء ضدّیّت برقرار کرده است دانسته می‌شود که خود، ضدّ ندارد، و با ایجاد مقارنه و هماهنگی بین امور، دانسته می‌شود که قرین و هماورد ندارد، بین نور و ظلمت، آشکاری و گنگی، خشکی و تری و سرما و گرما ضدّیت برقرار کرده است، امور نامساعد و دور از هم آنها را به دور هم جمع کرده، و امور نزدیک را از هم جدا نموده است، و پراکندگی اینها و اجتماع آنها، دلیلی است بر وجود

ص: ۳۰۸

پراکنده‌کننده و گردآورنده‌اشان، و این آیه شریفه اشاره به همین معنی دارد: «وَ مِنْ کُلِّ شَیْءٍ خَلَقْنا زَوْجَیْنِ لَعَلَّکُمْ تَذَکَّرُونَ» (سوره ذاریات آیه ۴۹)، (از هر چیزی جفت و زوج آفریدیم تا شما متذکّر شوید [و بدانید تعدّد، از صفات ممکنات است])، بین «قبل» و «بعد» در این مخلوق جدایی و فرق افکند تا همه بدانند او خود، قبل و بعد ندارد، غرائز این موجودات نشان می‌دهد که غریزه دهنده به آنان، خود غریزه ندارد، و تفاوت (یا نقص) آنها دلیلی است بر اینکه تفاوت دهنده بآنان، نقصی

ندارد و تفاوتی در ذاتش نیست، زمان‌دار بودن آنان بیان‌کننده این واقعیّت است که زمان دهنده بآنان، فاقد زمان و فراتر از آن است، بعضی را از بعض دیگر پنهان کرده تا دانسته شود، غیر از آن مخلوقات، حجاب دیگری بین او و آنها نیست.

آن زمان که مربوب (و مخلوقی) وجود نداشت، او ربّ بود (یعنی مقام ربوبیّت برایش ثابت بود)، و آن زمان که مملوک و مخلوقی نبود، او مالک علی الاطلاق و مستولی بر همه چیز بود.

(یعنی مقام مالکیّت علی الاطلاق و قدرت مطلقه برایش ثابت بود).

مترجم گوید: اگر «الهیّة» به معنی عبادت باشد، خداوند مألوه است، و عبد، آله و متألّه. و امّا اگر به معنی مالک بودن در تأثیر و تصرّف در اشیاء باشد- کما اینکه در اینجا و در بسیاری از احادیث دیگر مراد است- خداوند آله است و عبد مألوه و بر همین اساس امام علیه السّلام لفظ «اللّه» را در حدیثی (حدیث

ص: ۳۰۹

چهارم از باب ۳۱ توحید صدوق است) تفسیر فرموده است.

و آن زمان که هیچ موجودی نبود تا معلوم واقع شود، او عالم بود، و آن زمان که مخلوقی در جهان نبود، او خالق بود، و نیز آن زمان که مسموعی وجود نداشت، معنای سمع (شنیدن) در مورد او صادق بود، این طور نیست که فقطّ از وقتی دست به خلقت و آفرینش زد، خالق محسوب شود، بلکه قبل از شروع به خلقت نیز، خالقیّت در مورد او مصداق داشته است.

مترجم گوید: «یعنی خداوند از ازل متّصف به این صفات بوده است، مثلا همیشه عالم بوده است هر چند معلوم و موجودی در بین نباشد، امّا در مورد ما، علم، زمانی مصداق پیدا می‌کند که موجود و معلومی در خارج وجود داشته باشد، ولی در مورد خداوند این طور نیست، علم او «لا یتناهی» است، همه چیز را می‌داند (و به عبارت ساده‌تر، همه چیز را بلد است) هر چند چیزی موجود نباشد، برای تقریب به ذهن مثالی بزنیم: نجّاری که می‌تواند صدها نوع میز درست کند ولی هنوز هیچ کدام را ایجاد نکرده است می‌توان در موردش گفت: به صد نوع میز علم دارد، هر چند این میزها هنوز در عالم خارج تحقّق نیافته است. خداوند عالم است و علمش هم تابع نیست، بلکه علم او لا یتناهی است و منوط به وجود معلومی در خارج نمی‌باشد». (پایان کلام مترجم) چگونه میتوان غیر از این را تصوّر کرد؟ حال آنکه ابتداء و آغازی ندارد و نمیتوان با کلمه «از» که ابتداء و آغاز را نشان میدهد او را در برخی زمانها غائب فرض کرد، بلکه همیشه و در همه اوقات بوده است (بلکه او فراتر از زمان است نه محدود بزمان).

و کلماتی مثل «قد» (در زبان عربی) که نشان دهنده نزدیکی زمان مورد نظر به زمان دیگری است (مثل فعل ماضی نقلی در فارسی) نمی‌تواند نشان دهنده نزدیکی زمان او باشد (چون تمام ازمنه چه دور، و چه نزدیک همه

ص: ۳۱۰

نسبت به او یکسان هستند) و کلماتی مثل «لعلّ» (به معنی شاید) که نشانگر احتمال و عدم قطعیّت است و در مورد مخلوقین، خبر از وجود مانع یا موانعی برای حصول کاری می‌دهد در مورد او چنین مفهومی را نمی‌رساند بلکه امر و اراده خدا قطعیّ الحصول است.

و کلمه «متی» (کی؟، چه زمانی؟)، اگر چه در مورد خدا بکار می‌رود ولی نشان دهنده وقت معیّنی برای او نیست، و به کار بردن کلمه «زمان» در مورد او به این معنی نیست که خداوند مظروف است و در محدوده زمان قرار گرفته است.

و نیز کاربرد کلمه «مع» (به معنی «با») در مورد او به این معنی نیست که خداوند با چیزی قرین و همراه است.

ادوات، امثال خود را محدود می‌سازد (یعنی در حقتعالی تأثیری ندارد)، و آلات، متناسب با امثال و نظائر خویش است، و اینها، نه در خداوند بلکه در سایر اشیاء مؤثّرند، ابتداء زمانی داشتن، باعث شده است که اشیاء و موجودات قدیم نباشند، و قرب زمانی داشتن، آنها را از ازلی بودن بازداشته، و فقدان بعضی از حالات و صفات، آنها را از کمال دور ساخته است «۱»، افتراق و جدائی آنها دلیل و نشانه وجود جداکننده آنهاست، تباین و تفاوت آنها نشانه وجود تفاوت دهنده آنهاست، خالق اشیاء، توسّط آنها، بر عقول آدمیان تجلّی

---

(۱)- در ترجمه این عبارات سعی شده است معانی «مذ»، «قد»، و «لولا» که به ترتیب عبارتند از:

«ابتداء زمانی»، «قرب زمانی»، و «نبود چیزی در اثر وجود چیز دیگر» (امتناع شیء لوجود غیره) آورده شود.



کرده «۱».

و بوسیله آنها، از چشمها پنهان گردیده است، ملاک استدلال افکار در باره خداوند، همین اشیاء و موجودات است، در اشیاء تغییرات را قرار داده و دلیلشان بر اساس اشیاء است، اقرار به وحدانیّت خود را به سبب وجود این اشیا به آنها الهام فرموده است.

تصدیق و اقرار به خداوند توسّط عقول صورت می‌پذیرد، و با اقرار به خدا ایمان کامل می‌گردد، تا معرفت و شناخت نباشد دیانت کامل نمی‌شود، و تا اخلاص نباشد، معرفت و شناخت انجام نمی‌گیرد، و با اعتقاد به تشبیه، اخلاصی در بین نخواهد بود، و اگر کسی در مورد خداوند به صفاتی زائد بر ذات قائل شود (چنان که در مخلوقین دیده می‌شود)، تشبیه را نفی نکرده بلکه در واقع قائل به تشبیه شده است، هر چیزی که در مخلوق یافت شود، در خالقش وجود نخواهد داشت و هر آنچه در مورد او امکان داشته باشد، در باره صانعش محال و ممتنع خواهد بود، در مورد او حرکت و سکون وجود ندارد، چگونه امکان دارد، چیزی را که خود ایجاد کرده، در مورد خود او، مصداق یابد؟! یا آنچه را خودش آغاز کرده و به وجود آورده به سوی او بازگشته، و در مورد او مصداق پیدا کند؟ اگر چنین بود، نقص و کاستی و کمبود در ذاتش راه

(۱)- ترجمه این عبارت بر اساس نسخه بحار و یکی از نسخه‌های توحید است که در آنها بجای «لما تجلّی» «بها تجلّی» آمده است.



می‌یافت و کنهش، از وحدت در آمده، دارای اجزاء می‌شد، و أزلی بودن در موردش محال می‌گردید و خالق مثل مخلوق می‌شد.

اگر برای او پشت تصوّر شود، مقابل و روبرو نیز تصوّر می‌شود، و اگر برای او تمام بودن فرض شود، نقصان هم فرض می‌شود، کسی که، حدوث در باره‌اش محال نیست، چگونه می‌تواند أزلی باشد؟ کسی که ایجاد شدن در باره‌اش محال نباشد چگونه می‌تواند ایجادکننده اشیاء باشد؟ اگر چنین بود نشانه مخلوق و مصنوع بودن در او وجود می‌داشت و خود آیه و نشانه میشد (برای یک موجود أزلی دیگر) نه اینکه موجودات دیگر آیه و نشانه برای او باشند.

قول محال که مخالف حقّ و حقیقت است حجّتی در بر ندارد، و سؤال در باره خدا، فاقد جواب است، و در غیر این صورت، خداوند تعظیم و احترام نشده است، و در عقیده به اینکه خداوند به کلّی (چه در ذات، چه در صفات و افعال) با مخلوقین مباینت و غیریّت دارد، ظلم و افترائی نیست، موجود أزلی محال است که مرکّب باشد یا دوئیّت (دو تا بودن) در او راه یابد، و آنچه آغازی ندارد، محال است مخلوق باشد و آغاز و انجامی برایش تصوّر شود.

معبودی نیست، جز «اللّه» که بزرگ و بلند مرتبه است، کسانی که خدا را



با دیگر موجودات یکسان می‌دانند، دروغ گفته‌اند و به ضلالت بزرگی دچار گشته‌اند و به وضوح و آشکارا زیان نموده‌اند. و درود خدا بر محمّد و اهل بیت پاکش باد.

## باب ۱۲ باب مناظره حضرت رضا- علیه السّلام- در حضور مأمون با اهل ادیان در باره توحید

۱- از حسن بن محمّد نوفلیّ «۱» هاشمیّ چنین نقل شده است: زمانی که علیّ بن موسی الرّضا علیهما السّلام بر مأمون وارد شدند، مأمون به فضل بن سهل دستور داد تا علمای أدیان و متکلّمین مثل جاثلیق (عالم بزرگ نصاری)، رأس الجالوت (عالم بزرگ یهود)، رؤسای صابئین (منکرین دین و شریعت و خدا و پیامبر)، هربذ بزرگ (عالم بزرگ زردشتیان) و زردشتی‌ها، عالم رومیان و علماء علم کلام را گرد هم آورده تا گفتار و عقائد حضرت رضا و نیز اقوال آنان را

(۱)- ناگفته نماند که روات این خبر همگی «مهمل» اند (یعنی در کتب رجال ذکر نشده‌اند) بجز «نوفلی» که ثقه است و طبق گفته نجاشی کتابی دارد.

ص: ۳۱۴

بشنود. فضل بن سهل نیز آنان را فراخواند و مأمون را از حضور آنان مطّلع نمود.

مأمون دستور داد، ایشان را نزد او ببرند، سپس بعد از خوش آمد گویی به آنان چنین گفت: شما را برای امر خیری فرا خوانده‌ام، مایلم با پسر عمویم که از مدینه به اینجا آمده مناظره کنید، فردا أوّل وقت به اینجا بیایید و کسی از این دستور سرپیچی نکند، آنها نیز اطاعت کرده و گفتند: إن شاء اللّٰه فردا اوّل وقت در اینجا حاضر خواهیم بود.

نوفلیّ گوید: ما در نزد امام رضا علیه السّلام مشغول صحبت بودیم که ناگاه «یاسر»، خادم حضرت رضا علیه السّلام وارد شده گفت: مولای من! امیر المؤمنین به شما سلام رسانده و فرمود: برادرت فدایت باد! علمای ادیان مختلف، و علمای علم کلام همگی نزد من حضور دارند، آیا تمایل دارید نزد ما بیائید و با آنان بحث و گفتگو کنید؟ و اگر تمایل ندارید خود را به زحمت نیندازید، و اگر دوست داشته باشید ما به خدمت شما بیائیم، برای ما مشکل نیست،

ص: ۳۱۵

حضرت فرمودند: به او سلام برسان و بگو متوجّه منظور شما شدم، و إن شاء اللّٰه خودم فردا صبح خواهم آمد.

نوفلیّ ادامه داد: وقتی یاسر رفت، حضرت رو به ما کرده فرمودند: نوفلیّ! تو عراقیّ هستی و عراقیّ‌ها طبع ظریف و نکته‌سنجی دارند، نظرت در باره این گردهمائی از علمای ادیان و اهل شرک توسّط مأمون چیست؟ عرضکردم:

میخواهد شما را بیازماید، و کار نامطمئنّ و خطرناکی کرده است، حضرت فرمودند: چطور؟ عرض کردم: متکلّمین و اهل بدعت، مثل علماء نیستند، چون عالم، مطالب درست و صحیح را انکار نمی‌کند، ولی آنها همه، اهل إنکار و مغالطه‌اند، اگر بر اساس وحدانیّت خدا با آنان بحث کنید، خواهند گفت:

وحدانیّتش را ثابت کن، و اگر بگوئید: محمّد صلی اللّٰه علیه و آله رسول خداست، می‌گویند: رسالتش را ثابت کن، سپس مغالطه می‌کنند و باعث می‌شوند خود شخص، دلیل خود را باطل کند و دست از حرف خویش بردارد، قربانت گردم،

ص: ۳۱۶

از آنان بر حذر باشید، مواظب خودتان باشید! حضرت تبسّمی فرمودند و گفتند: ای نوفلیّ! آیا می‌ترسی آنان ادلّه مرا باطل کنند و مجابم کنند؟! گفتم:

نه بخدا، در باره شما چنین ترسی ندارم و امیدوارم خداوند شما را بر آنان پیروز کند.

حضرت فرمودند: ای نوفلیّ! می‌خواهی بدانی چه زمان مأمون پشیمان می‌شود؟ گفتم: بله، فرمود: زمانی که ببیند با اهل تورات با توراتشان و با اهل انجیل با انجیلشان و با اهل زبور با زبورشان و با صابئین به عبری و با زردشتیان به فارسی و با رومیان به رومی و با هر فرقه‌ای از علماء به زبان خودشان بحث میکنم، و آنگاه که همه را مجاب کردم و در بحث بر همگی پیروز شدم و همه آنان سخنان مرا پذیرفتند، مأمون خواهد دانست آنچه که در صددش می‌باشد، شایسته او نیست، در این موقع است که مأمون پشیمان خواهد شد. و لا حول و لا قوّة إلّا باللّه العلیّ العظیم (هر نیرو و قدرتی، از جانب خداوند است).



بامدادان، فضل بن سهل نزد ما آمد و گفت: قربانت گردم، پسر عمویت منتظر شماست و همه علماء و مدعوّین آمده‌اند، کی تشریف می‌آورید؟

حضرت فرمودند: شما زودتر بروید، من هم- بخواست خدا- خواهم آمد.

سپس وضوء گرفته، مقداری سویق (نوشیدنی یا آش و یا حلیم) میل فرمودند، و قدری نیز به ما دادند، آنگاه همگی خارج شده نزد مأمون رفتیم، مجلس مملوّ از جمعیّت بود، محمّد بن جعفر (عموی حضرت رضا علیه السّلام) به همراه گروهی از سادات و نیز فرماندهان لشکر در آن مجلس حضور داشتند.

زمانی که امام رضا علیه السّلام وارد شدند، مأمون، محمّد بن جعفر و تمام سادات حاضر در مجلس به احترام آن حضرت برخاستند، حضرت و مأمون نشستند ولی بقیّه همان طور ایستاده بودند تا اینکه مأمون دستور داد بنشینند، و مأمون مدّتی با حضرت گرم صحبت بود، سپس رو به جاثلیق کرده، گفت: ای جاثلیق! ایشان، علیّ بن موسی بن جعفر و پسر عموی من و از فرزندان فاطمه



- دختر پیامبرمان- و علیّ بن ابی طالب- صلوات اللّه علیهم- هستند، دوست دارم با ایشان صحبت کنی و بحث نمایی و حجّت آوری و انصاف بدهی.

جاثلیق گفت: ای امیر مؤمنین! چگونه با کسی بحث کنم که به کتابی استدلال می‌کند که من آن را قبول ندارم، و به گفتار پیامبری احتجاج می‌کند که من به او ایمان ندارم؟ حضرت فرمودند: ای مرد مسیحی؟ اگر از انجیل برای تو دلیل بیاورم، آیا می‌پذیری؟ جاثلیق گفت: آیا می‌توانم آنچه را انجیل فرموده، ردّ کنم؟ به خدا سوگند علی رغم میل باطنی‌ام، خواهم پذیرفت، حضرت فرمودند: حال، هر چه می‌خواهی بپرس و جوابت را دریافت کن.

جاثلیق پرسید: در باره نبوّت عیسی و کتابش چه عقیده‌ای داری؟ آیا منکر آن دو هستی؟ حضرت فرمودند: من به نبوّت عیسی و کتابش و به آنچه امّتش را بدان بشارت داده و حواریّون نیز آن را پذیرفته‌اند ایمان دارم و به هر «عیسی» ای که به نبوّت محمّد صلی اللَّه علیه و آله و کتابش ایمان نداشته و امّت خود را به او بشارت نداده، کافرم، جاثلیق گفت: مگر هر حکمی نیاز به دو شاهد عادل ندارد؟

حضرت فرمودند: چرا، او گفت: پس دو شاهد عادل از غیر همکیشان خود که

ص: ۳۱۹

مسیحیّت نیز آنان را قبول داشته باشد، معرّفی کن، و از ما هم، از غیر همکیشانمان دو شاهد عادل بخواه، حضرت فرمودند: حالا سخن به انصاف گفتی، آیا شخص عادلی را که نزد حضرت مسیح مقام و منزلتی داشت قبول داری؟ جاثلیق گفت: این شخص عادل کیست؟ اسم او را بگو، حضرت فرمودند: در باره یوحنّا دیلمیّ چه میگوئی؟ گفت: به به! محبوب‌ترین شخص نزد مسیح را نام بردی، حضرت فرمودند: تو را قسم می‌دهم آیا در انجیل چنین نیامده که یوحنّا گفت: مسیح مرا به دین محمّد عربی آگاه کرد و مژده داد که بعد از او خواهد آمد و من نیز به حواریّون مژده دادم و آنها به او ایمان آوردند، جاثلیق گفت: بله، یوحنّا از قول حضرت مسیح چنین مطلبی را نقل کرده است و نبوّت مردی را مژده داده و نیز به اهل بیت و وصیّ او بشارت داده است و معیّن نکرده که این موضوع چه زمانی اتّفاق خواهد افتاد و آنان را نیز بر ایمان معرّفی نکرده است تا آنها را بشناسیم، حضرت فرمودند: اگر کسی که بتواند انجیل را بخواند در اینجا حاضر کنیم و مطالب مربوط به محمّد و اهل بیت و امّتش را

ص: ۳۲۰

برایت تلاوت کند، آیا ایمان می‌آوری؟ گفت: حرف خوبی است، حضرت به نسطاس رومی فرمودند: سفر ثالث «۱» انجیل را تا چه حدّی از حفظ هستی؟

گفت: به تمام و کمال آن را حفظ هستم. سپس رو به رأس الجالوت نموده، فرمودند: آیا انجیل خوانده‌ای؟ گفت: بله، حضرت فرمودند: من سفر ثالث را می‌خوانم، اگر در آنجا مطلبی در باره محمّد و اهل بیت او- سلام اللَّه علیهم- و نیز امّتش بود، شهادت دهید و اگر مطلبی در این باره نبود، شهادت ندهید، آنگاه حضرت شروع به خواندن سفر ثالث کردند و وقتی به مطلب مربوط به پیامبر صلی اللَّه علیه و آله رسیدند، وقف کرده فرمودند: تو را به حقّ مسیح و مادرش قسم می‌دهم، آیا دانستی که من عالم به انجیل هستم؟ گفت: بله، سپس مطلب مربوط به محمّد و اهل بیت و امّتش را تلاوت فرمود، گفت: حال چه میگوئی؟

این عین گفتار حضرت مسیح علیه السّلام است، اگر مطالب انجیل را تکذیب کنی، موسی و عیسی علیهما السّلام را تکذیب کرده‌ای و اگر این مطلب را منکر شوی، قتلت

(۱)- لازم به تذکّر است که انجیل «سفر» ندارد و این اصطلاح مربوط است به تورات، شاید در اینجا تصحیفی رخ داده است و در اصل «الاصحاح الثالث» بوده.

ص: ۳۲۱

واجب است، زیرا به خدا و پیامبر و کتابت کافرشده‌ای، جاثلیق گفت: مطلبی را که از انجیل برایم روشن شود انکار نمی‌کنم، بلکه بدان اذعان دارم، حضرت فرمودند: شاهد بر اقرار او باشید.

حضرت ادامه دادند: آنچه می‌خواهی بپرس، جاثلیق پرسید: حواریّون حضرت مسیح و نیز علماء انجیل چند نفر بودند؟ حضرت فرمودند: از خوب کسی سؤال کردی، حواریّون دوازده نفر بودند که عالمترین و فاضلترین آنان، ألوقا بود.

و علمای مسیحی‌ها سه نفر بودند، «یوحنّا» ی اکبر در «أج»، «یوحنّا» در «قرقیسیا» و «یوحنّا» دیلمیّ در رجّاز و مطالب مربوط به پیامبر اکرم صلی اللَّه علیه و آله و سلّم و اهل بیت و امّتش نزد او بوده و هم او بود که امّت عیسی و بنی اسرائیل را به نبوّت حضرت محمّد و اهل بیت و امّتش، مژده داد.

آنگاه فرمود: ای مسیحی! به خدا سوگند ما به «عیسی» ای که به محمّد صلی اللَّه علیه و آله ایمان داشت، ایمان داریم، و نسبت به «عیسی» ی شما ایرادی نداریم

ص: ۳۲۲

بجز ضعف و ناتوانی و کمی نماز و روزه‌اش، جاثلیق گفت: بخدا قسم، علم خود را فاسد نمودی و خود را تضعیف کردی، گمان می‌کردم تو عالمترین فرد در بین مسلمانان هستی، حضرت فرمودند: مگر چطور شده است؟ او گفت:

می‌گویی: عیسی ضعیف بود و کم روزه می‌گرفت و کم نماز می‌خواند، و حال آنکه عیسی، حتّی یک روز را بدون روزه نگذراند و حتّی یک شب نخوابید، همیشه روزها روزه بود و شبها شب زنده‌دار! حضرت فرمودند: برای تقرّب به چه کسی روزه می‌گرفت و نماز می خواند؟! جاثلیق از کلام افتاد و ساکت شد.

حضرت فرمودند: می‌خواهم مطلبی از تو بپرسم؟ جاثلیق گفت: بپرس، اگر جوابش را بدانم، پاسخ می‌دهم، حضرت پرسیدند: چرا منکر هستی که عیسی، باجازه خدا مرده‌ها را زنده می‌کرد؟ جاثلیق گفت: زیرا کسی که مرده‌ها را زنده کند و نابینا و شخص مبتلا به پیسی را شفا دهد خداست، و

ص: ۳۲۳

شایسته پرستش، حضرت فرمود: یسع نیز کارهایی نظیر کارهای عیسی انجام می‌داد، بر روی آب راه می‌رفت، مرده زنده می‌کرد، نابینا و مبتلای به پیسی را شفا میداد، ولی امّتش او را خدا ندانسته و کسی او را نپرستید، «حزقیل» پیامبر نیز مثل عیسی بن مریم مرده زنده کرد، سی و پنج هزار نفر را بعد از گذشت شصت سال از مرگشان، زنده نمود.

آنگاه رو به رأس الجالوت نموده، فرمود: آیا مطالب مربوط به این عدّه از جوانان بنی اسرائیل را در تورات دیده‌ای؟ «بخت‌نصّر» آنها را از بین اسرای بنی اسرائیل که در هنگام حمله به بیت المقدس اسیر شده بودند، انتخاب کرده، به بابل برد، خداوند نیز وی را به سوی آنها فرستاد و او آنها را زنده نمود، این مطلب در تورات هست و هر کس از شما آن را انکار کند، کافر است، رأس الجالوت گفت: این مطلب را شنیده‌ایم، و از آن مطّلع هستیم، حضرت فرمود: درست است، حال دقّت کن و ببین آیا این سفر از تورات را درست می‌خوانم؟ سپس آیاتی از تورات را بر ما تلاوت فرمود، یهودی با شنیدن تلاوت و صوت آن حضرت، با تعجّب، بدن خود را به راست و چپ حرکت

ص: ۳۲۴

می‌داد، سپس رو به جاثلیق کرده، پرسیدند: آیا اینها قبل از عیسی بوده‌اند یا عیسی قبل از آنها؟ گفت: آنها قبل از عیسی بوده‌اند، حضرت فرمودند: قریش همگی نزد رسول خدا صلی اللّه علیه و آله آمدند و درخواست کردند که حضرت مرده‌هایشان را زنده کند، آن حضرت، علیّ بن ابی طالب علیهما السّلام را همراه آنان به صحرا (یا گورستان) فرستادند و فرمودند: «به صحرا (یا گورستان) برو و با صدای بلند افرادی را که اینها درخواست زنده شدن آنان را دارند، صدا بزن و تک تک نام آنان را ببر و بگو: محمّد، رسول خدا می‌گوید: به اذن خدا برخیزید! (امیر مؤمنان نیز آنان را ندا کرد) همه برخاسته، خاک‌های سر خود را می‌تکاندند».

قرشیان نیز از آنان در باره امورشان سؤال می‌کردند و در ضمن گفتند:

محمّد پیامبر شده است، مردگان از خاک برخاسته گفتند: ای کاش، ما او را درک کرده، به او ایمان می‌آوردیم «۱»، و پیغمبر نیز افراد نابینا یا مبتلا به بیماری پیسی و نیز دیوانگان را شفا داده است، با حیوانات، پرندگان، جنّ و شیاطین صحبت کرده است، ولی ما آن حضرت را خدا نمی‌دانیم، و در عین حال منکر

---

(۱)- این بخش از خبر، بیانگر یکی از معجزات رسول خدا- صلی اللّه علیه و آله- است ولی چنین معجزه‌ای در کتب دیگر ذکر نشده است، و این خود سبب شکّ و تردید در صحّت آن است خصوصا که خیلی شبیه اخبار ساختگی است.

ص: ۳۲۵

فضائل این دسته از پیامبران (عیسی، یسع، حزقیل و محمّد- صلی اللّه علیه و آله و علیهم اجمعین-) نیستیم، شما که عیسی را خدا می‌دانید، باید یسع و حزقیل را نیز خدا بدانید، چون آنان نیز مثل عیسی مرده زنده می‌کرده‌اند، و نیز معجزات دیگر حضرت عیسی را نیز انجام میدادند.

و نیز عدّه‌ای از بنی اسرائیل که تعدادشان به هزاران نفر می‌رسید، از ترس طاعون از شهر خود خارج شدند ولی خداوند جان آنان را در یک لحظه گرفت، اهل آن شهر، اطراف آنان حصاری کشیدند و آن مردگان را به همان حال رها کردند تا استخوانهایشان پوسید، پیامبری از پیامبران بنی اسرائیل از آنجا گذر می‌کرد، از کثرت استخوانهای پوسیده تعجّب کرد، خداوند عزّ و جلّ به او وحی نمود که: آیا دوست داری آنان را برایت زنده کنم تا آنان را انذار کرده و دین خود را تبلیغ کنی؟ گفت: بله، خداوند وحی فرمود که: آنان را صدا بزن! آن پیغمبر نیز چنین ندا کرد: ای استخوانهای پوسیده! به اذن خدا برخیزید! همگی زنده شدند و در حالی که خاک‌ها را از سر خود می‌زدودند، برخاستند.

ص: ۳۲۶

و همچنین ابراهیم خلیل الرّحمن علیه السّلام آن زمان که پرندگان را گرفت و تکّه تکّه نمود، و هر تکّه را بر کوهی نهاد و سپس آنها را فراخواند و آنها زنده شدند و به سوی او حرکت کردند.

و نیز موسی بن عمران علیه السّلام و هفتاد نفر همراهش که از بین بنی اسرائیل انتخاب کرده بود و همراه او به کوه رفتند و گفتند: تو خدا را دیده‌ای، او را به ما نیز نشان بده، حضرت گفتند: من او را ندیده‌ام، ولی آنان اصرار کرده گفتند:

«لَنْ نُؤْمِنَ لَکَ حَتَّی نَرَی اللَّهَ جَهْرَةً» (ما سخنان تو را تصدیق نمی‌کنیم مگر اینکه بالعیان و آشکار خدا را ببینیم- سوره بقره آیه ۵۵) در نتیجه صاعقه‌ای آنان را سوزاند و نابود ساخت.

و موسی تنها ماند و به خدا عرضه داشت: خدایا! من هفتاد نفر از بنی اسرائیل را انتخاب کردم و بهمراه خود آوردم، و حال تنها برمیگردم، چگونه ممکن است قومم سخنان مرا در مورد این واقعه بپذیرند؟ اگر می‌خواستی، هم من و هم آنان را قبلا از بین می‌بردی، آیا ما را بخاطر کار نابخردان هلاک میسازی؟ (مضمون آیه ۱۵۵ سوره اعراف)، خداوند نیز آنان را پس از مرگشان زنده نمود.

ص: ۳۲۷

سپس حضرت ادامه دادند: هیچ یک از مواردی را که برایت ذکر کردم نمی‌توانی ردّ کنی، زیرا همگی، مضمون آیاتی از تورات، انجیل، زبور و قرآن است، اگر هر کس که مرده زنده می‌کند و نابینایان و مبتلایان به پیسی و دیوانگان را شفا می‌دهد، خدا باشد، پس اینها را هم خدا بدان، حال، چه می‌گوئی؟ جاثلیق گفت: بله، حرف، حرف شماست و معبودی نیست جز اللّه.

سپس رو به رأس الجالوت نموده فرمودند: تو را به ده آیه‌ای که بر موسی بن عمران نازل شد، قسم میدهم که آیا خبر محمّد و امّتش در تورات، موجود هست؟ (و آن خبر چنین است:) «آن زمان که امّت آخر، پیروان آن شتر سوار، بیایند، و خداوند را

بسیار بسیار تسبیح گویند، تسبیحی جدید در معبدهائی نو، در آن زمان، بنی اسرائیل باید به سوی آنان و به سوی پادشاهشان روان شوند تا قلوبشان آرامش یابد، زیرا آنان شمشیرهائی بدست دارند که به وسیله آن شمشیرها از کفّار (محارب) در گوشه و کنار زمین انتقام می‌گیرند» آیا این مطلب، همین گونه در تورات مکتوب نیست؟ رأس الجالوت گفت: آری، ما نیز

ص: ۳۲۸

آن را همین گونه در تورات یافته‌ایم.

سپس به جاثلیق فرمود: با کتاب «شعیا» در چه حدی آشنا هستی؟ گفت:

آن را حرف به حرف می‌دانم و بلد هستم، سپس به آن دو فرمود: آیا قبول دارید که این مطلب از گفته‌های اوست: «ای مردم! من تصویر آن شخص سوار بر درازگوش را دیدم در حالی که لباسهائی از نور بر تن داشت و آن شتر سوار را دیدم که نورش همچون نور ماه بوده»؟ آن دو پاسخ دادند: بله، شعیا چنین چیزی گفته است، حضرت فرمودند: آیا با این گفته عیسی علیه السّلام در انجیل آشنا هستی: «من به سوی خدای شما و خدای خودم خواهم رفت، و فارقلیطا خواهد آمد».

مترجم گوید: مرحوم استاد شعرانیّ در کتاب «اثبات نبوّت» صفحه ۲۴۱ چنین میفرمایند:

«باید دانست که حضرت مسیح علیه السّلام بشارت به آمدن «فارقلیط» داد و این لغت یونانی و در اصل «پرکلیتوس» است (به کسر پاء فارسی و راء) که چون معرّبش کردند «فارقلیط» شد، و پرکلیتوس کسی است که نام او بر سر زبانها باشد و همه کس او را ستایش کند و معنی «احمد» همین است، و نزد این بنده مؤلّف، کتاب لغت یونانیّ به انگلیسی هست، آن را به آشنایان زبان انگلیسی نشان دادم، گفتند: «پرکلیتوس» را به همین معنی ترجمه کرده است، حتّی معنی تفضیلی که در «احمد» است (یعنی ستوده‌تر) و در محمّد نیست از کلمه «پرکلیتوس» یونانی نیز فهمیده می‌شود، و این کتاب لغت طبع انگلستان

ص: ۳۲۹

است، و نصارای امروز به جای این کلمه در ترجمه‌های انجیل «تسلّی دهنده» می‌آورند، و خوانندگان هر جا که این کلمه را دیدند بدانند در اصل انجیل، بجای آن کلمه «فارقلیط» است و به عقیده مسیحیان کلمه «پرکلیتوس» به فتح پاء و راء است، و گویند اگر به کسر این دو حرف بوده به معنی «احمد» بود، چون به فتح است به معنی «تسلّی دهنده» است و به عقیده ما ترجمه اوّل صحیح است، و در قرآن (سوره صفّ آیه ۶) فرمود: «وَ مُبَشِّراً بِرَسُولٍ يَأْتِي مِنْ بَعْدِي اسْمُهُ أَحْمَدُ». سپس استاد، در ادامه مطلب، ادلّه صدق مدّعای خود را بیان فرموده‌اند». (انتهای کلام مترجم) و اوست که به نفع من و به حقّ شهادت خواهد داد همان طور که من برای او شهادت دادم، و اوست که همه چیز را برای شما تفسیر خواهد کرد، و اوست که رسوائی‌های امّت‌ها را آشکار خواهد کرد، و اوست که ستون خیمه کفر را خواهد شکست، جاثلیق گفت: هر چه از انجیل بخوانی آن را قبول داریم، حضرت فرمود: آیا قبول داری این مطلب در انجیل موجود است؟ گفت: بله.

حضرت ادامه دادند: آن زمان که انجیل اوّل را گم کردید، آن را نزد چه کسی یافتید و چه کسی این انجیل را برای شما وضع نمود؟ گفت: ما فقطّ یک روز انجیل را گم کردیم و سپس آن را تر و تازه پیدا کردیم، یوحنّا و متّی آن را بر ایمان

ص: ۳۳۰

پیدا کردند، حضرت به او گفتند، چقدر نسبت به قصّه این انجیل و علماء آن بی‌اطّلاع هستی! اگر این مطلب همان طور باشد که تو می‌گویی، پس چرا در مورد انجیل دچار اختلاف شدید؟ این اختلاف در همین انجیلی است که امروزه در دست دارید، اگر مثل روز اوّل بود، در آن اختلاف نمی‌کردید، ولی من مطلب را برایت روشن می‌کنم: آن زمان که انجیل اوّل گم شد، مسیحی‌ها نزد علماء خود جمع شدند و گفتند: عیسی بن مریم که کشته شده است و انجیل را نیز گم کرده‌ایم، شما علماء چه نزد خود دارید؟ الوقا و مرقابوس گفتند: ما انجیل را از حفظ هستیم و هر روز یک شنبه یک سفر از آن را برای شما خواهیم آورد، محزون نباشید و کنیسه‌ها را خالی نگذارید، هر یک شنبه، یک سفر از آن را برای شما خواهیم خواند تا تمام انجیل جمع آوری شود، سپس الوقا، مرقابوس، یوحنّا و متی نشستند و این انجیل را پس از گم شدن انجیل اوّل برای شما نگاشتند، و این چهار نفر شاگرد شاگردان نخستین بودند، آیا این مطلب را می‌دانستی؟ جاثلیق گفت: این مطلب را تا به حال نمی‌دانستم، و

ص: ۳۳۱

از برکت آگاهی شما نسبت به انجیل، امروز برایم روشن شد، و مطالب دیگری را که تو میدانستی از شما شنیدم، قلبم گواهی می‌دهد که آنها حقّ است، از سخنان شما بسیار استفاده کردم.

حضرت فرمودند: به عقیده تو، شهادت اینها چگونه است؟ گفت:

شهادت اینها کاملا قابل قبول است، اینها علماء انجیل هستند و هر چه را تأیید کنند و بدان گواهی دهند حقّ است.

حضرت به مأمون و اهل بیتش و سایرین فرمود: شما شاهد باشید، گفتند: ما شاهدیم، سپس به جاثلیق فرمود: تو را به حقّ پسر (عیسی علیه السّلام) و مادرش (مریم علیه السّلام) قسم می‌دهم، آیا می‌دانی که متّی گفته است: مسیح، فرزند داود بن ابراهیم بن اسحاق بن یعقوب بن یهوذا بن- خضرون است و مرقابوس در باره اصل و نسب عیسی بن مریم علیهما السّلام گفته است:

او «کلمه» خداست که خداوند او را در جسد انسانی قرار داد و به صورت انسان در آمد، و الوقا گفته است: عیسی بن مریم علیهما السّلام و مادرش انسانهایی بودند از خون و گوشت که روح القدس در آنان حلول کرد، و در ضمن قبول داری که از

ص: ۳۳۲

جمله مطالب عیسی در باره خودش، این است که فرموده: «ای حواریّون! براستی و صداقت برایتان می‌گویم: هیچ کس به آسمان نخواهد رفت جز آنکه از آن فرود آمده مگر آن شتر سوار، خاتم الأنبیاء، که او به آسمان صعود می‌کند و فرود می‌آید»، نظرت در باره این سخن چیست؟ جاثلیق گفت: این سخن عیسی است و ما آن را انکار نمی‌کنیم، حضرت فرمودند: نظرت در باره شهادت و گواهی الوقا، مرقابوس و متّی در باره عیسی و اصل و نسب او چیست؟ جاثلیق گفت: به عیسی افتراء زده‌اند، حضرت به حضّار فرمودند: آیا (همین الآن) پاکی و صداقت آنان را تأیید نکرد و نگفت آنان علماء انجیل هستند و گفتارشان حقّ است و حقیقت؟! جاثلیق گفت: ای دانشمند مسلمین، دوست دارم مرا در مورد این چهار نفر معاف داری، حضرت فرمودند: قبول است، تو را معاف کردیم، حال هر چه می‌خواهی سؤال کن، جاثلیق عرض کرد: بهتر است دیگری سؤال کند، به حقّ مسیح قسم، گمان نداشتم در بین علماء مسلمین کسی مثل شما وجود داشته باشد.

حضرت رو به رأس الجالوت کرده، فرمودند: حال، من از تو سؤال کنم یا



تو سؤال می‌کنی؟ او گفت: من سؤال می‌کنم و فقطّ جوابی را می‌پذیرم که یا از تورات باشد یا از انجیل و یا از زبور داود «۱»، یا صحف ابراهیم و موسی.

حضرت فرمودند: جوابی را از من نپذیر مگر اینکه از تورات موسی یا انجیل عیسی و یا زبور داود باشد. رأس الجالوت پرسید از کجا نبوّت محمّد را اثبات میکنی؟ امام فرمود: ای یهودیّ! موسی بن عمران، عیسی بن مریم، داود خلیفه خدا در زمین، به نبوّت او گواهی داده‌اند، او گفت: گفته موسی بن- عمران را ثابت کن، حضرت فرمودند: آیا قبول داری که موسی به بنی اسرائیل سفارش نمود و گفت: «پیامبری از برادران شما خواهد آمد، او را تصدیق کنید و از او اطاعت نمائید»، حال اگر خویشاوندی بین اسرائیل (یعقوب) و اسماعیل و رابطه بین آن دو را از طرف ابراهیم علیهم السّلام می‌دانی، آیا قبول داری که بنی اسرائیل برادرانی غیر از فرزندان اسماعیل نداشتند؟ رأس الجالوت گفت:

---

(۱)- بنظر میرسد جمله «او من الانجیل او من زبور داود» اشتباهی است که از اضافات نسّاخ باشد.



بله، این، گفته موسی است و ما آن را ردّ نمی‌کنیم، حضرت فرمودند: آیا از برادران بنی اسرائیل پیامبری غیر از محمّد صلی اللّه علیه و آله آمده است؟ گفت: نه، حضرت فرمودند: آیا از نظر شما این مطلب صحیح نیست؟ گفت: آری صحیح است، ولی دوست دارم صحّت آن را از تورات برایم ثابت کنی، حضرت فرمودند: آیا منکر این مطلب هستی که تورات به شما می‌گوید: «نور از کوه طور سیناء آمد و از کوه ساعیر بر ما درخشید و از کوه فاران بر ما آشکار گردید»؟ رأس الجالوت گفت: با این کلمات آشنا هستم ولی تفسیر آنها را نمی‌دانم، حضرت فرمودند: من برایت خواهم گفت، جمله: «نور از کوه طور سیناء آمده» اشاره به وحی خداوند است که در کوه طور سیناء بر موسی علیه السّلام نازل کرد، و جمله: «از کوه ساعیر بر ما درخشید»

اشاره به کوهی است که خداوند در آن بر عیسی بن- مریم علیهما السّلام وحی فرمود، و جمله «از کوه فاران بر ما آشکار گردید» اشاره به کوهی از کوههای مکّه است که فاصله‌اش تا مکّه یک روز میباشد، و «شعیا» ی پیامبر علیه السّلام طبق گفته تو و دوستانت در تورات گفته است: «دو سوار را می‌بینم

ص: ۳۳۵

که زمین برایشان می‌درخشد، یکی از آنان سوار بر درازگوشی است و آن دیگری سوار بر شتر»، سوار بر درازگوش و سوار بر شتر، کیستند؟ رأس الجالوت گفت: آنان را نمی‌شناسم، معرّفی‌شان کن، حضرت فرمودند: آن که بر درازگوش سوار است، عیسی علیه السّلام است و آن شترسوار محمّد صلی اللّٰه علیه و آله، آیا این مطلب تورات را منکر هستی؟ گفت: نه، انکار نمی‌کنم.

آنگاه حضرت سؤال کردند: آیا حیقوق پیامبر علیه السّلام را می‌شناسی؟ گفت:

بله، می‌شناسم، حضرت فرمودند: حیقوق چنین گفته است- و کتاب شما نیز همین مطلب را می‌گوید-: خداوند از کوه فاران «بیان» را آورد و آسمانها از تسبیح گفتن محمّد و امّتش پر شده است، سوارانش را بر دریا و خشکی سوار می‌کند- و کنایه از تسلّط امّت اوست بر دریا و خشکی-، بعد از خرابی بیت المقدس کتابی جدید برای ما می‌آورد- و منظور از کتاب فرقان است- آیا به این مطالب ایمان داری؟ رأس الجالوت گفت: این مطالب را حیقوق گفته است و ما منکر آن نیستیم.

ص: ۳۳۶

حضرت فرمودند: داود در زبورش- که تو نیز آن را می‌خوانی- گفته است:

«خداوندا! برپا برپاکننده سنّت بعد از فترت را مبعوث کن»، آیا پیامبری غیر از محمّد صلی اللّٰه علیه و آله را می‌شناسی که بعد از دوران فترت، سنّت (الهی) را احیاء و برپا کرده باشد؟! رأس الجالوت گفت: این سخن داود است و آن را قبول دارم و منکر نیستم، ولی منظورش عیسی بوده است و روزگار عیسی همان دوران فترت است، حضرت فرمودند: تو نمی‌دانی، و اشتباه می‌کنی، عیسی با سنّت تورات مخالفت نکرد بلکه موافق آن سنّت و روش بود تا آن هنگام که خداوند او را به نزد خود بالا برد، و در انجیل چنین آمده است: «پسر زن نیکوکار می‌رود و فارقلیطا بعد از او خواهد آمد و او کسی است که سنگینی‌ها و سختی‌ها را آسان کرده و همه چیز را برایتان تفسیر می‌کند، و همان طور که من برای او شهادت می‌دهم او نیز برای من شهادت می‌دهد، من امثال را برای شما آوردم و او تأویل را برایتان خواهد آورد»، آیا به این مطلب در انجیل ایمان داری؟

گفت: بله، آن را انکار نمی‌کنم. حضرت فرمودند: ای رأس الجالوت! از تو در

ص: ۳۳۷

باره پیامبرت موسی بن عمران سؤال می‌کنم، عرض کرد: بفرمائید، فرمود: چه دلیلی بر نبوّت موسی هست؟ مرد یهودی گفت: معجزاتی آورد که انبیاء پیشین نیاورده بودند، حضرت فرمودند: مثل چه چیز؟ گفت مثل شکافتن دریا و تبدیل کردن عصا به مار و ضربه زدن به سنگ و روان شدن چند چشمه از آن، ید بیضاء (دست سفید و درخشنده) و نیز آیات و نشانه‌هایی که دیگران قدرت بر آن نداشتند و ندارند، حضرت فرمودند: در مورد اینکه دلیل موسی بر حقّانیّت دعوتش این بود که کاری کرد که دیگران نتوانستند انجام دهند، درست می‌گویی، حال، هر کس که ادّعای نبوّت کند سپس کاری انجام دهد که دیگران قادر به انجام آن نباشند آیا تصدیقش بر شما واجب نیست؟ گفت:

نه، زیرا موسی به خاطر قرب و منزلتش نزد خداوند، نظیر نداشت و هر کس که ادّعای نبوّت کند، بر ما واجب نیست که به او ایمان بیاوریم، مگر اینکه معجزاتی مثل معجزات موسی داشته باشد، حضرت فرمودند: پس چگونه به انبیائی که قبل از موسی علیهم السّلام بودند ایمان دارید و حال آنکه آنان دریا را نشکافتند و از

ص: ۳۳۸

سنگ، دوازده چشمه ایجاد نکردند، و مثل موسی، «ید بیضاء» نداشتند، و عصا را به مار تبدیل نکردند، یهودی گفت: من که گفتم، هر گاه برای اثبات نبوّتشان معجزاتی بیاورند- هر چند غیر از معجزات موسی باشد- تصدیقشان واجب است.

حضرت فرمودند: پس چرا به عیسی بن مریم ایمان نمی‌آوری؟ با اینکه او مرده زنده می‌کرد و افراد نابینا و مبتلا به پیسی را شفا می‌داد و از گل، پرنده‌ای گلی می‌ساخت و در آن می‌دمید و آن مجسّمه گلی به اذن خداوند به پرنده‌ای زنده تبدیل می‌شد؟ رأس الجالوت گفت: می‌گویند که او این کارها را انجام می‌داد، ولی ما ندیده‌ایم، حضرت فرمودند: آیا معجزات موسی را دیده‌ای؟ آیا اخبار این معجزات از طریق افراد قابل اطمینان به شما نرسیده است؟ گفت:

بله، همین طور است، حضرت فرمودند: خوب، همچنین در باره معجزات عیسی بن مریم علیهما السّلام اخبار متواتر برای شما نقل شده است، پس چرا موسی را

ص: ۳۳۹

تصدیق کردید و به او ایمان آوردید ولی به عیسی ایمان نیاوردید؟ مرد یهودی جوابی نداد، حضرت ادامه دادند: و همچنین است موضوع نبوّت محمّد صلی اللّه علیه و آله و نیز هر پیامبر دیگری که از طرف خدا مبعوث شده باشد، و از جمله معجزات پیامبر ما این است که یتیمی بوده فقیر که چوپانی می‌کرد و اجرت می‌گرفت، دانشی نیاموخته بود و نزد معلّمی نیز آمد و شد نداشت و با همه این اوصاف، قرآنی آورد که قصص انبیاء علیهم السّلام و سرگذشت آنان را حرف به حرف در بر دارد و اخبار گذشتگان و آیندگان را تا قیامت بازگو کرده است و از اسرار آنها و کارهائی که در خانه انجام می‌دادند خبر می‌داد، و آیات و معجزات بی‌شماری ارائه داد، رأس الجالوت گفت: مسأله عیسی و محمّد از نظر ما به ثبوت نرسیده است و برای ما جائز نیست به آنچه که ثابت نشده است ایمان آوریم، حضرت فرمودند: پس شاهدی که برای عیسی و محمّد صلی اللّه علیه و آله گواهی داد، شهادت باطل داده است؟ یهودی جوابی نداد.

آنگاه حضرت، هربذ بزرگ (بزرگ زردشتیان) را فراخواند و فرمود: دلیل تو به پیامبری زردشت چیست؟ گفت: چیزهائی آورده که قبل از او کسی

ص: ۳۴۰

نیاورده است، البتّه ما، خود او را ندیده‌ایم ولی اخباری از گذشتگان ما در دست است که او چیزهایی را که دیگران حلال نکرده‌اند بر ما حلال کرد، لذا از او پیروی میکنیم، حضرت فرمودند: مگر نه این است که به خاطر اخباری که به شما رسیده، از او پیروی می‌کنید؟ گفت: بله همین طور است، حضرت فرمودند: سایر امّت‌های گذشته نیز چنین‌اند، اخباری مبنی بر دین پیامبران و موسی، عیسی و محمّد- صلوات اللَّه علیهم- به دستشان رسیده است، عذر شما در عدم ایمان به آنان و ایمان بغیر آنان بدین امور چیست؟ هربذ خشکش زد!! سپس حضرت خطاب به جمعیّت فرمودند: اگر در بین شما، کسی مخالف اسلام هست و می‌خواهد سؤال کند، بدون خجالت و رودربایستی سؤال کند، در این موقع عمران صابیّ که یکی از متکلّمین بود، برخاست و گفت: ای دانشمند! اگر دعوت به پرسش نکرده بودی، اقدام به سؤال نمی‌کردم، من به کوفه، بصره، شام و جزیره سفر نموده، با متکلّمین بسیاری برخورد کرده‌ام ولی کسی را نیافته‌ام که بتواند وجود «واحد» ی را که غیر از او کس

ص: ۳۴۱

دیگری قائم به وحدانیّت نباشد را برایم ثابت کند، آیا اجازه پرسش به من میدهی؟ حضرت فرمودند: اگر در بین جمعیّت عمران صابی حاضر باشد، حتما تو هستی، گفت: بله خودم هستم، حضرت فرمودند: بپرس ولی انصاف را از دست مده و از سخن باطل و فاسد و منحرف از حقّ بپرهیز، عمران گفت:

بخدا قسم ای سرورم، فقط می‌خواهم چیزی را برایم ثابت کنی که بتوان به آن چنگ بزنم و تمسّک جویم و به سراغ چیز دیگر نروم، حضرت فرمودند: آنچه می‌خواهی بپرس، اهل مجلس همگی ازدحام کردند و به یک دیگر نزدیک شدند، عمران گفت: اوّلین موجود و آنچه را خلق کرد چه بود؟ حضرت فرمودند: سؤال کردی، پس خوب دقّت کن! «واحد» همیشه واحد بوده، همیشه موجود بوده، بدون اینکه چیزی به همراهش باشد، بدون هیچ گونه حدود و اعراضی، و همیشه نیز این گونه خواهد بود، سپس بدون هیچ سابقه قبلی، مخلوقی را با گونه‌ای دیگر آفرید، با اعراض و حدودی مختلف، نه آن را در چیزی قرار داد، و نه در چیزی محدود نمود و نه به مانند و مثل چیزی، ایجادش کرد، و نه چیزی را مثل او نمود، و بعد از آن، مخلوقات را به صور

ص: ۳۴۲

مختلف و گوناگون، از جمله: خالص و ناخالص، مختلف و یکسان، به رنگها و طعمهای متفاوت آفرید، بدون اینکه نیازی به آنها داشته باشد و یا برای رسیدن به مقام و منزلتی به این خلقت محتاج باشد و در این آفرینش، در خود، زیادی یا نقصانی ندید، آیا این مطالب را می‌فهمی؟ گفت، بله به خدا، ای سرورم.

حضرت ادامه دادند، و بدان که، اگر خداوند، به خاطر نیاز و احتیاج، مخلوقات را خلق می‌کرد، فقطّ چیزهایی را خلق می‌کرد که بتواند از آنها برای برآوردن حاجتش کمک بگیرد، و نیز در این صورت شایسته بود که چندین برابر آنچه خلق کرده بود، خلق کند، زیرا هر قدر اعوان و انصار بیشتر باشند، شخص کمک‌گیرنده قوی‌تر خواهد شد، و نیز در این صورت حاجت‌ها تمامی نداشت زیرا هر آفرینشی که انجام می‌داد، حاجت دیگری در او ایجاد می‌شد «۱»، و به این خاطر می‌گویم: مخلوقات را از روی نیاز نیافریده است، بلکه با آفرینش مخلوقات، از یکی به دیگری منتقل می‌نماید و بعضی را بر بعضی دیگر برتری می‌دهد بدون اینکه محتاج شخص برتر باشد یا بخواهد از آن دیگری که زیردست قرار گرفته انتقام بگیرد، به این علّت آفرینش کرده «۲».

---

(۱)- مثل مردم که برای هر چیزی، نیاز به چیز دیگر دارند.

(۲)- یعنی به سبب نیاز مخلوقات به یک دیگر و ایجاد برتری بعضی بر بعض دیگر، تا امتحان و آزمایش که علّت خلقت است محقّق شود.

ص: ۳۴۳

عمران سؤال کرد: آیا آن موجود، به خودی خود، نزد خود، معلوم بود؟

(و به خودش علم داشت؟) حضرت فرمودند: جز این نیست که علم و شناخت هر چیز برای تمیز آن از غیر است، و برای اینست که موجودیّتش ثابت و شناخته شود، و در آنجا وجود محض بود و غیری نبود تا تمییز لازم باشد، و ضرورتی باشد که امتیاز هر یک معلوم گردد، جز وجود بحت بسیط، چیز دیگری نبود تا لازم آید حدّ هر یک معلوم گردد، آیا فهمیدی ای عمران؟! گفت: آری ای سرور من، پس اکنون بفرما به چه چیز میدانست آنچه را که می‌دانست؟ یعنی به چه وسیله‌ای آنچه را که دانسته است، بدان آگاهی یافته؟

آیا به توسّط ضمیر بوده است، یا چیزی غیر از آن؟

مترجم گوید: منظور صورت حاصله از ذات معلوم در نفس عالم میباشد.

و نیز هدف عمران از این سؤال، ظاهرا این بوده است که با اثبات «ضمیر» و یا هر چیز دیگری در خداوند، وحدانیّت (تک بودن و وحدت مطلقه) ذات اقدس الهی را مورد تشکیک قرار دهد، و حضرت با این بیان، «علم حصولی» را در مورد خداوند مردود دانسته‌اند و وحدت مطلقه (جزء ناپذیر بودن) خداوند را اثبات نموده‌اند.

حضرت فرمودند: اگر علم او از طریق «ضمیر» (و آن صورت حاصله در اندیشه) انجام بپذیرد، آیا می‌توان برای شناخت آن «ضمیر» حدّ و حدودی قرار

ص: ۳۴۴

نداد؟ گفت: نه نمی‌توان، امام ادامه دادند: آن ضمیر چیست؟ عمران جوابی نداد! سپس فرمودند: باکی نیست. حال اگر از تو در باره «ضمیر» بپرسم، که آیا آن را با «ضمیر» دیگری باز می‌شناسی، اگر بگوئی آری، در واقع حرف و ادّعای خودت را باطل کرده‌ای، ای عمران! آیا شایسته نیست بدانی که «واحد» یا «ضمیر» وصف نمی‌شود؟ و چنان نیست که از برایش غیر از کرد و کار گفته نشود، و او چنان نیست که در باره‌اش جهات و أجزاء، توهّم و خیال شود، و یا در باره او، جهات و اجزاء مختلف مثل جهات و اجزاء مخلوقین قابل تصوّر گردد، این را خوب بفهم و دانسته‌های صحیح خود را بر آن اساس قرار بده.

عمران سؤال کرد: آیا مرا در باره کیفیّت حدود خلقتش و معانی و انواع آن آگاه میکنی؟ حضرت فرمودند: سؤالت را کردی، اکنون خوب دقّت کن تا بفهمی: حدود خلق خداوند شش نوع است، لمس کردنی، وزن کردنی، دیدنی، چیزی که وزن «۱» ندارد که همان روح است و نوعی دیگر که دیدنی است ولی وزن ندارد و قابل لمس و حسّ نیست، و رنگ ندارد و قابل چشیدن نیست و

(۱)- در نسخه‌ای از کتاب: «ما لا لون له» به معنای بی‌رنگ آمده است.

ص: ۳۴۵

اندازه و عرض و صورت و طول و عرض نیز ندارد، و از جمله آنها عمل و حرکاتی است که اشیاء را می‌سازد و از حالی به حال دیگر تغییرش می‌دهد و زیاد و کم میکند، امّا اعمال و حرکات میروند و زمانی بیشتر از آنچه برای آنها نیاز بوده ندارند، پس هر گاه فراغ و خلاصی از آن فعل حاصل شود، آن نیست شده و برود و اثرش باقی بماند، و جاری مجرای سخن است که میرود و تنها اثرش باقی می‌ماند.

عمران گفت: بفرمائید اگر خالق «واحد» باشد، چیزی غیر از او نباشد و نیز چیزی به همراهش نباشد، آیا آفرینش خلق، خود تغییری نمی‌کند؟

حضرت فرمود: خدا بوده، و با خلقت خلائق تغییر نمیکند، بلکه مخلوقات با تغییرهایی که خدا در آنها ایجاد می‌کند، تغییر می‌کنند، عمران پرسید: ما خدا را با چه چیز شناخته‌ایم؟ حضرت فرمودند: با چیزی غیر از او، پرسید:

غیر او چیست؟ حضرت فرمودند: مشیّت او، اسم او و صفت او و هر چیز دیگر شبیه به اینها، و همگی اینها مخلوق، حادث و تدبیرشده خداوند هستند.

ص: ۳۴۶

عمران پرسید: او چیست؟ حضرت فرمودند: نور است، به این معنی که مخلوقاتش را- چه از اهل آسمان باشند چه از اهل زمین- هدایت می‌کند و بجز بیان و اثبات وحدانیّت او بیان چیزی دیگر بر من واجب نیست.

عمران پرسید: آیا مگر این طور نیست که قبل از آفرینش ساکت بوده، سپس به نطق آمده است؟ حضرت فرمودند: سکوت در جایی معنی دارد که قبلا نطقی در بین باشد، به عنوان مثال، در مورد چراغ «ساکت» گفته نمی‌شود.

و نیز در مورد کار چراغ، گفته نمی‌شود: «چراغ درخشید»، زیرا «نور» و «درخشش»، «کار» و «وجود» ی از چراغ نیستند بلکه چیزی جز چراغ نیستند و فعل چراغ محسوب نمیشوند و خود چیزی جز نور نیستند، پس هنگامی که ما را روشنی می‌بخشد، گوئیم از برای ما روشن شد و ما روشنی جستیم، و تو بآن روشنی امر خود را می‌یابی، در کار خویش بینا میگردی.

عمران گفت: من گمان می‌کردم، خالق با آفریدن مخلوقات و تغییری که در کارش ایجاد می‌شود از حالت خود دگرگون می‌گردد، حضرت فرمودند:

ص: ۳۴۷

سخن محالی گفتی که موجود تغییر می‌کند، مگر اینکه چیزی آن را تغییر دهد، آیا دیده‌ای که تغییر آتش آن را تغییر دهد؟ یا تا حال دیده‌ای که حرارت خودش را بسوزاند؟ یا هیچ دیده‌ای که شخص بینا، بینائی خود را ببیند؟

عمران گفت: نه، ندیده‌ام، حال بفرمائید آیا او در مخلوقات است یا مخلوقات در اویند؟ حضرت فرمودند: او برتر از این حرفهاست، نه او در مخلوقات است و نه مخلوقات در اویند، والاتر و برتر از این حالت است، حال به حول و قوّه الهی برایت توضیح خواهم داد، بگو ببینم آیا تو در آینه هستی یا آینه در تو؟ اگر هیچ کدام در دیگری نیستید چگونه خودت را در آینه می‌بینی؟

گفت، توسّط نوری که بین من و آن هست، حضرت فرمودند: آیا آن نور را- بیشتر از آنچه در چشم خود می‌بینی- در آینه می‌بینی؟ گفت: بله، حضرت فرمودند: به ما نشانش بده، عمران جوابی نداد، حضرت فرمودند: از نظر من، نور بدون اینکه در یکی از شما دو تا باشد، تو و آینه را به خودتان نشان داده است، این موضوع مثالهای دیگری هم دارد که جاهل را در آنها راهی نیست،

ص: ۳۴۸

خداوند را داستان بالاتر است.

سپس رو به مأمون نموده، فرمودند: وقت نماز شده است، عمران گفت:

مولای من، سؤال مرا قطع نکن، دلم نرم شده است! فرمودند: نماز میگذاریم و بازمی‌گردیم، سپس برخاستند و مأمون نیز از جای برخاست، حضرت در داخل (اندرونی) نماز خواندند و مردم به امامت محمّد بن جعفر (عموی حضرت) در بیرون نماز گزاردند، سپس بیرون آمده و به جای خود بازگشتند و عمران را فراخوانده، فرمودند: سؤالهایت را عنوان کن، گفت: بفرمائید:

آیا یکتائی خداوند به حقیقت درک می‌شود یا از روی وصف؟ حضرت فرمودند: خداوند ایجادکننده یکتا، همان موجودی که از اوّل بوده است، همیشه یکتا بوده بدون اینکه چیزی به همراهش باشد، تک است و دومی ندارد، نه معلوم است و نه مجهول، نه محکم است و نه متشابه، نه در یادهاست و نه فراموش شده، و نه چیزی است که نام چیز دیگری از اشیاء غیر از خودش بر او نهاده شود، این طور نیست که از وقتی (خاصّ) موجود شده باشد، و تا وقت



(معیّنی) باقی بماند، یا قائم به چیز دیگر بوده باشد، و یا تا مرز چیز دیگری برپا باشد، به چیزی تکیه نکرده، و در چیزی پنهان نشده است، و اینها همه قبل از خلقت خلق است، چون چیزی غیر از خودش نبوده است و هر صفتی بر او قرار دهی همگی صفاتی است حادث و ترجمانی است که موجب فهمیدن می‌شود.

و بدان که ابداع، مشیّت و اراده، سه اسم برای یک چیز هستند، و اوّلین ابداع، اراده و مشیّت او، حروفی بود که آنها را اصل هر چیزی قرار داد و راهنمایی بر هر مدرک، و روشنگری بر هر امر مشتبهی نمود، و به وسیله آن حروف هر چیز اعمّ از حقّ و باطل، فعل و مفعول، یا معنی و غیر معنی از هم جدا و شناخته می‌شود، و همه امور بر آنها جمع شده است، و در آفرینش این حروف برای آنها، معنای متناهی و وجودی غیر از نفس آنها، قرار نداد، زیرا آنها با ابداع و ایجاد، بوجود آمده‌اند، و نور، در اینجا، اوّلین فعل خداست، خدایی که خود نور آسمانها و زمین است، و حروف از آن فعل، به فعلیّت رسیده‌اند، و آنها حروفی هستند که اساس گفتار بر آنهاست، و عبارات همگی



از خداوند است که به خلق خود آموخته است، این حروف، سی و سه حرف هستند، بیست و هشت حرف از آنها نشانگر زبانهای (لهجه‌های) عربیّ است، و از بیست و هشت حرف، بیست و دو حرف، نشانگر زبانهای سریانی و عبریّ است، و از میان آنها پنج حرف در سائر زبانهای عجم در مناطق مختلف، زبانها، متفرّق و پراکنده است، و اینها پنج حرف هستند که از بیست و هشت حرف جدا شده‌اند، که در نتیجه حروف سی و سه حرف شد، و این پنج حرف، به دلائلی است که بیش از آنچه گفتیم جایز نیست ذکر شود. سپس حروف را بعد از احصاء نمودن و شمردن آنها «فعل» خود نمود، مثل این آیه شریفه: «كُنْ فَيَكُونُ» (موجود شو، او نیز موجود شد)، «کن» صفت و خلقت خداست، و آنچه که از آن ایجاد می‌شود، مصنوع و مخلوق است، اوّلین خلقت خداوند- عزّ و جلّ- ابداع است.

بدون وزن و حرکت است، مسموع نیست، رنگ ندارد، قابل حسّ نیست،

ص: ۳۵۱

دومین مخلوق، حروفند که وزن و رنگ ندارند، قابل شنیدن و وصف کردن هستند ولی قابل دیدن نیستند، سومین مخلوق چیزی است از همه انواع محسوس ملموس، قابل چشیدن و قابل دیدن است، و خداوند تبارک و تعالی قبل از ابداع بوده است، زیرا قبل از خداوند- عزّ و جلّ- و همراه او چیز دیگری نبوده است، و ابداع قبل از حروف بوده است و حروف چیز دیگری غیر از خود را نشان نمی‌دهند.

مأمون سؤال کرد: چطور غیر از خود چیز دیگری را نشان نمی‌دهند؟

حضرت فرمودند: زیرا، خداوند تبارک و تعالی آنها را برای معنی کنار هم جمع می‌کند، وقتی چند حرف از آنها را مثلا چهار حرف یا پنج یا شش یا بیشتر یا کمتر را در کنار هم قرار می‌دهد، برای معنایی است محدث و جدید که قبلا نبوده است، عمران پرسید: ما چگونه می‌توانیم این مطلب را (بهتر) بفهمیم؟

حضرت فرمودند: توضیح این مطلب چنین است که وقتی مقصود تو از این حروف، خود آنها باشد نه چیز دیگری، آنها را جدا جدا ذکر می‌کنی و میگوئی: ا، ب، ت، ث، ج، ح، خ تا آخر. در این صورت معنایی غیر از خود

ص: ۳۵۲

این حروف در آنها نمی‌یابی، امّا وقتی آنها را کنار هم بگذاری و اسم و صفت برای معنی مورد نظر خود بسازی، نشانگر معنی و موصوف خود خواهند بود، آیا فهمیدی؟ گفت: بله.

و بدان که صفت نمی‌تواند بدون موصوف باشد و نیز اسم بدون معنی، و حدّ بدون محدود نخواهد بود، و صفات و اسماء همگی دالّ بر کمال و وجود هستند، و به مانند حدود، مثل تربیع (چهارتایی نمودن)، تثلیث (سه‌تایی نمودن)، و تسدیس (شش‌تایی نمودن)، دلالتی بر احاطه و فراگیری ندارند، زیرا معرفت خداوند به وسیله صفات و اسماء درک می‌شود و با حدّ قرار دادن توسّط طول و عرض، قلّت و کثرت، رنگ و وزن و نظائر آنها درک نمی‌شود، و هیچ چیز از این مذکورات، در مورد خداوند- جلّ و تقدّس- مصداق ندارد تا مخلوقات بتوانند با شناخت خود، او را (توسّط این حدود) بشناسند.

و این مطلب، بالضّرورهٔ، از گفته‌ها و دلائل ما ثابت می‌شود، لکن صفات خدا، دالّ بر خداوند هستند.

و او با اسماء خویش درک می‌گردد، و با وجود مخلوقات بر وجود او

ص: ۳۵۳

استدلال می‌توان کرد، به گونه‌ای که انسان طالب (حقیقت) نیازی به دیدن با چشم یا شنیدن با گوش و لمس با دست و احاطه کردن با جان و دل نخواهد داشت.

و اگر صفات و اسماءش نشانگر او نبود، و علم مخلوق معنای او را درک نمی‌کرد، مخلوق، أسماء و صفات او را می‌پرستید، نه معنای او را، و اگر غیر از آن بود، معبود یکتا غیر از «اللّه» بود، زیرا اسماء و صفات غیر از او هستند، آیا فهمیدی؟ گفت: بله، بیشتر توضیح بدهید.

حضرت فرمودند: مبادا سخنان جاهلان گمراه و کوردل را بر زبان آری، همان کسانی که گمان دارند که خداوند برای ثواب و عقاب، در آخرت حضور دارد ولی در دنیا برای اطاعت و امیدواری بندگان، حضور ندارد، و حال آنکه اگر قرار بود حضور خداوند برای او مایه نقص و شکستگی باشد، در آخرت هم حضور نمی‌داشت، ولی این افرادی که چنین پنداری دارند، به سرگردانی دچار گشته‌اند و ندانسته، نسبت به حقّ کور و کر گشته‌اند و این آیه شریفه، به این مطلب اشاره دارد:

ص: ۳۵۴

«وَ مَنْ كانَ فِي هذِهِ أَعْمى فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمى وَ أَضَلُّ سَبِيلًا» (و هر کس در این جهان کور باشد، در آخرت نیز کور است و گمراهتر- سوره إسراء آیه ۷۲) منظور از کوری در این آیه، کوری از حقائق است، و عاقلان می‌دانند که استدلال بر آن جهان ممکن نیست جز با آنچه در این جهان است، و هر کس بخواهد با آراء خویش و از پیش خود، به آن عالم گردد و آن را درک نماید، با این کار فقطّ از درک آن حقائق فاصله می‌گیرد، زیرا خداوند، علم آن را نزد کسانی قرار داده است، که عاقل‌اند و عالم، و اهل فهم می‌باشند.

عمران گفت: برایم بگوئید آیا «ابداع» مخلوق است یا غیر مخلوق؟

حضرت فرمودند: خلقی است ساکن که با سکون درک نمی‌شود، و بدین جهت مخلوق است که: شی‌ای است پدید آمده و محدث، و خداوند است که او را ایجاد نموده و پدید آورده، و در نتیجه او «مخلوق» شده است، و به عبارت دیگر، خداوند است و مخلوقاتش، چیز سومی در این میان نیست، آنچه را خداوند خلق نماید، از مخلوق بودن سر باز نمی‌زند، و خلق خداوند یا ساکن

ص: ۳۵۵

است یا متحرّک، یا مختلف یا یکسان، یا معلوم است یا مشتبه، و هر آنچه، حدّ پذیرد، مخلوق خداوند- عزّ و جلّ- است.

و بدان هر آنچه که حواست آن را ایجاد کند، معنائی است که با حواسّ قابل درک است، و هر حسیّ، نشانگر همان چیزی است که خداوند در ادراکش برایش قرار داده است، و فهم از قلب سرچشمه می‌گیرد.

و بدان، آن یکتایی که همیشه برپا است بدون هیچ اندازه و حدودی، مخلوقی با اندازه و حدّ (مشخّص) آفرید، و آنچه را که آفرید، دو چیز بود: اندازه و چیز با اندازه و هیچ کدام رنگ و وزن نداشت و قابل چشیدن نبود، و یکی را وسیله ادراک دیگری قرار داد، و آن دو را آن گونه قرار داد که به خودی خود درک شوند و چیزی را به صورت تک، و قائم به خود، نه غیر از خود نیافرید، چون می‌خواست راهی برای استدلال بر وجود خویش و اثبات آن، قرار دهد.

خداوند، تک است و یکتا، دومی ندارد که آن دومی بخواهد او را برپا نگاه دارد و کمکش کند و یا او را حفظ کند و مصون بدارد، ولی مخلوقات با اذن و خواست خداوند، بعضی بعض دیگر را حفظ می‌کنند و نگاه می‌دارند، مردم

ص: ۳۵۶

در این مسأله با یک دیگر اختلاف کردند، تا آنجا که به سرگردانی و حیرت افتادند، و با استفاده از تاریکی، در صدد رهائی از تاریکی برآمدند، چون خداوند را با اوصاف خودشان وصف کردند (و در نتیجه به جای هدایت یافتن و به منزل مقصود رسیدن، به گمراهی افتادند) و از حقّ دور شدند، و اگر خداوند را با صفات خود خدا و مخلوقات را نیز با صفات خودشان وصف می‌کردند، به صواب سخن گفته بودند و دچار اختلاف نمی‌گشتند، ولی از آنجا که به دنبال چیزی رفتند که در آن سرگردان می‌شدند، در آن گرفتار آمدند و خداوند هر آن کس را که بخواهد به راه راست هدایت می‌فرماید.

عمران گفت: سرورم شهادت می‌دهم که او همان گونه است که وصفش نمودی، ولی سؤال دیگری برایم باقی مانده است.

حضرت فرمودند: سؤال کن، عمران پرسید: (خدا) حکیم در چه چیزی قرار دارد؟ و آیا چیزی او را احاطه نموده است؟ و آیا از چیزی (یا جایی) نه چیزی دیگر (یا جای دیگر) تغییر مکان می‌دهد؟ یا نیازی به چیزی دارد؟

حضرت فرمودند: این مطلب از پیچیده‌ترین نکاتی است که مورد سؤال مردم

ص: ۳۵۷

می‌باشد، و کسانی که دچار کاستی در عقل و فقدان علم (یا فهم) هستند آن را نمی‌فهمند، و در مقابل، عقلای منصف از درک آن عاجز نیستند، پس خوب در جواب من دقّت کن و آن را بفهم ای عمران:

امّا نکته اوّل آن: اگر (خداوند) مخلوقات را به خاطر نیاز به آنان خلق کرده بود، جائز بود که بگوئیم به سمت مخلوقاتش تغییر مکان می‌دهد چون نیاز به آنها دارد، ولی او چیزی را از روی نیاز خلق نکرده است و همیشه ثابت بوده است نه در چیزی و نه بر روی چیزی، إلّا اینکه مخلوقات یک دیگر را نگاه می‌دارند و برخی در برخی دیگر داخل شده و برخی از برخی دیگر خارج می‌شوند، و خداوند متعال با قدرت خود تمام اینها را نگاه می‌دارد، و نه در چیزی داخل می‌شود، و نه از چیزی خارج می‌گردد، و نه نگاهداری آنها او را خسته و ناتوان می‌سازد، و نه از نگاهداری آنها عاجز است، و هیچ یک از مخلوقات چگونگی این امر را نمی‌داند، مگر خود خداوند و آن کسانی که خود، آنها را بر این امر مطّلع ساخته باشد، که عبارتند از: پیامبران الهی و خواصّ و آشنایان به اسرار او، حافظان و نگاهبانان شریعت او، دستور او در یک چشم برهم زدن بلکه زودتر به اجرا در می‌آید، هر آنچه را اراده فرماید، فقطّ به

ص: ۳۵۸

او می‌گوید: موجود شو، و آن شیء نیز به خواست و اراده الهی موجود می‌شود، و هیچ چیز از مخلوقاتش از چیز دیگری به او نزدیکتر نیست و هیچ چیز نیز از چیز دیگر از او دورتر نیست، آیا فهمیدی عمران!؟ گفت: بله سرورم، فهمیدم، و گواهی می‌دهم که خداوند تعالی همان گونه است که توضیح دادی و به یکتایی وصفش نمودی، و گواهی می‌دهم که محمّد بنده اوست که به نور هدایت و دین حقّ مبعوث شده است، آنگاه رو به قبله، به سجده افتاده اسلام آورد.

حسن بن محمّد نوفلیّ گوید: وقتی سایر متکلّمین، عمران صابی را چنین دیدند- با آنکه بسیار سرسخت بود و تا به حال کسی در بحث بر او غلبه نکرده بود- هیچ کس به حضرت رضا علیه السّلام نزدیک نشد، و دیگر از حضرت سؤالی نکردند، کم کم مغرب در آمده و مأمون و حضرت رضا علیه السّلام برخاسته به داخل رفتند، و مردم نیز متفرّق شدند، من نیز با عدّه‌ای از دوستان و هم مسلکان خودمان، نشسته بودیم که محمّد بن جعفر مرا احضار کرد، به نزد او رفتم،

ص: ۳۵۹

گفت: ای نوفلیّ دیدی دوستت چه کرد؟ بخدا قسم، گمان نداشتم که علیّ بن- موسی الرّضا توان غور و غوص در چنین مسائلی را داشته باشد، او را این گونه نمی‌شناختیم که در مدینه از «کلام» صحبت کند یا علماء «کلام» بر او گرد آیند.

من گفتم: ولی حجّاج نزد او می‌آمدند و مسائل مختلفی در مورد حلال و حرام از او سؤال می‌کردند و جواب می‌گرفتند و گاهی افرادی نزد حضرت آمده با ایشان بحث و مناظره می‌کردند، محمّد بن جعفر گفت: ای ابو محمّد! می‌ترسم این مرد بر او حسد ورزد و او را مسموم نماید، یا بلائی سر او بیاورد، به او بگو از این کارها دست بردارد، گفتم: از من نخواهد پذیرفت، آن مرد می‌خواست او را امتحان نماید تا بفهمد آیا از علوم پدرانش علیهم السّلام چیزی می‌داند یا خیر؟ محمّد بن جعفر به من گفت: به او بگو: عمویت به علل مختلفی از این موضوع خوشش نمی‌آید و دوست دارد از این کارها دست برداری.

وقتی به منزل حضرت بازگشتم، پیام عمویشان محمّد بن جعفر را رساندم و کلمات او را بآن حضرت گفتم، امام تبسّمی کرده فرمودند: خدا عمویم را حفظ کند، او را خوب می‌شناسم، چرا از این موضوع ناراحت است؟ بعد

ص: ۳۶۰

گفت: ای غلام، نزد عمران صابی برو و او را نزد من بیاور، گفتم: فدایت شوم، من می‌دانم او کجاست، او نزد یکی از برادران شیعی است، حضرت فرمودند:

عیبی ندارد، مرکبی به او بدهید تا سوار شود.

من به نزد عمران رفتم و او را آوردم، حضرت به او خوش آمد گفتند و لباسی طلبیدند و بر او پوشاندند و مرکبی به او دادند و ده هزار دینار خواستند و به عنوان هدیّه به او دادند، عرض کردم: فدایت شوم مثل جدّت امیر المؤمنین علیه السّلام رفتار کردید، حضرت فرمود: این گونه دوست داریم، سپس دستور شام دادند و مرا سمت راست و عمران را سمت چپ خود نشاندند، بعد از شام به عمران گفتند: به منزل برگرد و فردا اوّل وقت نزد ما بیا تا از غذای مدینه به تو بدهیم. بعد از این

قضیّه، متکلّمین از گروه‌های مختلف نزد عمران می‌آمدند و او سخنان و ادلّه آنان را جواب داده، باطل می‌کرد، تا اینکه بالأخره از او کناره گرفتند، و مأمون ده هزار درهم به او هدیه داد و فضل نیز به او اموالی بخشید و مرکبی به او داد و حضرت رضا علیه السّلام او را مأمور صدقات بلخ نمودند «۱» و از این

---

(۱)- حضرت در موقع قبولی ولایت عهدی شرط کرده بودند که در امور دولتی و عزل و نصب اشخاص دخالت نکنند، لذا نصب عمران صابی به عنوان مأمور صدقات از طرف دولت، مورد تردید است. پس مراد از نمایندگی، اخذ وجوه مربوط به امام علیه السّلام است.

ص: ۳۶۱

راه به منافع زیادی دست یافت.

## باب ۱۳ در باره مناظره حضرت رضا- علیه السّلام- با سلیمان مروزی- متکلّم خراسان- در مورد توحید، در حضور مأمون

۱- از حسن بن محمّد نوفلیّ چنین نقل شده است که: سلیمان مروزیّ متکلّم خراسان بر مأمون وارد شد، مأمون او را احترام بسیار نمود و به او هدایایی داد و گفت: پسر عمویم علیّ بن موسی الرّضا از حجاز نزد من آمده است و علم کلام و متکلّمین را دوست دارد، لذا مانعی ندارد که روز ترویه برای مناظره با او نزد ما بیایی، سلیمان گفت: یا امیر المؤمنین! دوست ندارم در مجلس شما، و در حضور بنی هاشم از چنین کسی سؤالاتی کنم، چرا که در مقابل دیگران در بحث با من شکست می‌خورد، و نیز صحیح نیست که با او زیاد بحث و جدل

ص: ۳۶۲

کنم، مأمون گفت: من فقطّ به این دلیل که قدرت تو را در بحث و مناظره می‌دانستم به دنبالت فرستادم و تنها خواسته من این است که او را فقطّ در یک مورد مجاب کنی و ادلّه او را ردّ نمائی، سلیمان گفت: بسیار خوب، من و او را با هم روبرو کن و ما را به هم واگذار و خود شاهد باش.

مأمون کسی را نزد حضرت فرستاد و گفت: شخصی از اهل مرو- که در مباحث کلامی در خراسان تک است و برابر ندارد- نزد ما آمده است، اگر برای شما مانعی ندارد، نزد ما بیائید، حضرت برای وضوء برخاستند و به ما فرمودند: شما زودتر بروید، عمران صابی هم با ما بود، حرکت کردیم و به در اطاق مأمون رسیدیم، یاسر و خالد دستم را گرفتند و مرا وارد کردند، وقتی سلام کردم مأمون گفت: برادرم ابو الحسن کجاست؟ خداوند متعال او را حفظ فرماید، گفتم: وقتی ما می‌آمدیم مشغول پوشیدن لباس بودند، دستور دادند ما زودتر بیاییم، سپس گفتم: یا امیر المؤمنین! عمران، ارادتمند شما نیز در بیرون خانه است، گفت: عمران کیست؟ گفتم: صابی، که توسّط شما

ص: ۳۶۳

مسلمان شد، گفت: داخل شود، عمران داخل شد و مأمون به او خوش آمد گفته او را در محلّ مناسب جای داد، سپس گفت: ای عمران! نمردی تا بالأخره از بنی هاشم شدی! عمران گفت: سپاس خداوندی را که مرا توسّط شما تشرّف عنایت فرمود، ای امیر، مأمون گفت: ای عمران! این سلیمان مروزی متکلّم خراسان است، عمران گفت: ای امیر المؤمنین! او گمان می‌کند در خراسان از نظر بحث و مناظره تک است و «بداء» را نیز منکر است، مأمون گفت: چرا با او مناظره نمی‌کنی؟ عمران گفت: این امر بستگی به خود او دارد، در این هنگام امام رضا علیه السّلام وارد شدند و فرمودند: در باره چه صحبت می‌کردید؟ عمران گفت: یا ابن رسول اللّه! این شخص سلیمان مروزی است، سلیمان (به عمران) گفت: آیا گفته ابو الحسن را در باره بداء قبول داری؟ عمران گفت: بله، به شرط اینکه دلیلی ارائه بدهند تا بتوانم بر امثال خودم در بحث پیروز شوم.

مأمون گفت: یا ابا الحسن! در باره آنچه اینان در آن بحث و مشاجره می‌کنند چه نظری دارید؟ حضرت فرمودند: ای سلیمان! چطور «بداء» را قبول



نداری؟ و حال آنکه خداوند می‌فرماید: «أَ وَ لا یَذْکُرُ الْإِنْسانُ أَنَّا خَلَقْناهُ مِنْ قَبْلُ وَ لَمْ یَکُ شَیْئاً» (آیا انسان نمی‌بیند که ما او را در گذشته آفریدیم و او هیچ نبود- [آیه لفظش در قرآن سوره مریم آیه ۶۷ بدین صورت است «أَ وَ لا یَذْکُرُ الْإِنْسانُ أَنَّا خَلَقْناهُ- الآیة»]) و نیز می‌فرماید: «وَ هُوَ الَّذِی یَبْدَؤُا الْخَلْقَ ثُمَّ یُعِیدُهُ» (و او همان کسی است که خلقت را آغاز می‌کند (یا خلقت مخلوقات را آغاز می‌کند) سپس آن را (یا آنان را) باز می‌گرداند- روم ۲۷) و نیز فرموده است:

«بَدِیعُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ» (پدید آورنده آسمانها و زمین [از هیچ]- بقره ۱۱۷) و نیز: «یَزِیدُ فِی الْخَلْقِ ما یَشاءُ» (هر آنچه بخواهد در خلقت می‌افزاید- فاطر ۱) و می‌فرماید: «بَدَأَ خَلْقَ الْإِنْسانِ مِنْ طِینٍ» (خلقت انسان را از گل آغاز نمود- سجده ۷) و می‌فرماید: «وَ آخَرُونَ مُرْجَوْنَ لِأَمْرِ اللَّهِ إِمَّا یُعَذِّبُهُمْ وَ إِمَّا یَتُوبُ عَلَیْهِمْ» (و دیگران به انتظار امر خدا گذارده شده‌اند، یا آنان را عذاب می‌کند یا بر آنان لطف می‌کند و توبه‌شان را می‌پذیرد- توبه ۱۰۶) و نیز فرموده است: «وَ ما یُعَمَّرُ مِنْ مُعَمَّرٍ وَ لا یُنْقَصُ مِنْ عُمُرِهِ إِلَّا فِی کِتابٍ» (هیچ کس پیر و سالخورده نمی‌شود و نیز عمر هیچ کس کم نمی‌گردد مگر اینکه در کتابی ثبت و ضبط است- فاطر ۱۱).

مترجم گوید: لازم است در اینجا توضیح داده شود که «بداء» بمعنی از عزم برگشتن و یا پشیمان شدن از کاری که قصد انجام آن را داشته است میباشد و باید دانست که نسبت دادن آن بر خداوند روا نیست، چون ذات باری تعالی را



محلّ حوادث دانستن است، و این خود نوعی کفر است، و بدین معنی همه بزرگان شیعه منع کرده‌اند و آن را جایز نمی‌دانند، زیرا این از خصائص ممکنات است نه واجب الوجود، و ممکن نیست بگوئیم خداوند تصمیم بر کاری گرفته بوده و بعد صرف نظر کرده و تقدیر خود را تغییر داده است، مثلا عزم بر فلان کار را داشت و بعد سببی پیدا شده و از آن عزم برگشته است، و بدائی که شیعه بدان قائل است این چنین چیزی نیست! و بزرگان عالم تشیّع همه تصریح به بطلان چنین کلامی کرده‌اند، از

جمله ایشان شیخ طوسیّ میباشد که در عدّة الاصول و تفسیر تبیان، و استادش سیّد مرتضی در «الذّریعة إلی اصول الشّریعة» و علّامه حلّی در نهایة الاصول در مقصد هشتم فصل اوّل بحث چهارم گفته است: «نسخ بر خداوند جایز است، زیرا که حکم او تابع مصالح است- تا آنجا که گوید: «و البداء لا یجوز علیه تعالی لأنّه دلّ علی الجهل أو علی القبیح و هما محالان فی حقّه تعالی»، و نظیر آن در تفسیر مجمع البیان و تفسیر ابو الفتوح رازیّ در چندین مورد ذکر شده که از جمله آنها در مجلّد اوّل ابو الفتوح ص ۴ و ۲۸۶ (طبع در ۱۳ مجلّد). و اینکه پاره‌ای گفته‌اند: «مراد از «بداء» آنست که خداوند حکمی کرده و میدانسته که در صورت پیدایش سببی آن را تغییر خواهد داد، این معنی با نسخ سازگار است نه با «بداء» و نیز اینکه گفته‌اند: «دو حکم در باره یک موضوع با دو شرط مختلف جایز است، و تناقض ندارد، مثلا خداوند حکم کرده که عمر شخصی کوتاه باشد، و اگر صدقه داد، یا صله رحم کرد عمرش طولانی باشد، این اشکالی ندارد» این درست نیست، زیرا اراده و مشیّت و تقدیر و قضاء جایی بکار میرود که شرطش حاصل می‌شود، نه در آنجا که خداوند میداند که آن نخواهد شد، و آنچه در اخبار آمده که «بدا للّه کذا» معنیش این نیست که رأی خداوند تغییر کرد و از مشیّت و یا تقدیرش برگشت، بلکه مانند غضب و رضا و اسف که بخدا نسبت می‌دهیم است مثل آیه «فَلَمَّا آسَفُونا

ص: ۳۶۶

انْتَقَمْنا» و آیه «نَسُوا اللَّهَ فَنَسِيَهُمْ»، و آیه «كَذلِكَ الْيَوْمَ تُنْسى» و امثال این آیات که معنی آن معامله کردن خدا است با آنان معامله ناراضی و معامله کسی که فراموششان کرده، یا معامله اندوهگین، یا معامله پشیمان، نه آنکه العیاذ باللّه خداوند در واقع این صفات را پیدا کرده باشد مثل «وَ مَكَرُوا مَكْراً وَ مَكَرْنا» که نتیجه دادن مکر آنهاست نه فعل مکر که نسبتش بر خداوند قبیح است، و علّامه مجلسی نیز لفظ «بداء» را چون در روایات آمده است تأدّبا حفظ کرده ولی معنی را بنظیر آنچه تحریر شد تأویل می‌نماید». (اقتباس از پاورقیهای مرحوم شعرانیّ بر شرح کافی ملّا صالح مازندرانیّ).

باری سلیمان گفت: آیا در این باره، از پدران خود، روایت به شما رسیده است؟ فرمودند: بله، از حضرت صادق این روایت برایم نقل شده است که ایشان فرمودند: «خداوند دو علم دارد، علمی مخزون و مکنون و پنهان، که کسی بجز خودش از آن علم آگاهی ندارد، و بداء از آن علم نشأت می‌گیرد، و علمی که به ملائکه و پیامبرانش تعلیم فرموده است و علماء اهل بیت پیامبر ما نیز از آن آگاهند».

سلیمان گفت: دوست دارم این مطلب را از کتاب خداوند برایم ارائه دهی، فرمود: خداوند به پیامبرش می‌فرماید: «فَتَوَلَّ عَنْهُمْ فَما أَنْتَ بِمَلُومٍ» (از آنان اعراض کن، مورد ملامت واقع نخواهی شد- ذاریات ۵۴) خداوند در ابتدا

ص: ۳۶۷

می‌خواست آنان را هلاک کند، سپس تصمیمش عوض شد و فرمود: «وَ ذَكِّرْ فَإِنَّ الذِّكْرى تَنْفَعُ الْمُؤْمِنِينَ» (تذکّر بده، زیرا تذکّر دادن برای مؤمنین نافع است- ذاریات ۵۵) سلیمان گفت: باز هم بفرمائید فدایت شوم! حضرت فرمودند:

پدرم از پدرانشان علیهم السّلام از رسول خدا صلی اللّه علیه و آله روایت کرده‌اند که: خداوند عزّ و جلّ به یکی از پیامبرانش وحی فرمود که به فلان پادشاه خبر بده که در فلان موقع او را قبض روح خواهم کرد! آن پیامبر نزد پادشاه رفت و او را از آن موضوع مطّلع کرد، پادشاه بعد از شنیدن این خبر به دعا و تضرّع پرداخت به نحوی که از روی تخت خود به زمین افتاد، او از خداوند چنین درخواست کرد: خداوند! به من مهلت بده تا فرزندم جوان شود و کارم را انجام دهد، خداوند به آن پیامبر وحی فرمود که: نزد پادشاه برو و به او اطّلاع بده که مرگ او را به تأخیر انداختم و پانزده سال به عمر او اضافه کردم، آن پیامبر عرض کرد: خدایا! تو خود می‌دانی که من تا بحال دروغ نگفته‌ام، خداوند عزّ و جلّ به او وحی فرمود که: تو بنده‌ای هستی مأمور، این مطلب را به او ابلاغ کن، خداوند در باره کارهایش مورد سؤال واقع نمی‌شود.

ص: ۳۶۸

آنگاه حضرت رو به سلیمان نموده، فرمودند: گمان می‌کنم در این موضوع، همانند یهودیان فکر میکنی!؟ سلیمان گفت: از چنین چیزی به خدا پناه می‌برم، مگر یهودیان چه می‌گویند؟ حضرت فرمودند: یهودیان می‌گویند: «یَدُ اللّٰهِ مَغْلُولَةٌ» (دست خدا بسته است) منظورشان این است که خداوند از کار خود فارغ شده و دست کشیده است و دیگر چیزی ایجاد نمی‌کند، خداوند هم در جواب می‌فرماید: «غُلَّتْ أَیْدِیهِمْ وَ لُعِنُوا بِما قالُوا» (دست آنان بسته باد، و لعنت شدند به خاطر گفته‌هایشان- مائده ۶۴). و نیز عدّه‌ای از پدرم موسی بن جعفر علیهما السّلام در باره بداء سؤال کردند، پدرم فرمودند:

چطور مردم بداء را منکرند، و همچنین اینکه خداوند امر عدّه‌ای را برای تصمیم در مورد آنان به تأخیر بیندازد، منکر هستند؟

سلیمان گفت: آیه: «إِنّٰا أَنْزَلْنٰاهُ فِی لَیْلَةِ الْقَدْرِ» (ما قرآن را در شب قدر نازل کردیم- قدر: ۱) در رابطه با چه موضوعی نازل شده است؟ حضرت فرمودند:

ای سلیمان! در شب قدر، خداوند مقدّرات امسال تا سال آینده را، از مرگ و زندگی، خیر و شر و رزق و روزی، همه را مقدّر می‌فرماید، آنچه را در آن شب مقدّر نماید، محتوم و قطعی است. سلیمان گفت: حال فهمیدم، قربانت گردم،

ص: ۳۶۹

باز هم بفرمائید.

حضرت فرمودند: ای سلیمان! بعضی از امور، در نزد خدا است و منوط و موکول به اراده اوست، آنچه را بخواهد جلو می‌اندازد و آنچه را بخواهد بتأخیر می‌اندازد، و آنچه را بخواهد محو می‌کند، ای سلیمان! علیّ علیه السّلام می‌فرمود:

علم (خدا) دو نوع است، علمی که خداوند به ملائکه و پیامبرانش آموخته است، که آنچه را که به ملائکه و پیامبرانش آموخته باشد، انجام خواهد شد و به خود و ملائکه و پیامبرانش خلاف نمی‌کند، و علمی دیگر که در نزد خود اوست و مخزون می‌باشد و احدی از خلق را بر آن آگاه نساخته است، از ناحیه آن علم است که آنچه را بخواهد جلو می‌اندازد و هر چه را بخواهد بتأخیر می‌اندازد، و آنچه را بخواهد محو میکند و آنچه را بخواهد ثبت می‌نماید.

سلیمان به مأمون گفت: یا امیر المؤمنین! از امروز به بعد به خواست خدا، بداء را انکار نخواهم کرد، و آن را دروغ نخواهم پنداشت.

مأمون گفت: هر چه می‌خواهی از ابو الحسن سؤال کن، ولی به این شرط که خوب گوش بدهی و انصاف را رعایت کنی! سلیمان (خطاب بحضرت علیه السّلام

ص: ۳۷۰

کرد) گفت: ای آقا! اجازه میدهید سؤال کنم؟ امام فرمودند: هر چه میخواهی سؤال کن، او گفت: نظر شما در باره کسی که اراده را همچون «حیّ»، «سمیع»، «بصیر» و «قدیر» اسم و صفت بداند چیست؟ حضرت فرمودند: شما می‌گوئید: اشیاء پدید آمده‌اند و با یک دیگر تفاوت دارند، چون او خواسته و اراده کرده است ولی نمی‌گوئید: آنها پدید آمده‌اند و با یک دیگر تفاوت دارند چون او سمیع و بصیر است، این دلیلی است بر اینکه آنها مثل «سمیع» و «بصیر» و «قدیر» نیستند، سلیمان گفت: او از اوّل و ازل مرید بوده است (یعنی) متّصف به صفت اراده بوده است).

حضرت فرمودند: ای سلیمان! آیا اراده‌اش چیزی است غیر از او؟ گفت:

بله، حضرت فرمودند: پس در این صورت چیزی غیر از خود او را از ازل با او همراه دانسته‌ای! سلیمان گفت: نه، چیزی را با او همراه نمی‌دانم، امام فرمودند:

آیا اراده حادث است؟ سلیمان گفت: نه، حادث هم نیست، در اینجا مأمون بر او بانگ زد و گفت: آیا با چنین کسی مکابره می‌کنی و جواب «سربالا» می‌دهی؟ انصاف را از دست نده، آیا نمی‌بینی که در اطرافت از اهل نظر و بحث، نشسته‌اند؟

ص: ۳۷۱

سپس گفت: یا ابا الحسن! بحث کلام را با او ادامه بده، او عالم خراسان است! حضرت مجدّدا سؤال خود را از او پرسیده فرمودند: اراده حادث است ای سلیمان! چون چیزی که ازلی نبود قطعا حادث است، و اگر حادث نبود، ازلی است، سلیمان گفت: اراده‌اش از خود اوست کما اینکه سمع و بصر و علم او از خود اوست، حضرت فرمودند: آیا خود را اراده کرده است؟ گفت:

نه، حضرت فرمودند: پس «مرید» (اراده‌کننده) مثل سمیع و بصیر نیست، سلیمان گفت: خود را اراده کرده، همان طور که صدای خود را می‌شنود و خود را می‌بیند و به خود آگاه است، حضرت فرمودند: «خود را اراده کرده» یعنی چه؟ آیا یعنی خواسته که چیزی باشد؟ خواسته که زنده یا سمیع یا بصیر یا قدیر باشد؟ گفت: بله، حضرت فرمودند: آیا با اراده خود این گونه شده است؟

سلیمان گفت: نه، حضرت فرمودند: پس این که می‌گویی: اراده کرده تا حیّ، سمیع و بصیر باشد معنایی ندارد، چون حیات، سمع و بصر او به اراده او نبوده است، سلیمان گفت: چرا، با اراده خودش بوده است، در اینجا، مأمون و اطرافیان خندیدند، و حضرت رضا علیه السّلام نیز خندیدند و فرمودند: بر متکلّم

ص: ۳۷۲

خراسان سخت نگیرید و او را اذیت نکنید، سپس فرمودند: ای سلیمان! بنا بر اعتقاد شما: خداوند از حالتی به حالت دیگر تغییر کرده است و این هم از جمله چیزهایی است که خداوند را نمی‌توان به آن وصف کرد، سلیمان ساکت در جای خود باقی ماند.

سپس حضرت رضا علیه السّلام به او فرمودند: ای سلیمان! سؤالی از تو دارم، سلیمان گفت: بفرمایید قربانت گردم، حضرت فرمودند: بگو ببینم، آیا تو و دوستانت بر اساس آنچه می‌دانید و می‌فهمید با مردم بحث کلامی می‌کنید یا بر اساس آنچه نمی‌دانید و نمی‌فهمید؟ گفت: البتّه بر اساس آنچه می‌دانیم و می‌فهمیم، حضرت فرمودند: آنچه مردم می‌دانند و قبول دارند این است که:

اراده‌کننده، غیر از خود اراده است، و نیز اراده‌کننده قبل از اراده موجود بوده است، و فاعل غیر از مفعول است، و این مطالب گفته شما را که می‌گوئید:

اراده و اراده‌کننده یک چیز هستند، باطل می‌کند، سلیمان گفت: قربانت گردم، این مطلب بر اساس فهم و دانسته‌های مردم نیست، امام فرمودند: پس بدون اینکه معرفت و اطّلاعی داشته باشید، ادّعای علم می‌کنید و می‌گوئید:

اراده نیز مانند سمع و بصر است، و لذا این اعتقاد شما بر اساس عقل و علم

ص: ۳۷۳

نیست، سلیمان جوابی نداشت که مطرح کند.

سپس حضرت فرمودند: ای سلیمان! آیا خداوند به تمام آنچه را که در بهشت و دوزخ است، علم دارد؟ سلیمان گفت: بله، حضرت فرمودند: آیا آنچه را که خداوند می‌داند که در آینده ایجاد خواهد شد، ایجاد خواهد شد؟

گفت: بله، حضرت فرمودند: حال، اگر موجود شد بگونه‌ای که دیگر چیزی باقی نماند، آیا باز هم خداوند می‌تواند چیزهای دیگری به آنها بیفزاید یا صرف نظر می‌کند؟ سلیمان گفت: اضافه می‌کند، حضرت فرمود: بنا بر گفته تو- که خداوند اضافه می‌کند-، چیزی به آنها اضافه کرده است که خود نمی‌دانسته ایجاد خواهد شد (چون فرض بر این بود که تمام آنچه را خدا به وجود آنان در آینده علم داشته، موجود شده است و دیگر چیزی باقی نیست).

سلیمان گفت: قربانت گردم، اضافه‌ها غایت و نهایت ندارند، حضرت فرمودند: پس، از نظر شما علم خداوند به آنچه در آنها (یعنی بهشت و دوزخ) قرار خواهد گرفت، احاطه ندارد، چون نهایتی برای آن قابل تصوّر نیست و اگر علم او به آنچه در آنها خواهد بود احاطه نداشته باشد، آنچه را که در آنها خواهد بود، قبل از وجودشان، نخواهد دانست، خداوند از چنین گفته‌ها و



عقائدی منزّه و بالاتر است.

سلیمان گفت: من که گفتم خداوند به آنها علم ندارد از این رو بود که آنها نهایتی ندارند و خود خداوند آنها را به جاودانگی وصف فرموده است و لذا ما نخواستیم پایانی برای آنها قرار دهیم، حضرت فرمودند: علم خداوند به آنها باعث نمی‌شود آنها متناهی باشند، زیرا چه بسا خداوند به آنها علم دارد سپس بر آنها می‌افزاید و افزوده‌ها را از آنها قطع نمی‌نماید، و خداوند نیز خود چنین فرموده است: «کُلَّما نَضِجَتْ جُلُودُهُمْ بَدَّلْناهُمْ جُلُوداً غَیْرَها لِیَذُوقُوا الْعَذابَ» (هر وقت که پوستهای آنها می‌پخت، پوستهای جدیدی غیر از پوستهای قدیم، جایگزین آنها می‌کردیم تا عذاب را بچشند.- نساء: ۵۶)، و نیز در مورد بهشتیان فرموده است: «عَطاءً غَیْرَ مَجْذُوذٍ» (عطائی بی‌پایان- هود: ۱۰۸) و نیز: «وَ فاکِهَةٍ کَثِیرَةٍ لا مَقْطُوعَةٍ وَ لا مَمْنُوعَةٍ» (و میوه‌های فراوان، لا ینقطع و همیشگی، بدون اینکه کسی از خوردن آنها مانع شود- واقعه: ۳۳).

پس خداوند عزّ و جلّ این زیادی‌ها را می‌داند و آن را از آنان دریغ نمی‌نماید، آیا آنچه اهل بهشت می‌خورند و می‌آشامند خداوند چیزی



جایگزین آن نمی‌کند؟ گفت: چرا، حضرت فرمود: آیا حال که بجای آن خوردنی‌ها و نوشیدنی‌ها که مصرف شده، چیز جدیدی جایگزین فرموده، آیا عطاء خود را قطع کرده است؟ سلیمان گفت: نه، حضرت فرمودند: پس همچنین است هر آنچه در بهشت باشد و مصرف شود و چیز دیگری را جای آن قرار دهد، این جایگزین‌شده‌ها از اهل بهشت منقطع نشده است و نخواهد شد.

سلیمان گفت: خوب، اضافات را از آنها دریغ می‌کند و چیز اضافی به آنان نمی‌دهد، حضرت فرمودند: در این صورت آنچه در بهشت و جهنّم است از بین خواهد رفت و تمام خواهد شد، و این مطلب- ای سلیمان- بر خلاف کتاب خدا و ضدّ خلود و جاودانگی است، زیرا خداوند می‌فرماید: «لَهُمْ ما یَشاؤُنَ فِیها وَ لَدَیْنا مَزِیدٌ» (برای آنان هر آنچه بخواهند در آن (بهشت) موجود است و نزد ما نیز زیادی و اضافی هست- ق: ۳۵) و نیز می‌فرماید: «عَطاءً غَیْرَ مَجْذُوذٍ» و نیز فرموده است: «وَ ما هُمْ مِنْها بِمُخْرَجِینَ» (آنان از آنجا، بیرون رانده نمی‌شوند- حجر: ۴۸) و می‌فرماید: «خالِدِینَ فِیها أَبَداً» (برای همیشه در آن مکان جاودانه هستند- بیّنه: ۸) و نیز فرموده است: «وَ فاکِهَةٍ کَثِیرَةٍ لا مَقْطُوعَةٍ وَ لا مَمْنُوعَةٍ»، سلیمان جوابی نداشت.

سپس حضرت فرمودند: ای سلیمان! بگو آیا اراده فعل است یا غیر فعل؟

ص: ۳۷۶

گفت: بله فعل است، امام فرمودند: پس محدث (حادث) است زیرا افعال محدث هستند، سلیمان گفت: فعل نیست، حضرت فرمودند: پس چیز دیگری از ازل با خدا بوده است، سلیمان گفت: اراده همان انشاء و ایجاد است، حضرت فرمودند: ای سلیمان! این سخن، همان چیزی است که بر ضرار «۱» و هم مسلکانش عیب گرفته‌اید که می‌گویند: آنچه خداوند در آسمان و زمین، یا دریا و خشکی خلق کرده، از سگ و خوک و میمون و انسان و چهارپا و غیره، جمله اراده خدا هستند و اراده خدا زنده می‌شود و می‌میرد، راه میرود و می‌خورد، می‌آشامد، ازدواج می‌کند، تولید مثل می‌کند، ظلم می‌کند، کارهای زشت انجام می‌دهد، کافر می‌شود و مشرک می‌گردد، و ما از این گفته‌ها بریء هستیم و با آن دشمنی می‌کنیم و این حدّ آن است.

سلیمان گفت: «اراده» مثل سمع و بصر و علم است، حضرت فرمودند:

دوباره به حرف اوّل خود بازگشتی! بگو بدانم آیا سمع و بصر و علم، مصنوع‌اند؟ سلیمان گفت: نه، امام فرمودند: پس چطور اراده را نفی می‌کنید و

---

(۱)- ضرار بن عمرو القاضی: معتزلی بوده و عقاید فاسدی داشته است (لسان المیزان).

ص: ۳۷۷

می‌گوئید: اراده نکرده است و گاهی می‌گوئید: اراده کرده است؟ و حال آنکه خود می‌گوئید: «اراده»، ساخته و مفعول خداوند نیست، سلیمان گفت: این مثل این است که می‌گوئیم: گاهی می‌داند و گاهی نمی‌داند، حضرت فرمودند: این دو یکسان نیستند، زیرا نفی معلوم، نفی علم نیست و حال آنکه نفی مراد (اراده شده)، نفی وجود «اراده» است، زیرا اگر چیزی اراده نشود در واقع اراده‌ای وجود نداشته است، ولی گاه می‌شود که علم وجود دارد ولی معلوم وجود ندارد مثل بصر (بینایی) چه بسا انسان بینا است ولی شیء دیدنی وجود ندارد و علم وجود دارد ولی معلوم وجود ندارد.

سلیمان گفت: خوب، اراده مصنوع است، حضرت فرمودند: پس محدث است و مانند سمع و بصر نیست، زیرا سمع و بصر مصنوع نیستند و این یکی مصنوع است، سلیمان گفت: اراده صفتی از صفات خداوند است که از ازل بوده است، امام فرمودند: پس انسان هم باید ازلی باشد چون صفت او ازلی سلیمان گفت: نه، زیرا او آن صفت را نساخته است، حضرت فرمودند:

ای خراسانی! چقدر اشتباه می‌کنی! آیا با اراده و گفته او، اشیاء ایجاد

ص: ۳۷۸

نمی‌شود؟ سلیمان گفت: نه، حضرت فرمود: پس اگر نه با اراده و مشیّت و دستور خدا است و نه مستقیما اشیاء را خلق می‌کند، پس این موجودات چگونه ایجاد شده‌اند؟ خداوند برتر و والاتر از اینها است. سلیمان جوابی نداد.

حضرت فرمودند: در مورد این آیه شریفه: «وَ إِذا أَرَدْنا أَنْ نُهْلِکَ قَرْیَةً أَمَرْنا مُتْرَفِیها فَفَسَقُوا فِیها» (هر گاه اراده کنیم که شهر و سرزمینی را نابود سازیم به مترفین آن دیار دستوری میدهیم و آنان در آنجا به فسق و فجور می‌پردازند- اسراء: ۱۶) آیا منظور از اراده کردن خداوند در این آیه، این است که خداوند اراده را ایجاد می‌کند؟ گفت: بله، حضرت فرمودند: پس اگر اراده را ایجاد می‌کند، این گفته تو که می‌گوئی: اراده همان خداست و یا جزئی از اوست، باطل خواهد بود، زیرا خدا، خود را ایجاد نمی‌کند، و از حالت فعلی خود تغییر نمی‌نماید، خداوند والاتر از این است، سلیمان گفت: منظور خداوند این نیست که اراده‌ای ایجاد می‌کند، حضرت فرمودند: پس منظورش چیست؟

گفت، منظورش این است که کاری انجام می‌دهد، حضرت فرمودند: وای بر تو!

ص: ۳۷۹

چقدر این مطلب را تکرار می‌کنی؟ من که گفتم اراده محدث است، زیرا فعل و ایجاد شیء محدّث است، سلیمان گفت: پس اصلا معنایی ندارد، حضرت فرمودند: پس از نظر شما، خدا خود را وصف کرده، و اراده را وصف خود قرار داده، اراده‌ای که معنی ندارد، پس اگر اراده نه معنای ازلی داشته باشد و نه معنای حادث، این حرف شما که می‌گوئید: «خداوند از ازل اراده می‌کرده است» باطل خواهد بود، سلیمان گفت: منظورم این است که اراده یکی از افعال ازلی خداوند است، حضرت فرمودند: آیا نمی‌دانی چیزی که ازلی است نمی‌تواند در آن واحد هم مصنوع باشد هم محدّث و هم قدیم و ازلی؟ سلیمان جوابی نداد.

سپس امام رضا علیه السّلام فرمودند: عیبی ندارد، سؤالت را تمام کن، سلیمان گفت: آیا اراده صفتی از صفات خداست؟ حضرت فرمودند: چقدر این مطلب را برای من تکرار می‌کنی؟ صفتش محدث است یا ازلی؟ سلیمان گفت:

محدث است، حضرت فرمودند: پس اراده محدث است، اگر چه از صفات

ص: ۳۸۰

ازلی و ذاتی خداوند باشد؟ پس خداوند چیزی اراده نکرده است، حضرت علیه السّلام فرمودند: چیزی که ازلی باشد مفعول و مصنوع نخواهد بود.

سلیمان گفت: اشیاء عین اراده نیستند، (همان طور که ضرار می‌گوید) و خداوند چیزی اراده نکرده است، حضرت فرمودند: وسوسه می‌کنی، آیا چیزی را که آفرینش و ساخت آن را اراده نکرده، آفریده است؟ این حالت، حالت کسی است که نمی‌داند چه می‌کند، خداوند از این سخن منزّه و برتر است.

سلیمان گفت: آقا! من که عرض کردم اراده مثل سمع و بصر و علم است.

مأمون گفت: وای بر تو ای سلیمان! چقدر این حرف غلط را تکرار می‌کنی؟! این سخن را قطع کن و به سراغ مطلب دیگری برو چون نمی‌توانی جواب دیگری بدهی، حضرت فرمودند: رهایش کن ای امیر مؤمنین! صحبتش را قطع نکن، چون آن را

دلیل حقّانیّت خود قلمداد می‌کند، ادامه بده سلیمان، گفت: عرض کردم که اراده مثل سمع و بصر و علم است، حضرت فرمودند:

عیبی ندارد، بگو ببینم آیا اراده یک معنی دارد یا دارای معانی مختلف است؟

سلیمان گفت: یک معنی دارد، حضرت فرمودند: پس آیا معنای تمام اراده‌ها

ص: ۳۸۱

یک چیز است؟ سلیمان گفت: بله، حضرت فرمودند: پس اگر معنای تمام اراده‌ها یک چیز باشد، باید اراده قیام، همان اراده قعود باشد، و اراده زندگی نیز همان اراده مرگ، اگر اراده خداوند یک چیز باشد، هیچ کدام از مرادهای خدا بر دیگری تقدّم نخواهد داشت و هیچ یک با آن دیگری تفاوت نخواهد کرد، و همگی یک چیز خواهند بود، سلیمان گفت: معناها با هم متفاوتند، حضرت فرمودند: خوب، حالا بگو، آیا مرید همان اراده است یا چیز دیگری است؟

سلیمان گفت: او، همان اراده است، حضرت فرمودند: پس از نظر شما، مرید باید مختلف باشد، چون او همان اراده است، سلیمان گفت: سرورم! اراده همان مرید نیست، حضرت فرمودند: پس اراده حادث است و گر نه لازم می‌آید که چیز دیگری همراه خداوند باشد، این مطلب را خوب بفهم، و باز سؤالت را ادامه بده.

سلیمان (در حالی که گوئی سخن خود را پس گرفته بود «۱») گفت:

نه، بلکه اسمی است از اسماء خدا، حضرت فرمودند: آیا خود

(۱)- در اینجا، در نسخه دیگری چنین آمده است «قال سلیمان: بل هی ...» و در ترجمه نیز نسخه مذکور مراعات شد.

ص: ۳۸۲

چنین نامی بر خویش نهاده است؟ سلیمان گفت: نه او چنین نامی بر خود نگذاشته است، حضرت فرمودند: پس تو حقّ نداری نامی بر او بگذاری که او خود با چنین نامی خود را نخوانده است، سلیمان گفت: ولی او خودش، خویش را مرید وصف کرده است، حضرت فرمودند: او که خود را مرید وصف نموده است معنایش این نیست که خواسته بگوید: او اراده است، و یا اینکه اراده نامی از نامهای اوست، سلیمان گفت: چون اراده‌اش عین علم اوست، حضرت فرمودند: ای نادان! اگر خداوند به چیزی عالم است آیا معنایش این است که آن را اراده کرده است؟! سلیمان گفت: بله البتّه، حضرت فرمودند: حال، اگر آن را اراده نکند آیا بدین معنی است که بدان علم و آگاهی ندارد؟! سلیمان گفت: بله البتّه، حضرت فرمودند: از کجا چنین سخنی می‌گویی؟ و چه دلیلی داری بر اینکه اراده خدا عین علم اوست؟ و حال آنکه گاه می‌شود خدا چیزی را می‌داند ولی ابدا آن را اراده نمی‌کند، از جمله این آیه شریفه: «وَ لَئِنْ شِئْنا لَنَذْهَبَنَّ بِالَّذِی أَوْحَیْنا إِلَیْکَ» (اگر بخواهیم، آنچه را بر تو وحی

نموده‌ایم خواهیم برد- اسراء: ۸۶) و خداوند می‌داند چگونه آن را ببرد، ولی هرگز این کار را نخواهد کرد، سلیمان گفت: زیرا خدا از کار فارغ شده و دست

ص: ۳۸۳

از کار کشیده و بر آنچه مقدّر فرموده چیزی نخواهد افزود، حضرت فرمودند:

این سخن یهود است، اگر حرف شما درست باشد پس چگونه خداوند می‌فرماید: «ادْعُونِی أَسْتَجِبْ لَکُمْ» (مرا بخوانید تا خواسته‌های شما را اجابت کنم- مؤمن: ۶۰) سلیمان گفت: منظورش این است که او بر این کار تواناست، حضرت فرمودند: آیا وعده‌ای می‌دهد که به آن وفا نخواهد کرد؟! پس چطور فرموده است: «یَزِیدُ فِی الْخَلْقِ ما یَشاءُ» (هر آنچه بخواهد در خلقت اضافه می‌نماید- فاطر: ۱) و نیز فرموده است: «یَمْحُوا اللَّهُ ما یَشاءُ وَ یُثْبِتُ وَ عِنْدَهُ أُمُّ الْکِتابِ» (خداوند هر آنچه را بخواهد محو می‌کند و هر آنچه را بخواهد ثابت می‌نماید، و امّ الکتاب در نزد اوست- رعد: ۳۹) حال، از کارها فارغ شده است؟! سلیمان جوابی نداشت.

حضرت فرمودند: آیا خداوند می‌داند که انسانی موجود خواهد شد و حال آنکه اراده نکرده است که ابدا انسانی خلق کند؟ و آیا خداوند می‌داند که انسانی امروز می‌میرد و حال آنکه اراده نکرده است که امروز بمیرد؟ سلیمان گفت: بله، حضرت فرمودند: پس آیا آنچه را که اراده کرده می‌داند که موجود خواهد شد؟ یا آنچه را که اراده نکرده؟ سلیمان گفت: میداند که هر دو موجود

ص: ۳۸۴

خواهند شد، حضرت فرمودند: در این صورت او می‌داند که یک انسان در آن واحد هم زنده است هم مرده، هم ایستاده است هم نشسته، هم نابینا است و هم بینا، و این محال است.

سلیمان گفت: قربانت گردم، او می‌داند که یکی از آن دو موجود خواهد شد، حضرت فرمودند: عیبی ندارد، حال کدامیک موجود می‌شوند، آنچه را اراده کرده یا آنچه را اراده نکرده است؟! سلیمان گفت: آنچه را اراده کرده است، حضرت رضا علیه السّلام و مأمون و علمای حاضر در مجلس خندیدند، حضرت فرمودند: اشتباه کردی و گفته اوّل خودت را رها کردی، در اوّل گفته بودی که:

«او می‌داند که انسانی امروز خواهد مرد و حال آنکه او اراده نکرده است که امروز بمیرد و مخلوقاتی را خلق می‌کند و حال آنکه خودش نمی‌خواهد آنان را خلق کند» پس وقتی که از نظر شما جایز نیست که علم به آنچه که اراده نکرده تعلّق گیرد پس فقطّ آنچه را اراده کرده می‌داند.

سلیمان گفت: حرف من این است که: اراده نه خداست و نه غیر خدا، حضرت فرمودند: ای جاهل! وقتی می‌گویی: خدا نیست در واقع قبول کرده‌ای

ص: ۳۸۵

که غیر خداست، و وقتی میگویی: اراده خدا نیست، در واقع قبول کرده‌ای که آن خداست، سلیمان پرسید: آیا خداوند میداند چگونه چیزی را خلق کند؟

حضرت فرمودند: بله، سلیمان گفت: معنی این حرف این است که [از ازل] آن چیز وجود داشته است «۱». حضرت فرمودند: حرف محالی می‌زنی، زیرا چه بسا کسی بنّائی بلد است ولی خانه‌ای نمی‌سازد، یا خیّاطی بلد است ولی خیّاطی نمی‌کند، یا ساختن چیزی را بلد است ولی هرگز آن را نمی‌سازد، سپس حضرت فرمودند: آیا خدا خودش می‌داند که واحد است و چیزی بهمراهش نیست؟ گفت: بله، حضرت فرمودند: آیا این مطلب، چیزی را بهمراه خدا ثابت می‌کند «۲»؟ سلیمان گفت: نمی‌داند که واحد است و چیزی با او نیست، حضرت فرمودند: آیا تو این را می‌دانی؟ گفت: بله، حضرت فرمودند: پس تو از خداوند داناتری! سلیمان گفت: اصلا، این موضوع محال است، حضرت فرمودند: از نظر تو محال است که خداوند واحد باشد و چیزی با او نباشد و

---

(۱)- سلیمان معتقد بود: علم به شیء مستلزم وجود آن شیء است در حالی که چنین نیست.

(۲)- یعنی اگر خدا بداند که چیزی به همراهش نیست، پس اول باید به «چیز» (شیء) علم داشته باشد و طبق عقیده سلیمان علم به شیء مستلزم وجود آن شیء است، پس خداوند می‌داند که یکتاست و چیزی با او نیست، ولی در عین حال چیزی با او هست!.

ص: ۳۸۶

سمیع و بصیر و حکیم و علیم و قادر باشد؟ گفت: بله، حضرت فرمودند: پس خداوند چگونه خود خبر داده است که واحد است، زنده است، سمیع و بصیر است، حکیم، قادر، علیم و خبیر است؟ در حالی که (طبق گفته تو) خودش این مطالب را نمی‌داند؟ سخن تو ردّ سخن خود و تکذیب آن است، خداوند از این سخن منزّه است. سپس حضرت ادامه دادند: پس چگونه می‌خواهد چیزی را که نمی‌شناسد و ساختنش را بلد نیست، بسازد؟ صانعی که قبل از ساختن یک چیز، نمی‌داند که چگونه باید آن را بسازد، در واقع حیران است و سرگردان، و خداوند از این موضوع منزّه است و والاتر.

سلیمان گفت: اراده همان قدرت است، حضرت فرمودند: خداوند عزّ و جلّ بر آنچه اراده نکند هم قادر است، و این مطلب قطعی است چون خداوند فرموده: «وَ لَئِنْ شِئْنا لَنَذْهَبَنَّ بِالَّذِی أَوْحَیْنا إِلَیْکَ» (اگر بخواهیم، آنچه را بر تو وحی کرده‌ایم، خواهیم برد- إسراء: ۸۶) و اگر اراده همان قدرت می‌بود، خداوند اراده کرده بود که آن را ببرد، چرا که قدرت بر این کار را داشت، سلیمان در جواب درماند. مأمون گفت: ای سلیمان! او عالمترین هاشمی است

ص: ۳۸۷

و سپس حاضرين مجلس را ترک کردند «۱».

مؤلّف اين کتاب گويد: مأمون علماى فرق و مذاهب مختلف خارج از صراط مستقيم را از حرصى که بر مقام علمى حضرت رضا عليه السّلام داشت آن افرادى که مى‌شناخت و يا شنيده بود از هر کجاى عالم دعوت ميکرد که با آن حضرت بمباحثه پردازند تا او را محکوم و مجاب سازند و بر او در بحث چيره شوند تا آتش حسدش خاموش شود و بدين وسيله بتواند شهرت علمى او را لکه‌دار نمايد، ولى هيچ کس از علماى آن فرقه‌ها با آن جناب به بحث نپرداخت جز اينکه بمقام بلند علمى او اعتراف نمود و دلائل آن حضرت او را ملزم و مجاب کرد، زيرا خداوند عالم دريغ مينمود فردى بر او برترى جويد، و نور خدا را تمام مى‌کند و حجّت خود را يارى مى‌دهد و اين چنين خداوند وعده

---

(۱)- بعيد نيست حرص مأمون بر اين گونه مجالس از جهت ثابت کردن برترى علمى حضرت نسبت به سران زيديّه بوده باشد، زيرا آنان هم از اولاد ابو طالب (بنى هاشم) بودند و هم ادّعاى خلافت داشتند و براى آن کوشش مى‌کردند و چون مأمون خوب فهميده بود که حضرتش در مقام بدست آوردن خلافت ظاهرى نيست و با رياست او کارى ندارد، لذا مى‌خواسته به مردم بفهماند که ساداتى که در مقام بدست آوردن خلافت هستند مقام علميشان بسيار از حضرت کمتر است و از همين رو گفت: هذا اعلم هاشميّ. البتّه بعيد نيست که مأمون در عين اينکه مى‌خواسته برترى حضرت بر سادات ديگر معلوم بشود، در عين حال از بعضى علماى ديگر شکست بخورد تا هم شکستى باشد براى خود حضرت و هم سرشکستگى براى کلّ اولاد ابو طالب، لذا به سليمان گفت: «فقط مى‌خواهم در يک مسأله او را مجاب کنى» (استاد غفّارى).



داده که: «إِنَّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنا وَ الَّذِينَ آمَنُوا- الآيۀ» (ما البتّه يارى مينماييم فرستادگان خود را و کسانى که ايمان آورده‌اند در زندگى اين جهان- مؤمن: ۵۱) و مرادش از کسانى که ايمان آورده‌اند ائمّه هداۀ هستند و پيروان با معرفت آنان و آن کسان که از ايشان اخذ حجّت نموده‌اند عليه مخالفينشان تا در اين جهان هستند، و همچنين رفتار مى‌کند با آنان در عالم ديگر، و خداوند هرگز خلف وعده نخواهد کرد.

## باب ۱۴ مجلس ديگر آن حضرت در حضور مأمون با علماى ملل و فرق و جواب آن حضرت به علىّ بن محمّد بن جهم در باره عصمت انبياء عليهم السّلام

۱- ابو الصّلت هروى گويد: آنگاه که مأمون علماى فرق مختلف اسلامى و نيز علماى يهود، نصارى، مجوس، صابئين و ساير اهل علم و کلام را نزد حضرت

رضا علیه السّلام گرد آورد، و هر کس از جای برخاسته و سخنی گفت جواب قاطع گرفت و ساکت ماند که گوئی سنگ در دهانش گذارده‌اند، (در آخر کار) علیّ بن- محمّد بن جهم برخاست و گفت: یا ابن رسول اللّه! آیا شما قائل به عصمت انبیاء هستید؟.

حضرت فرمودند: بله قائلم، وی گفت: پس در مورد این آیات چه می‌کنید (چه می‌گوئید): «وَ عَصى آدَمُ رَبَّهُ فَغَوى» (آدم پروردگار خود را نافرمانی کرد و به بیراهه رفت- طه: ۱۲۱) «وَ ذَا النُّونِ إِذْ ذَهَبَ مُغاضِباً فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ» (و یونس که با خشم قوم خود را ترک کرد و مطمئن بود که ما بر او سخت نخواهیم گرفت- انبیاء: ۸۷)، و در باره حضرت یوسف: «وَ لَقَدْ هَمَّتْ بِهِ وَ هَمَّ بِها» (زلیخا قصد یوسف کرد و یوسف نیز قصد او- سوره یوسف آیه ۲۴) و در باره حضرت داود: «وَ ظَنَّ داوُدُ أَنَّما فَتَنَّاهُ» (داود فهمید که ما او را آزمایش کرده‌ایم «۱» ص: ۲۴) و نیز در باره حضرت محمّد صلی اللّه علیه و آله «وَ تُخْفِي فِي نَفْسِكَ مَا

---

(۱)- اگر گویند: در ادامه آیه چنین آمده است «فَاسْتَغْفَرَ رَبَّهُ» یعنی از پروردگارش آمرزش طلبید، و آیه بعد می‌فرماید: فَغَفَرْنا لَهُ ذلِكَ» یعنی آن موضوع را بر او بخشیدیم، و این الفاظ در ظاهر حکایت از گناهی می‌کند که رخ داده و سپس استغفار داود و بعد از آن آمرزش خدا، جواب آنست که:

استغفار خود یکی از عبادات است در تمام شرایع، و پیغمبر صلی اللّه علیه و آله در هر روز بسیار استغفار می‌کرده و خود فرموده:

«إنّه لیغان علی قلبی حتّی أستغفر اللّه فی الیوم سبعین مرّة»

و مراد آن حضرت از «استغفار» اینست که در اثر اشتغال به امور خلق قلبم تار می‌شود و از خداوند مدد می‌طلبم که غافل از او نشوم. پس استغفار نمودن دلیل بر اینکه معصیتی از شخص سر زده نیست، بلکه برای تقویت روح و قلب و تقرّب است. (استاد غفّاری)



اللَّهُ مُبْدِيهِ» (در خود چیزی پنهان می‌کنی که خدا آن را آشکار خواهد کرد- احزاب: ۳۷) امام فرمودند: ای وای! بیچاره علیّ (بن جهم)! از خدا بترس و زشتی‌ها را به انبیاء خدا نسبت نده! و کتاب خدا را با رأی خودت تأویل و تفسیر نکن، خداوند فرموده است: «وَ ما يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَ الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ» (تأویل آن را، جز خدا و راسخون در علم نمی‌دانند- آل عمران: ۷). و امّا آیه شریفه «وَ عَصى آدَمُ رَبَّهُ فَغَوى» در مورد آدم: خداوند عزّ و جل حضرت آدم را بعنوان حجّت خود بر روی زمین و جانشین در شهرها آفرید و او را برای بهشت نیافریده بود، و این عمل آدم در بهشت واقع شد نه در روی زمین، و عصمت در زمین لازم است تا اندازه‌ها و میزان‌های امر خدا (یا تقدیرات امر خدا) به اتمام برسد، و آنگاه که به زمین آورده شد و حجّت و خلیفه گردید

ص: ۳۹۱

معصوم شد، طبق این آیه: «إِنَّ اللَّهَ اصْطَفی آدَمَ وَ نُوحاً وَ آلَ إِبْراهِیمَ وَ آلَ عِمْرانَ عَلَی الْعالَمِینَ» (خداوند، آدم، نوح، آلَ إِبْراهِیمَ وَ آلَ عِمْرانَ را بر عالمیان برگزید- آل عمران: ۳۳).

و امّا آیه: «وَ ذَا النُّونِ إِذْ ذَهَبَ مُغاضِباً فَظَنَ- الخ» «ظنّ» در اینجا به معنی «یقین» است، نه صرف گمان، أی «لَنْ نَقْدِرَ عَلَیْهِ» یعنی (روزی‌اش را بر او تنگ نمی‌کنیم) [نه به معنی بر او توانا نیستیم] آیا این آیه را نشنیده‌ای: «وَ أَمَّا إِذا مَا ابْتَلاهُ فَقَدَرَ عَلَیْهِ رِزْقَهُ» (وقتی خدا انسان را بیازماید پس روزی‌اش را تنگ کند- فجر: ۱۶) «فَقَدَرَ عَلَیْهِ رِزْقَهُ» یعنی روزی‌اش را بر او تنگ کند، و اگر یونس گمان کرده بود که خدا بر او توانایی ندارد، قطعا کافر شده بود.

و اما آیه در باره حضرت یوسف: «لَقَدْ هَمَّتْ بِهِ وَ هَمَّ بِها» زلیخا قصد گناه کرد، و یوسف از ناراحتی تصمیمی گرفت که اگر زلیخا او را مجبور کند، او را بکشد، این بود که خداوند او را از ارتکاب قتل و عمل منافی عفّت دور کرد، و این آیه: «کَذلِکَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَ الْفَحْشاءَ» (این چنین عمل کردیم تا سوء و فحشاء را از او دور کنیم- یوسف: ۲۴) اشاره به همین مطلب دارد و سوء یعنی

ص: ۳۹۲

قتل و فحشاء یعنی زنا.

و امّا در مورد داود علیه السّلام، کسانی که طرف شما هستند، در این باره چه می‌گویند؟ علیّ بن جهم گفت: می‌گویند: داود علیه السّلام در محرابش مشغول نماز بود که ابلیس به شکل پرنده‌ای بسیار زیبا در مقابلش ظاهر شد، داود نماز خود را شکست و برخاست تا پرنده را بگیرد، پرنده به حیاط رفت، داود هم به دنبالش از اطاق خارج شد، پرنده به پشت بام پرید داود هم در طلب پرنده به پشت بام رفت، پرنده از آنجا به داخل حیاط اوریا بن حنّان پرید، داود با نگاه خود پرنده را دنبال کرد و در این حال چشمش به همسر اوریا که مشغول غسل بود افتاد و به او علاقمند شد، از طرفی، قبلا اوریا را به جنگ فرستاده بود. داود به فرمانده لشکر نامه‌ای نوشت که اوریا را جلوتر از تابوت عهد «۱» بفرست، فرمانده نیز چنین کرد، اوریا بر مشرکین پیروز شد و این مطلب بر

---

(۱)- در قرآن کریم سوره بقره آیه ۲۵۰ نیز به «تابوت» بنی اسرائیل اشاره شده است، نقل گردیده این تابوت صندوقی بوده است که مادر حضرت موسی علیه السّلام ایشان را در آن نهاده و آن حضرت نیز در هنگام وفات، الواح، لباس خود و نشانه‌های نبوّت را در آن نهاده و به جناب یوشع بن نون علیه السّلام وصی و جانشین خود دادند، و بنی اسرائیل به این صندوق تبرّک می‌جستند. و نیز گویند: حضرت موسی علیه السّلام در هنگام حرکت، تابوت را جلوی افراد قرار می‌داد، و بنی اسرائیل نیز آن را پیشاپیش سپاه خود قرار می‌دادند، و نیز روایت شده است هر که جلوتر از تابوت می‌رفت، یا کشته می‌شد یا پیروز می‌گردید.

ص: ۳۹۳

داود خیلی گران آمد، لذا مجدّدا نامه‌ای نوشت و دستور داد تا اوریا را جلوتر از تابوت بفرستند، فرمانده نیز این بار اوریا را جلوتر فرستاد و اوریا کشته شد و داود با همسر او ازدواج کرد.

راوی گوید: حضرت با دست بر پیشانی خود زدند و فرمودند: «إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ راجِعُونَ»! شما پیامبری از پیامبران خدا را به تهاون و سبک شمردن در باره نماز نسبت دادید به گونه‌ای که می‌گوئید: نماز را رها کرده به دنبال پرنده‌ای رفت، سپس او را به فاحشه (عمل منافی عفّت) و قتل نسبت دادید، او گفت:

یا ابن رسول اللّه پس خطای داود چه بوده است [که به جهت آن استغفار کرد]؟

امام علیه السّلام فرمود: ای بینوا!! داود گمان کرد که خداوند کسی را داناتر از او خلق نکرده است، لذا خداوند دو فرشته را به سوی او فرستاد و آنان از دیوار محراب بالا رفته و در مقابل داود حاضر گشتند و گفتند: «خَصْمانِ بَغى بَعْضُنا عَلى بَعْضٍ فَاحْكُمْ بَيْنَنا بِالْحَقِّ وَ لا تُشْطِطْ وَ اهْدِنا إِلى سَواءِ الصِّراطِ* إِنَّ هذا أَخِي لَهُ تِسْعٌ وَ تِسْعُونَ نَعْجَةً وَ لِيَ نَعْجَةٌ واحِدَةٌ فَقالَ أَكْفِلْنِيها وَ عَزَّنِي فِي الْخِطابِ» (ما دو نفر با هم اختلاف داریم و یکی از ما بر دیگری ظلم کرده است، به حقّ بین ما

ص: ۳۹۴

حکم کن و خلاف حقّ نگو و ما را به راه درست راهنمائی کن، این برادر من است، نود و نه گوسفند دارد و من فقطّ یک گوسفند دارم، و با این حال به من گفته است: آن یکی را هم به من بسپار و در این بحث و گفتگو من حریف او نشدم- ص: ۲۳ و ۲۲) داود علیه السّلام عجله کرد و بر علیه «مدّعی علیه» حکم داده، چنین گفت: «لَقَدْ ظَلَمَكَ بِسُؤالِ نَعْجَتِكَ إِلى نِعاجِهِ» (با این درخواست به تو ظلم کرده است- ص: ۲۴) و از «مدّعی» بیّنه‌ای (دلیل و شاهدی) نطلبید (و حال آنکه قاضی باید از شخص مدّعی، دلیل و شاهد بخواهد) و حتّی به «مدّعی علیه» هم نگفت: تو چه می‌گویی؟ این خطا، خطای راه و رسم داوری بود، نه آن خطایی که شما معتقد هستید، آیا نشنیده‌ای که خداوند می‌فرماید:

«يا داوُدُ إِنَّا جَعَلْناكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُمْ بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ وَ لا تَتَّبِعِ الْهَوى- الخ» (ای داود! ما تو را در زمین، خلیفه قرار دادیم، در بین مردم به حقّ حکم کن و از هوای نفس پیروی نکن- ص: ۲۶) تا آخر آیه، او سؤال کرد: پس قضیّه او با اوریا چه بوده است؟ حضرت فرمودند: در دوران حضرت داود علیه السّلام حکم خدا چنین بود که هر گاه زنی شوهرش می‌مرد یا کشته می‌شد، بعد از او هرگز ازدواج نمی‌کرد، و اوّلین کسی که خداوند برایش مباح کرد که با زنی که شوهرش کشته شده ازدواج کند، داود علیه السّلام بود، آن حضرت هم پس از کشته

ص: ۳۹۵

شدن اوریا و تمام شدن عدّه همسرش، با آن زن ازدواج کرد، و این همان چیزی است که در مورد اوریا بر مردم گران آمد.

و امّا حضرت محمّد صلى اللّه عليه و آله و اين آيه كه مى‌فرمايد: «وَ تُخْفِي فِي نَفْسِكَ مَا اللَّهُ مُبْدِيهِ وَ تَخْشَى النَّاسَ وَ اللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشاهُ» (در دل خويش چيزى را پنهان مى‌كنى كه خدا آن را آشكار خواهد كرد و از مردم مى‌ترسى و حال آنكه خداوند سزاوارتر است كه از او بترسى- احزاب: ٣٧)، خداوند اسامى همسران آن حضرت در دنيا و همسرانش در آخرت را به آن حضرت اطّلاع داد، و نيز اعلام كرد كه آنان «امّ المؤمنين» هستند، يكى از آنان، زينب دختر جحش بود كه در آن ايّام همسر زيد بن حارثه بود، حضرت نام او را در دل نهان فرمود و آشكار نكرد تا مبادا منافقين بگويند: او زن شوهردارى را يكى از همسران خود مى‌داند، و حضرت از اين گفته احتمالى ترسيدند، لذا خداوند فرمود: «وَ تَخْشَى النَّاسَ وَ اللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشاهُ» يعنى در دل از اين گفته بيم دارى، و خداوند عزّ و جلّ هيچ زوجى را خود عقد نكرده است جز آدم عليه السّلام و حوّا، و حضرت محمّد صلى اللّه عليه و آله و زينب، كه اين آيه قرآن هم به همين عقد اشاره دارد: «فَلَمَّا قَضى

ص: ٣٩۶

زَيْدٌ مِنْها وَطَراً زَوَّجْناكَها» (و آنگاه كه زيد كام خويش از او برگرفت [و طلاقش داد]، او را به عقد تو در آورديم- احزاب: ٣٧) و نيز علىّ و فاطمه عليهما السّلام را.

راوى گويد: علىّ بن محمّد بن جهم گريست و گفت: يا ابن رسول اللّه من توبه مى‌كنم از اينكه از اين به بعد در باره انبياء خدا عليهم السّلام به غير از آنچه شما گفتيد سخنى بگويم.

## باب ١۵ مجلس ديگرى از امام رضا عليه السّلام و مأمون در باره عصمت انبياء عليهم السّلام

١- علىّ بن محمّد بن جهم گويد: به مجلس مأمون وارد شدم، حضرت رضا عليه السّلام نيز آنجا بودند، مأمون از حضرت سؤال كرد، يا ابن رسول اللّه! آيا شما نمى‌گوئيد كه انبياء معصوم هستند؟ حضرت فرمودند: چرا، گفت: پس معنى اين آيه چيست: «وَ عَصى آدَمُ رَبَّهُ فَغَوى» «١» حضرت فرمودند: خداوند تبارك و

(١)- نشانى آيه و معنى آن در باب ١۴ گذشت.

ص: ٣٩٧

تعالى به آدم فرمود: «اسْكُنْ أَنْتَ وَ زَوْجُكَ الْجَنَّةَ وَ كُلا مِنْها رَغَداً حَيْثُ شِئْتُما وَ لا تَقْرَبا هذِهِ الشَّجَرَةَ» (خود و همسرت در بهشت ساكن شويد و از رزق و روزى فراوان آن و از هر جاى آن كه خواستيد بخوريد و به اين درخت نزديك نشويد- بقره: ٣۵) و به درخت گندم «١» اشاره فرمود، «فَتَكُونا مِنَ الظَّالِمِينَ» (كه از ظالمين خواهيد شد- بقره: ٣۵) و خداوند به آنان نفرمود: از اين درخت و ساير درختهاى از اين نوع، نخوريد، آن دو نيز به آن درخت نزديك نشدند و از آن نخوردند، بلكه بعد از وسوسه شيطان از درخت ديگرى «٢» خوردند، و شيطان به آنان چنين گفت: «ما نَهاكُما رَبُّكُما عَنْ هذِهِ الشَّجَرَةِ» (پروردگار شما، شما را از اين درخت نهى نكرده است- اعراف: ٢٠) و فقطّ شما را از نزديك شدن به غير آن نهى كرده، و

شما را از خوردن آن نهی نکرده است مگر به این خاطر که فرشته نشوید یا جاودانه و همیشگی نگردید و برای آنان قسم خورد که من خیر خواه شما هستم، و آدم و حوّاء تا قبل از آن کسی را ندیده بودند که به دروغ به خدا قسم یاد کند. «فَدَلّاهُما بِغُرُورٍ» (آنها را فریب داد- اعراف: ۲۲) آنها نیز

---

(۱)- ممکن است مسامحتا در مورد گندم لفظ درخت بکار برده شده باشد، ولی بهر حال قرآن صراحتا فرموده است «درخت» و گندم هم درخت ندارد.

(۲)- ظاهر آیات قرآن این است که «شجره» ای که مورد نهی خداوند بود و «شجره» ای که آدم از آن خورد یکی بودند، به عنوان مثال، رجوع کنید به آیات ۲۲- ۱۹ سوره اعراف.

ص: ۳۹۸

با اطمینان به قسم او از درخت خوردند، و این قضیّه، قبل از نبوّت آدم اتّفاق افتاد، و این گناه هم گناه کبیره نبود که آدم مستحقّ عذاب جهنّم شود، بلکه از جمله گناهان صغیره‌ای بود که خدا آنها را می‌بخشد «۱» و این قبیل گناهان، بر انبیاء نیز- قبل از زمان نبوّتشان- جائز است، ولی وقتی خداوند او را برگزید و پیغمبر نمود، معصوم شد و هیچ گناهی، چه صغیر، و چه کبیره، مرتکب نشد، خداوند می‌فرماید: «وَ عَصى آدَمُ رَبَّهُ فَغَوى ثُمَّ اجْتَباهُ رَبُّهُ فَتابَ عَلَيْهِ وَ هَدى» (آدم پروردگارش را نافرمانی کرد و به بیراهه رفت سپس خداوند او را برگزید و توبه‌اش را پذیرفت و او را هدایت نمود- طه: ۱۲۲/ ۱۲۱) و نیز می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ اصْطَفى آدَمَ وَ نُوحاً وَ آلَ إِبْراهِيمَ وَ آلَ عِمْرانَ عَلَى الْعالَمِينَ».

مأمون گفت: پس معنی این آیه چیست؟ «فَلَمَّا آتاهُما صالِحاً جَعَلا لَهُ شُرَكاءَ فِيما آتاهُما» (وقتی خداوند فرزند صالح (یا سالم) به آنان داد، ایشان شریکهائی برای خدا، در مورد این فرزند قائل شدند- اعراف: ۱۹۰) حضرت

---

(۱)- در سند حدیث تمیم بن عبد اللَّه بن تمیم قرشی وجود دارد که قبلا از قول علّامه- ره- نقل شد که ضعیف است و نیز راوی این حدیث علیّ بن محمّد بن جهم است که طبق گفته ابو الفرج اصفهانی در اغانی ناصبی مسلک است و به نقل او اعتباری نیست، لذا هر چه در این خبر، موافق اخبار صحیحه است می‌پذیریم و هر چه فقط در این خبر آمده و در جاهای دیگر اثری از آن نمی‌بینیم، ردّ میکنیم، و اگر هم این علیّ بن محمّد بن جهم غیر از آن کسی است که ابو الفرج از او یاد کرده، پس مجهول است و لذا باز هم سند از اعتبار ساقط است. (غ)

ص: ۳۹۹

فرمودند: حوّاء برای آدم پانصد شکم زائید به هر مرتبه، یک پسر و یک دختر، و آدم علیه السّلام و حوّاء با خداوند عهد کردند که اگر فرزند سالمی خداوند به آنان بدهد، شاکر باشند، و وقتی خداوند نسلی صحیح و سالم، بدون هیچ گونه مریضی

و آفتی به آنان داد، و آنچه خدا به آنان داده بود، شریک قرار دادند، و خدا را مانند پدر و مادرشان شکر نکردند و خداوند می‌فرماید: «فَتَعالَی اللَّهُ عَمَّا یُشْرِکُونَ» (خداوند برتر و بیزار از شرک آنها است- اعراف: ۱۹۰).

مأمون گفت: گواهی میدهم که شما حقّا فرزند رسول خدا هستید، حال این آیه را توضیح دهید: «فَلَمَّا جَنَّ عَلَیْهِ اللَّیْلُ رَأی کَوْکَباً قالَ هذا رَبِّی» (وقتی شب او را فرا گرفت، ستاره‌ای دید گفت: این پروردگار من است- انعام: ۷۶) حضرت فرمودند: ابراهیم علیه السّلام در میان سه گروه واقع شده بود، گروهی که (ستاره) زهره را می‌پرستیدند، گروهی که ماه را ستایش میکردند و گروهی نیز خورشید را، و این در زمانی بود که از مخفیگاهش در زیر زمین که او را نهان



داشته بودند خارج شد، وقتی شب او را فرا گرفت «۱» و زهره را دید از روی انکار گفت: آیا این پروردگار من است؟ وقتی ستاره غروب کرد، گفت: من غروب‌کننده‌ها را دوست ندارم، زیرا افول و غروب از صفات پدیده‌ها است نه از صفات موجود قدیم و ازلی، و وقتی ماه را در آسمان دید، با حالت انکار گفت:

آیا این پروردگار من است؟ وقتی غروب کرد، گفت: اگر پروردگارم مرا هدایت نکند گمراه خواهم شد، منظورش این بود که اگر پروردگارم هدایتم نمی‌کرد گمراه شده بودم، فردا صبح خورشید را دید و باز از روی انکار گفت: آیا این پروردگار من است؟ این از ماه و زهره بزرگتر است، وقتی خورشید هم غروب کرد به آن سه گروه رو کرده و گفت: «یا قَوْمِ إِنِّی بَرِیءٌ مِمَّا تُشْرِکُونَ* إِنِّی وَجَّهْتُ وَجْهِیَ لِلَّذِی فَطَرَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ حَنِیفاً وَ ما أَنَا مِنَ الْمُشْرِکِینَ» (ای مردم من از آنچه شما آنها را شریک خدا قرار می‌دهید، دور و برکنار هستم، من وجه خود را به سوی کسی که آسمان‌ها و زمین را آفریده، برمیگردانم، از باطل به سوی حقّ می‌روم و مشرک نیستم- انعام: ۷۹ و ۷۸) و ابراهیم علیه السّلام با این

---

(۱)- در این قسمت از ذکر متن آیات خودداری شد و فقط ترجمه آنها بیان گردید تا متن یک دست شده و در موقع خواندن برای خواننده محترم روان باشد.



گفته‌های خود، خواست برای آنان بطلان دینشان را روشن کند و برایشان ثابت کند که عبادت کردن چیزهایی که مثل زهره و ماه و خورشید هستند صحیح نیست، بلکه شایسته خالق آنها و خالق آسمان و زمین است و آن دلیل‌هایی که برای قوم خود می‌آورد الهام خدا و از داده‌های او بود، همان طور که خداوند می‌فرماید: «وَ تِلْکَ حُجَّتُنا آتَیْناها إِبْراهِیمَ عَلی قَوْمِهِ» و آنها ادلّه و حجّت‌های ما بود که به ابراهیم دادیم تا در مقابل قوم خود به آنها استدلال کند.

مأمون گفت: آفرین بر شما! در مورد این آیه توضیح بفرمائید: «رَبِّ أَرِنِی کَیْفَ تُحْیِ الْمَوْتی قالَ أَ وَ لَمْ تُؤْمِنْ قالَ بَلی وَ لکِنْ لِیَطْمَئِنَّ قَلْبِی» ( [ابراهیم گفت:] خدایا به من نشان بده که چگونه مرده‌ها را زنده می‌کنی، خداوند فرمود: آیا ایمان نداری؟ گفت: چرا، ولی به خاطر اینکه قلبم آرام گیرد- بقره:

۲۶۰).

حضرت فرمود: خداوند به ابراهیم علیه السّلام وحی فرمود که: من از میان بندگانم برای خود دوستی انتخاب خواهم کرد که حتّی اگر از من بخواهد مرده‌ها را زنده کنم، این کار را برای او خواهم کرد، ابراهیم به دلش الهام شد که او آن دوست و خلیل است، لذا گفت: خدایا به من نشان بده که چگونه مرده‌ها را زنده

ص: ۴۰۲

می‌کنی، خداوند فرمود: آیا ایمان نداری؟ گفت: چرا، ولی به خاطر اینکه قلبم آرام گیرد، یعنی نسبت به خلیل بودن، خداوند فرمود: «فَخُذْ أَرْبَعَةً مِنَ الطَّیْرِ فَصُرْهُنَّ إِلَیْکَ ثُمَّ اجْعَلْ- الخ» (چهار پرنده بگیر، آنها را تکه تکه کن، سپس بر هر کوهی، بخشی از آنها را قرار ده آنگاه آنها را بخوان فوری خود را بتو میرسانند و بدان خداوند عزیز و حکیم است- بقره: ۲۶۰) ابراهیم نیز، یک کرکس، یک طاوس، یک مرغابی و یک خروس گرفته، آنها را تکه تکه کرد و اجزاء آنها را با هم در آمیخت و سپس هر بخشی از این اجزاء مخلوط شده را بر هر کوهی از ده کوه اطراف قرار داد و آنگاه منقار آن را بدست گرفت و آنها را با نامشان صدا زد و مقداری دانه و آب نزد خود قرار داد، آن اجزاء به سوی یک دیگر پرواز کردند و بدنها کامل شد و هر بدنی بسراغ گردن و سر خود رفت و به آنها پیوست، سپس ابراهیم منقار آنها را آزاد کرد و آنها پرواز کردند و سپس فرود آمدند و از آن آب نوشیدند و از آن دانه‌ها برگرفتند و گفتند: ای پیامبر خدا! تو ما را زنده کردی، خدا تو را زنده بدارد، ابراهیم فرمود: بلکه خداوند زنده میکند و می‌میراند و اوست که بر همه کار تواناست.

ص: ۴۰۳

مأمون گفت، آفرین بر شما یا ابا الحسن! (حال) در باره این آیه توضیح دهید: «فَوَکَزَهُ مُوسی فَقَضی عَلَیْهِ قالَ هذا مِنْ عَمَلِ الشَّیْطانِ» (موسی او را با مشت زد و او مرد، گفت این از کار شیطان است- قصص: ۱۵) حضرت فرمودند: موسی به یکی از شهرهای فرعون وارد شد در حالی که بی‌اطّلاع از ورود او بودند، و این ورود، بین مغرب و عشاء رخ داد، در آن هنگام دید دو مرد با یک دیگر زد و خورد می‌کنند، یکی از گروه موسی و دیگری از دشمنان او بود، آن که هم گروه و هم مسلک موسی بود، از موسی بر علیه دیگری که دشمن بود کمک خواست، موسی علیه السّلام هم به حکم خدا در باره دشمن حکم کرد و با مشت او را زد و او مرد، و (موسی پس از این کار) گفت: این عمل کار شیطان است، منظورش زد و خوردی بود که بین آن دو مرد رخ داده بود، نه کشتن آن مرد توسّط موسی، او یعنی شیطان، دشمنی است گمراه‌کننده و آشکار. مأمون گفت، پس معنی این گفته موسی چیست؟: «رَبِّ إِنِّی ظَلَمْتُ نَفْسِی فَاغْفِرْ لِی» (خداوندا! من بخودم ظلم کردم، مرا بیامرز- قصص: ۱۶) حضرت فرمود:

منظورش این است که من با وارد شدن به این شهر، خود را در شرایطی قرار

ص: ۴۰۴

دادم که نمی‌بایست در آن شرایط قرار می‌دادم، «فَاغْفِرْ لِی «۱»» یعنی مرا از دشمنانت بپوشان تا به من دست نیابند و مرا نکشند، خداوند نیز او را آمرزید (و یا طبق آنچه در اینجا آمده، او را پوشانید) زیرا که او سترکننده و (آمرزنده و) مهربان است، موسی علیه السّلام گفت: خداوندا! به شکرانه این نعمت، یعنی بازوئی که به من دادی به گونه‌ای که با یک مشت مردی را از پای در آوردم هرگز کمک کار مجرمین نخواهم بود، بلکه با این نیرو در راه تو مجاهده خواهم کرد تا تو راضی شوی. فردا صبح، موسی علیه السّلام در شهر ترسان و مراقب بود که دید دوباره همان کسی که دیروز او را به یاری طلبیده بود، بر علیه شخص دیگری، از او کمک می‌خواهد، موسی فرمود: تو جدّا آدم اهل شرّی هستی، دیروز با یکی نزاع می‌کردی و امروز با دیگری! ادبت خواهم کرد، و خواست او را بزند، و همین که خواست آن کسی را که دشمن آن دو بود بزند او- همان که هم گروه و هم مسلک موسی بود- گفت: ای موسی آیا می‌خواهی همان طور که دیروز یک

(۱)- لازم به تذکّر است که اصل معنی «غفران» عبارتست از «ستر» و «پوشش»، ولی ترکیب «اغفر لی» معنایش این است که «برای من بپوشان» و مفعول در اینجا حذف شده است و معمولا مفعول در این ترکیب، «ذنب» و امثال آن است، و به نظر می‌رسد اگر آنچه در متن به حضرت رضا علیه السّلام نسبت داده شده مراد بود، باید می‌گفت: «اغفرنی» یعنی مرا بپوشان، نه «اغفر لی» و اللّه العالم. (مترجم).

ص: ۴۰۵

نفر را کشتی، مرا هم بکشی! تو می‌خواهی جبّار باشی و در صدد آن نیستی که جزء مصلحین باشی! مأمون گفت: خداوند از طرف انبیائش، به شما جزای خیر دهد یا ابا الحسن! معنی این آیه چیست؟: «فَعَلْتُها إِذاً وَ أَنَا مِنَ الضَّالِّینَ» ( [موسی به فرعون گفت:] من که آن کار را (یعنی قتل) را مرتکب شدم، در آن موقع ضالّ (گم شده یا گمراه) بودم- شعراء: ۲۰) حضرت فرمودند: وقتی موسی [از مدین] نزد فرعون برگشت، فرعون گفت: «وَ فَعَلْتَ فَعْلَتَکَ الَّتِی فَعَلْتَ وَ أَنْتَ مِنَ الْکافِرِینَ» (آن کار را مرتکب شدی و نسبت به من و خوبی‌های من ناسپاس بودی- شعراء: ۱۹) حضرت موسی گفت: من آن کار را در موقعی انجام دادم که راه را گم کرده و اشتباها به آن شهر در آمده بودم «۱» و وقتی از شما ترسیدم فرار کردم و پروردگارم به من حکمت بخشید و مرا از جمله پیامبران قرار داد.

(حضرت رضا در ادامه افزودند) خداوند عزّ و جلّ به حضرت محمّد صلی اللّه علیه و آله نیز

(۱)- واضح است که اگر این جوابها واقعا از امام علیه السّلام باشد اسکاتی است نه حلّی، و ثانیا فرعونیان بدستور فرعون

بچّه‌های بنی اسرائیل را می‌کشتند و زنان را اسیر می‌کردند، و آنان (فرعونیان) مفسد فی الارض بودند و کشتن یک مفسد فی الارض، بدون قصد مسأله‌ای نیست که خلاف عصمت باشد و این قدر نیاز به تکلّف داشته باشد (غ)

ص: ۴۰۶

می‌فرماید: «أَ لَمْ يَجِدْکَ يَتِيماً فَآوى» (آیا تو را یتیم نیافت و برایت سرپناه و سرپرست قرار داد- ضحی: ۶) یعنی تو را تنها نیافت و مردم را به سوی تو سوق داد؟ «وَ وَجَدَکَ ضَالًّا» (و تو را گم شده یافت- ضحی: ۷) یعنی در نزد قوم خود، گم شده و ناشناخته بودی، «فهدی» (و هدایت و راهنمایی کرد) یعنی مردم را به شناخت تو، راهنمایی کرد، «وَ وَجَدَکَ عائِلًا فَأَغْنى» (و تو را فقیر یافت و غنی نمود- ضحی: ۸) یعنی دعای تو را مستجاب کرد و به این وسیله تو را غنی نمود.

مأمون گفت: آفرین بر شما ای فرزند گرامی رسول خدا! (حال بفرمائید) معنی این آیه چیست؟: «وَ لَمَّا جاءَ مُوسى لِمِيقاتِنا وَ كَلَّمَهُ رَبُّهُ قالَ رَبِّ أَرِنِي أَنْظُرْ إِلَيْکَ قالَ لَنْ تَرانِي» (وقتی موسی در وقت و موعدی که معیّن کرده بودیم آمد و پروردگارش با او سخن گفت، گفت: خدایا، خود را به من نشان بده تا به تو بنگرم- اعراف: ۱۴۲)، چگونه ممکن است موسی کلیم اللّه علیه السّلام نداند که خداوند تبارک و تعالی قابل رؤیت نیست و چنین درخواستی نماید؟ حضرت فرمودند:

موسی کلیم اللّه علیه السّلام می‌دانست که خداوند برتر از این است که با چشم دیده شود لکن وقتی خداوند با او سخن گفت و او را به خود نزدیک کرده، با او نجوا کرد،

ص: ۴۰۷

موسی نزد قوم خود برگشت و به آنان اطّلاع داد که خداوند عزّ و جلّ با او سخن گفته و او را به خود نزدیک کرده و با او نجوا نموده است، در این موقع آنان گفتند: «لَنْ نُؤْمِنَ لَکَ» (تو را تصدیق نمی‌کنیم- بقره: ۵۵) مگر اینکه، همان طور که تو صدای خدا را شنیدی، ما هم بتوانیم به آن گوش دهیم، و آن مردم، هفتصد هزار نفر بودند، موسی از بین آنان هفتاد هزار نفر برگزید، سپس از بین این هفتاد هزار، هفت هزار نفر را انتخاب کرد، سپس هفتصد تن و در آخر هفتاد نفر از بین آنان را برای زمان و موعدی که خدا معیّن کرده بود، برگزید و آنان را به کوه سینا آورد و در پائین کوه متوقّف کرد و خود به بالای کوه رفت و از خداوند تبارک و تعالی خواست که با او سخن گوید و سخن خود را به گوش آنان برساند، خداوند متعال هم با او سخن گفت و آنان نیز سخن خدا را از بالا و پائین، چپ و راست، پشت سر و روبرو شنیدند، زیرا خداوند صدا را در درخت آفرید و از آن پراکنده‌اش کرد به گونه‌ای که آنان صدا را از تمام اطراف شنیدند، ولی گفتند: قبول نمی‌کنیم که آنچه شنیدیم کلام خدا باشد مگر اینکه آشکارا خدا را ببینیم، و زمانی که چنین سخن بزرگی بر زبان راندند

ص: ۴۰۸

و تکبّر و سرکشی نمودند، خداوند عزّ و جلّ صاعقه‌ای بر آنان فرستاد و صاعقه آنان را به خاطر ظلمشان از بین برد، حضرت موسی به خداوند عرضه داشت:

خداوندا! اگر وقتی نزد بقیّه بنی اسرائیل برگردم ایشان بگویند آنان را بردی و به کشتن دادی، چون دروغ گفته بودی که خدا به نجوا با تو سخن گفته است، من چه جوابی به آنان بدهم؟ لذا، خداوند آنان را زنده کرد و به همراه موسی علیه السّلام فرستاد، آنان گفتند: اگر درخواست کنی که خدا، خود را به تو نشان دهد، تا تو به او بنگری، خواسته‌ات را اجابت خواهد کرد، آنگاه تو به ما بگو خدا چگونه است، تا ما او را به بهترین وجه بشناسیم، موسی فرمود: ای مردم! خداوند با چشم دیده نمی‌شود و اصلا کیفیّت ندارد، بلکه با آیات و نشانه‌هایش شناخته می‌شود، گفتند: سخن تو را قبول نداریم مگر اینکه از خدا چنین درخواستی کنی. موسی عرضه داشت: خداوندا! تو خود گفتار بنی اسرائیل را شنیدی و تو صلاح آنان را بهتر می‌دانی، خداوند متعال به موسی وحی کرد که ای موسی آنچه از تو خواستند، از من بخواه، من تو را به نادانی آنان مؤاخذه نخواهم کرد، در این موقع موسی گفت: «رَبِّ أَرِنِی أَنْظُرْ إِلَیْکَ قالَ

ص: ۴۰۹

لَنْ تَرانِی وَ لکِنِ انْظُرْ إِلَی الْجَبَلِ فَإِنِ اسْتَقَرَّ مَکانَهُ فَسَوْفَ تَرانِی* فَلَمَّا تَجَلَّی رَبُّهُ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ دَکًّا وَ خَرَّ مُوسی صَعِقاً فَلَمَّا أَفاقَ قالَ سُبْحانَکَ تُبْتُ إِلَیْکَ» (خدایا خود را بمن نشان بده تا به تو بنگرم! گفت: هرگز مرا نخواهی دید ولی بکوه بنگر اگر در جای خود قرار گرفت (و موسی در این وقت از کوه بزیر آمده بود) مرا خواهی دید. وقتی خداوند با آیه‌ای از آیات خود بر کوه تجلّی کرد، کوه را خرد نمود و موسی بیهوش بر زمین افتاد، وقتی به هوش آمد گفت: تو منزّهی، توبه می‌کنم و بسوی تو بازمی‌گردم- اعراف: ۱۴۳) یعنی از جهل قوم خود، به شناخت و معرفتی که نسبت به تو داشتم، برمی‌گردم، و من از بین آنان اوّلین مؤمن هستم به اینکه تو دیده نمی‌شوی.

مأمون گفت: آفرین بر شما ای ابا الحسن! حال در مورد این آیه توضیح دهید: «وَ لَقَدْ هَمَّتْ بِهِ وَ هَمَّ بِها لَوْ لا أَنْ رَأی بُرْهانَ رَبِّهِ» حضرت فرمود: زلیخا قصد یوسف کرد، و اگر یوسف برهان پروردگارش را نمی‌دید، او نیز قصد زلیخا می‌کرد، لکن او معصوم بود، و معصوم نه قصد گناه می‌کند و نه مرتکب آن می‌شود، و پدرم از پدرش حضرت صادق علیه السّلام نقل فرمود که آن حضرت چنین فرمود: (زلیخا) تصمیم گرفت که انجام دهد و (یوسف) تصمیم گرفت که انجام ندهد.

ص: ۴۱۰

مأمون گفت: آفرین بر شما ای ابا الحسن! این آیه را توضیح دهید: «وَ ذَا النُّونِ إِذْ ذَهَبَ مُغاضِباً فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَیْهِ»، حضرت فرمودند: او یونس بن متّی علیه السّلام است که بر قوم خود غضب کرده از بین آنان رفت. و «ظنّ» بدین معنی است که یقین کرد که: «أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَیْهِ» یعنی «ما روزی‌اش را بر او تنگ نمی‌کنیم» مثل این آیه شریفه: «وَ أَمَّا إِذا مَا ابْتَلاهُ فَقَدَرَ عَلَیْهِ رِزْقَهُ» که «قدر علیه» در این آیه نیز به معنی تنگ کردن معیشت است. به هر حال، او در تاریکی و ظلمات، خداوند را خواند، یعنی در تاریکی شب و دریا و شکم ماهی این سخنان را گفت: معبودی جز تو نیست، تو منزّهی و من به خاطر ترک کردن چنین عبادتی که در شکم ماهی امکانش را برایم فراهم ساختی، ظالم و ستمکار هستم، خداوند نیز دعای او را مستجاب کرد و فرمود: «فَلَوْ لا أَنَّهُ کانَ مِنَ الْمُسَبِّحِینَ* لَلَبِثَ فِی بَطْنِهِ إِلی یَوْمِ یُبْعَثُونَ» (اگر از تسبیح‌کنندگان نبود تا روز رستاخیز در شکم آن ماهی می‌ماند- صافات: ۱۴۳/ ۱۴۴).

مأمون گفت: آفرین بر شما یا ابا الحسن! لطفا این آیه را توضیح دهید:

ص: ۴۱۱

«حَتَّى إِذَا اسْتَيْأَسَ الرُّسُلُ وَ ظَنُّوا أَنَّهُمْ قَدْ كُذِبُوا جاءَهُمْ نَصْرُنا» (زمانی که پیامبران ناامید شدند و گمان نمودند که به آنان دروغ گفته شده است، یاری و نصرت ما به آنان رسید- یوسف: ۱۱۰) حضرت فرمودند: یعنی وقتی که پیامبران از قوم خود ناامید شدند و قوم آنان پیامبرانشان را دروغ پنداشتند، یاری و نصرت ما به پیامبران رسید.

مأمون گفت: آفرین بر شما یا ابا الحسن! معنی این آیه چیست: «لِيَغْفِرَ لَکَ اللَّهُ ما تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِکَ وَ ما تَأَخَّرَ» (تا خدا گناه قبل و بعد گذشته تو را بپوشاند- فتح: ۲) حضرت فرمودند: از نظر مشرکین مکّه، کسی گناهکارتر از حضرت رسول صلی اللّه علیه و آله نبود، زیرا آنان قبل از بعثت، سیصد و شصت بت را می‌پرستیدند و آنگاه که آن حضرت ایشان را به (کلمه مبارکه) «لا اله الّا اللّه» دعوت نمود، این موضوع بر آنان گران آمد و گفتند: «أَ جَعَلَ الْآلِهَةَ إِلهاً واحِداً إِنَّ هذا لَشَيْءٌ عُجابٌ* وَ انْطَلَقَ الْمَلَأُ مِنْهُمْ أَنِ امْشُوا وَ اصْبِرُوا عَلى آلِهَتِكُمْ إِنَّ هذا لَشَيْءٌ يُرادُ* ما سَمِعْنا بِهذا فِي الْمِلَّةِ الْآخِرَةِ إِنْ هذا إِلَّا اخْتِلاقٌ» (آیا به جای خدایان متعدّد یک خدا قرار داده است، این مطلب عجیبی است، سران آنان به حرکت آمده و گفتند: بروید و بر اعتقاد به خدایان خود استوار بمانید، این چیزی است که از

ص: ۴۱۲

شما (مردم) خواسته می‌شود، ما چنین حرفهایی را در بین امّت آخر (یعنی معاصرین یا آنان که قبل از ما بوده‌اند) نشنیده‌ایم، این سخن جز دروغ و افتراء چیز دیگری نیست- ص: ۵ الی ۷) و آن زمان که خداوند عزّ و جلّ مکّه را برای پیامبرش فتح نمود، فرمود: ای محمّد! «إِنَّا فَتَحْنا لَکَ فَتْحاً مُبِيناً لِيَغْفِرَ لَکَ اللَّهُ ما تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِکَ وَ ما تَأَخَّرَ» (ما مکّه را با فتحی قطعی و آشکار برای تو فتح کردیم تا خدا گناه قبلی و بعدی تو را بپوشاند) همان چیزی را که از نظر اهل مکّه به خاطر دعوت به توحید در گذشته و بعد از آن، گناه محسوب می‌شد، زیرا بعضی از مشرکین مکّه مسلمان شدند و بعضی از مکّه خارج گردیدند، و آنان که ماندند نتوانستند آن زمان که حضرت مردم را به توحید دعوت می‌کرد در مورد توحید نسبت به حضرتش ایراد بگیرند، چه اینکه با غلبه حضرت بر آنان، آنچه از نظر آنان گناه محسوب می‌شد، پوشیده گردید.

مأمون گفت: آفرین بر شما یا ابا الحسن! در باره این آیه توضیح بفرمایید:

«عَفَا اللَّهُ عَنْکَ لِمَ أَذِنْتَ لَهُمْ» (خدا از تو درگذرد! چرا به آنان اجازه دادی- توبه: ۴۳) حضرت فرمودند: این آیه از قبیل «به در می‌گویم، دیوار گوش کند» می‌باشد، خداوند به ظاهر با پیامبرش صحبت کرده ولی منظور اصلی،

ص: ۴۱۳

امّت بوده است، و نظیر این آیه است، آیه شریفه: «لَئِنْ أَشْرَکْتَ لَیَحْبَطَنَّ عَمَلُکَ وَ لَتَکُونَنَّ مِنَ الْخاسِرِینَ» (اگر مشرک شوی، عملت باطل شده، و از جمله زیانکاران خواهی بود- زمر: ۶۵) و نیز این آیه: «وَ لَوْ لا أَنْ ثَبَّتْناکَ لَقَدْ کِدْتَ تَرْکَنُ إِلَیْهِمْ شَیْئاً قَلِیلًا» (اگر تو را تثبیت نمی‌کردیم، نزدیک بود کمی به آنان میل کنی- اسراء: ۷۴).

مأمون گفت: درست گفتید یا ابن رسول اللّه! (حال بفرمائید) معنی این آیه چیست؟: «وَ إِذْ تَقُولُ لِلَّذِی أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَیْهِ وَ أَنْعَمْتَ عَلَیْهِ أَمْسِکْ عَلَیْکَ زَوْجَکَ وَ اتَّقِ اللَّهَ وَ تُخْفِی فِی نَفْسِکَ مَا اللَّهُ مُبْدِیهِ وَ تَخْشَی النَّاسَ وَ اللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشاهُ» (وقتی به آن کسی که خدا به او نعمت داده (یعنی زید بن حارثه) و تو نیز او را مورد لطف و عنایت قرار دادی می‌گویی از خدا بترس و همسرت (زینب بنت جحش) را طلاق نده، و در دل چیزی را پنهان می‌داری که خدا آن را آشکار خواهد کرد و از مردم می‌ترسی و خدا سزاوارتر است که از او بترسی- احزاب: ۳۷) حضرت فرمودند: رسول خدا صلی اللّه علیه و آله برای کاری تصمیم گرفتند به خانه زید بن حارثه «۱» بروند، که زن زید را در حال غسل کردن دیدند، و به او

---

(۱)- زید بن حارثه کنیه‌اش ابو اسامهٔ است، وی اصلا عرب است و در غارتی که در زمان جاهلیّت رخ داد بسنّ هشت سالگی اسیر شد و خدیجه او را خریده و بشوهرش رسول خدا صلی اللّه علیه و آله بخشید، و حضرت او را آزاد کرد و بفرزندی گرفت، و در زمان اسلام میان او و حمزهٔ بن عبد المطلب برادری انداخت، و در هنگامی که اسیر شده بود پدرش شراحیل سخت ناراحت بود، و بعد از اینکه خبر یافت خدیجه بنت خویلد او را خریده و بشوهرش محمّد بخشیده است، با برادرش به مکّه آمد و بر پیغمبر صلی اللّه علیه و آله وارد شدند و از آن حضرت درخواست کرد که فدیه بگیرد و او را آزاد کند، پیامبر در جواب ایشان فرمود: من او را آزاد میگذارم هر کجا که خود میخواهد برود و هر که را که خود میخواهد اختیار کند، و سپس او را طلبید و فرمود اینان را می‌شناسی؟ زید گفت: آری این پدر من است و آن دیگر عمویم، حضرت فرمود: از میان ما سه تن هر که را میخواهی اختیار کن، زید گفت: من جز تو را نمی‌خواهم! فرمود: آیا برده بودن را بر آزادی و پدر و عمویت ترجیح میدهی؟ گفت: آری، و به پدر و عمویش گفت: من از این مرد چیزی دیده‌ام که ممکن نیست کسی را بر او ترجیح دهم! پدر و عمویش مأیوس شدند. و پس از آن رسول خدا زید را به حجر اسماعیل برده و فرمود: ای حاضران! بشما اعلام میکنم که زید پسر خوانده من شد و از من ارث می‌برد و من نیز از وی ارث میبرم. و چون پدر و عموی زید این عمل رسول خدا صلی اللّه علیه و آله را دیدند خوشحال گشته و رفتند.

زید از جمله کسانیست که در آغاز دعوت پیغمبر صلی اللّه علیه و آله باو ایمان آورد، و در سال هشتم در جنگ مؤته با جعفر بن ابی طالب شهید شد.

ص: ۴۱۴

فرمودند: «سبحان الّذی خلقک» (منزّه است آن کسی که تو را خلق نموده است) و منظور حضرت این بود که خداوند را از گفته کسانی که می‌گویند ملائکه دختران خدا هستند، تنزیه نماید، خداوند نیز می‌فرماید: «أَ فَأَصْفاکُمْ رَبُّکُمْ بِالْبَنِینَ وَ اتَّخَذَ مِنَ

الْمَلائِكَةِ إِناثاً إِنَّكُمْ لَتَقُولُونَ قَوْلًا عَظِيماً» (آیا خداوند پسران را برای شما گذاشته و برای خود، دخترانی از ملائکه برگزیده است؟

سخن بزرگی بر زبان می‌آورید!- إسراء: ۴۰) و لذا وقتی حضرت آن زن را در حال غسل کردن دیدند گفتند: آن کس که تو را خلق کرده، برتر و منزّه‌تر از این است که فرزندی داشته باشد که آن فرزند این چنین نیازمند غسل و تطهیر باشد،

ص: ۴۱۵

و وقتی زید به خانه برگشت، همسرش، آمدن حضرت رسول و گفته آن حضرت که فرموده بودند: «سبحان الّذی خلقک» را به او خبر داد، زید متوجّه منظور حضرت نشد و گمان کرد که سخن حضرت به خاطر این بوده است که آن حضرت از همسر او، خوششان آمده است، لذا نزد حضرت آمد و عرض کرد: یا رسول اللّه! زن من کمی بد اخلاق است و می‌خواهم او را طلاق بدهم، حضرت به او فرمودند: «أَمْسِکْ عَلَیْکَ زَوْجَکَ وَ اتَّقِ اللَّهَ» (همسرت را نگهدار و از خدا بترس- احزاب: ۳۷) و خداوند متعال قبلا تعداد همسران آن حضرت و اینکه این زن نیز از جمله آنان است را به آن حضرت خبر داده بود، حضرت این موضوع را در دل پنهان داشته و برای زید آشکار نکرده بودند، و از این می‌ترسیدند که مردم بگویند: محمّد به برده‌اش که خود او را آزاد کرده می‌گوید: زن تو، همسر من خواهد شد، و با این گفته، بر آن حضرت خرده بگیرند، لذا خداوند این آیه را نازل فرمود: «وَ إِذْ تَقُولُ لِلَّذِی- تا آخر آیه (که قبلا ذکر شد)» یعنی (وقتی به آن کسی که خدا به واسطه اسلام به او نعمت داده و تو نیز با آزاد سازی او، وی را مورد لطف و عنایت قرار دادی، می‌گویی: از خدا بترس و همسرت را نگه‌دار و در دل چیزی را پنهان می‌داری که خدا آن را آشکار خواهد کرد و از مردم

ص: ۴۱۶

می‌ترسی و خدا سزاوارتر است که از او بترسی) سپس زید بن حارثه او را طلاق داد و آن زن نیز عده طلاق نگه داشت و بعد از آن، خداوند او را به عقد حضرت رسول صلی اللّه علیه و آله در آورد، در این باره آیه‌ای نازل فرموده، چنین گفت: «فَلَمَّا قَضی زَیْدٌ مِنْها وَطَراً زَوَّجْناکَها لِکَیْ لا یَکُونَ عَلَی الْمُؤْمِنِینَ حَرَجٌ فِی أَزْواجِ أَدْعِیائِهِمْ إِذا قَضَوْا مِنْهُنَّ وَطَراً وَ کانَ أَمْرُ اللَّهِ مَفْعُولًا» (و آنگاه که زید کام خویش از او برگرفت [و طلاقش داد] او را به عقد تو در آوردیم تا بر مؤمنین در مورد [ازدواج با] همسران فرزند خوانده‌های خود، بعد از آنکه [آن فرزند خوانده‌ها] از آنان کام خویش برگرفتند، گناهی نباشد و خواسته (یا فرمان خدا) انجام شدنی است- احزاب: ۳۷)، سپس خداوند عزّ و جلّ دانست که منافقین به خاطر این ازدواج، بر آن حضرت خرده خواهند گرفت، لذا این آیه را نازل فرمود: «ما کانَ عَلَی النَّبِیِّ مِنْ حَرَجٍ فِیما فَرَضَ اللَّهُ لَهُ» (در آنچه خدا به پیامبرش رخصت داده، بر پیامبر گناهی نیست- احزاب: ۳۸). مأمون گفت: دلم را آرام کردی یا ابن رسول اللّه! و آنچه را بر من مشتبه شده بود، برایم واضح کردی، خداوند از طرف انبیاء و اسلام شما را جزای خیر دهد! علیّ بن محمّد بن جهم گوید: مأمون برای نماز برخاست و دست محمّد

ص: ۴۱۷

ابن جعفر بن محمّد (عموی امام رضا) را که در مجلس حاضر بود گرفت و با خود برد، من نیز به دنبال آنان رفتم، مأمون به او گفت: برادرزاده‌ات را چگونه یافتی؟ گفت: دانشمند است، و قبلا هم ندیده بودیم که نزد هیچ یک از علما و اهل علم رفت و آمد داشته باشد، مأمون گفت: برادرزاده‌ات از خاندان پیامبر است که پیامبر صلی اللّه علیه و آله در مورد آنان فرموده: «نیکان خاندان من و پاکان نسل من، در کودکی از همه مردم بردبارتر و در بزرگی از همه مردم داناترند، به آنان چیزی یاد ندهید، چه آنکه آنان از شما داناترند، از در هدایت شما را خارج نخواهند کرد و در ضلالت شما را داخل نخواهند کرد».

(پس از آن) حضرت رضا علیه السّلام به منزل رفتند، فردا صبح به نزد آن حضرت رفته و صحبتهای مأمون و محمّد بن جعفر (عموی آن حضرت) را به اطّلاع ایشان رساندم و آن حضرت خنده‌ای کرده فرمودند: ای ابن جهم! آنچه شنیدی فریبت ندهد، او مرا به خدعه و نیرنگ خواهد کشت و خدا برای من از او انتقام خواهد گرفت.

مؤلّف این کتاب (شیخ صدوق) گوید: با توجّه به ناصبی بودن علیّ بن

ص: ۴۱۸

محمّد بن جهم و بغض و عداوتش نسبت به اهل بیت علیهم السّلام چنین حدیثی از او عجیب (یا بعید) است!! مترجم گوید: همان طور که قبلا اشاره شد، سند حدیث ضعیف است، چون تمیم بن عبد اللّه قرشی را علّامه- ره- در رجال خود ضعیف دانسته و علیّ ابن محمّد بن جهم هم ناصبی و دشمن اهل بیت بوده است، کما اینکه خود جناب صدوق- ره- در انتهای همین خبر بآن اشاره کرده است، و اصولا، صرف نظر از ضعف سند، وجود چنین عباراتی در متن، دلیل ضعف خبر است، چرا که چطور می‌توان کاری را که ما از یک فرد متدین معمولی توقع نداریم، به حضرت رسول صلی اللّه علیه و آله نسبت داد! مگر پیامبر به این آیه عمل نمی‌فرمود که می‌گوید: «لا تَدْخُلُوا بُيُوتاً غَيْرَ بُيُوتِكُمْ حَتَّى تَسْتَأْنِسُوا وَ تُسَلِّمُوا عَلى أَهْلِها- الخ» (به خانه‌هایی غیر از خانه‌های خود وارد نشوید مگر اینکه اعلام ورود کنید و سرزده وارد نشوید و بر اهل خانه سلام نمائید- نور: ۲۷) و بر فرض هم که این آیه بعد از این جریان نازل شده باشد، پیامبر اکرم صلی اللّه علیه و آله که متمّم مکارم اخلاق بودند، قطعا بی‌اجازه و سرزده به خانه کسی، آن هم زن نامحرم، وارد نمی‌شدند.

## باب ۱۶ سخنان حضرت رضا- علیه السّلام- در مورد «اصحاب الرّس»

۱- ابو الصّلت هروی گوید: حضرت رضا علیه السّلام از پدران بزرگوارش از امام

ص: ۴۱۹

حسین علیهم السّلام نقل کردند که سه روز قبل از شهادت حضرت علیّ علیه السّلام مردی از اشراف تمیم به نام عمرو، نزد آن حضرت آمده، در باره اصحاب الرّسّ، چنین سؤالاتی نمود: اصحاب الرّس در چه زمانی می‌زیستند؟ مسکن آنان کجا بود؟

پادشاه آنان چه کسی بود؟ آیا خداوند پیامبری سوی آنان فرستاد یا نه؟ چگونه از بین رفتند؟ در قرآن نام آنان هست ولی از اخبارشان مطلبی ذکر نشده است، حضرت فرمودند: در باره مطلبی سؤال کردی که قبل از تو کسی چنین سؤالی از من

نپرسیده بود، و بعد از من نیز کسی در باره آن مطلبی برایت نقل نخواهد کرد مگر از قول من، و هیچ آیه‌ای در قرآن نیست مگر اینکه آن را می‌دانم و تفسیرش را نیز می‌دانم، و نیز می‌دانم در کجا نازل شده، در کوه نازل شده یا در دشت، و در چه زمانی، شب یا روز؟ اینجا- با دست به سینه مبارکشان اشاره نمودند- علم بسیاری است ولی طالبان آن کم هستند و به زودی وقتی مرا از دست دادند پشیمان خواهند شد.



ای تمیمی! داستان آنان چنین بود که: درخت صنوبری را به نام «شاه درخت» می‌پرستیدند، این درخت را یافث بن نوح بر کنار چشمه‌ای به نام «دوشاب» غرس کرده بود و این چشمه بعد از طوفان، برای نوح علیه السّلام حفر شده بود، و علّت نام‌گذاری آنان به اصحاب الرّسّ این بود که خانه‌های خود را در زمین حفر می‌کردند، (رسّ یعنی حفر کردن یا پنهان کردن) و زمانشان بعد از سلیمان بن داود علیهما السّلام بود. دوازده قریه در کنار نهری از مشرق زمین به نام رسّ داشتند، آن رود نیز به نام آنان رسّ نامیده شده بود. در آن روزگار نهری پرآب‌تر و شیرین‌تر از آن روی زمین نبود و قریه‌هایی بیشتر و آبادتر از آنها وجود نداشت، نام آنها به ترتیب عبارت بود از: آبان، آذر، دی، بهمن، اسفندار، فروردین، اردی‌بهشت، خرداد، مرداد، تیر، مهر، شهریور، و بزرگترین شهر آنان، اسفندار بود که پادشاه در آن می‌زیست، نام او ترکوذ «۱» بن غابور بن یارش

(۱)- در تفسیر ابو الفتوح، ترکون بن عامور بن ناوش بن شاون بن نمرود بن کنعان آمده است (ج ۸ ص ۲۷۳).



ابن سازن بن نمرود بن کنعان بود که این آخری فرعون زمان ابراهیم علیه السّلام بود.

آن چشمه و صنوبر در همین شهر بود، و در هر قریه دانه‌ای از میوه آن صنوبر کاشته بودند و آن دانه رشد کرده، درخت عظیمی شده بود، آب آن چشمه و رودخانه‌ها را حرام کرده بودند و نه خود و نه چهارپایانشان از آن نمی‌نوشیدند و هر کس چنین می‌کرد او را می‌کشتند و می‌گفتند: این آب، مایه حیات خدایان ماست، و شایسته نیست کسی از حیات و زندگی آنها چیزی کم کند، و خود و چهارپایانشان از رود رسّ که قریه‌ها در کنار آن بنا شده بود، استفاده می‌کردند، و در هر ماه از سال، در هر قریه، عیدی معیّن کرده بودند که اهل آن قریه جمع شده و بر درخت بزرگ آن آبادی، پشه بندی از حریر که دارای انواع نقش و نگار بود نصب می‌کردند، سپس گاو و گوسفندهائی آورده و برای درخت قربانی می‌کردند و بر آن قربانی‌ها هیزم ریخته، آتش می‌زدند و آنگاه که دود آن قربانی‌ها به هوا رفته و بین آنها و آسمان حائل می‌شد و دیگر نمی‌توانستند آسمان را ببینند، در برابر درخت، به سجده می‌افتادند و گریه و زاری می‌کردند تا از آنها راضی شود، و شیطان نیز می‌آمد و شاخه‌های

درخت را حرکت می‌داد و از تنه آن همچون کودکی فریاد می‌زد که: ای بندگانم! از شما راضی شدم، راحت و خوشحال باشید، آنان هم سر از سجده برداشته، شراب می‌نوشیدند و موسیقی می‌نواختند و سنج می‌زدند و آن روز و شب را به همان حال سپری می‌کردند و سپس می‌رفتند.

و عجمها نام ماههای خود را از نام این آبادی‌ها گرفتند و ماههای خود را آبان ماه، آذر ماه، و غیره نامیدند، چون اهل آن قریه‌ها می‌گفتند: این عید فلان ماه است و آن عید فلان ماه و در زمان عید، بزرگترین آبادی، کوچک و بزرگ آنان، در آن شهر جمع می‌شدند و در نزد چشمه و صنوبر، چادری از حریر که انواع نقش و نگار بر آن بود، برمی‌افراختند. این چادر دوازده در داشت که هر دری مربوط به اهل یک قریه می‌شد، آنان در خارج از چادر در مقابل صنوبر سجده کرده و قربانی‌هائی چند برابر قربانی درخت قریه‌های کوچکتر، ذبح می‌کردند، و شیطان نیز نزد آن درخت می‌آمد و صنوبر را به شدّت تکان می‌داد و با صدای بلند از درون آن سخن گفته، و بیش از وعد و وعیدهای تمام شیاطین

ص: ۴۲۳

به آنان وعده و وعید می‌داد، و آنان سر از سجده برمی‌داشتند و از شدّت شادی و نشاط از حال می‌رفتند و از شدّت شرابخواری و اشتغال به موسیقی، توان صحبت کردن نداشتند، و دوازده روز و شب، به عدد اعیادشان در تمام سال، به همان حال می‌گذراندند و سپس می‌رفتند.

و چون کفر به خدا، و عبادت غیر خدا در میان آنان طولانی گشت، خداوند عزّ و جلّ پیامبری از بنی اسرائیل از فرزندان یهودا بن یعقوب سوی آنان فرستاد و مدّت زمانی طولانی در بین آنان بوده و آنان را به عبادت خداوند عزّ و جلّ و شناخت ربوبیّت او دعوت می‌کرد، ولی از او پیروی نکردند، و وقتی آن پیامبر دید که آنان به شدّت غرق در ضلال و گمراهی هستند و دعوت او را بسوی رشد و رستگاری ردّ می‌کنند، در عید شهر بزرگ آنها شرکت کرد و گفت: خدایا این بندگان تو، جز تکذیب من و کفر به تو کار دیگری نمی‌کنند، و درختی را که نه فایده دارد و نه ضرر، می‌پرستند.

تمام درختانشان را خشک کن و قدر و عظمت خود را به آنان بنمایان، صبح روز بعد، درختها خشک شده بود، این مطلب آنان را ترساند و احساس

ص: ۴۲۴

عجز و ناامیدی کردند و به دو گروه تقسیم شدند، گروهی گفتند: این مرد که ادّعا می‌کند رسول خدای آسمان و زمین است، خدایان شما را جادو کرده است تا شما را از خدایانتان به سوی خدای خویش متوجّه گرداند، گروه دیگر گفتند: نه، بلکه خدایان شما با دیدن این مرد که از آنان عیب‌گویی می‌کند و در موردشان سخنان نامربوط می‌گوید، و شما را به پرستش خدای دیگری می‌خواند، خشمگین شده‌اند و زیبایی و بهای خود را از شما پوشانده‌اند تا شما نیز به خاطر آنان خشمگین شوید و انتقام آنان را از این مرد بگیرید.

لذا همگی بر آن شدند که او را بکشند، برای این کار لوله‌های بلندی از سرب که دهانه‌های گشادی داشت، برگرفتند و آنها را از قعر چشمه تا روی آب مثل لوله‌های سفالین آبراهه (فاضلاب) بر روی هم سوار کردند، و آب داخل آن (چشمه یا لوله) را کشیدند و سپس در قعر آن چاهی عمیق با دهانه تنگ حفر کردند و پیامبرشان را به درون آن انداختند و صخره بزرگی بر دهانه آن نهادند و آنگاه لوله‌ها را از آب بیرون آوردند و گفتند: اکنون که خدایان دیدند که ما، شخصی را که در باره‌شان به بدی سخن می‌گفت و ما را از پرستش آنان باز

ص: ۴۲۵

می‌داشت کشتیم، و در زیر بزرگترین خدایان دفنش کردیم تا دلش آرام گیرد، امیدواریم که از ما راضی شده باشند و غنچه‌ها و طراوت آنها مثل گذشته به سوی ما باز گردد، آن مردم در تمام روز، صدای ناله پیامبرشان را می‌شنیدند که می‌گفت: «خدای من، تنگی جا و شدّت ناراحتی مرا می‌بینی، به ناتوانی و درماندگی‌ام رحم کن و زودتر قبض روحم فرما، و اجابت دعایم را تأخیر نینداز!» تا بالاخره مرد، خداوند عزّ و جلّ به جبرئیل فرمود: ای جبرئیل! آیا این بندگان من، که صبر و بردباری من آنها را فریب داده و خود را از خشم من در امان می‌پندارند و کس دیگری غیر از من را می‌پرستند و پیامبر مرا کشته‌اند، گمان می‌کنند که در مقابل غضب من توان مقاومت دارند، یا آیا می‌توانند از محدوده قدرت من خارج شوند؟ چگونه؟! و حال آنکه من از کسی که مرا نافرمانی کند و از عقاب من نهراسد، خودم انتقام خواهم گرفت، و به عزّت و جلالم قسم یاد کرده‌ام که آنان را مایه عبرت اهل عالم قرار دهم، و خداوند، آنها را در آن عیدشان جز با بادهای سرخ رنگ به هراس نیفکند، آنان در آن طوفان حیران شده به هراس افتاده بودند و به یک دیگر پناه می‌بردند، سپس زمین در زیر پاهایشان به گوگردی مشتعل تبدیل شد و ابری سیاه بر آنان سایه افکند و آتشی

ص: ۴۲۶

ملتهب همچون گنبد بر آنان فرو افکند و بدنهایشان در آتش همچون سرب مذاب ذوب شد.

پناه می‌بریم به خداوند متعال از غضب و عذابش. و لا حول و لا قوّة إلّا باللّه العلیّ العظیم.

## باب ۱۷ سخنان حضرت رضا- علیه السّلام- در باره آیه شریفه «وَ فَدَیْناهُ بِذِبْحٍ عَظِیمٍ»

۱- فضل بن شاذان گوید: از حضرت رضا علیه السّلام چنین شنیدم که آن زمان که خداوند تبارک و تعالی به حضرت ابراهیم علیه السّلام امر فرمود که بجای فرزندش اسماعیل، گوسفندی را که خداوند فرستاده بود ذبح نماید، حضرت ابراهیم علیه السّلام در دل آرزو کرد که ای کاش فرزندش اسماعیل علیهما السّلام را به دست خود ذبح می‌کرد و دستور ذبح گوسفند بجای ذبح فرزندش به او داده نشده بود، تا به این

ص: ۴۲۷

وسیله احساس پدری را که عزیزترین فرزندش را به دست خود ذبح می‌کند، داشته باشد و در نتیجه شایسته رفیع‌ترین درجات ثواب در صبر بر مصائب شود، خداوند عزّ و جلّ نیز به او وحی فرمود که: ای ابراهیم! محبوبترین خلق من، نزد تو کیست! ابراهیم گفت: خدایا! مخلوقی خلق نکرده‌ای که از حبیبت محمّد صلی اللّٰه علیه و آله نزد من محبوبتر باشد، خداوند به او وحی فرمود که: ای ابراهیم آیا او را بیشتر دوست داری یا خودت را؟ او گفت: نه، او را بیشتر دوست دارم، خداوند فرمود: آیا فرزند او را بیشتر دوست داری یا فرزند خودت را؟ عرض کرد: فرزند او را، خداوند فرمود: آیا بریده شدن سر فرزند او از روی ظلم، به دست دشمنانش دل تو را بیشتر به درد می‌آورد یا بریدن سر فرزندت به دست خودت بخاطر اطاعت از فرمان من؟ گفت: بریده شدن سر فرزند او به دست دشمنانش دل مرا بیشتر به درد می‌آورد، خداوند فرمود: گروهی که خود را از امّت محمّد صلی اللّٰه علیه و آله می‌دانند، فرزندش حسین را به ظلم و ستم به مانند گوسفند ذبح خواهند کرد و با این کار مستوجب خشم و غضب من خواهند شد، ابراهیم علیه السّلام بر این مطلب جزع و فزع نموده، دلش به درد آمد و شروع به گریه کرد،



خداوند عزّ و جلّ هم به او چنین وحی فرمود: ای ابراهیم! به خاطر این ناراحتی و جزع و فزعت بر حسین و قتل او، ناراحتی و اندوهت بر اسماعیل را- در صورتی که اگر او را ذبح می‌کردی- پذیرفتم، و رفیع‌ترین درجات ثواب، در صبر بر مصائب را به تو خواهم داد، و این همان مطلبی است که آیه «وَ فَدَيْناهُ بِذِبْحٍ عَظِيمٍ» (ذبح بزرگی را جایگزین او کردیم- صافات: ۱۰۷) بدان اشاره دارد. و لا حول و لا قوّهٔ إلّا باللّٰه العلیّ العظیم «۱».

---

(۱)- لازم به تذکّر است که ممکن است اشکال شود: اگر مراد از «ذبح عظیم» قتل حضرت سید الشهداء علیه السّلام باشد، لازم می‌آید کسی که رتبه‌اش بالاتر و شریفتر است جایگزین و فدای پائین‌تر از خود شده باشد و حال آنکه فداء در جایی بکار می‌رود که پایین‌تر، فداء و جایگزین بالاتر شود، و آیه شریفه بلفظ ماضی است، یعنی این کار در گذشته اتّفاق افتاد، نه اینکه در آینده (در زمان حضرت حسین بن علیّ علیهما السّلام) این فداء و جایگزینی انجام خواهد شد.

در پاسخ می‌گوئیم: این اشکال نتیجه این توهّم غلط است که خداوند، حضرت سید الشهداء علیه السّلام را فداء و جایگزین حضرت اسماعیل علیه السّلام قرار داد، حال آنکه این توهّم خلاف صریح متن روایت است، زیرا در روایت چنین آمده: بعد از آنکه خداوند گوسفند را فرستاد تا جایگزین اسماعیل علیه السّلام گردد، حضرت ابراهیم علیه السّلام آرزو می‌کرد که ای کاش فرزندش را ذبح می‌کرد، تا به بالاترین ثوابها نائل می‌گردید، خداوند هم شهادت مظلومانه امام حسین علیه السّلام را به او اطّلاع داد و ابراهیم گریه و زاری و بی‌تابی نمود، و خداوند نیز وحی فرمود که این جزع و بی‌تابی تو را جایگزین ناراحتی و جزع و فزعت در قتل فرزندت کرده بجای آن قبول نمودم، به عبارت دیگر ذبح عظیم همان گوسفند بوده است، کما اینکه در حدیث بعدی به آن تصریح گردیده و این مطالب بعد از ذبح، اتّفاق افتاده است (استاد غفّاری).

## باب ۱۸ سخنان حضرت رضا- علیه السّلام- در باره حدیث نبوی «أنا ابن الذّبیحین»

۱- حسن بن علیّ بن فضّال گوید: از حضرت رضا علیه السّلام در باره حدیث «أنا ابن الذبیحین» (من فرزند دو قربانی هستم) سؤال کردم، حضرت فرمودند: منظور حضرت رسول صلی اللّه علیه و آله اسماعیل فرزند ابراهیم خلیل علیهما السّلام و عبد اللّه فرزند عبد المطّلب بوده است، اسماعیل همان فرزند بردباری است که خداوند مژده او را به ابراهیم داد. «و آنگاه که به سنّی رسید که پا به پای ابراهیم کار و فعّالیت می‌کرد ابراهیم به او گفت: فرزندم! در خواب چنین دیدم که مشغول ذبح تو هستم، نظرت چیست؟ فرزند گفت: پدر، آنچه را دستور داری انجام بده (و نگفت: آنچه را دیدی انجام بده)، مرا صابر و بردبار خواهی یافت ان شاء اللّه.

آنگاه که تصمیم به ذبح او گرفت، خداوند ذبحی عظیم را که گوسفندی



بود سفید و سیاه و فربه، جایگزین او کرد. این گوسفند در سرزمین سبز و خرّم نشو و نما کرده بود «۱» و قبل از آن، چهل سال در باغهای بهشت می‌چرید، و دارای مادری هم نبود، بلکه خداوند به او گفته بود: ایجاد شو، او نیز موجود شده بود، تا به این وسیله فداء و جایگزین اسماعیل شود، و تا روز قیامت، هر آنچه در منی ذبح شود، فدیه و فداء اسماعیل می‌باشد. این یکی از دو قربانی، امّا دیگری:

عبد المطّلب حلقه درب کعبه را گرفت و از خدا خواست که ده پسر به او بدهد، و نذر کرد که اگر دعایش مستجاب شود، یکی از آنان را ذبح کند. وقتی تعداد آنان به ده رسید، همگی را به داخل کعبه برد و بین آنان قرعه‌کشی کرد، قرعه بنام عبد اللّه- پدر رسول خدا صلی اللّه علیه و آله که از همه بیشتر دوستش می‌داشت-

---

(۱)- عبارت: «یأکل فی سواد ... و یبعر فی سواد» یعنی در سیاهی غذا می‌خورد و آب می‌آشامید، در سیاهی نگاه می‌کرد و راه می‌رفت، در سیاهی بول می‌کرد و سرگین می‌انداخت، این عبارت با کمی تفاوت در بعضی احادیث مربوط به قربانی آمده است و علما به گونه‌های مختلف آن را تفسیر کرده‌اند که شاید بهترین تفسیر همان باشد که در متن ذکر گردیده.



افتاد. دوباره قرعه‌کشی کرد، باز به نام عبد اللّه افتاد، برای بار سوم قرعه کشید، این بار نیز نام عبد اللّه درآمد، عبد المطّلب او را گرفت و زندانی کرد و تصمیم گرفت او را قربانی کند.

قریش همگی جمع شدند و او را از این کار بازداشتند، زنان عبد المطّلب نیز همه گریه و شیون کنان، گرد آمدند، عاتکه دختر عبد المطّلب گفت: بین خود و خداوند عزّ و جلّ در مورد قتل فرزندت، عذر بخواه و خود را معذور بدار.

عبد المطّلب گفت: چگونه؟ تو که عاقل و کامل هستی! عاتکه گفت: بین پسرت و شترانت که در محدوده حرم هستند، قرعه بیانداز، و آنقدر بر تعداد آنها بیفزا تا پروردگارت راضی شود و قرعه به نام آن شتران بیفتد، عبد المطّلب به دنبال شتران فرستاد، آنها را حاضر کردند، ده شتر را از میان آنان جدا کرد بین آنها و عبد اللّه قرعه انداخت، قرعه بنام عبد اللّه افتاد، و همین طور ده شتر، ده شتر اضافه می‌کرد ولی قرعه به نام عبد اللّه می‌افتاد، تا اینکه تعداد شتران به صد رسید که این بار قرعه به نام شتران افتاد، قرشیان از شدّت فرح و سرور صدا به تکبیر بلند کردند، بگونه‌ای که کوههای تهامه لرزید، عبد المطّلب گفت: نه،



سه بار دیگر باید قرعه بکشم، سه بار دیگر قرعه‌کشی کرد و هر بار قرعه به نام شتران درآمد و در بار سوم، زبیر و ابو طالب و برادرانشان عبد اللّه را از زیر پاهای عبد المطّلب کشیدند و بردند، بگونه‌ای که درست آن قسمت از صورت عبد اللّه که روی زمین بود، کنده شد، عبد اللّه را بلند کرده می‌بوسیدند و خاکهای بدن او را پاک می‌کردند، عبد المطّلب دستور داد تمامی صد شتر در «حزوره (۱)» (که مکانی است در حرم) ذبح شوند و هیچ کس را از گوشت آنان محروم نکنند.

عبد المطّلب پنج سنّت داشت که خداوند آنها را در اسلام امضاء نمود، ۱- همسران پدران را بر پسران حرام کرد، ۲- در قتل، صد شتر دیه قرار داد، ۳- هفت دور به دور کعبه طواف می‌نمود، ۴- گنجی یافت و خمس آن را کنار گذاشت و پرداخت کرد، ۵- و زمزم را آنگاه که حفر کرد، «آب حاجیان» نام نهاد، و اگر عبد المطّلب در زمان خود حجّت نبود، و تصمیمش بر ذبح فرزندش شبیه تصمیم ابراهیم به ذبح فرزندش اسماعیل نبود، پیامبر اکرم صلی اللّه علیه و آله به خاطر انتساب به آن دو بعنوان دو قربانی، افتخار نمی‌کرد و نمی‌فرمود: من فرزند دو قربانی هستم، علّتی که بخاطر آن، خداوند ذبح را از



اسماعیل دفع نمود همان علّتی بود که بخاطر آن ذبح را از عبد اللّه دفع فرمود، و آن علّت این بود که پیامبر اکرم صلی اللّه علیه و آله و ائمّه- صلوات اللّه علیهم- در صلب آن دو بودند، پس به برکت پیامبر اکرم صلی اللّه علیه و آله و ائمه علیهم السّلام، خداوند ذبح را از آن دو دفع نمود و سنّت کشتن فرزند، در بین مردم جاری نگردید. و گر نه، بر مردم واجب بود که در هر عید قربان با کشتن فرزندشان به خداوند تقرّب جویند، و تا روز قیامت، هر آنچه مردم برای تقرّب بخدا قربانی کنند، فداء و جایگزین اسماعیل می‌باشد.

شیخ صدوق مؤلّف کتاب گوید: روایات در مورد ذبیح مختلف است، در بعضی از آنها ذکر شده که ذبیح اسحاق بوده و در برخی چنین آمده که ذبیح اسماعیل بوده است، و وقتی سند خبر صحیح باشد، نمی‌توان آن را ردّ کرد.

ذبیح اسماعیل علیه السّلام بوده است ولی وقتی اسحاق بعد از این واقعه متولّد شد، آرزو کرد که ای کاش آنکه پدرش مأمور به قتل او شد اسحاق میبود و در مقابل

امر خداوند عزّ و جلّ صبر می‌کرد و تسلیم میشد همان گونه که برادرش صبر نمود و تسلیم شد، و به این ترتیب درجه و ثواب برادر را به دست می‌آورد.

خداوند نیز که به دل او آگاه بود، این مطلب را دانست و او را به خاطر آرزویش، در بین ملائکه ذبیح (قربانی) نامید.

و حدیث مربوط به این قضیه را در کتاب «نبوّت» آورده‌ام «۱».

---

(۱)- در باره ذبح عبد اللّه پدر حضرت رسول صلی اللّه علیه و آله استاد معظّم جناب آقای غفّاری در ترجمه مجلّد چهارم کتاب «من لا یحضره الفقیه» صفحه ۱۱۱ به بعد مطالبی آورده‌اند که عینا در اینجا درج می‌گردد:

«آنچه در این باره یعنی در باره ذبح عبد اللّه و داستان او گفته شده، اگر دقیق بررسی شود مشخص می‌شود که از قصّه‌هایی است که داستانسرایان سنّی منش پرداخته‌اند، و جملگی از کسانی هستند که عبد المطّلب را مشرک می‌دانند. چون این کار یعنی نذر نمودن به قربانی کردن فرزند بنا به صریح آیات قرآنی، منحصر به مشرکین بوده است و از موحّدین کسی را این چنین نذری نیست، و حضرت ابراهیم علیه السّلام نیز نذر نکرد، بلکه چنان که صریح آیات است از طرف خداوند به انجام این کار مأمور گشت و قرآن خود در مقام تشنیع و توبیخ مشرکین می‌فرماید: «کَذٰلِکَ زَیَّنَ لِکَثِیرٍ مِنَ الْمُشْرِکِینَ قَتْلَ أَوْلاٰدِهِمْ شُرَکٰاؤُهُمْ لِیُرْدُوهُمْ وَ لِیَلْبِسُوا عَلَیْهِمْ دِینَهُمْ- إلی قوله- فَذَرْهُمْ وَ مٰا یَفْتَرُونَ» (و این چنین در نظر بسیاری از مشرکان عمل قربانی نمودن فرزند را رؤسای بتکده‌ها نیکو نشان دادند، تا آنان را از دینشان به راه غلط ببرند- تا آنجا که فرمود:- آنان را در همان ضلالتشان واگذار، و با آنچه از این خرافات می‌بافند رها کن- انعام: ۱۳۷) جالب اینکه در ذیل این آیه مفسّران غیر شیعه جملگی گفته‌اند که آیه در شأن عبد المطّلب است، و تنها او را مصداق واقعی و اوّلیه آیه دانسته‌اند، و ساده‌لوحان نیز بدون تأمّل پذیرفته‌اند، در حالی که عبد المطّلب از «حنفاء» است، یعنی از کسانی است که در زمان خود تنها موحّد بوده، چنان که در حدیث صحیح کافی از زرارهٔ بن اعین از امام صادق علیه السّلام است که فرمود:

«و یحشر عبد المطّلب یوم القیامهٔ امّهٔ وحده [واحدهٔ] علیه سیما الأنبیاء و هیبهٔ الملوک»

(عبد المطّلب در روز قیامت خود تنها وارد محشر خواهد شد، در حالی که دارای چهره انبیاء و هیبت پادشاهان است) [کافی ج ۱ باب مولد النبی ص] یعنی هنگامی که مردم فوج فوج و صف‌بندی شده به محشر احضار می‌شوند او خود به تنهایی با آن متانت و بزرگواری و هیبت وارد می‌شود، چرا که در زمان خود به توحید و دین حق در میان قریش و طائفه و اهل دیار خویش منفرد بود و همکیش نداشت.

یا احادیث دیگری در این باره که در باب تاریخ مولد النبیّ کتاب کافی ذکر شده است. و نیز عبد المطّلب دارای سنّت‌های بسیاری است که همه را اسلام، امضاء کرده و مؤرّخین ذکر کرده‌اند، از قبیل تحریم شرب خمر و حرمت زنا، و معیّن کردن

صد تازیانه حدّ برای آن، و بریدن دست سارق، و تبعید زنان عشرتکده‌دار، و نهی و جلوگیری از زنده به گور کردن دختران، و حرمت نکاح زنانی که با انسان محرمند، و نهی از بام بخانه وارد شدن، و جلوگیری از عریان طواف کردن کعبه، و لزوم وفاء به نذر، و حرمت ماههای چهارگانه و فراخواندن خصم را- در صورت سرباز زدن از حقّ- به مباهله، و تعیین دیه کامل به یک صد شتر و و ... که اینها دلالت بر فکر روشن و عظمت روح و بزرگی و کرامت نفس و اندیشمندی او می‌کند و از این رو رسول خدا صلی اللّه علیه و آله بدو مباهات می‌کرد و با کمال سربلندی در مقابل دشمن می‌فرمود:

انا النّبیّ لا کذب     انا ابن عبد المطّلب

(من به حقیقت پیامبرم، من فرزند عبد المطّلب هستم) و مردی با این شخصیت ممتاز و عقل سرشار که با ابرهه چنان رفتاری کرد که او را به حیرت انداخت و جان خود و همه مردم شهر را از آسیب در امان داشت، و در آن موقعیّت حسّاس که دل همه سیاستمداران را به وحشت می‌انداخت، با کمال قدرت نفس از کنار آن گذشت و تا نابودی دشمن چیزی از دست نداد، چگونه چنین نذری می‌کند و قتل کودک معصومی را موجب تقرّب به خدا می‌داند، بسیار کودکانه است که فکر کنیم کار نادرست و مخالف فطرتی اگر برای رضای خدا انجام شود درست است و صواب، و امّا اگر برای بت‌ها باشد آن وقت شرّ است و فساد.

قرآن این عمل را از سنّت‌های مشرکان می‌شمرد، و عبد المطّلب نه مشرک بود و نه تابع مشرکین، و نذر کشتن فرزند و قطع رحم کاملا احمقانه است چه برای خدا و چه برای بت و او به حقیقت از امثال این گونه تهمت‌ها مبرّا است، و بنظر میرسد که وی نذر کرده بود که چنانچه خداوند به او ده فرزند نرینه عنایت فرماید برای هر کدام به مرور زمان ده شتر عقیقه و قربانی کند و این عمل را پس از فرزند آخری و یا قبل از او انجام داد، و افرادی با غرض‌ورزی آن را داستانی بدین صورت درآورده و ترویج کردند و ساده‌لوحان بدون تأمّل پذیرفتند و نقل کردند و رفته رفته در کتب حدیث داخل شد و مورد استفاده مفسّرین اهل سنّت که آباء پیغمبر را مشرک می‌دانند قرار گرفت، چنان که زمخشری تا سیّد قطب جملگی در ذیل آیه شریفه: «وَ کَذٰلِکَ زَیَّنَ لِکَثِیرٍ مِنَ الْمُشْرِکِینَ- تا آخر» مصداق حقیقی و اولّیّه آن را عبد المطّلب می‌شمرند ..».

ص: ۴۳۵

مترجم گوید: در کتاب «من لا یحضره الفقیه» باب «حکم به قرعه» حدیثی از حمّاد بن عیسی از شخصی مجهول از حریز از امام باقر علیه السّلام نقل شده است که بخشی از آن حدیث مربوط به ذبح عبد اللّه توسّط عبد المطّلب می‌باشد و ما ترجمه آن را به همراه توضیحات استاد در اینجا ذکر می‌کنیم: «سپس این قرعه کشیدن برای عبد المطّلب روی داد، بدین نحو که او نه پسر داشت و نذر کرد که اگر خداوند پسر دهمی را به وی عنایت کند او را ذبح نماید، پس هنگامی که عبد اللّه تولّد یافت امکان این را نداشت که او را با اینکه رسول خدا در صلبش خواهد بود، ذبح نماید، لذا عبد اللّه را برابر ده شتر به قرعه گذارد

و قرعه به نام عبد اللّه درآمد و ده ده بر شتران افزود و قرعه کشید، پیوسته به نام عبد اللّه بیرون می‌شد تا عدد شتران به صد رسید، در این هنگام قرعه بر شتران افتاد.

عبد المطّلب که این بدید گفت: با خدا انصاف نداده‌ام و قرعه را سه بار به نام

ص: ۴۳۶

عبد اللّه و صد شتر زد و هر سه بار قرعه به شتران افتاد، عبد المطّلب گفت:

اکنون دانستم که خدای من راضی شده است، پس شتران را قربانی کرد».

استاد در شرح این قسمت از حدیث می‌فرماید: «این خبر از نظر سند ضعیف است، زیرا حمّاد بن عیسی در تمام کتب موجود، بلا واسطه از حریز نقل می‌کند و حریز خود شیخ اجازه (استاد) اوست، و در این حدیث مع الواسطه از وی نقل کرده است. دیگر اینکه حریز از اصحاب امام صادق و موسی بن جعفر علیهما السّلام است، و گویند از امام صادق بیش از دو حدیث نقل نکرد و امام باقر علیه السّلام را درک نکرده است و در این حدیث بلا واسطه از امام باقر علیه السّلام روایت کرده لذا سند عیب دارد و باصطلاح مضطرب است و ظاهرا باید حمّاد بن عیسی از حریز از شخصی دیگر از امام [باقر] نقل کرده باشد و تحریف شده و بنا بر این حدیث مرسل است، این از نظر سند.

و امّا از نظر متن، عبد اللّه را پسر آخر شمرده و حال آنکه حمزهٔ بن- عبد المطّلب با رسول خدا هم سن است و او یا عبّاس بن عبد المطّلب

ص: ۴۳۷

کوچکترین فرزند عبد المطّلب بودند، چنان که در کتب انساب عرب ذکر کرده‌اند، و البتّه پاره‌ای بیش از ده پسر گفته‌اند و تا سیزده تن نام برده‌اند، ولی این قول مؤرّخین قرون بعد است نه از علمای انساب عرب، و از گفته‌هایشان پیداست که رجما بالغیب (سنگی در تاریکی) و پریشان سخن گفته‌اند نه از روی اطّلاع، زیرا غالبا نوشته‌اند که عبد اللّه کوچکترین فرزند بود با اینکه قائلند که نذر این بود که چون خداوند به عبد المطّلب ده پسر دهد یکی یا آخرین را قربانی کند و آخرین به هر صورت یا حمزه و یا عبّاس است، و این قبیل سخنان افسانه است نه مطلب قابل اعتماد ..» (ترجمه کتاب من لا یحضره الفقیه ج ۴ ص ۱۱۱).

و امّا در مورد اینکه مراد از ذبیحین، اسماعیل و اسحاق علیهما السّلام است، شیخ صدوق این مطلب را نیز در کتاب خصال ص ۵۸ و از طریق عبد اللّه بن داهر احمری از ابو قتاده حرّانی از وکیع بن جرّاح از سلیمان بن مهران از امام صادق علیه السّلام نقل کرده است، و لازم به تذکّر است که طبق توضیحات استاد معظّم جناب آقای غفّاری در پاورقی خصال و ترجمه کتاب فقیه، عبد اللّه بن داهر ضعیف است، و ثانیا با توجّه به اختلاف طبقه او و ابو قتاده روایت کردن او از ابو قتاده قابل تردید می‌باشد، و ثالثا ابو قتاده و وکیع هر دو سنّی مشربند و از ناحیه شیعه نیز توثیق نشده‌اند.

## باب ۱۹ سخنان حضرت رضا- علیه السّلام- در باره علامات امام

۱- حسن بن علیّ بن فضّال از امام رضا علیه السّلام چنین نقل کرده است: امام را علاماتی است: عالمترین، حکیم‌ترین، باتقواتر، بردبارتر، شجاعتر، سخی‌تر و عابدترین فرد است، مختون متولّد می‌شود، پاک و مطهّر است، همان طور که از روبرو می‌بیند، از پشت سر نیز می‌بیند، سایه ندارد، آنگاه که از شکم مادر به زمین می‌افتد، بر روی دو کف دست به زمین می‌افتد و با صدای بلند شهادتین را می‌گوید، محتلم نمی‌شود، چشمش به خواب می‌رود ولی قلبش نمی‌خوابد، محدّث است (یعنی صدای فرشته وحی را می‌شنود ولی آن را نمی‌بینند)، زره رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله کاملا اندازه اوست، بول و غائط او دیده نمی‌شود، زیرا خداوند عزّ و جلّ زمین را مأمور کرده تا آنچه را که از او خارج می‌شود ببلعد «۱»، بوی امام از مشک خوشتر است، اختیار او نسبت به مردم از

---

(۱)- در کتاب «من لا یحضره الفقیه» (ج ۶ ص ۳۷۸) در توضیح این جمله آمده است:

«یعنی در محلّی که در معرض دید دیگران است به استنجا نمی‌نشیند، بلکه در جایی که چاهک و کنیف دارد تخلّی می‌کند و مدفوعش از دید دیگران پنهان می‌شود، بر خلاف غالب مردم عرب آن زمان که در پس دیواری، روی زمین و محلّ دید دیگران قضاء حاجت می‌کردند.



اختیار آنان نسبت به خودشان بیشتر است، نسبت به مردم از پدر و مادرشان دلسوزتر است، از همه مردم در مقابل خداوند متواضع‌تر است، از همه بیشتر به آنچه که مردم را به آن امر می‌کند، عمل می‌کند و از همه بیشتر، از آنچه که مردم را از آن نهی می‌کند دوری می‌نماید، دعایش مستجاب است، به گونه‌ای که اگر دعا کند که صخره‌ای دو نیم شود، دو نیم خواهد شد، اسلحه حضرت رسول صلی اللَّه علیه و آله و شمشیر آن حضرت یعنی ذو الفقار به نزد اوست، نزد او نوشته‌ای است که اسامی شیعیانشان تا روز قیامت در آن مکتوب است، و نیز نوشته دیگری دارد که اسامی دشمنانشان تا روز قیامت در آن آمده است، «جامعه» که صحیفه‌ای به طول هفتاد ذراع (حدود ۳۵ متر) و مشتمل بر همگی نیازمندیهای اولاد آدم است نزد اوست، جفر اکبر و اصغر که پوست بزی و پوست قوچی است و جمیع علوم حتّی ارش (مجازات) یک خراش و حتّی زدن یک یا نیم یا ثلث تازیانه در آن ثبت شده و همچنین مصحف فاطمه زهرا



- سلام اللَّه علیها- نزد اوست.

مترجم گويد: در اين حديث بزرگترين و مهمترين علامت امام كه اتّفاق و اجماع اماميّه بر آن است صريحا ذكر نشده و ظاهرا حذف گرديده است، و آن مقام «عصمت» است كه بعضى فرق شيعه مثل فطحيّه و جاروديّه آن را قبول ندارند، و ابن فضّال نيز فطحى مذهب بوده است (يعنى بعد از امام صادق عليه السّلام بجاى امام كاظم عليه السّلام، برادر آن حضرت: عبد اللَّه بن جعفر را امام مى‌دانسته) هر چند در نقل اخبار ثقه و قابل اعتماد بوده است و در آخر عمر متنبّه گرديد، و از طرفى در پاره‌اى از صفات مثل مختون متولّد شدن، غير معصومين نيز شريكند، و كلّا آنچه مخالف اعتبار عقل باشد، پذيرشش واجب و ضرورى نيست.

۲- در حديث ديگرى آمده است: امام مؤيّد به روح القدس است، و بين او و خدا ستونى از نور وجود دارد كه اعمال مردم را در آن مى‌بيند، و آنچه را بدان احتياج دارد بر آن آگاه مى‌گردد، گاهى آن نور براى او گسترده مى‌شود و (آنچه را كه بايد بداند) مى‌داند و گاه از او گرفته مى‌شود و در نتيجه (آنچه را كه لازم نيست) نمى‌داند.

(شيخ صدوق گويد:) امام متولّد مى‌شود و خود توليد مثل مى‌نمايد، مريض مى‌شود، سلامت مى‌يابد، مى‌خورد و مى‌آشامد، قضاء حاجت

ص: ۴۴۱

مى‌كند، ازدواج مى‌كند، مى‌خوابد، دچار سهو و نسيان «۱» مى‌گردد، خوشحال و محزون مى‌شود، مى‌خندد و مى‌گريد، زندگى مى‌كند و سپس مى‌ميرد، دفن مى‌شود و مردم او را زيارت مى‌كنند، محشور مى‌شود و مورد سؤال واقع مى‌گردد، به او ثواب و پاداش داده مى‌شود و مورد اكرام الهى قرار مى‌گيرد و شفاعت مى‌كند، و علامت مهمّ او دو چيز است: علم و استجابت دعا.

خبرهايى كه از حوادث آينده مى‌دهد، از پدرانش از رسول خدا- صلى اللَّه عليه و آله- به او رسيده است، و حضرت رسول نيز از جبرئيل و او از خداوند علّام الغيوب- عزّ و جلّ- دانسته است.

و تمام يازده امام بعد از پيامبر صلى اللَّه عليه و آله شهيد شده‌اند، بعضى با شمشير، كه عبارتند از: امير المؤمنين، امام حسين عليهما السّلام و بقيه ايشان با سمّ، هر يک را

---

(۱)- مراد مصنّف از سهو و نسيان چنان كه خود در كتاب «من لا يحضره الفقيه» شرح داده بدين منوال ميباشد:

هنگامى كه خداوند به مصلحتى بخواهد او، (امام) به نسيان يا سهو دچار خواهد شد، و هر كجا كه چنين شد، بلافاصله خود امام از نسيان يا سهو خود خبر مى‌دهد تا كسى گمراه نگردد، البتّه اين عقيده مؤلّف و استادش «ابن الوليد» است نه همه مشايخ عظام، و آنان گويند: سهو و نسيان با عصمت كه ملاک حجّيّت است منافات دارد، لذا همه ظواهر را تأويل و يا ردّ مى‌كنند.

ص: ۴۴۲

طاغوت زمانش شهید کرده است، و شهادت ائمّه امری واقعی و حقیقی بوده است، نه آنچنان که غلات و مفوضه- که لعنت خدا بر آنان باد- معتقدند.

مترجم گوید: غلات جمع غالی به معنی غلوّکننده است. غلات سه دسته‌اند: ۱- آنان که در باره علی علیه السّلام غلو می‌کنند و او را خدا می‌دانند.

۲- آنان که در باره اهل بیت علیهم السّلام غلوّ می‌کنند و در باره ایشان معتقد به صفات و خصوصیّاتی هستند که خود ایشان چنین ادّعایی ندارند. ۳- آنان که معتقدند شناخت امام انسان را از همگی عبادات و واجبات بی‌نیاز می‌سازد و از این رو، طهارت، نماز، روزه، زکات و حجّ را با اتّکال به دوستی و ولایت اهل بیت ترک می‌کنند. و مراد از «غلات» در کتب متقدّمین بیشتر همین طائفه سوم است. و مفوّضه به کسانی اطلاق میگردد که قائل به تفویض میباشند. تفویض دارای هشت معنی است، از جمله اینکه خداوند امر خلق و تدبیر و رزق را به معصومین علیهم السّلام واگذار فرموده است، که این عقیده، خود غلوّ است (برای توضیح بیشتر به مجلّد ششم ترجمه کتاب «من لا یحضره الفقیه» ص ۵۷۳ مراجعه فرمائید).

باری آنان گویند: ایشان (یعنی ائمّه معصومین) در واقع کشته نشده‌اند بلکه امر بر مردم مشتبه شده است. (شیخ صدوق گوید:) دروغ می‌گویند، خداوند بر آنان غضب کناد! امر هیچ یک از انبیاء و اوصیاء بر مردم مشتبه نشده جز عیسی بن مریم علیهما السّلام فقطّ، زیرا او زنده به سوی آسمان برده شد و در بین زمین و آسمان قبض روح گردید، سپس به آسمان برده و روحش به او برگردانده

ص: ۴۴۳

شد، و این آیه شریفه به همین مطلب اشاره دارد: «إِذْ قالَ اللَّهُ یا عِیسی إِنِّی مُتَوَفِّیکَ وَ رافِعُکَ إِلَیَّ وَ مُطَهِّرُکَ ...» (آنگاه که خداوند به عیسی گفت: من تو را برمیگیرم و به سوی خود بالا می‌برم و از کفّار پاک و مطهّرت می‌کنم- آل عمران: ۵۵) و نیز خداوند، گفتار عیسی علیه السّلام در روز قیامت را چنین حکایت می‌فرماید: «وَ کُنْتُ عَلَیْهِمْ شَهِیداً ما دُمْتُ فِیهِمْ فَلَمَّا تَوَفَّیْتَنِی کُنْتَ أَنْتَ الرَّقِیبَ عَلَیْهِمْ وَ أَنْتَ عَلی کُلِّ شَیْءٍ شَهِیدٌ» (مادامی که در میانشان بودم، گواه بر آنان بودم و آنگاه که مرا برگرفتی، خود مراقب آنان بودی و تو بر همه چیز شاهدی- مائده: ۱۱۷). و کسانی که در مورد ائمّه علیهم السّلام از حدّ تجاوز کرده‌اند می‌گویند: اگر جایز است که امر عیسی علیه السّلام که بدون پدر خلق گردیده است، بر مردم مشتبه شود، چرا جایز نباشد که امر ائمّه علیهم السّلام نیز مشتبه شود؟

جوابی که باید به آنان داد این است: عیسی بدون پدر خلق شد، پس چرا جایز نباشد که آنان نیز بدون پدر خلق شوند؟ زیرا آنان جرأت نخواهند کرد که عقیده خود را در این باب اظهار کنند، خدایشان لعنت کناد! وقتی که تمام انبیاء و رسل و اوصیاء بعد از آدم از پدر و مادر خلق شده باشند و در این میان

ص: ۴۴۴

فقط عیسی علیه السّلام بدون پدر خلق شده باشد، جایز است که امر او بر مردم مشتبه شود نه امر سایر انبیاء و اوصیاء علیهم السّلام کما اینکه جایز است که بدون پدر خلق شود، خداوند- عزّ و جلّ- خواسته است او را آیه و نشانه‌ای قرار دهد تا دانسته شود که او بر هر کاری تواناست (پایان کلام شیخ صدوق).

### باب ۲۰ سخنان حضرت رضا- علیه السّلام- در باره صفت امام و امامت و فضل و رتبه امام

۱- عبد العزیز بن مسلم گوید: در زمان علیّ بن موسی الرّضا علیهما السّلام در مرو بودیم، از آغاز ورود- روز جمعه- در مسجد جامع آن شهر گرد آمده بودیم و مردم در باره امامت و اختلافات زیاد مردم در آن مورد، بحث و گفتگو می‌کردند، من نزد آقا و سرورم حضرت رضا- علیه السّلام- رفتم و گفتگوهای



مردم را به عرض ایشان رساندم، حضرت تبسّمی کرده فرمودند: ای عبد العزیز! مردم اطّلاعی ندارند، از دین خود به نیرنگ گمراه شده‌اند، خداوند تبارک و تعالی پیامبر خود را قبض روح نکرد مگر بعد از اینکه دین را برای او کامل گردانید و قرآن را که بیان همه چیز در آن است، بر او نازل فرمود، حلال و حرام، حدود و احکام و جمیع نیازمندی‌ها را به طور تمام و کمال در آن بیان فرمود و گفت: «ما فَرَّطْنا فِی الْکِتابِ مِنْ شَیْ‌ءٍ» (در کتاب به هیچ وجه کوتاهی نکرده‌ایم- انعام: ۳۸) مترجم گوید: «لازم به تذکّر است که «من» در «من شی‌ء» زائده است و تقدیر آیه این می‌باشد: «ما فَرَّطْنا فِی الْکِتابِ شیئا» و «شیئا» در این گونه جمله‌ها جایگزین مفعول مطلق تأکیدی است، یعنی: «ما فَرَّطْنا فِی الْکِتابِ تفریطا». مانند: «لا یَضُرُّکُمْ کَیْدُهُمْ شَیْئاً». به عبارت دیگر «شیئا» در این گونه عبارات مفعول مطلق تأکیدی است نه مفعول به. پس معنی آیه همان است که در متن ذکر شد، نه اینکه «آنچه لازم بوده در کتاب آورده‌ایم و چیزی فروگذار نکرده‌ایم ... (رک: ما من به الرّحمن، ۲۴۱/ ۱) البتّه ممکن است مراد از عدم کوتاهی در کتاب، همین باشد که همه چیز را در کتاب آورده‌ایم و چیزی باقی نگذارده‌ایم.

نکته دیگر اینکه مراد از «کتاب» در آیه ممکن است «لوح محفوظ» باشد نه قرآن، و این احتمال با توجّه به قبل و بعد این جمله در آیه بیشتر تأیید می‌شود، آیه چنین است «وَ ما مِنْ دَابَّةٍ فِی الْأَرْضِ وَ لا طائِرٍ یَطِیرُ بِجَناحَیْهِ إِلَّا أُمَمٌ أَمْثالُکُمْ



ما فَرَّطْنا فِی الْکِتابِ مِنْ شَیْ‌ءٍ ثُمَّ إِلی رَبِّهِمْ یُحْشَرُونَ» (تمام جنبنده‌های زمین و پرندگان آسمان، امّتهایی مثل شما هستند، در کتاب کوتاهی نکرده‌ایم، سپس به سوی پروردگار خود محشور می‌شوند).

و در حجّة الوداع که در آخر عمر حضرت رسول صلی اللَّه علیه و آله واقع شد این آیه را نازل فرمود: «الْیَوْمَ أَکْمَلْتُ لَکُمْ دِینَکُمْ وَ أَتْمَمْتُ عَلَیْکُمْ نِعْمَتِی وَ رَضِیتُ لَکُمُ الْإِسْلامَ دِیناً» (امروز دین شما را برایتان کامل کردم و نعمتم را بر شما تمام نمودم و اسلام را به عنوان دین، برای شما پسندیدم- مائده: ۳) و مسأله امامت، تمام‌کننده و کامل‌کننده دین است، و حضرت رسول صلی اللَّه علیه و آله قبل از وفات خود، دین را برای مردم توضیح داده، تبیین فرمود، و راه آن را برای آنان آشکار کرد، آنان

را در مسیر حقّ قرار داد و علیّ علیه السّلام را بعنوان امام و راهنما برایشان تعیین فرمود، و تمام آنچه را که مردم به آن نیازمندند، بیان فرمود، هر کس گمان کند خداوند دین خود را کامل نکرده، در حقیقت کتاب خدا را ردّ کرده است، و هر کس کتاب خدا را ردّ کند کافر است، آیا مردم به قدر و ارزش امامت و موقعیّت آن در بین امّت آگاهند تا انتخابات آنان در آن مورد قابل قبول باشد؟! امامت، جلیل القدرتر، عظیم الشّأن‌تر، والاتر، منیع‌تر و عمیق‌تر از آن

ص: ۴۴۷

است که مردم با عقول خود آن را درک کنند، یا با آراء و عقائد خویش آن را بفهمند یا بتوانند با انتخاب خود امامی برگزینند، امامت چیزی است که خداوند بعد از نبوّت و خلّت (مقام خلیل اللّهی) در مقام سوم، ابراهیم خلیل علیه السّلام را بدان اختصاص داده به آن فضیلت مشرّف فرمود، و نام او را بلند آوازه کرد، خداوند می‌فرماید: «إِنِّی جاعِلُکَ لِلنَّاسِ إِماماً» (ای ابراهیم! تو را برای مردم، امام برگزیدم- بقره: ۱۲۴) و ابراهیم علیه السّلام از خوشحالی گفت: «وَ مِنْ ذُرِّیَّتِی» (آیا از فرزندان و نسل من هم امام برگزیده‌ای؟ بقره: ۱۲۴) خداوند فرمود: «لا یَنالُ عَهْدِی الظَّالِمِینَ» (عهد من به ظالمین نمی‌رسد- بقره: ۱۲۴) و این آیه امامت هر ظالمی را تا روز قیامت ابطال می‌کند. و بدین ترتیب امامت در خواصّ و پاکان قرار گرفت. سپس خداوند با قرار دادن امامت در خواصّ و پاکان از نسل او، وی را گرامی داشت و فرمود: «وَ وَهَبْنا لَهُ إِسْحاقَ وَ یَعْقُوبَ نافِلَةً وَ کُلًّا جَعَلْنا صالِحِینَ وَ جَعَلْناهُمْ أَئِمَّةً یَهْدُونَ بِأَمْرِنا وَ أَوْحَیْنا إِلَیْهِمْ فِعْلَ الْخَیْراتِ وَ إِقامَ الصَّلاةِ وَ إِیتاءَ الزَّکاةِ وَ کانُوا لَنا عابِدِینَ» (اسحق و نیز یعقوب را- اضافه بر خواسته‌اش- به او بخشیدیم، و همگی آنان را از صالحین قرار دادیم، آنان را امامانی قرار دادیم که به دستور ما هدایت می‌کردند و انجام کارهای نیک

ص: ۴۴۸

و اقامه نماز و پرداخت زکات را به آنان وحی کرده دستور دادیم، و ما را عبادت می‌کردند- انبیاء: ۷۳/ ۷۴). و امامت به همین ترتیب در نسل او باقی بود و یکی بعد از دیگری نسل به نسل آن را به ارث می‌بردند تا اینکه پیامبر اسلام صلی اللّه علیه و آله وارث آن گردید.

خداوند می‌فرماید: «إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْراهِیمَ لَلَّذِینَ اتَّبَعُوهُ وَ هذَا النَّبِیُّ وَ الَّذِینَ آمَنُوا وَ اللَّهُ وَلِیُّ الْمُؤْمِنِینَ» (سزاوارترین و شایسته‌ترین مردم در انتساب به ابراهیم کسانی هستند که او را پیروی نمودند و این پیامبر و نیز کسانی که ایمان آوردند. و خداوند ولیّ مؤمنین است- آل عمران: ۶۷) و این امامت خاصّ حضرت رسول صلی اللّه علیه و آله بود که به امر خدا- به همان گونه که خداوند واجب فرموده بود- بعهده علیّ علیه السّلام قرار داد و سپس در آن دسته از نسل حضرت علیّ علیهم السّلام که برگزیده بودند، و خداوند علم و ایمان به ایشان داده، قرار گرفت. خداوند می‌فرماید: «وَ قالَ الَّذِینَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَ الْإِیمانَ لَقَدْ لَبِثْتُمْ فِی کِتابِ اللَّهِ إِلی یَوْمِ الْبَعْثِ فَهذا یَوْمُ الْبَعْثِ» (کسانی که علم و ایمان به ایشان داده شده بود، [خطاب به مجرمینی که بعد از قیام قیامت می‌گفتند: بیش از اندک زمانی، در قبر نمانده‌اید] گفتند: شما در کتاب و علم خدا، تا روز قیامت در قبر مانده‌اید و امروز همان روز قیامت است- روم: ۵۶) پس این امامت در اولاد علی علیه السّلام تا

ص: ۴۴۹

روز قیامت خواهد بود، زیرا پیامبری بعد از محمّد صلی اللّه علیه و آله نخواهد آمد. حال، چگونه این جاهلان می‌خواهند انتخاب کنند؟ امامت مقام انبیاء، و إرث اوصیاء است، امامت نمایندگی خداوند- عزّ و جلّ- و جانشینی پیامبر، و مقام امیر المؤمنین و میراث حسن و حسین علیهما السّلام است.

امامت زمام دین و باعث نظم مسلمین و صلاح دنیا و عزّت مؤمنین است.

امامت پایه بالنده اسلام و شاخه و نتیجه والای آن است، توسّط امام است که نماز و زکات و روزه و حجّ و جهاد به کمال خود می‌رسد، و فیء «۱» و صدقات وفور می‌یابد، و حدود و احکام جاری می‌گردد، و مرزها حفظ و حراست می‌شود، امام حلال خدا را حلال، و حرام خدا را حرام میکند، و حدود او را جاری می‌نماید و از دین خدا دفاع نموده، با حکمت و موعظه نیکو و دلیل قاطع، مردم را به راه پروردگارش فرا می‌خواند، امام همچون خورشید درخشان

---

(۱)- فیء غنائمی را گویند که بدون جنگ و خونریزی بدست مسلمین می‌افتد.

ص: ۴۵۰

جهان است، خورشیدی که دور از دسترس دستها و چشمها در افق قرار دارد، امام، ماه نورانی، چراغ درخشان، نور ساطع و ستاره راهنما در دل تاریکی‌ها و صحراهای خشک و بی‌آب و علف و موجهای وحشتناک دریاها است. امام همچون آب گوارا بر تشنگان است، راهنمای هدایت و منجی از هلاکت است.

امام همچون آتشی است در بلندی‌های بیابانها، کسی که از سرما به آن آتش پناه برد، او را گرم می‌کند، و در مهلکه‌ها راهنمائی می‌کند، هر کس از او دست بکشد هلاک خواهد شد.

امام ابر پر باران و باران پر برکت است، خورشید درخشان و زمین گسترده است، او چشمه جوشان و باغ و برکه است.

امام امینی است همراه، پدری است مهربان، او برادر تنی است، در مصائب پناه بندگان است.

امام امین خدا در زمین و حجّت او بر بندگان است، او خلیفه خدا در کشور اوست، امام دعوت‌کننده مردم بسوی خدا و مدافع حرمتهای الهی است.

ص: ۴۵۱

امام از گناهان پاک است و از عیوب مبرّی، علم به او اختصاص دارد، حلیم و بردبار است، مایه نظم دین و عزّت مسلمین است، باعث خشم منافقین و هلاکت کافرین است.

امام در دوران خود نظیر ندارد، کسی به او نزدیک نیست، هیچ دانشمندی با او همطراز نیست، بدل ندارد، مثل و مانند ندارد، بدون اینکه به دنبال فضیلت باشد و یا خود فضیلت بدست آورده باشد، فضیلت به او اختصاص یافته است و خداوند بخشاینده با فضیلت، فضل را به او اختصاص داده است.

پس کیست که بتواند امام را بشناسد یا او را انتخاب کند؟! نه، هرگز، هرگز، در وصف شأنی از شؤون او و فضیلتی از فضائل او عقول به گمراهی افتاده و حیران و سرگردان مانده است، و دیدگان درمانده و ناتوان گشته و بزرگان احساس کوچکی می‌نمایند، و حکماء حیرانند، عقل عقلاء کوتاه است، خطباء از خطابه باز مانده‌اند و عقلاء و دانایان از درکش عاجز شده‌اند، و شعراء از شعر گفتن ناتوان گشته‌اند و ادباء عاجز گردیده‌اند و بلغاء خسته و ناتوان شده‌اند و همگی به عجز و ناتوانی (خود) معترفند، چگونه می توان او را

ص: ۴۵۲

وصف کرده و کنه او را بیان نمود، یا چیزی از کار او را فهمید یا کسی را یافت که جای او را بگیرد؟.

نه، چگونه ممکن است؟ و حال آنکه نسبت او و وصف‌کنندگانش همچون ستاره‌ها و دست مردم است؟

پس انتخاب مردم کجا و این مقام کجا؟ عقول کجا و درک این منزلت کجا؟ اصلا کجا می‌توان چنین شخصی یافت؟ گمان برده‌اند که می‌توان او را در غیر آل پیامبر صلی اللّه علیه و آله یافت، بخدا قسم نفسشان به آنان دروغ گفته و اباطیل آنان را به آرزو انداخته است و در نتیجه به پرتگاهی بلند و مشکل و لغزنده پا گزارده‌اند که پاهایشان از آن خواهد لرزید به پائین خواهند افتاد، با عقولی سرگردان، ناقص و بایر و عقائدی گمراه‌کننده در صدد نصب امام بر آمده‌اند که جز دوری از مقصد نتیجه‌ای نخواهند گرفت، خدا آنان را بکشد! به کجا برده شده‌اند!؟ در صدد کاری بس مشکل برآمده و خلاف حقّ سخن گفته‌اند و به گمراهی عمیقی دچار گشته و در سرگردانی افتاده‌اند، زیرا با آگاهی امام را ترک کرده‌اند، و شیطان اعمالشان را در نظرشان زینت بخشید و آنان را از راه

ص: ۴۵۳

حقّ بازداشت، حال آنکه بینا و بصیر بودند «۱».

آنان انتخاب خدا و رسولش را کنار گذارده، انتخاب خود را در نظر گرفتند، در حالی که قرآن با صدائی بلند به آنان خطاب می‌کند: «وَ رَبُّکَ یَخْلُقُ ما یَشاءُ وَ یَخْتارُ ما کانَ لَهُمُ الْخِیَرَةُ سُبْحانَ اللَّهِ وَ تَعالی عَمَّا یُشْرِکُونَ» (و پروردگار تو آنچه را بخواهد می‌آفریند و بر می گزیند، آنان حقّ انتخاب ندارند و خداوند از شرک آنها، منزّه و برتر است- قصص: ۶۸) و نیز می‌فرماید: «وَ ما کانَ لِمُؤْمِنٍ وَ لا مُؤْمِنَةٍ إِذا قَضَی اللَّهُ وَ رَسُولُهُ أَمْراً أَنْ یَکُونَ لَهُمُ الْخِیَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ» (آنگاه که خدا و رسولش به کاری دستور دادند، هیچ مرد و زن مؤمنی از پیش خود حقّ انتخاب نخواهد داشت- احزاب: ۳۶) و نیز می‌فرماید: «ما لَکُمْ کَیْفَ تَحْکُمُونَ* أَمْ لَکُمْ کِتابٌ فِیهِ تَدْرُسُونَ* إِنَّ لَکُمْ فِیهِ لَما تَخَیَّرُونَ* أَمْ لَکُمْ أَیْمانٌ عَلَیْنا بالِغَةٌ إِلی یَوْمِ الْقِیامَةِ إِنَّ لَکُمْ لَما

تَحْكُمُونَ* سَلْهُمْ أَيُّهُمْ بِذلِکَ زَعِيمٌ* أَمْ لَهُمْ شُرَکاءُ فَلْيَأْتُوا بِشُرَکائِهِمْ إِنْ کانُوا صادِقِينَ» (شما را چه می‌شود؟ چگونه حکم می‌کنید؟ آیا کتابی آسمانی دارید که در آن چنین می‌خوانید که آنچه خود بخواهید دارا خواهید بود؟ یا عهد و پیمانی- پایدار تا قیامت- مبنی بر اینکه هر آنچه حکم می‌کنید، خواهید داشت، از ما گرفته‌اید؟ از آنان بپرس کدامیک از آنان چنین چیزی را ضمانت می‌کنند آیا شریکانی دارند؟ اگر

(۱)- اشاره است به بخشی از آیه ۳۸ سوره عنکبوت.



راست می‌گویند شرکای خود را بیاورند- قلم: ۴۱- ۳۶) و نیز خداوند می‌فرماید: «أَ فَلا يَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلى قُلُوبٍ أَقْفالُها» (آیا در قرآن تدبّر نمی‌کنند یا بر دلها قفل زده شده است؟- محمّد: ۲۴) یا خداوند بر دل آنان مهر زده و دیگر نمی‌فهمند، یا «می‌گویند شنیدیم و حال آنکه نمی‌شنوند، بدترین جنبندگان از نظر خداوند، کر و لال‌هایی هستند که نمی‌اندیشند، و اگر خدا خیری در آنان سراغ داشت آنان را شنوا می‌کرد و اگر آنان را شنوا می‌کرد، پشت کرده اعراض می‌نمودند «۱»» و «گویند: می‌شنویم و نافرمانی می‌کنیم «۲»» بلکه آن «فضل خداوند است که به هر که بخواهد عطا می‌فرماید و خداوند دارای فضلی بزرگ است «۳»».

پس چگونه میخواهند امام را برگزینند و حال آنکه امام عالمی است که جهل در او راه ندارد، و فرمانروایی است که سختی نمی‌دهد، معدن قداست و پاکیزگی و عبادت و علم و بندگی است، دعای پیامبر صلی اللّه علیه و آله فقطّ در حقّ او بوده است. (مثل:

اللّهم وال من والاه

(و یا)

اللّهمّ اذهب عنهم الرّجس

- و غیره) و یا پیامبر صلی اللّه علیه و آله فقطّ او را به امامت فرا خوانده است، وی از نسل حضرت

(۱)- ترجمه آیه ۲۳- ۲۱ از سوره انفال که در متن آمده و جهت یک نواختی ترجمه از درج متن آیه در خلال ترجمه خودداری گردید.

(۲)- ترجمه بخشی از آیه ۹۳ سوره بقره.

(۳)- ترجمه بخشی از آیه ۲۱ سوره حدید.

ص: ۴۵۵

صدّیقه طاهره است و هیچ عیبی در نسب او نیست، هیچ شریفی همطراز او نیست، نسب او از قریش است، و در بین قریش، از بنی هاشم است، که از بقیّه قریش شرافت بیشتری دارند، و در آن میان، از عترت، یعنی از آل و نزدیکان حضرت رسول صلی اللّه علیه و آله است، امام از نظر خداوند مرضی و پسندیده است.

شریفترین اشراف است، او از نسل عبد مناف است، علم او دائما رو به افزونی است، حلم و بردباری او کامل و تمام عیار است، بر امر امامت توانا و قدرتمند است، به نحوه اداره امور امّت عالم و آگاه است، اطاعتش واجب است، به فرمان خداوند به امر امامت قیام نموده، (یا مجری اوامر و فرامین الهی است)، خیر خواه بندگان خدا و حافظ دین اوست، خداوند انبیاء و أئمّه- صلوات اللّه علیهم- را توفیق می‌دهد و از علم و حکمت مخزون خود علومی به آنان می‌دهد که به دیگران نداده و لذا علم آنان از تمامی علوم اهل زمان برتر و بالاتر است، خداوند می‌فرماید: «أ فَمَنْ یَهْدِی إِلَی الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ یُتَّبَعَ أَمَّنْ لا یَهِدِّی إِلَّا أَنْ یُهْدی فَما لَکُمْ کَیْفَ تَحْکُمُونَ» (آیا آنکه خود، هدایت‌کننده مردم به سوی حقّ است شایسته‌تر است که از او تبعیّت کنند یا آنکه تا راهنمایی‌اش نکنند هدایت نمی‌یابد، چه می‌شود شما را؟ چگونه حکم می‌کنید؟- یونس:

۳۵) و نیز می‌فرماید: «وَ مَنْ یُؤْتَ الْحِکْمَةَ فَقَدْ أُوتِیَ خَیْراً کَثِیراً» (هر آن کس

ص: ۴۵۶

را که حکمت دهند، خیر کثیری بدست آورده است- بقره: ۲۶۹) و در مورد طالوت فرموده است: «إِنَّ اللَّهَ اصْطَفاهُ عَلَیْکُمْ وَ زادَهُ بَسْطَةً فِی الْعِلْمِ وَ الْجِسْمِ وَ اللَّهُ یُؤْتِی مُلْکَهُ مَنْ یَشاءُ وَ اللَّهُ واسِعٌ عَلِیمٌ» (خداوند او را بر شما برگزید و به علاوه، به او افزونی در علم و قدرت جسمانی اعطاء فرمود، و خداوند پادشاهی خود را به هر کس بخواهد عطا می‌کند، و خداوند غنی، توانمند و داناست- بقره:

۲۴۷) و نیز به پیامبرش می‌فرماید: «وَ کانَ فَضْلُ اللَّهِ عَلَیْکَ عَظِیماً» (فضل خدا بر تو عظیم است- نساء: ۱۱۳) و نیز در مورد ائمّه از اهل بیت خاندان و نسلش می‌فرماید: «أَمْ یَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلی ما آتاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ فَقَدْ آتَیْنا آلَ إِبْراهِیمَ الْکِتابَ وَ الْحِکْمَةَ وَ آتَیْناهُمْ مُلْکاً عَظِیماً* فَمِنْهُمْ مَنْ آمَنَ بِهِ وَ مِنْهُمْ مَنْ صَدَّ عَنْهُ وَ کَفی بِجَهَنَّمَ سَعِیراً» (آیا به مردم- بخاطر فضلی که خداوند به آنان داده است- حسد می‌ورزند؟ ما به آل ابراهیم کتاب و حکمت دادیم و به آنان پادشاهی بزرگی عطا نمودیم، پس بعضی از آنان ایمان آوردند و گروهی از آن اعراض کردند و آتش جهنّم (برای آنان) کافی است- نساء: ۵۵- ۵۴).

و هر گاه خداوند، بنده‌ای را برای اداره امور بندگانش برگزیند، به او شرح صدر و آمادگی کامل این کار را عنایت می‌فرماید، و در قلبش چشمه‌های جوشان حکمت قرار می‌دهد، و علم را کاملا به او الهام می‌فرماید، و بعد از آن

ص: ۴۵۷

از هیچ پاسخی در نمی‌ماند و از رفتار و گفتار صحیح دور و منحرف نمی‌شود.

او معصوم است و مؤیّد، خداوند او را توفیق می‌دهد و در راستی و درستی پا برجا و محکم نگه می‌دارد. از خطای لغزش و سقوط در امان است، خداوند فقط او را این گونه قرار داده است تا حجّت خدا باشد بر بندگانش و گواه او باشد بر خلقش، و این فضل خداست که به هر کس بخواهد می‌دهد، و خداوند دارای فضلی بزرگ است، حال آیا بر چنین چیزی توانایی و دسترسی دارند تا بتوانند او را برگزینند؟ یا فرد منتخب آنان چنین اوصافی دارد تا او را بر دیگران مقدّم بدارند؟ قسم به خانه خدا که از حقّ تجاوز کرده‌اند، و کتاب خدا را به پشت سر انداخته‌اند، گویا هیچ نمی‌دانند! در کتاب خدا، شفاء و هدایت است و آنها آن را کنار گذارده و از هوای نفس خود پیروی کرده‌اند، و لذا خداوند آنان را نکوهش فرموده و مورد نفرت و غضب نموده و هلاک کرده، می‌فرماید:

چه کسی گمراهتر از آنکه بی‌راهنمای الهی خودسرانه عمل کند و خدا ستمکاران را راه ننماید و فرموده «فَتَعْساً لَهُمْ وَ أَضَلَّ أَعْمالَهُمْ» (هلاکت باد بر آنان و خداوند کارهایشان را در بیراهه و گمراهی قرار داد- محمّد: ۸) و نیز فرموده است:

«كَبُرَ مَقْتاً عِنْدَ اللَّهِ وَ عِنْدَ الَّذِينَ آمَنُوا كَذلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ عَلى كُلِّ قَلْبِ مُتَكَبِّرٍ جَبَّارٍ»

ص: ۴۵۸

(بزرگ نفرت و دشمنی است نزد خدا و نزد مؤمنین، این گونه خداوند بر هر قلب انسانهای متکبّر و جبّار مهر می‌نهد- مؤمن: ۳۵).

و این حدیث را محمّد بن محمّد بن عصام کلینیّ و علیّ بن محمّد بن- عمران دقّاق و علیّ بن عبد اللَّه ورّاق و حسن بن احمد مؤدّب و حسین بن ابراهیم ابن احمد بن هشام مؤدّب- رضی اللَّه عنهم- برایم نقل کرده و گفته‌اند: محمّد ابن یعقوب کلینیّ این حدیث را از ابو محمّد قاسم بن العلاء و او از قاسم بن- مسلم و او از برادرش عبد العزیز بن مسلم از حضرت رضا علیه السّلام برایشان نقل نموده است.

## باب ۲۱ سخنان حضرت رضا- علیه السّلام- در باره ازدواج حضرت فاطمه- سلام اللَّه علیها-

محمّد بن سابق گوید: حضرت رضا علیه السّلام فرمود: پدرم از پدرش جعفر بن- محمّد و آن حضرت از پدر خود از جدّ بزرگوار خویش علیهم السّلام نقل فرمود که:

ص: ۴۵۹

حضرت علیّ علیه السّلام فرمود: تصمیم به ازدواج گرفتم ولی جرأت نمی‌کردم این مطلب را به حضرت رسول صلی اللَّه علیه و آله عرض کنم، و مدّتی این موضوع شب و روز در فکرم بود، تا اینکه روزی بر حضرت رسول صلی اللَّه علیه و آله وارد شدم و آن حضرت فرمودند: ای علیّ! عرض کردم: بفرمائید ای رسول خدا! فرمود: آیا میل و رغبتی به ازدواج داری؟ عرض

کردم: رسول خدا خود داناتر است- و گمان بردم حضرت یکی از زنان قریش را به عقد من درآورند- و من از اینکه فرصت ازدواج با فاطمه را از دست دهم، نگران بودم، و متوجّه نشدم که چه شد که حضرت مرا صدا زدند و در خانه امّ سلمه به خدمتشان رسیدم، وقتی به من نگاه کردند، چهره‌شان درخشید تبسّمی فرموده به گونه‌ای که سفیدی دندانهایشان را که می‌درخشید دیدم، حضرت به من فرمودند: ای علیّ! مژده! چرا که خداوند مسأله ازدواج تو را که فکر مرا مشغول کرده بود خود به عهده گرفت. گفتم:

قضیّه چیست یا رسول اللَّه!؟ حضرت فرمودند: جبرئیل با سنبل و قرنفل بهشتی نزد من آمد و آنها را به من داد، من آن دو را گرفتم و بوئیدم و گفتم: ای جبرئیل!

ص: ۴۶۰

این سنبل و قرنفل را به چه مناسبت آورده‌ای؟ او گفت: خداوند تبارک و تعالی ملائکه ساکن بهشت و نیز سایر ساکنین آن را امر فرموده که تمام بهشتها را با تمام درختها و رودخانه‌ها و میوه‌ها و قصرهایش آذین بندند، و به بادهای بهشتی دستور داده تا با بوی انواع عطر بوزند، و حور العین را به خواندن سوره‌های «طه»، «طس»، «شوری»، و سوره‌هایی که با «طسم» شروع می‌شود امر فرمود، و به یک منادی دستور داد که چنین جار بزند: ای ملائکه من! و ای ساکنین بهشت من شاهد باشید که فاطمه دختر محمّد را به عقد علیّ بن- ابی طالب در آوردم و به این کار راضی و خشنودم، این دو از یک دیگرند، سپس خداوند تبارک و تعالی به ملکی از ملائکه بهشت به نام راحیل- که در بلاغت هیچ یک از ملائکه به پای او نمی‌رسند- امر فرمود که خطبه بخواند، او نیز خطبه‌ای خواند که اهل آسمان و زمین چنین خطبه‌ای نیاورده بودند، سپس به یک منادی دستور داد تا چنین جار بزند: ای ملائکه من و ای ساکنین بهشت من! به علیّ بن ابی طالب حبیب محمّد، و فاطمه دختر محمّد تبریک بگویید، چه

ص: ۴۶۱

اینکه من برای آنان خیر و برکت قرار دادم، راحیل گفت: برکت تو بر آن دو بیشتر از آنچه ما در بهشت و منزلت برای آنان مشاهده کردیم نیست؟ خداوند فرمود: ای راحیل! از جمله برکت من بر آن دو این است که آنان را بر محبّت خودم، با هم همراه می‌کنم و حجّت خود بر مردم قرارشان می‌دهم، و قسم به عزّت و جلالم که از آن دو، نسل و فرزندانی بوجود خواهم آورد که در زمین گنجینه‌داران و معادن حکمت خود قرارشان خواهم داد، بعد از پیامبران، آنان را حجّت بر مردم قرار می‌دهم.

پس مژده بده ای علیّ! که من نیز، همچون خدای رحمان، دخترم فاطمه را به ازدواج تو درآوردم و آنچه را که خداوند برای او پسندید، من نیز پسندیدم.

حال دست همسر خود را بگیر که تو از من نسبت به او سزاوارتری، جبرئیل علیه السّلام به من خبر داد که بهشت و اهل آن، مشتاق شما دو نفرند، و اگر خداوند تبارک و تعالی نمی‌خواست از نسل شما حجّتی بر خلق برگزیند، خواسته بهشت و اهل

بهشت را در مورد شما دو نفر اجابت می‌فرمود، پس تو چه خوب برادر و چه خوب داماد و چه خوب همدمی هستی، و رضایت خدا برای تو کافی است

ص: ۴۶۲

و از رضایت هر کس دیگر بهتر است، حضرت علی علیه السّلام گفت: «رَبِّ أَوْزِعْنِی أَنْ أَشْکُرَ نِعْمَتَکَ الَّتِی أَنْعَمْتَ عَلَیَ» (پروردگارا! مرا بر آن دار که شکر نعمتی که به من دادی، بجای آرم- نمل: ۱۹) حضرت رسول صلی اللَّه علیه و آله نیز آمین گفتند «۱».

این حدیث از طریق دیگر (که در متن عربی مذکور است) نیز از علیّ بن ابی طالب علیه السّلام نقل شده است، و در آغاز آن چنین آمده است: حضرت علیّ علیه السّلام فرمود: تصمیم به ازدواج با فاطمه داشتم ولی جرأت نمی‌کردم آن را با رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله در میان گذارم- تا آخر حدیث.

و حدیث فوق طریق دیگری نیز دارد که در کتاب «مدینة العلم» آورده‌ام.

---

(۱)- محمّد بن سابق مردی است اخباری و سنّی، و به مناقبی که از عامّه در مورد اهل بیت علیهم السّلام نقل می‌شود اعتباری نیست. البتّه صدوق- علیه الرّحمهٔ- در «امالی» این حدیث را به طریق دیگر نقل کرده، امّا در آنجا نیز رواتش مجهول و یا مهملند. ولی به هر حال در توجیه خبر می‌توان گفت: حضرت در این حدیث صورت ملکوتی جشن ازدواج حضرت زهراء- سلام اللَّه علیها- را وصف کرده‌اند زیرا این مراسم در صورت ظاهر بسیار ساده برگزار شده بود، و مردم این سادگی را بر بی‌اعتنایی رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله به این ازدواج حمل کرده‌اند، و لذا امام علیه السّلام صورت ملکوتی آن را گوشزد می‌فرماید، اگر خبر داستان نباشد. (استاد غفّاری)

ص: ۴۶۳

۲- حسین بن خالد از حضرت رضا علیه السّلام و آن حضرت از پدران بزرگوار خود، و آنان از حضرت علیّ علیه السّلام نقل کرده‌اند که: حضرت رسول صلی اللَّه علیه و آله به من فرمود: ای علیّ! بزرگانی از قریش در مورد ازدواج فاطمه با تو مرا سرزنش کردند و گفتند: ما او را از تو خواستگاری کردیم ولی او را به ما ندادی بلکه به عقد علی درآوردی، من هم به آنان گفتم: قسم به خدا من این کار را نکرده‌ام، خداوند او را به شما نداد و به عقد علیّ درآورد، جبرئیل بر من نازل گشت و گفت: ای محمّد! خداوند- جلّ جلاله- می‌فرماید: اگر علیّ را خلق نکرده بودم، برای دخترت فاطمه، در روی زمین، از آدم تا خاتم، کفو و همتایی نبود.

این حدیث از طریق دیگری (که در متن مذکور است) نیز از علیّ بن- ابی طالب علیه السّلام از حضرت رسول صلی اللَّه علیه و آله نقل شده است و آنچه را در این مورد

ص: ۴۶۴

برای من نقل شده، در کتاب «مولد فاطمه علیها السّلام و فضائلها» آورده‌ام.

## باب ۲۲ سخنان حضرت رضا- علیه السّلام- در باره ایمان، و اینکه ایمان عبارتست از: معرفت قلبی، اقرار به زبان و عمل با اعضاء و جوارح

۱- ابو الصّلت هروی گوید: امام رضا علیه السّلام از قول پدران بزرگوار خود، از علیّ بن ابی طالب علیهم السّلام نقل فرمودند که حضرت رسول صلی اللَّه علیه و آله فرمود: ایمان عبارتست از معرفت و شناخت قلبی، اقرار با زبان و عمل با اعضاء و جوارح.

۲- و نیز با سندی دیگر از حضرت رضا علیه السّلام از قول پدران بزرگوارشان

ص: ۴۶۵

نقل شده است که حضرت رسول صلی اللَّه علیه و آله فرمودند: ایمان عبارتست از معرفت و شناخت قلبی، اقرار با زبان و عمل با اعضاء و جوارح.

۳- ابو الصّلت هروی گوید: از امام رضا علیه السّلام سؤال کردم: ایمان چیست؟

فرمود: ایمان عبارتست از اعتقاد قلبی، اقرار زبانی و عمل با جوارح، و ایمان غیر از این نخواهد بود.

۴- و نیز با سندی دیگر از حضرت رضا از قول پدران بزرگوارش علیهم السّلام نقل شده است که حضرت رسول صلی اللَّه علیه و آله فرمودند: ایمان عبارتست از معرفت و شناخت قلبی، اقرار با زبان و عمل با اعضاء و جوارح.

ص: ۴۶۶

۵- و نیز با سندی دیگر از حضرت رضا علیه السّلام از قول پدران بزرگوارشان نقل شده است که حضرت رسول صلی اللَّه علیه و آله فرمودند: ایمان عبارتست از معرفت و شناخت قلبی، اقرار با زبان و عمل با اعضاء و جوارح.

و این حدیث از طریق دیگر از ابو الصّلت هرویّ از امام رضا علیه السّلام از پدران بزرگوارش نقل شده است. ابو حاتم گفت: اگر اسامی سلسله روات این حدیث (یعنی ائمّه علیهم السّلام) بر دیوانه خوانده شود، شفا خواهد یافت.

۶- محمّد بن عبد اللَّه بن طاهر گوید: بالای سر پدرم ایستاده بودم و ابو الصّلت هروی و اسحاق بن راهویه و احمد بن محمّد بن حنبل نیز حضور

ص: ۴۶۷

داشتند، پدرم گفت: هر كدام از شما حديثى برايم نقل كنيد، ابو الصّلت گفت:

علىّ بن موسى الرّضا عليهما السّلام كه واقعا مثل نامش مورد رضا و پسند بود، از قول پدرش موسى بن جعفر، از پدرش جعفر بن محمّد از پدرش محمّد بن علىّ از پدرش علىّ بن الحسين از پدرش حسين بن علىّ از پدرش علىّ بن ابى طالب عليهم السّلام نقل كرد كه حضرت رسول صلى اللّه عليه و آله فرمودند: ايمان عبارتست از قول و عمل.

وقتى خارج شديم، احمد بن محمّد بن حنبل گفت: اين چه سلسله سندى بود، پدرم گفت: داروى شفابخش ديوانگان است، كه هر گاه ديوانه‌اى را به آن مداوى كنند شفا خواهد يافت «۱».

---

(۱)- در روات اهل سنّت شخصى است بنام مسدّد كه بخارىّ در صحيح و ابو داود و ترمذى و نسائىّ جملگى در سننهايشان از وى روايت كرده‌اند و او را حافظ و ثقه دانند و نسب او را چنين ذكر كرده‌اند كه وى مسدّد بن مسرهد بن مسربل بن مستورد بن مرعبل، يا مسدّد بن- مسرهد بن مسربل بن مغربل بن مرعبل بن ارندل بن سرندل بن عرندل بن ماسند است، و احمد حنبل گويد: ابو نعيم از نسب آن مرد سؤال نمود و پس از ذكر نسب مسدّد، گفت: اى احمد اين افسون عقرب است. (استاد غفّارى)

ص: ۴۶۸

## باب ۲۳ سخنان و مناظره حضرت رضا- عليه السّلام- با مأمون، پيرامون فرق بين «عترت» و «امّت»

ريّان بن صلت «۱» گويد: حضرت رضا عليه السّلام به مجلس مأمون در مرو حاضر شد. در آن مجلس عدّه‌اى از علماى عراق و خراسان حضور داشتند، مأمون گفت: معنى اين آيه را برايم بگوئيد: «ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنا مِنْ عِبادِنا» (سپس كتاب را به عنوان ارث به كسانى از بندگانمان كه آنان را برگزيده بوديم داديم- فاطر: ۳۲) علماء گفتند: مراد خداوند تمامى امّت است، مأمون گفت: يا ابا الحسن نظر شما چيست؟ حضرت فرمود: با آنان هم عقيده نيستم، بلكه به نظر من: مراد خداوند عترت طاهره پيامبر بوده است، مأمون سؤال كرد:

---

(۱)- علىّ بن الحسين بن شاذويه و جعفر بن محمّد بن مسرور كه در سند حديث ذكر شده‌اند، اوّلى مهمل است (در كتب رجال نامى از او نيست)، و دومى مجهول الحال مى‌باشد و جز در طريق روايت صدوق (ره) به كتاب منسوب به ريّان بن الصلت كه در موضوع «الفرق بين الآل و الامّة» نوشته و رواياتى از حضرت رضا- عليه السّلام- نقل كرده است نيامده‌اند، لذا احتمال تصرّف در كلام و يا اجازه نسخه غير مقروءة (خوانده نشده) بر مؤلّف وجود دارد، چون در متن خبر نيز اشتباهاتى به چشم مى‌خورد. (استاد غفّارى)

ص: ۴۶۹

چطور نظر خداوند فقطّ عترت بوده، نه امّت؟ حضرت فرمودند: زیرا اگر مراد تمام امّت باشد، همگی آنان باید اهل بهشت باشند، زیرا خداوند می‌فرماید:

«فَمِنْهُمْ ظالِمٌ لِنَفْسِهِ وَ مِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ وَ مِنْهُمْ سابِقٌ بِالْخَیْراتِ بِإِذْنِ اللَّهِ ذلِکَ هُوَ الْفَضْلُ الْکَبِیرُ» (بعضی از آنان به خود ستم می‌کنند و بعضی میانه‌رو هستند، و بعضی دیگر به اذن خدا در خیرات پیش قدمند و از دیگران سبقت می‌گیرند، این است فضل بزرگ- فاطر: ۳۲) سپس همه را اهل بهشت قرار داده و فرموده:

«جَنَّاتُ عَدْنٍ یَدْخُلُونَها یُحَلَّوْنَ فِیها مِنْ أَساوِرَ مِنْ ذَهَبٍ- الآیة» (بهشتهای دائمی که به آن وارد میشوند و دست بندهای طلا به آنان می‌دهند الخ- فاطر: ۳۳) پس وراثت مختصّ عترت طاهره است نه دیگران، مأمون گفت:

عترت طاهره چه کسانی هستند؟ حضرت فرمود: همان کسانی که خداوند آنان را در کتابش این گونه وصف نموده: «إِنَّما یُرِیدُ اللَّهُ لِیُذْهِبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَیْتِ وَ یُطَهِّرَکُمْ تَطْهِیراً» (خداوند فقط می‌خواهد پلیدی را از شما اهل بیت دور کرده، شما را پاک و مطهّر نماید- احزاب: ۳۳) و آنان همان کسانی هستند که پیامبر صلی اللّه علیه و آله در باره‌شان فرموده:

«إنّی مخلّف فیکم الثّقلین کتاب

ص: ۴۷۰

اللّه و عترتی اهل بیتی الا و إنّهما لن یفترقا حتّی یردا علیّ الحوض، فانظروا کیف تخلفونی فیهما، ایّها النّاس لا تعلّموهم فإنّهم أعلم منکم»

(من دو چیز گرانبها را که کتاب خدا و عترتم یعنی اهل بیتم را در میان شما باقی می‌گذارم. آن دو از یک دیگر جدا نخواهند شد تا در حوض بر من وارد شوند، ببینید بعد من در مورد آن دو چه می‌کنید؟ ای مردم به آنان چیزی نیاموزید زیرا آنان از شما دانشمندترند).

علما گفتند: ای ابا الحسن آیا عترت همان آل است، یا شامل افراد دیگری می‌گردد؟ حضرت فرمودند: آنان همان آل هستند، علما گفتند: از رسول خدا صلی اللّه علیه و آله روایت شده است که فرمودند: امّت من آل من هستند، و این حدیث را صحابه به سند مستفیض (یعنی روایتی که از طرق مختلف نقل شده) و غیر قابل انکاری نقل کرده‌اند که: آل محمّد صلی اللّه علیه و آله امّت اویند. حضرت فرمودند:

بگوئید ببینم آیا صدقه (زکات واجب) بر آل حرام است؟ گفتند: بله، حضرت فرمودند: آیا صدقه بر امّت حرام است؟ گفتند: خیر، حضرت فرمودند: این فرق بین آل و امّت است، آخر شما را کجا می‌برند؟ آیا از قرآن روی‌گردان شده‌اید؟ یا از حدّ تجاوز نموده‌اید؟ آیا نمی‌دانید که مسأله وراثت و طهارت در

ص: ۴۷۱

مورد برگزیدگان هدایت یافته است نه دیگران؟! گفتند: از کجا این مطلب را می‌فرمائید یا ابا الحسن؟ فرمود: از این آیه:

«وَ لَقَدْ أَرْسَلْنا نُوحاً وَ إِبْراهِیمَ وَ جَعَلْنا فِی ذُرِّیَّتِهِمَا النُّبُوَّةَ وَ الْکِتابَ فَمِنْهُمْ مُهْتَدٍ وَ کَثِیرٌ مِنْهُمْ فاسِقُونَ» (نوح و ابراهیم را فرستادیم و در نسل آن دو نبوّت و کتاب را قرار دادیم، بعضی از آنان هدایت یافته‌اند و بیشترشان فاسقند- حدید: ۲۶) در نتیجه وراثت پیامبری و کتاب، مختصّ به هدایت یافتگان است نه فاسقین، آیا نمی‌دانید وقتی نوح از پروردگارش درخواست کرد و گفت: «رَبِّ إِنَّ ابْنِی مِنْ أَهْلِی وَ إِنَّ وَعْدَکَ الْحَقُّ وَ أَنْتَ أَحْکَمُ الْحاکِمِینَ» (خدایا پسرم جزء خانواده من است و وعده تو نیز حقّ است و تو بهترین حاکم‌هائی- هود: ۴۵) و این بدین جهت بود که خداوند عزّ و جلّ به او وعده داده بود که او و خانواده‌اش را نجات دهد، و خداوند در جواب فرمود: «قالَ یا نُوحُ إِنَّهُ لَیْسَ مِنْ أَهْلِکَ إِنَّهُ عَمَلٌ غَیْرُ صالِحٍ فَلا تَسْئَلْنِ ما لَیْسَ لَکَ بِهِ عِلْمٌ إِنِّی أَعِظُکَ أَنْ تَکُونَ مِنَ الْجاهِلِینَ» (ای نوح! او از خانواده تو نیست، زیرا کار او کاری است ناشایست، پس چیزی را که نمی‌دانی از من درخواست نکن، تو را نصیحت می‌کنم که از جمله نادانان نباشی- هود: ۴۶).

ص: ۴۷۲

مأمون پرسید: آیا خداوند عترت را بر سایر مردم برتری داده است؟

حضرت فرمودند: خداوند عزّ و جلّ فضل عترت را بر سایر مردم در کتابش شرح داده است، مأمون گفت: در کجای قرآن است؟ حضرت فرمودند: در این آیه: «إِنَّ اللَّهَ اصْطَفی آدَمَ وَ نُوحاً وَ آلَ إِبْراهِیمَ وَ آلَ عِمْرانَ عَلَی الْعالَمِینَ ذُرِّیَّةً بَعْضُها مِنْ بَعْضٍ وَ اللَّهُ سَمِیعٌ عَلِیمٌ» (خداوند آدم و نوح و آل ابراهیم و آل عمران را بر جهانیان برگزید، آنان نسلی هستند که از یک دیگر می‌باشند، و خداوند شنوا و داناست- آل عمران: ۳۴، ۳۳) و در جای دیگر می‌فرماید: «أَمْ یَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلی ما آتاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ فَقَدْ آتَیْنا آلَ إِبْراهِیمَ الْکِتابَ وَ الْحِکْمَةَ وَ آتَیْناهُمْ مُلْکاً عَظِیماً» (آیا مردم به خاطر فضیلتی که خداوند به آنان داده است، حسد می‌ورزند؟ ما به آل ابراهیم کتاب و حکمت دادیم و به آنان پادشاهی بزرگ عطا نمودیم- نساء: ۵۴) سپس بعد از این آیه خطاب را به سایر مؤمنین متوجّه نموده می‌فرماید: «یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا أَطِیعُوا اللَّهَ وَ أَطِیعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِی الْأَمْرِ مِنْکُمْ» (ای کسانی که ایمان آورده‌اید! از خدا اطاعت کنید و از پیامبر و اولی الأمر اطاعت نمایید- نساء: ۵۹) یعنی همان کسانی که آنان را با کتاب و حکمت قرین کرده و بخاطر آن دو، مورد حسادت واقع شده‌اند، پس

ص: ۴۷۳

منظور از آیه شریفه «أَمْ یَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلی ما آتاهُمُ اللَّهُ- الخ» اطاعت از برگزیدگان و پاکان است، و پادشاهی در این آیه، همانا اطاعت از ایشان است.

علماء گفتند: بفرمایید آیا خداوند برگزیدن را در کتاب خویش تفسیر نموده است؟ حضرت فرمودند: برگزیدن را در ظاهر قرآن در دوازده موضع تفسیر فرموده است، و این غیر از مواردی است که در باطن و تأویل قرآن آمده است.

مورد اوّل آیه شریفه: «وَ أَنْذِرْ عَشِيرَتَکَ الْأَقْرَبِينَ [و رهطک المخلصين]» (فامیل نزدیک خود [و خویشان مخلص خود] را انذار کن- شعراء: ۲۱۴) این آیه در قراءت ابیّ بن کعب به این گونه بوده است (یعنی با اضافه «و رهطک المخلصين») و نیز در مصحف عبد اللّه بن مسعود نیز موجود بوده است، و این مقامی است رفیع و فضلی است عظیم و شرافتی است بلند مرتبه، آنگاه که خداوند عزّ و جلّ با این کلام آل را مورد نظر قرار داد و برای رسول خدا ذکر فرمود: این اوّل.

آیه دوم در معنی برگزیدن: «إِنَّما يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ- الآیة»

ص: ۴۷۴

(خداوند می‌خواهد رجس و پلیدی را از شما اهل بیت دور کند و شما را کاملا پاک و مطهّر نماید- احزاب: ۳۳) و این فضلی است که هیچ کس از آن بی‌اطّلاع نیست و آن را انکار نمی‌کند مگر معاند گمراه، زیرا فضلی بالاتر از طهارت متصوّر نیست «۱». این دوم.

آیه سوم: وقتی خداوند پاکان خلق خود را جدا نمود، و در آیه مباهله پیامبرش را امر فرمود که به همراه آنان اقدام به مباهله کند و فرمود: ای محمّد! «فَمَنْ حَاجَّکَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ ما جاءَکَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعالَوْا نَدْعُ أَبْناءَنا وَ أَبْناءَكُمْ وَ نِساءَنا وَ نِساءَكُمْ وَ أَنْفُسَنا وَ أَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكاذِبِينَ» (بعد از اینکه [در باب عیسی علیه السّلام] حقّ را دانستی، هر که در این مورد با تو به بحث برخاست، به او بگو: بیائید پسران خودمان و پسران خودتان، و زنان خودمان و زنان خودتان و نیز خودمان و خودتان را فراخوانیم سپس دست به دعا برداریم و نفرین خدا را برای دروغگویان طلب کنیم- آل عمران: ۶۱)، بعد از این دستور الهی، حضرت رسول صلی اللّه علیه و آله، علیّ، حسن، حسین و فاطمه- صلوات اللّه علیهم- را بیرون آورده، آنها را با خود همراه ساخت، آیا می‌دانید

(۱)- عبارت عربی متن مضطرب می‌باشد و بنظر می‌رسد کلمه «لا» حذف شده باشد. و در تحف العقول نیز عبارت به گونه‌ای دیگر نقل شده است و آنچه در اینجا به عنوان ترجمه آمده است، مطابق با عبارت «عیون» است با اضافه لفظ «لا» که احتمالا از قلم ناسخ افتاده است.

ص: ۴۷۵

معنای این عبارت چیست: «خودمان و خودتان»؟ علماء گفتند: حضرت رسول خودش را در نظر داشته است. حضرت رضا علیه السّلام فرمودند: اشتباه می‌کنید، منظور آن جناب، علیّ بن ابی طالب علیه السّلام بوده است و دلیل بر این مطلب جمله‌ای است از رسول اکرم صلی اللّه علیه و آله که فرمودند: «این بنو ولیعه دست از این کارها بر می‌دارند یا مردی همانند خودم را به سوی آنان روان می‌کنم»، که منظور آن جناب، علیّ بن ابی طالب بوده است، و مراد از «ابناء» در آیه، حسن و حسین علیهما السّلام است و مراد از «نساء» فاطمه علیها السّلام. این، ویژگی و خصوصیّتی است که هیچ کس در آن بر ایشان مقدّم

نیست و فضیلتی است که هیچ بشری در آن فضیلت به آنان نمی‌رسد، و شرفی است که احدی از مردم در آن شرف از آنان نمی‌تواند سبقت گیرد، زیرا نفس علیّ علیه السّلام را همانند نفس خود قرار داده است، این سوم.

و امّا آیه چهارم پیامبر اکرم صلی اللّه علیه و آله همه مردم بجز عترت خود را از مسجد خارج نمود، بگونه‌ای که مردم و حتّی عبّاس عموی پیامبر در این موضوع زبان به اعتراض گشوده گفتند: علیّ را باقی گذارده، ما را خارج کردی! حضرت

ص: ۴۷۶

فرمودند: من نیستم که او را باقی گذارده و شما را خارج کرده‌ام، بلکه خداوند عزّ و جلّ چنین کرده است.

مترجم گوید: در آغاز، مسجد النّبیّ به گونه‌ای ساخته شده بود که خانه‌های بعضی از اصحاب آن را احاطه کرده و هر یک از آنان، از خانه خود، دربی به مسجد باز کرده بودند، و چه بسا به حالت جنابت و برای غسل از منزل خارج شده و وارد مسجد النّبی می‌شدند و از آن عبور کرده، بیرون می‌رفتند، و از آنجا که در مسجد النّبی، شخص جنب، حتّی عبوری هم نمی‌تواند گذر کند، لذا حضرت رسول صلی اللّه علیه و آله دستور فرمود تا همه، در خانه‌های خود را که به مسجد باز می‌شد بستند و از این حکم، علیّ علیه السّلام را استثناء فرمود، و منظور از خارج کردن همه، همین بستن در خانه‌ها است که در تاریخ از آن به «سدّ ابواب» تعبیر شده است.

و نکته قابل ذکر دیگر اینکه: عبّاس عموی پیامبر در قضیه «سدّ ابواب» هنوز ایمان نیاورده و در مکّه زندگی میکرد، لذا باید گفت: لفظ عبّاس در این حدیث یا غیر از عموی پیامبر است و یا تصحیف شده و در اصل به جای «عبّاس» «بعض» و یا چیزی شبیه به آن بوده است. (پایان کلام مترجم) (ادامه ترجمه) و این مطلب، این فرمایش پیغمبر صلی اللّه علیه و آله را که به علیّ علیه السّلام فرمود: «ای علیّ نسبت تو به من مانند نسبت هارون به موسی است» روشن می‌کند، علماء گفتند: این موضوع در کجای قرآن است؟ حضرت فرمودند: در این باره برایتان از قرآن شاهد می‌آورم و بر شما می‌خوانم، گفتند: بیاور،

ص: ۴۷۷

گفتند خدا فرماید: «وَ أَوْحَيْنا إِلى مُوسى وَ أَخِيهِ أَنْ تَبَوَّءا لِقَوْمِكُما بِمِصْرَ بُيُوتاً وَ اجْعَلُوا بُيُوتَكُمْ قِبْلَةً» (و به موسی و برادرش وحی کردیم که برای قوم خود در مصر، خانه‌هایی برگزینید و خانه‌های خود را قبله قرار دهید- یونس: ۸۷) در این آیه، نسبت هارون به موسی و نیز نسبت علیّ علیه السّلام به رسول اللّه صلی اللّه علیه و آله مشخّص شده است، و اضافه بر این، در این فرمایش حضرت رسول صلی اللّه علیه و آله که فرمود: «این مسجد برای هیچ جنبی جز محمّد و آل او حلال نیست» دلیلی روشن و آشکار است.

علماء گفتند: یا ابا الحسن! این شرح و بیان در جایی دیگر غیر از شما اهل بیت رسول خدا صلی اللّه علیه و آله، یافت نمی‌شود.

حضرت فرمودند: کیست که این موقعیّت ما را انکار کند؟! حال آنکه حضرت رسول صلی اللّه علیه و آله می‌فرماید: «من شهر علم هستم و علیّ درب آن شهر و هر کس بخواهد وارد شهر شود باید از درب آن وارد گردد» و در آنچه شرح و توضیح دادیم، نمونه‌هایی از فضل، شرف، برتری، برگزیدن الهی و طهارت و پاکیزگی هست که کسی جز افراد معاند آن را انکار نمی‌کنند، و خدا را بر این

ص: ۴۷۸

منزلت سپاس می‌گویم. این چهارم.

آیه پنجم: آیه شریفه: «وَ آتِ ذَا الْقُرْبی حَقَّهُ» (حقّ خویشاوند را بده- اسراء: ۲۶) این آیه دلالت دارد بر خصوصیّتی که خداوند عزیز جبّار آنان را به آن اختصاص داده و بر سایر امّت برگزیده است، آنگاه که این آیه نازل شد، پیامبر اکرم صلی اللّه علیه و آله فرمود: فاطمه را نزد من فراخوانید، فاطمه را فرا خواندند، حضرت فرمود: ای فاطمه! حضرت فاطمه عرض کرد: بله یا رسول اللّه! حضرت فرمود:

این فدک از جمله غنائمی است که بدون جنگ بدست آمده است و لذا (طبق حکم خدا) مال من است و سایرین در آن سهمی ندارند، و حال که خداوند مرا امر فرمود، آن را به تو بخشیدم، آن را بگیر، مال تو و فرزندان تو است. و این هم پنجم.

آیه ششم: آیه شریفه: «قُلْ لا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْراً إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبى» (بگو به خاطر رسالت اجری از شما نمی‌خواهم مگر دوستی خویشاوندان- شوری:

۲۰) این خصوصیتی است خاصّ پیامبر اکرم صلی اللّه علیه و آله تا روز قیامت و نیز خصوصیّتی است خاصّ آل پیامبر و نه دیگران زیرا خداوند متعال در قرآن، از

ص: ۴۷۹

نوح علیه السّلام نقل فرموده که: «يا قَوْمِ لا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ مالًا إِنْ أَجرِيَ إِلَّا عَلَى اللَّهِ وَ ما أَنَا بِطارِدِ الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّهُمْ مُلاقُوا رَبِّهِمْ وَ لكِنِّي أَراكُمْ قَوْماً تَجْهَلُونَ» (ای مردم به خاطر این رسالت و پیامبری مالی از شما نمی‌خواهم، اجر من با خداست و من مؤمنین را از خود طرد نمی‌کنم، آنها پروردگار خود را ملاقات خواهند کرد و در نظر من شما مردمی هستید نابخرد- هود: ۲۹) و خداوند از هود نیز نقل نموده است که او چنین گفت: «يا قَوْمِ لا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْراً إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى الَّذِي فَطَرَنِي أَ فَلا تَعْقِلُونَ» (بگو به خاطر رسالت اجری از شما نمی‌خواهم اجر من با کسی است که مرا آفریده، آیا فکر نمی‌کنید؟- هود: ۵۱) ولی خداوند به پیامبرش محمّد صلی اللّه علیه و آله می‌فرماید: بگو: «لا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْراً إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبى» (برای پیامبری خود از شما اجری نمی‌خواهم جز دوستی خویشاوندان- شوری: ۲۳) و خداوند مودّت آنان را واجب نفرمود مگر به این خاطر که دانست آنان هیچ گاه از دین برنمیگردند و به سوی گمراهی نخواهند رفت. نکته دیگر اینکه چه بسا انسان

شخصی را دوست بدارد ولی بعضی از خانواده‌اش دشمن او باشد، و لذا قلب انسان تماما نمی‌تواند او را خالصانه دوست بدارد، و خداوند دوست دارد در دل رسول اللّه صلی اللّه علیه و آله نسبت به مؤمنین

ص: ۴۸۰

چیزی نباشد، لذا دوستی خویشان و نزدیکان رسول اللّه را بر آنان واجب کرده است و هر کس که به این دستور عمل کند و حضرت رسول صلی اللّه علیه و آله و اهل بیت آن حضرت را دوست بدارد، رسول خدا نمی‌تواند از او بدش بیاید، و هر کس این دستور را ترک کند و به آن عمل ننماید و اهل بیت را دوست نداشته باشد بر رسول خدا صلی اللّه علیه و آله واجب است که او را دوست نداشته باشد، زیرا چنین شخصی یکی از واجبات الهی را ترک کرده است، حال چه فضل و شرفی بر این فضیلت تقدّم دارد یا با آن برابری می‌کند؟

خداوند آیه «قُلْ لا أَسْئَلُکُمْ عَلَیْهِ أَجْراً إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِی الْقُرْبی» را نازل فرمود و پیغمبر اکرم صلی اللّه علیه و آله در بین اصحاب خود برخاست و حمد و ثنای الهی گفته، فرمود: ای مردم! خداوند برای من چیزی را بر شما واجب کرده است، آیا آن را انجام می‌دهید؟ کسی جوابش نداد، حضرت فرمود: ای مردم! (آن) طلا و نقره و خوردنی و نوشیدنی نیست، گفتند: خوب، حالا بگو آن چیست؟

حضرت هم آیه را بر ایشان تلاوت فرمود، آنان گفتند: این مطلب را می‌پذیریم،

ص: ۴۸۱

ولی بیشترشان به وعده خود عمل نکردند.

و خداوند هیچ پیامبری را مبعوث نفرمود جز آنکه به او وحی کرد که از مردم اجر و مزد طلب نکند، زیرا خداوند پاداش انبیاء را تمام و کمال خواهد داد، و امّا محمّد صلی اللّه علیه و آله اطاعتش و دوستی خویشاوندان نزدیکش را بر امّت واجب فرموده است، و به او دستور داده که اجر و مزد خود را، در حقّ خاندانش قرار دهد تا مردم آن اجر را به خاندان پیامبر اداء نمایند، و این کار فقطّ با شناخت فضل آنان که خداوند برای ایشان مقرّر و واجب گردانده، امکان دارد، زیرا مودّت و دوستی باندازه شناخت و معرفت فضائل است.

و آنگاه که خداوند این محبّت را واجب فرمود، از آنجا که وجوب اطاعت سنگین است، این امر نیز بر مردم سنگین آمد، و بعضی از مردم که خداوند پیمان وفاداری از آنان گرفته بود در عهد خود پایدار ماندند و اهل نفاق و دوری از حقّ به عناد و لجبازی پرداختند و در این مورد کافر گشتند، و آن را از حدّ و حدودی که خداوند معیّن فرموده بود، کنار زده و گفتند: منظور از خویشان تمام عربها و اهل دعوت حضرت هستند، ولی در هر حال، آنچه مسلّم است این است که دوستی در باره خویشان واجب است، پس هر چه نزدیکی و قرابت

ص: ۴۸۲

بیشتر باشد، اولویّت بیشتری برای دوستی وجود دارد، و هر چه نسبت اشخاص به پیامبر نزدیکتر باشد، دوستی، بهمان مقدار بیشتر است، ولی با پیغمبر خدا صلی اللّه علیه و آله در مورد علاقه و مهربانی‌اش نسبت به خاندانش و منّتی که خداوند بر امّتش نهاده که زبان از شکر آن عاجز است، به انصاف رفتار نکردند و آن را در حقّ فرزندان و خاندان پیامبر انجام ندادند، و موقعیّت آنان را در بین خود همانند چشم در سر ندانستند، که این کار در واقع رعایت حال رسول اللّه صلی اللّه علیه و آله و نشانه محبّت به او بود، چگونه؟! و حال آنکه قرآن در این باره سخن می‌گوید و به آن دعوت می‌نماید و اخبار و روایات در باره اینکه آنان اهل مودّت می‌باشند و همان کسانی هستند که خداوند مودّت آنان را واجب فرموده، و در آن مورد وعده پاداش داده است، مسلّم و قطعی است، ولی کسی به وعده‌ای که در این مورد داده عمل نکرد، کسی این مودّت را با حال اخلاص و ایمان ارائه نمی‌کند مگر اینکه مستوجب بهشت خواهد بود، زیرا خداوند در این آیه چنین می‌فرماید: «وَ الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ فِی رَوْضاتِ الْجَنَّاتِ لَهُمْ ما یَشاؤُنَ عِنْدَ

ص: ۴۸۳

رَبِّهِمْ ذلِکَ هُوَ الْفَضْلُ الْکَبِیرُ* ذلِکَ الَّذِی یُبَشِّرُ اللَّهُ عِبادَهُ الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ قُلْ لا أَسْئَلُکُمْ عَلَیْهِ أَجْراً إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِی الْقُرْبی» (آنان که ایمان آورند و عمل صالح انجام دهند در بهشتهای سرسبز و خرّم هستند آنچه بخواهند نزد پروردگار خویش خواهند داشت، این است فضل بزرگ این همان چیزی است که خداوند بندگان خود را بدان بشارت داده، همانهایی که ایمان آوردند و عمل صالح انجام دادند، بگو در مقابل این رسالت اجر و پاداشی جز مودّت خویشاوندان از شما نمی‌خواهم- شوری: ۲۲) این آیه صدر و ذیل آن مفسّر و مبیّن یک دیگرند.

سپس حضرت فرمودند: پدرم از جدّم از پدرانش از حسین بن علیّ علیهم السّلام روایت فرمود که: مهاجرین و انصار نزد حضرت رسول صلی اللّه علیه و آله گرد آمدند و گفتند: یا رسول اللّه! شما در مخارج خود و افرادی که به خدمت شما میرسند ممکن است به زحمت بیفتید، این اموال ما در اختیار شما باشد همچنان که جانمان در اختیار شماست و هر طور که می‌خواهید در آن عمل کنید بدون هیچ مشکلی، هر چه می‌خواهی ببخش و هر چه می‌خواهی نزد خود نگه‌دار، خداوند جبرئیل امین را نزد او فرستاد و گفت: ای محمّد! «قُلْ لا أَسْئَلُکُمْ عَلَیْهِ

ص: ۴۸۴

أَجْراً إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِی الْقُرْبی» یعنی خویشانم را بعد از من دوست داشته باشید، همه خارج شدند و منافقان گفتند: پیشنهاد ما را به آن خاطر ردّ کرد که ما را برعایت حال خویشانش بعد از خود ترغیب نماید، این چیزی است که [محمّد] در آن مجلس به دروغ و افتراء بیان داشت، و این سخن بزرگی بود که آنان بر زبان جاری کردند، سپس خداوند این آیه را نازل فرمود: «أَمْ یَقُولُونَ افْتَراهُ قُلْ إِنِ افْتَرَیْتُهُ فَلا تَمْلِکُونَ لِی مِنَ اللَّهِ شَیْئاً هُوَ أَعْلَمُ بِما تُفِیضُونَ فِیهِ کَفی بِهِ شَهِیداً بَیْنِی وَ بَیْنَکُمْ وَ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِیمُ» (آیا میگویند ساخته محمّد است، بگو اگر من، آن سخن را به دروغ و افتراء بیان کرده باشم، ضررش متوجّه خود من است و شما نمی‌توانید در مقابل خداوند مرا حفظ کنید، او به آنچه در باره آن ببحث و سخن می‌پردازید آگاه‌تر است، بین من و شما همان بس که خدا شاهد باشد، و او آمرزنده و مهربان است- احقاف: ۸) مترجم گوید: «این آیه از سوره احقاف بوده و

یک مطلب کلّی میباشد و سیاق آیات قبل و بعد آن نیز در خطاب با مشرکین و منکرین نبوّت حضرت است و کلّا در شهر مکّه روی سخن با مشرکین بوده است نه منافقین و آیه شریفه سوره شوری مدنی است (به تفسیر مجمع البیان ذیل سوره شوری مراجعه شود) لذا نسبت دادن این نحوه استدلال به حضرت رضا- علیه السّلام- صحیح نیست، البتّه میتوان چنین احتمال داد که حضرت رسول صلی اللّه علیه و آله بعد از سخن منافقین آیه سوره احقاف را تلاوت فرمودند، نه اینکه این آیه در آن زمان

ص: ۴۸۵

نازل شده است، و راوی، از این نکته غفلت نموده است».

باری پیغمبر اکرم صلی اللّه علیه و آله نیز آنان را احضار نموده، فرمود: آیا اتّفاقی افتاده است؟ گفتند: بله یا رسول اللّه! عدّه‌ای از ما سخن ناشایستی گفته‌اند که ما نیز خوشمان نیامد، در این موقع حضرت، آیه را بر آنان تلاوت فرمود، آنان سخت بگریه افتادند خداوند این آیه را نازل فرمود: «وَ هُوَ الَّذِی یَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبادِهِ وَ یَعْفُوا عَنِ السَّیِّئاتِ وَ یَعْلَمُ ما تَفْعَلُونَ» (اوست که از بندگانش توبه می‌پذیرد و از بدی‌ها گذشت می‌کند و آنچه را انجام می‌دهید، می‌داند- شوری: ۲۵) این ششم.

و امّا آیه هفتم: «إِنَّ اللَّهَ وَ مَلائِکَتَهُ یُصَلُّونَ عَلَی النَّبِیِّ یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَیْهِ وَ سَلِّمُوا تَسْلِیماً» (خداوند و ملائکه‌اش بر پیامبر درود می‌فرستند، ای کسانی که ایمان آورده‌اید، بر او درود فرستاده، سلام کنید- احزاب: ۵۶) مردم گفتند: یا رسول اللّه! نحوه سلام کردن بر شما را می‌دانیم، ولی نحوه درود فرستادن بر شما را بفرمایید چگونه است؟ فرمود: این چنین می‌گویید: «اللّهمّ صلّ علی محمّد و آل محمّد کما صلّیت علی ابراهیم و علی آل ابراهیم إنّک حمید مجید» (خدایا بر محمّد و آل محمّد درود فرست همان طور که بر ابراهیم و آل ابراهیم درود فرستاده‌ای، تو ستوده و بزرگ هستی) حال آیا در این

ص: ۴۸۶

مورد سخنی دارید؟ همه گفتند: نه.

مأمون گفت: این مطلب از جمله مطالبی است که اختلافی در آن نیست و همه امّت بر آن اتّفاق دارند. ولی آیا آیه واضحتری از قرآن در مورد آل بیاد دارید؟

حضرت فرمودند: بله، «یس* وَ الْقُرْآنِ الْحَکِیمِ* إِنَّکَ لَمِنَ الْمُرْسَلِینَ* عَلی صِراطٍ مُسْتَقِیمٍ» (یس، قسم به قرآن حکیم تو از پیامبران هستی و در راه مستقیم قرار داری- یس: ۱ الی ۴) بگویید ببینم منظور از یس چیست؟

علماء گفتند: یس، محمّد صلی اللّه علیه و آله است، کسی در این باره شکّ ندارد.

حضرت فرمودند: خداوند عزّ و جلّ به محمّد و آل محمّد فضلی عنایت فرموده است که هیچ کس بکنه وصف آن نمیرسد مگر کسی که خوب در آن بیندیشد، زیرا خداوند عزّ و جلّ بر هیچ کس جز بر انبیاء خدا علیهم السّلام سلام نفرستاده است.

خداوند میفرماید: «سَلامٌ عَلی نُوحٍ فِی الْعالَمِینَ» (سلام و درود بر نوح باد در بین مردم- صافات: ۷۹) و نیز فرموده است: «سَلامٌ عَلی إِبْراهِیمَ» (سلام و درود بر ابراهیم- صافات: ۱۰۹) و نیز می‌فرماید: «سَلامٌ عَلی مُوسی وَ هارُونَ»

ص: ۴۸۷

(سلام و درود بر موسی و هارون- صافّات: ۱۲۰) ولی نفرموده است: سلام بر آل نوح و نه، سلام بر آل ابراهیم و نه سلام بر آل موسی و هارون، ولی فرموده است: «سلام علی آل یاسین» (سلام بر آل یاسین- صافات: ۱۳۰) یعنی آل محمّد علیهم السّلام. در این موقع مأمون گفت: دانستم که شرح و بیان این نکته نیز نزد معدن نبوّت (اهل بیت) است. این هفتمی.

مترجم گوید: «این کلمه یعنی «آل یاسین» در تمامی قرآنها (مصاحف) به این شکل نوشته شده است: «آل یاسین»، و لذا در نحوه تلفّظ آن بین قرّاء اختلاف است. نافع مدنیّ و ابن عامر شامیّ که هر دو از قرّاء سبعه میباشند، و نیز یعقوب بصریّ که از قرّاء عشرهٔ است این کلمه را به صورت «آل یاسین»، و بقیّه قرّاء (عاصم کوفیّ، حمزه کوفیّ، کسائیّ کوفیّ، ابو عمرو بصریّ، ابن کثیر مکّی، ابو جعفر مدنیّ، و خلف کوفیّ) به صورت «إل یاسین» خوانده‌اند پس بنا بر این در توجیه قراءت «إل یاسین» سه وجه قابل طرح است:

الف- الیاسین جمع إلیاس است و مراد او و امّتش می‌باشد. ب- مراد الیاسیّین است، یعنی در اصل این کلمه با یاء نسبت است که حذف شده است مثل کلماتی مانند: أعجمین و اشعرین. ج- إلیاس و الیاسین دو لهجه و دو طرز تلفّظ برای یک کلمه‌اند، مثل جبریل و جبرئیل، میکال و میکائیل. و ایضا در توجیه قراءت «آل یاسین» گفته‌اند: چون «آل» از «یاسین» جدا نوشته شده است پس ناچار باید دو کلمه باشند. (ملخّصا از مجمع البیان ذیل همین آیه) به نظر می‌رسد تفسیر «آل یاسین» به «آل یس» یعنی «آل محمّد»- صلّی اللَّه علیه و آله- اگر نسبتش به امام- علیه السّلام- قابل خدشه نباشد، می‌باید از

ص: ۴۸۸

قبیل تأویل و بطن باشد و إلّا از نظر تنزیل و ظاهر آیه شریفه این تفسیر بعید به نظر می‌رسد زیرا:

اگر دلیل صحّت «آل یاسین» رسم المصحف آن باشد پس باید بگوئیم:

«یاسین» در این آیه، غیر از «یس» در سوره مبارکه «یس» است، زیرا رسم الخطّ آن دو با هم متفاوت است. ثانیا: آیات قبل و بعد در باره حضرت إلیاس- علی نبیّنا و آله و علیه السّلام- است. همان طور که آیات قبل در باره نوح و ابراهیم و موسی و هارون بوده است و خداوند در آخر هر قسمت بر آن انبیاء- علیهم السّلام- درود فرستاده است، در این قسمت نیز نظم آیات حکم می‌کند که سلام بر الیاس باشد نه دیگری، خصوصا که در آیه قبل از این آیه می‌فرماید «وَ تَرَکْنا عَلَیْهِ فِی الْآخِرِینَ» و مراد از ضمیر «ه» در «علیه» بلا شکّ حضرت الیاس است. کما اینکه در مورد حضرت نوح و موسی و هارون- علیهم السّلام- عین همین تعبیر بکار رفته است.

در هر حال به نظر می‌رسد که قراءت أرجح، قراءت عاصم، حمزه، کسائیّ و دیگر کسانی است که با آنان در این قراءت مشترکند. و بهترین توجیه آن، توجیه بند «ج» است، و امّا قراءت «آل یاسین» هر چند جایز است چون ائمّه علیهم السّلام جواز قراءت به قراءات مختلف را امضا فرموده‌اند ولی ظاهر آن مخالف ظاهر آیات است. و اگر نسبت آن به امام علیه السّلام صحیح باشد ما نفیا و اثباتا در آن تکلّم نکرده و علم آن را به امام علیه السّلام موکول می‌دانیم (پایان کلام مترجم). (ادامه ترجمه) و امّا هشتم آیه شریفه: «وَ اعْلَمُوا أَنَّما غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَأَنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِي الْقُرْبى» (بدانید هر منفعتی بدست آورید یک پنجم آن متعلّق است به خدا و رسول و خویشاوندان- انفال: ۴۱) و با این بیان سهم

ص: ۴۸۹

خویشاوندان (حضرت رسول) را به سهم خود و به سهم رسول اللّه- صلّی اللّه علیه و آله- قرین ساخته است، این نیز یک وجه تمایز بین آل و امّت، زیرا خداوند آنان را در مکانی جای داده و مردم را در مکان دیگر، و برای آنان همان را پسندیده که برای خود پسندیده است و در آن مورد، آنان را برگزیده و انتخاب نموده است، اوّل از خود شروع نموده، سپس پیامبر را ذکر کرده و بعد از آن خویشاوندان را در هر آنچه با جنگ بدست آمده باشد یا بدون خونریزی و غیر آن، همان چیزهایی را که خداوند برای خود پسندیده برای آنان نیز پسندیده است و در این باره فرموده:- و گفته‌اش حقّ است-: «وَ اعْلَمُوا أَنَّما غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَأَنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِي الْقُرْبى» این تأکیدی است مؤکّد و اثری است که تا قیامت در کتاب خدا برای آنان باقی است، کتابی که ناطق است و «باطل از پیش رو و پشت سر در آن راه ندارد، از نزد خداوند حکیم و حمید نازل گشته است» (آیه شریفه «لا يَأْتِيهِ الْباطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ- الخ- که در سوره فصّلت آمده است).

و امّا در باره دنباله آیه شریفه سوره انفال که می‌فرماید: «وَ الْيَتامى وَ الْمَساكِينِ»: هر گاه یتیم، یتیمی‌اش تمام شود، از حکم غنائم خارج می‌شود

ص: ۴۹۰

و سهمی از آن نخواهد داشت و همچنین است مسکین، هر گاه فقر و فاقه‌اش منتفی گردد بهره‌ای از غنیمت نخواهد داشت و برای او حلال نیست که از آن چیزی برگیرد. ولی سهم «ذی القربی» تا قیامت برپا بوده، در حقّ آنان جاری است، چه غنی باشند چه فقیر، زیرا هیچ کس از خدا و رسولش صلی اللّه علیه و آله غنی‌تر نیست و با این حال سهمی از غنیمت برای خود و رسولش صلی اللّه علیه و آله در نظر گرفته است. پس آنچه برای خود و رسولش صلی اللّه علیه و آله پسندیده، برای ایشان نیز پسندیده است.

و همچنین است «فیء» (غنیمتهایی که بدون خونریزی و جنگ بدست آمده) هر آنچه از آن را برای خود و پیامبرش صلی اللّه علیه و آله پسندیده، برای «ذی القربی» نیز پسندیده است، کما اینکه در غنیمت برای آنان سهم قرار داده است و از خود آغاز کرده و بعد رسولش را ذکر نموده و سپس آنان را و سهم آنان را به سهم خدا و سهم رسولش صلی اللّه علیه و آله قرین کرده است.

و همچنین است در اطاعت، خداوند می‌فرماید: «یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا أَطِیعُوا اللَّهَ وَ أَطِیعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِی الْأَمْرِ مِنْکُمْ» (ای کسانی که ایمان آورده‌اید!

ص: ۴۹۱

خدا را اطاعت کنید و نیز پیامبر و اولی الأمر (یعنی کسانی که کارها بدست آنان است) اطاعت کنید- نساء: ۵۹) (یعنی أئمّه أهل البیت علیهم السّلام) خداوند در این آیه نیز از خود آغاز کرده، سپس رسول و آنگاه اهل بیت او را ذکر نموده است، و همچنین است آیه ولایت: «إِنَّما وَلِیُّکُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِینَ آمَنُوا الَّذِینَ یُقِیمُونَ الصَّلاةَ وَ یُؤْتُونَ الزَّکاةَ وَ هُمْ راکِعُونَ» (ولیّ و سرپرست شما، فقطّ این اشخاص هستند: خدا، پیامبرش و آن مؤمنینی که در حال رکوع نماز زکات می‌دهند- مائده: ۵۵) پس اطاعت آنان و اطاعت رسول اکرم را همراه و قرین اطاعت خود گرداند، همچنین ولایت آنان را همراه ولایت حضرت رسول و قرین اطاعت (ولایت) خود نموده است، کما اینکه سهم آنان را همراه با سهم رسول اکرم از غنیمت و «فیء» با سهم خویش قرین گردانید. پاک و منزّه است خدا، چه عظیم است نعمت او بر اهل این خانه! امّا در قضیّه صدقات هم خود را منزّه دانسته و هم رسول اکرم و اهل بیتش را خداوند میفرماید: «إِنَّمَا الصَّدَقاتُ لِلْفُقَراءِ وَ الْمَساکِینِ وَ الْعامِلِینَ عَلَیْها وَ الْمُؤَلَّفَةِ قُلُوبُهُمْ وَ فِی الرِّقابِ وَ الْغارِمِینَ وَ فِی سَبِیلِ اللَّهِ وَ ابْنِ السَّبِیلِ فَرِیضَةً مِنَ اللَّهِ» (صدقات فقطّ متعلّق است به این افراد: فقراء، مساکین، کسانی که در امر

ص: ۴۹۲

جمع آوری صدقه و زکات کار می‌کنند، آنان که با دادن پول به ایشان، به اسلام رو می‌آورند یا در اسلام خود پایدارتر می‌مانند، برای آزاد کردن بردگان، بدهکارانی که قادر به پرداخت دیون خود نیستند، در راه خدا (از جمله برای جهاد) و نیز کسانی که در راه یا سفر مانده‌اند و هزینه بازگشت به وطن خود را ندارند، خرج کردن زکات در این راهها، فریضه‌ای است از جانب خدا- توبه:

۶۰) آیا در بین این موارد، موردی هست که خود یا رسولش یا خویشان او را نام برده باشد؟ زیرا وقتی خود را از صدقه منزّه دانست و پیامبر و اهل بیتش را نیز منزّه دانست بلکه بر آنان حرام نمود، زیرا صدقه (زکات واجب) بر محمّد و آل او- علیهم السّلام- حرام است، زکات در واقع چرک‌های دست مردم است و بر آنان حلال نیست، زیرا آنان از هر کثیف و پلیدی پاک شده‌اند و آنگاه که خداوند عزّ و جلّ آنان را پاک نمود و برگزید، برای آنان همان را پسندید که برای خود پسندید و همان چیز را بد دانست که برای خود بد دانست. این هشتم.

و امّا آیه نهم، ما همان «أَهْلَ الذِّکْرِ» هستیم که قرآن می‌فرماید:

«فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّکْرِ إِنْ کُنْتُمْ لا تَعْلَمُونَ» (پس اگر نمی‌دانید از اهل ذکر سؤال کنید- نحل: ۴۳) ما اهل ذکر هستیم، پس اگر نمی‌دانید، از ما سؤال کنید.

ص: ۴۹۳

علما گفتند مقصود خدا از اهل الذّکر یهود و نصاری هستند، حضرت فرمودند: سبحان اللّه! آیا چنین چیزی جایز است؟ در این صورت آنان ما را به دین خود دعوت خواهند کرد و خواهند گفت: آن دین، از اسلام بهتر است.

(یعنی آیه اطلاق دارد، و در مورد نزول که تصدیق صحّت قول پیغمبر است اهل ذکر ممکن است اهل کتاب باشند، امّا در مورد فهم دین مبین اسلام مسلّما یهود و نصاری نیستند، و اهل بیت معصومین علیهم السّلام میباشند که اهل ذکرند).

مأمون گفت: آیا در این باره توضیحی دارید بر خلاف گفته علماء؟

حضرت فرمودند: بله، «ذکر» رسول اللّه است و ما نیز اهل (و خانواده) او هستیم. این مطلب در قرآن در سوره طلاق کاملا روشن است، آنجا که می‌فرماید: «فَاتَّقُوا اللَّهَ یا أُولِی الْأَلْبابِ الَّذِینَ آمَنُوا قَدْ أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَیْکُمْ ذِکْراً رَسُولًا یَتْلُوا عَلَیْکُمْ آیاتِ اللَّهِ مُبَیِّناتٍ» (پس بترسید از خدا، ای عاقلان، ای کسانی که ایمان آورده‌اید، خداوند بر شما ذکر فرستاده، یعنی رسولی که آیات روشن الهی را بر شما تلاوت می‌کند- طلاق: ۱۱، ۱۰) پس ذکر، رسول خدا صلی اللّه علیه و آله است و ما هم اهل (خاندان) او هستیم. این نهم.

ص: ۴۹۴

و امّا آیه دهم، آیه‌ای از سوره نساء است که می‌فرماید: «حُرِّمَتْ عَلَیْکُمْ أُمَّهاتُکُمْ وَ بَناتُکُمْ وَ أَخَواتُکُمْ» (مادران، دختران و خواهران شما بر شما حرام شد- نساء: ۲۳) حال بگوئید: آیا اگر رسول خدا صلی اللّه علیه و آله الآن در قید حیات بودند، دختر من و دختر پسرم و سایر دخترانی که از نسل من هستند برایشان حلال بودند؟ گفتند: خیر، حضرت فرمودند: حال بگوئید آیا دختران شما- بر فرض اینکه رسول اللّه صلی اللّه علیه و آله در قید حیات باشند- بر ایشان حلالند؟

گفتند: بله، حضرت فرمودند: این خود دلیل است بر اینکه من از آل آن حضرت هستم و شما از آل او نیستید و اگر شما از آل او بودید، دخترانتان بر ایشان حرام بود همان طور که دختران من بر ایشان حرامند، چون من از آل او هستم و شما از امّت او هستید، این نیز فرقی دیگر بین آل و امّت، زیرا آل از اوست و امّت اگر از آل نباشد از او نیست. این دهم.

و امّا آیه یازدهم: آیه‌ای است در سوره مؤمن که خداوند از قول مردی مؤمن از آل فرعون نقل می‌فرماید: «وَ قالَ رَجُلٌ مُؤْمِنٌ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ یَکْتُمُ إِیمانَهُ

ص: ۴۹۵

أَ تَقْتُلُونَ رَجُلًا أَنْ یَقُولَ رَبِّیَ اللَّهُ وَ قَدْ جاءَکُمْ بِالْبَیِّناتِ مِنْ رَبِّکُمْ» (مردی مؤمن از آل فرعون که ایمان خود را پنهان میکرد، گفت: آیا مردی را بخاطر اینکه می‌گوید ربّ من اللّه است می‌کشید؟ و حال آنکه دلائل روشنی از ناحیه پروردگارتان برایتان آورده است- مؤمن: ۲۸) تا آخر آیه.

این مرد پسر خاله فرعون بود و خداوند او را به فرعون منسوب نمود و نه به دین او، ما نیز چنین هستیم، زیرا ما به خاطر اینکه از رسول خدا صلی اللّه علیه و آله متولدشده‌ایم از آل آن حضرت هستیم، و در دین با بقیّه مشترکیم، این فرق بین آل و امّت است، این یازدهم.

و امّا آیه دوازدهم: «وَ أْمُرْ أَهْلَکَ بِالصَّلاةِ وَ اصْطَبِرْ عَلَيْها» (خاندانت را به نماز امر کن و بر آن پایداری نما- طه: ۱۳۲) این ویژگی خاصّ ماست که ما را همراه امّت امر به اقامه نماز فرموده، سپس جدای از سایر امّت این ویژگی را به ما داده است که حضرت رسول صلی اللّه علیه و آله بعد از نزول این آیه، به مدّت نه ماه هر روز در وقت نماز- پنج نوبت، به در خانه علیّ و فاطمه علیهما السّلام می‌آمدند و می‌فرمودند: نماز، لطف و رحمت خداوند بر شما باد!.

ص: ۴۹۶

و خداوند هیچ یک از اولاد انبیاء را به چنین کرامتی که ما را بدان گرامی داشته، اکرام نکرده است و تنها ما را از خاندان انبیاء مخصوص نموده.

در اینجا، مأمون و علمای حاضر در مجلس گفتند: خداوند به نیابت از این امّت، به شما اهل بیت جزای خیر عنایت فرماید. ما در مطالبی که بر ما مشتبه می‌شود، شرح و بیان را جز نزد شما نمی‌یابیم.

## باب ۲۴ سخنان حضرت رضا- علیه السّلام- در مورد مرد شامی و سؤالات او از امیر المؤمنین- علیه السّلام- در مسجد کوفه

۱- احمد بن عامر طائی «۱» گوید: علی بن موسی الرّضا علیهما السّلام از قول پدرانشان از حسین بن علیّ نقل نمود که علیّ بن ابی طالب علیه السّلام در مسجد

---

(۱)- احمد بن عامر طائی، و پسرش عبد اللّه که این حدیث را از پدرش نقل نموده، توثیق نشده‌اند، احمد بن عامر دارای نسخه‌ای بوده است که روایات مربوط به حضرت رضا علیه السّلام را در آن گرد می‌آورده که البتّه این نسخه نیز متواتر نیست. احمد بن عامر در اوائل عمر در بغداد میزیسته و سپس در سامرا و اینکه در کجا به خدمت حضرت رسیده است معلوم نیست. و دو راوی دیگر این خبر یعنی ابو الحسن محمّد بن عمرو و ابو عبد اللّه بن جبله غیر امامی هستند، و امام را بحسب مذهبشان معصوم نمی‌دانند. نکته دیگر اینکه در بیان سند از روش عامّه تبعیّت شده است، زیرا رسم اصحاب ما نیست که در سند احادیثی که ائمّه از پدرانشان نقل کرده‌اند لفظ «حدّثنا» بگویند، به عبارت دیگر ائمّه علیهم السّلام در هنگام روایت از پدرانشان، لفظ «حدّثنا» را بکار نمی‌برند، چون «حدّثنا» مربوط است به جلسه درس و بحث و استاد و شاگرد و ساختگی بودن خبر برای کسانی که اهلیّت داشته باشند بی‌تردید است، و مراد از اهل بودن، شناختن اولیاء حق و ائمّه اطهار علیهم السّلام است، نه مسأله دانستن فقط. و نیز لازم نیست حدیث ساختگی همه‌اش نادرست باشد همین که پاره‌ای از آن مخالف حقّ بود کفایت میکند. (غ)

ص: ۴۹۷

جامع کوفه بود که مردی از اهل شام برخاست و گفت: سؤالاتی دارم، حضرت فرمود: برای فهمیدن سؤال کن نه برای اذیّت کردن و به زحمت انداختن! مردم همه خیره خیره نگاه می‌کردند.

مرد شامی گفت: اوّلین چیزی که خداوند خلق کرد، چه بود؟ حضرت فرمود: نور را خلق کرد، مرد پرسید: آسمانها از چه چیز آفریده شده‌اند؟

حضرت فرمود: از بخار آب، مرد پرسید: زمین از چه خلق شده است؟

حضرت فرمود: از کف روی آب، مرد پرسید: کوهها از چه آفریده شده‌اند؟

حضرت فرمود: از امواج، مرد پرسید: چرا مکّه را امّ القری (مادر آبادی‌ها)

ص: ۴۹۸

نامیده‌اند؟ حضرت فرمود: زیرا زمین از زیر آن گسترده شده است.

مرد از آسمان دنیا پرسید که از چیست؟ حضرت فرمود: از یک موج بازداشته شده، آن مرد از طول و عرض ماه و خورشید سؤال کرد، حضرت فرمود: نهصد فرسخ «۱» در نهصد فرسخ، و از طول و عرض ستاره سؤال کرد، حضرت فرمود: دوازده فرسخ در همان مقدار، و از رنگ و اسمهای آسمانهای هفتگانه سؤال کرد، حضرت فرمود: نام پائین‌ترین آسمان «رفیع» است که از آب و دود می‌باشد، نام آسمان دوم، «فیدوم» است و به رنگ مس می‌باشد.

آسمان سوم نامش «ماروم» است و به رنگ برنج می‌باشد، آسمان چهارم نامش «ارفلون» و به رنگ نقره است.

و آسمان پنجم نامش «هیعون» و به رنگ طلا است، و آسمان ششم اسمش «عروس» و خود یک یاقوت سبز است، و آسمان هفتم به نام «عجماء» بوده و

(۱)- فرسخ در لسان عرب بمعنی دائم و لا ینقطع، و در لسان فارسی است که به معنی مسافت استعمال می‌گردد نه در عربی! و تکلّم امیر- علیه السّلام- با مرد شامی عربی بوده و چرا بفارسی جواب را گفته خدا داند و این امر و شبیه آن دلیل بر سستی خبر بلکه تقوّل بر معصومین- علیهم السّلام- می‌باشد.

ص: ۴۹۹

یک مروارید سفید است.

آن مرد از گاو پرسید که چرا چشمش را پایین انداخته، سر به آسمان بلند نمی‌کند، حضرت فرمود: به خاطر خجالت و شرمندگی از خداوند عزّ و جلّ، آنگاه که قوم موسی گوساله را پرستیدند، سرش را بزیر انداخت.

و نیز آن مرد، نام کسیرا که دو خواهر را همزمان در عقد خود داشت سؤال کرد، فرمود: یعقوب بن اسحاق که حبار و راحیل را همزمان در حباله نکاح خود داشت و بعدا این کار تحریم شد و خداوند این آیه را نازل فرمود: «.....

وَ أَنْ تَجْمَعُوا بَيْنَ الْأُخْتَيْنِ» (و نیز بر شما حرام است که دو خواهر را همزمان در عقد خود داشته باشید- نساء: ۲۳) و نیز در باره جزر و مدّ سؤال کرد، حضرت فرمود: فرشته‌ای است به نام رومان که بر دریاها گمارده شده، هر وقت پاهایش را در دریا بگذارد، پر و لبریز می‌شود و هر زمان که پاهایش را در آورد آب پایین می‌رود، و نیز از نام پدر جنّ سؤال کرد، حضرت فرمود: شومان، و او همان است که از شعله آتش آفریده شده است، آن مرد سؤال کرد: آیا خداوند عزّ و جلّ پیامبری بسوی جنّ مبعوث نموده است؟ حضرت فرمود: بله،

ص: ۵۰۰

پیامبری بسوی آنان فرستاد به نام یوسف که آنان را به سوی خداوند فرا خواند، ولی آنان او را کشتند. مرد شامی در باره اسم ابلیس، آن زمان که در آسمان بود سؤال کرد، حضرت فرمود: نامش حارث بود، مرد پرسید: چرا آدم، آدم نامیده شد؟ حضرت فرمود: چون از آدیم «۱» (پهنه) زمین آفریده شده است، شامی پرسید: چرا ارث مرد دو برابر ارث زن است؟ حضرت فرمود: به خاطر آن خوشه گندم که سه دانه گندم در آن بود، حوّا یک دانه آن را خورد و دو دانه دیگر را به آدم داد، و لذا مرد دو برابر زن ارث می‌برد «۲».

مرد شامی پرسید: کدامیک از پیامبران را خداوند مختون خلق فرموده است؟ فرمود: خداوند عزّ و جلّ آدم را مختون آفرید و شیث مختون به دنیا آمد و نیز ادریس، نوح، سام بن نوح «۳»، ابراهیم، داود، سلیمان، لوط، اسماعیل، موسی و عیسی علیهم السّلام و نیز محمّد صلی اللّه علیه و آله مختون متولّد شدند.

---

(۱)- لازم به تذکّر است که لغت «آدم» عبری، و «آدیم» عربی میباشد.

(۲)- فیه ما لا یخفی إذ المعنی أن وزر آدم ضعف وزر زوجته و مع ذلک حظّه من المال ضعف ما لزوجته.

(۳)- پوشیده نیست که سام بن نوح از پیامبران نبود.

ص: ۵۰۱

مرد در باره مقدار عمر آدم علیه السّلام سؤال کرد، حضرت فرمود: نهصد و سی سال، و نیز در باره اوّلین کسی که شعر گفت سؤال نمود، حضرت فرمود: آدم، پرسید: شعرش چه بود؟ حضرت فرمود: وقتی از آسمان به زمین آورده شد و خاک و وسعت و هوای آن را دید و قابیل، هابیل را کشت، آدم گفت:

۱-[این] سرزمین (یا شهرها) و اهالی آن تغییر کرده، چهره زمین سیاه و زشت است.

۲- هر چیز که رنگ و طعمی داشته تغییر کرده، و شادابی آن چهره نمکین کم شده است.

۳- طول مدّت زندگی را بر خود غم و اندوه می‌بینم، آیا می‌شود از این زندگی راحت شوم؟ ۴- چرا اشک نریزم و حال آنکه هابیل در قبر است.

۵- قابیل برادرش هابیل را کشت، ای وای آن فرزند نمکین چهره از دستم رفت. ابلیس در جواب گفت:

۱- از این سرزمین (و یا شهرها) و ساکنین آن دور شو، چه اینکه توسّط



من، آن فضای وسیع بهشت، دیگر جایی برای تو نداشت.

۲- تو و همسرت در زمینی هموار می‌زیستید و قلبت از آزار دنیا در راحتی بود.

۳- ولی از مکر و حیله من دور نشدی تا آنکه آن بهای ارزنده از دستت رفت.

۴- و خدای بخشنده به جای بهشت برین به اهل زمین، درخت گز و خمط (گیاه تلخ) داد.

۵- پس اگر از خداوند جبّار، رحمتی بمن بارز نمی‌شد تو اکنون از بهشت این چنین بی‌بهره نبودی و اثری از آن در دست تو باقی می‌ماند «۱».

و نیز آن مرد در باره گریه آدم به خاطر بهشت و مقدار اشک او سؤال نمود، حضرت فرمود: صد سال گریست و از چشم راستش همچون دجله و از چشم چپش همچون فرات اشک جاری شد، و پرسید: آدم چند بار حجّ بجا آورد؟

---

(۱)- آیا آدم به زبان عربی تکلّم می‌کرد که به عربی شعر گفته و ابلیس هم عربی جواب داده است؟ آیا در آن زمان «بلاد» (سرزمین) دارای سکّانی بوده است که ابلیس گفته:

تنح عن البلاد و ساكنيها؟ (از [این] سرزمین و ساکنینش دور شو)، و همچنین در مورد بیت اوّل آدم نیز این اشکال هست، البتّه ممکن است گفته شود: مراد از «بلاد» بهشت است ولی بعید بنظر می‌رسد، زیرا بهشت که تغییر نکرده بود، بلکه زمین به خاطر این مصیبت در نظر آدم دگرگونه جلوه می‌کرد. (استاد غفّاری)

ص: ۵۰۳

حضرت فرمود: هفتاد بار پیاده، و در اوّلین سفرش «صرد «۱»» به همراهش بود و مواضع آب را به او نشان می‌داد و به همراه او از بهشت بیرون آمده بود. آدم از خوردن «صرد» و «پرستو» منع شد، مرد شامی پرسید: چرا (پرستو) روی زمین راه نمی‌رود؟ حضرت فرمود: زیرا بر بیت المقدس «۲» نوحه‌سرائی نمود و چهل سال بر آن گریست و همیشه به همراه آدم می‌گریست و لذا در خانه‌هایی سکنی گزید و نه (۹) آیه از آیات کتاب خداوند عزّ و جلّ که آدم در بهشت آنها را می‌خواند، به همراه داشت و تا قیامت نیز به همراه خواهد داشت، و آن آیات عبارتند از: سه آیه از اوّل سوره «کهف»، سه آیه از سوره «إسراء» که عبارتند از: «وَ إِذا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ» به بعد (یعنی آیات ۴۷/ ۴۶/ ۴۵ از سوره اسراء)، و سه آیه از سوره «یس» یعنی از آیه «وَ جَعَلْنا مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ سَدًّا» (یعنی آیات ۱۱/ ۱۰/ ۹). مرد شامی از اوّلین کافر و ایجادکننده کفر سؤال کرد، حضرت فرمود: ابلیس ملعون، مرد پرسید: نام نوح چه بود؟ حضرت فرمود: نامش

---

(۱)- در فارسی به آن «شیر گنجشک» که همان کرکس و یا نوعی باز شکاری کوچک است گویند.

(۲)- لازم به تذکر است که بیت المقدس در زمان حضرت داود علیه السّلام- یعنی صدها قرن پس از حضرت آدم علیه السّلام- ساخته شد.

ص: ۵۰۴

«سکن» بود، و به این خاطر نوح نامیده شد که ۹۵۰ سال بر قوم خود نوحه و ناله نمود، مرد از عرض و طول کشتی نوح سؤال کرد، حضرت فرمود: طولش ۸۰۰ ذراع «۱» و عرضش ۵۰۰ ذراع و ارتفاعش ۸۰ ذراع بود.

بالاخره آن مرد نشست و دیگری برخاست و گفت: یا امیر المؤمنین! اوّلین درخت غرس شده در زمین چه (نام داشت) بود؟ حضرت فرمود: عوسجه «۲»، که عصای موسی نیز از آن بود، مرد پرسید اوّلین درختی که در زمین روئید چه بود؟ فرمود: درخت کدو، پرسید: اوّلین کسی که از اهل آسمان، حجّ بجا آورد که بود؟ حضرت فرمود: جبرئیل، مرد از اوّلین قسمت زمین که زمان طوفان گسترده گردید سؤال نمود، حضرت فرمود: مکان کعبه که زبرجدی سبز بود، مرد در باره باکرامت‌ترین درّه روی زمین سؤال نمود، فرمود: درّه‌ای است به نام «سرندیب» که آدم علیه السّلام از آسمان به آنجا فرود آمد. آن شخص، از

(۱)- ذراع مقیاس طول است که اندازه‌اش در مکانهای مختلف، گوناگون بوده و بین ۷۰ تا ۵۰ سانتی‌متر می‌باشد. (ترجمه لاروس)

(۲)- در فارسی آن را «خار درخت» یا «سیاه درخت» گویند، در ترجمه لاروس آن را به معنی «تمشک» نیز دانسته است.



بدترین درّه روی زمین سؤال نمود، حضرت فرمود: درّه‌ای است در یمن به نام برهوت که از درّه‌های جهنّم است.

آن مرد از زندانی که زندانی خود را با خود به همراه می‌برد سؤال نمود، حضرت فرمود: آن ماهی که یونس بن متی را به همراه خود می‌برد، و نیز از شش موجودی که از مادر متولّد نشدند سؤال نمود، حضرت فرمود آدم، حواء و گوسفند ابراهیم، عصای موسی، شتر صالح، خفّاشی که عیسی بن مریم علیهما السّلام آن را ساخت و باذن خدا به پرواز درآمد. مرد سؤال کرد چه موجودی است که نه از جنّ است و نه از انس و مورد تهمت و افتراء واقع شد؟ حضرت فرمود: گرگی که برادران یوسف بر او دروغ بستند، نیز سؤال کرد: آن چیست که نه از جن است، و نه از انس و خدا به او وحی نموده است؟ حضرت فرمود:

زنبور، که خدا به او وحی نموده است، پرسید: پاک‌ترین مکان در روی زمین که نماز در آن جایز نیست؟ حضرت فرمود: بام کعبه «۱». مرد پرسید: کدام

(۱)- کیفیّت نماز در بام کعبه در «کافی» و «من لا یحضره الفقیه» و نیز بعضی کتب فقهی مثل شرایع عنوان شده است، و شاید بعض اهل سنّت که راوی خبر از آنان است جایز نمی‌دانند (و این سؤال و جواب در کتاب بحار الانوار قید نشده است.)



قسمت است که مدّتی از روز آفتاب بر آن تابید و بعد از آن ابدا بر آنجا نخواهد تابید؟ حضرت فرمود: دریایی که خداوند برای موسی علیه السّلام آن را شکافت و خورشید بر قعر آن تابید و سپس آب آنجا را فرا گرفت و بعد از آن هرگز نور خورشید به آنجا نخواهد رسید، مرد در باره چیزی که در حال حیات، نوشید و در حال مرگ، خورد، پرسید، حضرت فرمود: آن، عصای موسی علیه السّلام بود.

آن مرد از نذیری که قوم خود را انذار کرد و هشدار داد ولی نه از جنّ بود و نه از انس سؤال کرد، حضرت فرمود: او مورچه‌ای بود. آن مرد از اوّلین کسی که دستور ختنه کردن داد سؤال نمود، حضرت فرمود: ابراهیم علیه السّلام. و نیز از اوّلین زنی که مورد خفض «۱» واقع شد، سؤال نمود، حضرت فرمود: هاجر مادر اسماعیل که ساره او را خفض کرد تا قسم خود را اجرا کرده باشد، و نیز از اوّلین زنی که دامن خود را به زمین کشید سؤال کرد، حضرت فرمود: او هاجر بود که از ساره فرار

کرد، و نیز از اوّلین مردی که لباس خود را به زمین کشید سؤال نمود، حضرت فرمود: قارون. سپس آن مرد از حضرت پرسید: اوّلین کسی که نعلین پوشید که بود؟ حضرت فرمود: ابراهیم علیه السّلام.

---

(۱)- خفض در دختران مثل ختنه در پسران است.

ص: ۵۰۷

مرد پرسید: کیست که نسبش از همه بهتر و اصیلتر است؟ حضرت فرمود: دوست خدا، یوسف «۱» بن یعقوب (اسرائیل اللّه) بن اسحاق ذبیح اللّه ابن ابراهیم خلیل اللّه- صلوات اللّه علیهم-. مرد پرسید: شش نفر از پیامبران دارای دو اسم می‌باشند، آنان کدامند؟ حضرت فرمود: یوشع بن نون «۲» که همان ذو الکفل است، و یعقوب که همان اسرائیل است، و خضر که نام دیگرش حلقیا است، و یونس که نام دیگرش ذو النون است، و عیسی که نام دیگرش مسیح است، و محمّد که احمد نیز نامیده می‌شود- صلی اللّه علیه و آله- آن مرد در ادامه افزود: چیست که تنفّس می‌کند ولی گوشت و خون ندارد، حضرت فرمود: آن «صبح «۳»» است، مرد سؤال کرد: پنج نفر از پیامبران که به عربی سخن می‌گفتند کدامند؟ حضرت فرمود: هود، شعیب، صالح، اسماعیل و محمّد صلی اللّه علیه و آله «۴» سپس نشست و دیگری برخاست و سعی کرد با سؤالهایش حضرت را به

---

(۱)- تمام انبیائی که از اولاد ابراهیم علیه السّلام هستند نیز همین طور کریم النسب می‌باشند،

(۲)- یوشع بن نون وصیّ حضرت موسی علیه السّلام است و پیامبر نیست.

(۳)- در زبان عربی گفته می‌شود: «تنفس الصّبح» یعنی صبح بر دمید (روشن شد).

(۴)- حضرت آدم علیه السّلام هم که نیز به عربی شعر گفت!

ص: ۵۰۸

زحمت بیندازد، او چنین گفت: در این آیات شریفه: «یَوْمَ یَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِیهِ* وَ أُمِّهِ وَ أَبِیهِ* وَ صاحِبَتِهِ وَ بَنِیهِ* لِکُلِّ امْرِئٍ مِنْهُمْ یَوْمَئِذٍ شَأْنٌ یُغْنِیهِ» (روزی که آدمی از برادرش، پدر و مادرش و زن و فرزندش می‌گریزد، در آن روز هر کسی را کاری است که او را به خود مشغول داشته و از دیگران غافل می‌کند- عبس: ۳۷- ۳۴) این افراد چه کسانی هستند؟ حضرت فرمود: قابیل از هابیل فرار می‌کند، و آنکه از مادرش می‌گریزد موسی است، و آن که از پدرش (یعنی سرپرستش نه پدر واقعی‌اش) فرار می‌کند ابراهیم است، و آنکه از همسرش می‌گریزد لوط است، و آنکه از پسرش می‌گریزد نوح است که از کنعان پسرش فرار می‌کند، آن مرد پرسید:

اوّل کسی که سکته سبب مرگش شد که بود؟ حضرت فرمود: داود علیه السّلام که در روز چهارشنبه بر منبرش فوت کرد. سؤال کرد: چهار چیز که از چهار چیز دیگر سیر نمی‌شوند کدامند؟ فرمود: زمین از باران، مادّه از نر، چشم از نگاه کردن و عالم از علم، پرسید: اوّلین کسی که نقش دینار و درهم را وضع کرد که بود؟

فرمود: نمرود بن کنعان بعد از نوح علیه السّلام. پرسید: اوّلین کسی که عمل قوم لوط را انجام داد که بود؟ حضرت فرمود: ابلیس، زیرا خود را عرضه کرد. و نیز آن

ص: ۵۰۹

مرد در باره صدای کبوتر راعبیّه «۱» سؤال کرد؟ حضرت فرمود: آنان را که اهل آلات موسیقی و کنیزکان آوازه‌خوان و قره‌نی و عود هستند، لعن و نفرین می‌کند.

در باره کنیه براق سؤال کرد، حضرت فرمود: کنیه‌اش ابو هلال است، مرد پرسید: چرا تبّع پادشاه تبّع نامیده شده است؟ حضرت فرمود: زیرا او جوانی بود نویسنده و برای پادشاه قبل از خود نویسندگی می‌کرد و نوشتن را با جمله

«باسم اللّه الّذی خلق صیحا و ریحا»

(به نام خداوندی که باد و فریاد را آفرید) آغاز می‌کرد. پادشاه به او گفت: بنویس «به نام پادشاه رعد»، او گفت: خیر، نوشتن را فقط با نام معبود خودم آغاز می‌کنم، سپس خواسته تو را در نظر می‌گیرم، لذا خداوند این ویژگی او را شکر نمود و پادشاهی آن پادشاه را به او اعطاء کرد و مردم در این مورد تابع او شدند و لذا تبّع نامیده شد.

آن مرد سؤال کرد: چرا دم بز رو به بالا است و عورتش نمایان است؟

حضرت فرمود: زیرا آن هنگام که نوح علیه السّلام آن را به کشتی وارد کرد، از نوح علیه السّلام

---

(۱)- نوعی کبوتر که بانگ بر می‌آورد.

ص: ۵۱۰

سرپیچی نمود و آن حضرت او را به زور وارد کرد که در نتیجه دمش شکست، و گوسفند عورتش پوشیده است زیرا خود به داخل شدن به کشتی مبادرت ورزید و لذا نوح علیه السّلام بر دم و عورتش دست کشید و در نتیجه توسط دنبه مستور گردید.

آن مرد از زبان بهشتیان سؤال کرد، حضرت فرمود: زبانشان عربیّ است، از زبان اهل جهنّم سؤال کرد: حضرت فرمود: مجوسیّ «۱». و نیز سؤال کرد:

نحوه خوابیدن بر چند وجه است؟ حضرت فرمود: چهار نوع، انبیاء طاق باز می‌خوابند و چشمانشان نمی‌خوابد و در انتظار وحی پروردگارشان می‌باشد، مؤمن بر طرف راست رو به قبله می‌خوابد. پادشاهان و فرزندانشان بسمت چپ می‌خوابند تا آنچه می‌خورند بر ایشان گوارا باشد و ابلیس و برادرانش و هر دیوانه و مریضی دمر می‌خوابند.

سپس آن مرد نشست و دیگری برخاست و گفت: یا امیر المؤمنین در باره

---

(۱)- از آیه مبارکه «ما سَلَکَکُمْ فِی سَقَرَ* قالُوا: لَمْ نَکُ مِنَ الْمُصَلِّینَ» فهمیده می‌شود زبانشان عربی است، و همچنین از آیه شریفه «یَوْمَ یُسْحَبُونَ فِی النّارِ عَلی وُجُوهِهِمْ ذُوقُوا مَسَّ سَقَرَ»!.



چهارشنبه و شوم دانستن آن و اینکه آن کدام چهارشنبه است نظر شما چیست؟ حضرت فرمود: آن، آخرین چهارشنبه هر ماه است که محاق می‌باشد، در آن روز بود که قابیل برادرش هابیل را کشت، در چهارشنبه ابراهیم علیه السّلام در آتش افکنده شد، و در چهارشنبه او را در منجنیق نهادند و در چهارشنبه خداوند فرعون را غرق کرد «۱». در چهارشنبه خداوند قریه لوط را زیر و رو نمود. در چهارشنبه خداوند طوفان بر قوم عاد فرستاد، در چهارشنبه باغ (عده‌ای از ناسپاسان که قصّه‌اش در سوره قلم آمده است) تباه شد، در چهارشنبه خداوند پشه را بر نمرود مسلّط نمود. در چهارشنبه فرعون قصد جان موسی علیه السّلام کرد، در چهارشنبه سقف بر سر کفّار قومی از اقوام گذشته فرو آمد. در چهارشنبه فرعون دستور ذبح پسران را صادر کرد. در چهارشنبه بیت المقدس خراب شد، در چهارشنبه مسجد سلیمان بن داود در اصطخر فارس سوزانده شد، در

---

(۱)- پس این چنین روزی باید مبارک باشد نه نحس، بنظر میرسد دشمن برای اینکه امیر المؤمنین علیه السّلام را که او عیبه (خزانه) علوم دین الهی بود مردی افسانه‌ای جلوه دهد این مطالب را بهم بافته و بدان حضرت علیه السّلام نسبت داده است، نعوذ باللّٰه من شرّ الجعالین.

(استاد غفّاری)



چهارشنبه یحیی بن زکریّا کشته شد، در چهارشنبه آغاز عذاب، قوم فرعون را فرا گرفت، در چهارشنبه خداوند قارون را بزمین فرو برد، در چهارشنبه ایّوب علیه السّلام خانواده و مال و فرزندش را از دست داد. در چهارشنبه یوسف به زندان برده شد، در چهارشنبه خداوند فرمود: «أَنّا دَمَّرْناهُمْ وَ قَوْمَهُمْ أَجْمَعِینَ» (ما آنان و قومشان را، همگی نابود کردیم- نمل: ۵۱). روز چهارشنبه صیحه آسمانی آنان را فرا گرفت: و نیز قوم ثمود روز چهارشنبه شتر را پی کردند، و در روز چهارشنبه بر قوم لوط باران سنگ بارید، و در روز چهارشنبه بود که سر و دندان پیامبر اکرم- صلّی اللّٰه علیه و آله- شکست، و در روز چهارشنبه

عمالقه تابوت را از بنی اسرائیل گرفتند. و نیز در باره ایّام و کارهایی که در آنها میتوان انجام داد، سؤال نمود. حضرت فرمود: روز شنبه، روز مکر و خدعه است و روز یک شنبه روز کاشتن و ساختن است، و روز دوشنبه روز جنگ و خونریزی است، روز سه‌شنبه روز مسافرت و طلب است، روز چهارشنبه روز تطیّر و بدیمنی است که مردم آن را شوم می‌دانند، روز پنجشنبه روز وارد شدن بر امراء

ص: ۵۱۳

و برآوردن حوائج است و روز جمعه روز خواستگاری و ازدواج است.

مترجم گوید: «قسمت آخر این خبر که در مورد روز چهارشنبه است در کتاب خصال ص ۳۸۸ نیز ذکر شده است در آن کتاب، در حاشیه از علّامه مجلسی چنین نقل شده است:

صیحه مربوط به قوم صالح است و لذا با پی کردن شتر در روز چهارشنبه منافات دارد، زیرا بین این دو واقعه سه روز فاصله بود، و نیز شکستن سر پیامبر صلی اللّه علیه و آله در جنگ احد اتّفاق افتاد و مشهور بین مفسّرین و مؤرّخین این است که این واقعه در روز شنبه بود، و اینها دلیل ضعف این روایت می‌باشد (تا این جا کلام مرحوم مجلسی تمام شد).

(ادامه کلام مترجم) و نیز باید توجّه داشت که این خبر دارای مطالبی است که بسیار مشکل می‌توان آن را به امام معصوم و حجّت بالغه حقّ نسبت داد و از علائمی که در سند و متن ذکر شده چنان پیداست که خبر یا سراسر جعل است یا در آن دسّ شده و مطالبی افزوده گشته است، مثلا همان طور که در پاورقی ابتدای خبر ذکر شد، در هیچ سندی از ائمّه اطهار دیده نمی‌شود که وقتی از پدرشان حدیثی نقل کنند به لفظ «حدّثنا» گویند، زیرا این لفظ در مواردی به کار می‌رود که مجلس درس و بحثی موجود باشد و در آن مجلس استاد برای شاگردان حدیثی را نقل کند، که در چنین حالتی شاگرد می‌گوید:

حدّثنا ...... و نیز احمد بن عامر که این احادیث را از حضرت رضا علیه السّلام نقل میکند طبق نقل خطیب بغدادی در تاریخ بغداد، ساکن سامرّاء بوده است، و نجاشیّ از پسرش عبد اللّه روایت می‌کند که وی مؤذّن حضرت هادی و عسکریّ علیه السّلام بوده است و حضرت رضا علیه السّلام هم نه به بغداد رفته‌اند و نه بسامرّاء، فقطّ در سفر به طوس از عراق گذشته‌اند، حال این سؤال پیش می‌آید که این احمد بن عامر، حضرت رضا علیه السّلام را در کجا زیارت کرده، و چگونه کتابی را روایت

ص: ۵۱۴

می‌کند که مدّعی است تمام احادیث آن را از حضرت رضا شنیده است.

در مورد متن حدیث هم باید گفت: برخی از این مطالب، زشت و منکر است مانند اینکه: اوّل کسی که ما تحت داد که بود؟! و چرا فلان جای بز پیداست، و بسیار از ساحت مقدّس حضرت امیر علیه السّلام به دور است که در زمان خلافت با آن همه مشاغل و آن همه دشمن، در مسجد کوفه بنشیند و به این سؤالات هجو و یاوه پاسخ دهد، و بنظر می‌رسد راوی خبر تنها نظر

به بی‌اعتبار نمودن حضرت رضا علیه السّلام نداشته است، بلکه از ترتیب سند پیداست که قصدش این بوده که همه ائمّه را اهل این لاطائلات و بیان آنها در مجلس درس، معرّفی نماید. و ظاهرا همین نسخه احمد بن عامر باعث شده است که ابو حاتم بن حبّان در باره حضرت رضا علیه السّلام بگوید: «یروی عن آبائه العجائب کأنه کان یهمّ و یخطیء» (از پدرانش مطالب عجیبی نقل می‌کند، گویا اهل وهم و خطا و نسیان بوده است) و بعد چند مثالی نیز برای آن می‌آورد، و حافظ ابو الفضل مقدسی نیز احادیث آن حضرت را جعلی دانسته لکن ابن السّمعانیّ گوید: «و الخلل فی روایاته عن رواته، فإنّه ما روی عنه إلّا متروک، و المشهور من روایته، الصّحیفة، و راویها مطعون فیه و کان الرّضا من أهل العلم و الفضل مع شرف النسب» (خلل در روایات او از ناحیه روات او است، زیرا افراد متروک الحدیث از او حدیث نقل کرده‌اند، و روایت مشهور او همان صحیفه است که راوی آن مورد طعن واقع شده و ضعیف است و إلّا خود (حضرت) رضا از اهل علم و فضل بوده، و نسبی شریف داشته است) و لذا آنچه در این کتاب از آن صحیفه (یعنی نسخه احمد بن عامر) آمده باشد باید کاملا در آن دقّت شود که آیا واقعا حدیث امام معصوم است یا کذب و افتراء بر آن حضرت، و نیز از جمله مطالب ناصواب این خبر می‌توان به این نکته اشاره کرد که در متن خبر، اوّلین شاعری که در روی زمین شعر گفته، آدم ابو البشر ذکر می‌شود و شعرش را به

ص: ۵۱۵

عربی می‌آورد، ولی در سؤالی که از عدد و نام انبیاء عرب می‌شود حضرت آدم را عرب نمی‌داند و فی الجمله آنچه ذکر شد از باب نمونه بود. و نقل شیخ صدوق- رضوان اللّه علیه- هم نمی‌تواند مصحّح غلط باشد، و شاید چون خبر دارای مطالب صحیحی هم بوده، از این رو، آن را روایت کرده است. و راوی خبر یعنی احمد بن عامر را مؤذّن امام هادی و عسکریّ دانسته‌اند، اگر این مطلب صحیح باشد، با توجّه به اینکه امام هادی و عسکریّ علیهما السّلام در سامرّاء تحت نظر بوده‌اند و مؤذّنین را دولت تعیین می‌کرد، علی القاعده این احمد بن عامر باید مأمور دستگاه حکومت و عامیّ مذهب بوده باشد. (استفاده از استاد غفّاری).

۲- احمد بن عامر طائیّ گوید: از حضرت رضا علیه السّلام شنیدم که حضرت می‌فرمود: روز چهارشنبه روز نحوست و بد یمنی دائمی است، هر کس در آن رو حجامت کند خوف آن میرود که محلّ حجامت کبود شود، و هر کس در آن روز نوره بکشد خوف آن می‌رود که به بیماری پیسی دچار گردد.

## باب ۲۵ سخنان حضرت رضا- علیه السّلام- در باره زید بن علیّ

۱- ابن ابی عبدون از پدرش چنین نقل می‌کند: زمانی که زید بن موسی بن

ص: ۵۱۶

جعفر را که در بصره خروج کرد، و خانه‌های بنی العبّاس را آتش زده بود، نزد مأمون بردند، مأمون جرم او را به احترام برادرش علیّ بن موسی الرضا علیهما السّلام بخشید و خطاب به حضرت رضا علیه السّلام گفت: اگر برادرت قیام کرده و چنین و چنان کرده، در گذشته نیز زید بن علیّ قیام کرد و کشته شد، و اگر در رابطه با من مقام و موقعیّت فعلی را نداشتید، او

را می‌کشتم، زیرا کارهای او کوچک نبوده است، حضرت رضا علیه السّلام فرمود: یا امیر المؤمنین برادرم زید را با زید بن علیّ مقایسه نکن، زیرا او از علمای آل محمّد بود، بخاطر خداوند عزّ و جلّ غضب نمود، و با دشمنان او جنگید تا در راه خدا کشته شد، پدرم موسی بن جعفر علیهما السّلام برایم نقل کرد که از پدرش جعفر بن محمّد بن علیّ علیهم السّلام چنین شنید: خداوند عمویم زید را رحمت کند، زیرا او مردم را به رضا (شخص پسندیده) از آل محمّد دعوت می‌کرد و اگر پیروز می‌شد، به آنچه مردم را بدان دعوت می‌کرد، وفا می‌نمود «۱». و با من در باره قیامش مشورت نمود و من به او گفتم: عمو جان! اگر راضی هستی که کشته شوی و در محلّه کناسه «۲» جسدت

---

(۱)- یعنی مردم را فرامی‌خواند به امامی از آل محمّد که مرضی باشد و پسندیده (و نیز علویّ النسب) ولی مردم را به سوی خود نمی‌خواند.

(۲)- محلّه‌ای بوده است در کوفه.

ص: ۵۱۷

را بردار آویزان کنند، این کار را انجام بده. و بعد از رفتن زید، حضرت صادق علیه السّلام فرمود: وای بر کسی که فریاد او را بشنود و او را یاری نکند.

مأمون گفت: یا ابا الحسن! آیا روایاتی در مذمّت افرادی که به ناحقّ ادّعای امامت می‌کنند، وارد نشده است؟ حضرت فرمود: زید ادّعای ناحقّ نمی‌کرد او متّقی‌تر از این بود که چنین کند، او می‌گفت: شما را به شخصی مرضی و پسندیده از آل محمّد دعوت می‌کنم، آن روایاتی که وارد شده در مورد افرادی است که ادّعا می‌کنند خداوند آنان را به امامت تعیین کرده است و مردم را به غیر دین خدا دعوت کرده و آنها را از راه خدا منحرف می‌سازند. قسم بخدا که زید از مخاطبین این آیه بود: «وَ جاهِدُوا فِی اللَّهِ حَقَّ جِهادِهِ هُوَ اجْتَباکُمْ» (در راه خدا- آن طور که شایسته جهاد در راه خداست- جهاد کنید او شما را برگزیده است- حجّ: ۷۸).

شیخ صدوق گوید: زید بن علیّ، فضائل بسیاری دارد که از سایر ائمّه نقل شده، و من آنها را بعد از این حدیث ذکر می‌کنم تا هر کس کتاب ما را مطالعه می‌کند، با اعتقادات امامیه در باره زید آشنا شود:

ص: ۵۱۸

الف- رسول اکرم صلی اللَّه علیه و آله به امام حسین علیه السّلام فرمود: ای حسین! از صلب تو مردی خارج خواهد شد به نام زید، او و اصحابش در روز قیامت با چهره‌های نورانی، از صفوف مردم عبور کرده و بدون حساب به بهشت وارد می‌شوند.

ب- عمرو بن خالد گوید: زید بن علیّ بن الحسین در حالی که موی خود را در دست گرفته بود گفت: پدرم علیّ بن حسین علیهما السّلام در حالی که موی خود را در دست گرفته بود گفت: حسین بن علیّ علیهما السّلام در حالی که موی خود را به دست گرفته بودم برایم گفت: علیّ بن أبی طالب علیه السّلام در حالی که موی خود را در دست گرفته بود برایم گفت: که رسول خدا صلی اللّه علیه و آله در حالی که موی خود را در دست گرفته بود گفت: هر کس یک موی از من را بیازارد، مرا آزرده است و هر کس

ص: ۵۱۹

مرا آزار دهد خدای عزّ و جلّ را آزار داده است و هر کس خدا را بیازارد خداوند او را باندازه تمام آسمان و زمین لعنت می‌کند.

ج- معمر گوید: روزی نزد امام صادق علیه السّلام در مسجد نشسته بودم که زید ابن علیّ وارد شد و چارچوب در را گرفت، حضرت به او فرمودند: عمو جان! ترا به خدا می‌سپارم (در حالی که) در کناسه بدار آویخته خواهی شد. مادر زید گفت: قسم بخدا اینحرف را از روی حسادت بپسرم میزنی! حضرت فرمود: ای کاش از روی حسادت بود، و این گفته را سه بار تکرار فرمود و سپس ادامه داد:

پدرم نقل فرمود که جدّم چنین فرموده است: از فرزندانش مردی به نام زید خروج خواهد کرد که در کوفه کشته می‌شود و در کناسه به دار آویخته میگردد، در قیامت که همه سر از گور برمی‌آورند، از قبرش بیرون می‌آید در حالی که درهای آسمان برای روح او گشوده شده است، و اهل آسمان و زمین بخاطر او خوشحال و مسرورند و روحش درون پرنده‌ای سبز قرار داده می‌شود و در هر

ص: ۵۲۰

جای بهشت که بخواهد حرکت می‌کند.

د- جابر بن یزید جعفی گوید: به خدمت حضرت باقر علیه السّلام رفتم که برادر آن حضرت- زید- نیز حضور داشت، سپس معروف بن خربوذ وارد شد، حضرت به او فرمودند: ای معروف! از اشعار نغزی که بلد هستی برایم بخوان:

سپس او (نیز اشعار زیرا را) انشاد کرد (که ترجمه آن چنین است:) ۱- قسم بجان خودت ابو مالک ضعیف نیست ۲- و در سخن گفتن لجوج و معاند نیست که هر گاه شخص حکیمی او را نهی کند، با او بدشمنی بپردازد.

۳- بلکه آقایی است که بر اقران خود برتری دارد و دارای خوی و خصلت‌هایی پسندیده است و دیگران او را به نیکی یاد کنند.

۴- اگر بر او سیادت یابی او را در نهایت اطاعت و فرمانبرداری خواهی یافت و آنچه بر عهده او گذاری، به خوبی از عهده‌اش بر خواهد آمد.

راوی گوید: در این موقع حضرت باقر علیه السّلام دست خود را بر دو کتف زید

ص: ۵۲۱

گذارده فرمودند: این، وصف تو است ای ابا الحسین! ه- عبد اللّٰه بن سیابه گوید: ما هفت نفر بودیم که به مدینه و به خدمت حضرت صادق علیه السّلام رسیدیم، حضرت فرمودند: آیا از عمویم زید خبری دارید؟

گفتیم: او خروج (قیام) کرده است، حضرت فرمودند: اگر خبری بدست آوردید مرا نیز مطّلع کنید. چند روزی بود که در مدینه بودیم که پیکی از طرف بسّام صیرفیّ نزد ما آمد و نامه‌ای با خود آورد، در آن نامه چنین آمده بود: «زید ابن علیّ علیه السّلام در روز چهارشنبه اوّل صفر خروج کرد و روز چهارشنبه و پنجشنبه نیز بهمان حال بود و روز جمعه کشته شد و فلانی و فلانی نیز به همراه وی کشته شدند». ما بخدمت حضرت صادق علیه السّلام رسیدیم و نامه را به حضرتش تقدیم کردیم، حضرت نامه را خواند و گریست و سپس فرمود: «إِنَّا لِلّٰهِ وَ إِنَّا إِلَیْهِ راجِعُونَ»، اجر خود را در این مصیبت از خدا طلب می‌کنم، او واقعا عموی خوبی بود، عمویم مردی بود برای دنیا و آخرت ما، قسم به خدا،

ص: ۵۲۲

عمویم شهیدی است همچون شهدایی که در رکاب رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و علیّ و حسن و حسین- صلوات اللّٰه علیهم- شهید شدند.

و- فضیل بن یسار گوید: صبح همان روزی که زید بن علیّ در کوفه خروج کرد، نزد او رفتم، شنیدم که میگفت: چه کسی از بین شما مرا در جنگ با انباط شام «۱» کمک می‌دهد؟ قسم بخداوندی که محمّد را به حقّ مبعوث نمود، و او را بشیر و نذیر قرار داد، هر کس از شما مرا در جنگ با آنان یاری دهد، روز قیامت دستش را گرفته و با اذن خداوند عزّ و جلّ ببهشت واردش خواهم کرد.

وقتی کشته شد، مرکبی کرایه کرده و رهسپار مدینه شدم و در آنجا به خدمت حضرت صادق علیه السّلام رسیدم، با خود گفتم: نباید خبر کشته شدن زید را به حضرت بدهم، چون ممکن است بیتابی کند، وقتی به حضرت وارد شدم،

---

(۱)- انباط مردمانی بودند ساکن بیابانهای بین بصره و کوفه که بیشترشان عجم بودند و به اهل شام هم از آنجا که در تکلّم بزبان عربی فصیح نبودند- و از این جهت به عجم‌ها و انباط شبیه بودند- انباط اطلاق می‌شد. (بحار ج ۴۶ ص ۱۷۲)

ص: ۵۲۳

فرمود: عمویم زید چه کرد؟ بغض، گلویم را گرفت، فرمود: او را کشتند؟

گفتم: بله، قسم به خدا که او را کشتند، فرمود: آیا جنازه‌اش را هم بر دار کردند؟ گفتم بله، قسم به خدا که جنازه‌اش را هم دار زدند، راوی گوید:

حضرت به گریه افتاد و اشکهایش همچون دانه‌های درّ از دو طرف صورت مبارکش می‌ریخت، سپس فرمود: فضیل! آیا در جنگ با اهل شام همراه عمویم زید حضور داشتی؟ گفتم: بله، فرمود: چند نفر از آنان را کشتی؟

عرض کردم: شش نفر، فرمود: آیا در این جنگ شکّ و شبهه‌ای داری؟ عرض کردم: اگر شکّ داشتم آنان را نمی‌کشتم، در این موقع شنیدم که میفرمود:

خداوندا مرا نیز در ثواب این جنگ شریک گردان! قسم به خدا که عمویم و یارانش شهید از دنیا رفتند همچون علیّ بن ابی طالب علیه السّلام و یارانش.

شیخ صدوق می‌فرماید: از این حدیث فقطّ قسمتی را که مورد نیاز بود نقل کردم (و باقی حدیث را نقل نکردم) و خداوند تعالی توفیق دهنده است.

ص: ۵۲۴

## باب ۲۶ اخباری نادر «۱» از حضرت رضا- علیه السّلام- در موضوعات مختلف

۱- عبّاس، خدمتکار حضرت رضا علیه السّلام از آن حضرت چنین نقل کرده است: هر کس این ذکر را هنگامی که اذان صبح و مغرب را می‌شنود بخواند و در آن روز یا شب بمیرد، با توبه مرده و به بهشت وارد خواهد شد و آن ذکر این است:

«اللّهمّ إنّی اسألک باقبال نهارک و إدبار لیلک و حضور صلواتک و أصوات دعاتک، أن تصلّی علی محمّد و آل محمّد و أن تتوب علیّ إنّک التّواب الرّحیم»

(خدایا از تو میخواهم، بحقّ آمدن روزت و رفتن شبت و داخل شدن وقت

---

(۱)- خبر نادر یا شاذّ خبری است که آن را فقط یک راوی ثقه نقل کرده باشد ولی با روایتی که دیگران روایت کرده‌اند مخالفت داشته باشد و عمل به آن نیز روا نیست (تلخیص المقباس صفحات ۴۵، ۴۴).

البتّه گاهی نیز اصطلاح «نوادر» بکار میرود که آن اصطلاح به معنی اخبار و روایاتی است که بخاطر منحصر بفرد بودن یا کم بودن تعدادشان و یا اخبار مختلف و پراکنده‌ای که برای هر یک بتنهائی نمی‌توان برایشان بابی علی حدّهٔ اختصاص داد. و

شیخ صدوق کلمه «نادر» را در کتاب «من لا یحضره الفقیه» به این معنی اخیر به کار برده است (تلخیص المقباس ۱۶۱) و لذا میتوان احتمال داد در اینجا نیز مقصودش همین باشد.

ص: ۵۲۵

نمازهایت، و صدای دعاکنندگانت، که بر محمّد و آل محمّد درود بفرستی و توبه‌ام را بپذیری، چه اینکه تو توبه‌پذیر و مهربانی).

۲- دعبل خزاعی گوید: حضرت رضا علیه السّلام از پدر و اجدادشان از علیّ علیهم السّلام نقل فرموده است که حضرت رسول صلی اللّٰه علیه و آله چنین فرمودند: چهار گروه در قیامت هستند که من شفیع آنان خواهم بود: (اوّل:) کسی که بعد از من فرزندانم را اکرام و احترام نماید، (دوم:) کسی که حاجت‌های آنان را برآورده سازد، (سوم:) کسی که در موقع ناچاری و گرفتاری ایشان، در کمک بایشان کوشا باشد، (چهارم:) کسی که با دل و زبان آنان را دوست بدارد.

۳- فتح بن یزید جرجانی گوید: بامام رضا علیه السّلام نامه نوشتم و در باره حکم مردی که در یک روز از ماه رمضان با زنی- چه حلال و چه حرام- ده بار نزدیکی کند سؤال نمودم، حضرت فرمود: ده کفّاره بر او است، برای هر بار یک کفّاره،

ص: ۵۲۶

و اگر چیزی بخورد یا بیاشامد، کفّاره یک روز بر عهده او است.

۴- یوسف بن محمّد بن زیاد از پدرش و او از امام عسکری علیه السّلام و آن حضرت نیز از پدران بزرگوار خود یکی پس از دیگری نقل فرموده‌اند که حضرت علیّ علیهم السّلام فرمود: وقتی جعفر بن ابی طالب از حبشه برگشت، رسول اکرم صلی اللّٰه علیه و آله در مقابل او برخاست و دوازده قدم پیش رفته او را در آغوش گرفت و پیشانی وی را بوسید و گریست و فرمود: نمی‌دانم از کدامیک مسرورترم؟ از آمدن تو ای جعفر؟ یا از اینکه خداوند خیبر را به دست برادرت فتح نمود؟ و از خوشحالی دیدار او گریست.

۵- حسن بن علیّ وشّاء از امام رضا علیه السّلام و ایشان از پدران بزرگوارشان علیهم السّلام از حضرت علیّ علیه السّلام نقل فرموده‌اند که: رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله فرمود: آن زمان

ص: ۵۲۷

که مرا به معراج میبردند، خویشاوندی را دیدم که به عرش الهی در آویخته و از خویشاوند دیگری شکایت می‌کند، گفتم: چند نسل بین تو و او فاصله است؟

گفت در جدّ چهلم به هم می‌رسیم.

۶- عبّاس بن هلال گويد: از امام رضا عليه السّلام چنين شنيدم: هر كس يک روز از شعبان را به خاطر خدا روزه بگيرد، به بهشت وارد مى‌شود، و هر كس در هر روز از شعبان هفتاد بار استغفار كند، خداوند او را در قيامت در گروه امّت حضرت رسول صلى اللَّه عليه و آله محشور مى‌فرمايد و كرامتى از جانب خدا براى او لازم و واجب ميگردد، و هر كس در ماه شعبان صدقه‌اى بدهد- و لو يک نيم خرما- خداوند بدنش را بر آتش حرام مى‌كند، و هر كس سه روز از شعبان را روزه بدارد و آن را به رمضان وصل كند خداوند براى او روزه دو ماه پياپى منظور مى‌فرمايد.

۷- زكريّا بن آدم از امام رضا عليه السّلام نقل كرده است كه: نماز چهار هزار باب

ص: ۵۲۸

دارد.

۸- ابو هاشم جعفرى گويد: از امام رضا عليه السّلام در باره نماز بكسى كه به دار آويخته شده سؤال كردم، حضرت فرمود: آيا نمى‌دانى كه جدّم (امام صادق عليه السّلام) بر عمويش (زيد) نماز خواند؟ عرض كردم: ميدانم، امّا خوب نمى‌فهمم. حضرت فرمود: برايت توضيح مى‌دهم، اگر صورت مصلوب (به دار آويخته) به سمت قبله بود، در طرف شانه راستش بايست، و اگر پشتش به قبله بود در طرف شانه چپش بايست، زيرا بين مشرق و مغرب قبله است، و اگر شانه چپش به سمت قبله بود در طرف شانه راستش بايست و اگر شانه راستش به سمت قبله بود در طرف شانه چپش بايست و بهر حال بهر طرف كه بود از شانه‌هايش دور نشو و صورتت بايد ما بين مشرق و مغرب باشد و نه رو بسوى او كن و نه پشت به او نما (بلكه او را در طرف راست يا چپ خود قرار بده).

ص: ۵۲۹

ابو هاشم گويد: سپس حضرت فرمود: ان شاء اللَّه فهميدى! مصنّف اين كتاب كه لطف خداوند شامل حالش باد! گويد: اين حديث عجيبى است و آن را در هيچ يک از اصول و مصنّفات نديده‌ام، و بجز با اين سند، با سند ديگرى اين حديث را نيافته‌ام «۱».

۹- حارث بن دلهاث گويد: امام رضا عليه السّلام فرمود: مؤمن، مؤمن نيست مگر اينكه سه خصلت در او باشد، سنّتى از پروردگارش، سنّتى از پيامبرش و سنّتى از مولايش. سنّت پروردگارش، حفظ اسرار خويش است، خداوند مى‌فرمايد: «عالِمُ الْغَيْبِ فَلا يُظْهِرُ عَلى غَيْبِهِ أَحَداً إِلَّا مَنِ ارْتَضى مِنْ رَسُولٍ»، (خداوند عالم به غيب است و هيچ كس را بر غيب خود مطّلع نمى‌سازد مگر كسيرا كه بپسندد و از وى راضى باشد، كه همان پيامبران هستند- سوره جنّ:

۲۷، ۲۶) و امّا سنّت پيامبر مدارا كردن با مردم است، خداوند پيامبرش را به

---

(۱)- اين حديث با سندى ديگر در كافى (مجلّد اوّل از فروع- كتاب الجنائز ص ۲۱۵) ذكر شده.

ص: ۵۳۰

مدارا کردن با مردم امر می‌کند و می‌فرماید: «خُذِ الْعَفْوَ وَ أْمُرْ بِالْعُرْفِ وَ أَعْرِضْ عَنِ الْجاهِلِینَ» (- از مردم بیش از توانشان توقّع نداشته باش و- با مردم با تسامح رفتار کن و امر بمعروف کن و از سفهاء و نادانان درگذر و اعراض کن- اعراف: ۱۹۹) و امّا سنّت از مولایش صبر در سختی‌ها و مشکلات است، خداوند می‌فرماید: «وَ الصَّابِرِینَ فِی الْبَأْساءِ وَ الضَّرَّاءِ» (در سختی و مشکلات صبر می‌کنند- بقره: ۱۷۷) ۱۰- سلیمان بن جعفر جعفریّ نقل می‌کند: حضرت رضا علیه السّلام از پدران بزرگوار خود، از علیّ علیهم السّلام نقل فرموده که: پیامبر اکرم صلی اللّٰه علیه و آله فرمود: سه خصلت را از کلاغ بیاموزید: آمیزش در نهان، صبح زود به طلب رزق رفتن و احتیاط.

۱۱- یاسر، خادم حضرت رضا علیه السّلام گوید: آن حضرت فرمود: در سه موضع، انسان از همیشه تنهاتر است (و یا ترسناکترین موقعیّتها برای انسان، سه موقعیّت است): روزی که زاده می‌شود و از شکم مادرش خارج می‌گردد و

ص: ۵۳۱

و دنیا را می‌بیند، و روزی که می‌میرد و آخرت و اهل آن را بالعیان مشاهده می‌کند، و روزی که مجدّدا زنده می‌شود و احکامی را می‌بیند که در دار دنیا ندیده بود، و خداوند در این سه موضع بر یحیی سلام و درود فرستاده و ترس او را فرو نشانده است، خداوند می‌فرماید: «وَ سَلامٌ عَلَیْهِ یَوْمَ وُلِدَ وَ یَوْمَ یَمُوتُ وَ یَوْمَ یُبْعَثُ حَیًّا» (و سلام بر او آن روز که زاده شد و آن روز که می‌میرد و آن روز که مجدّدا زنده می‌شود- مریم ۱۵).

و عیسی بن مریم نیز در این سه موضع بر خود درود فرستاده و گفته است:

«وَ السَّلامُ عَلَیَّ یَوْمَ وُلِدْتُ وَ یَوْمَ أَمُوتُ وَ یَوْمَ أُبْعَثُ حَیًّا» (و سلام بر من روزی که زاده شدم و روزی که می‌میرم و روزی که مجدّدا زنده میشوم- مریم: ۳۳) ۱۲- حسین بن علی دیلمی مولی (خدمتکار) امام رضا علیه السّلام گوید:

شنیدم که حضرت می‌فرمود: هر کس سه مؤمن را به حجّ بفرستد در واقع با آن پول خود را از خداوند خریده است و خدا از او نمی‌پرسد مالش را از کجا بدست آورده، از حلال یا حرام؟.

ص: ۵۳۲

شیخ صدوق در توضیح این حدیث گوید: منظور این است که خداوند از او در باره اموال شبهه‌ناکی که در مالش هست سؤالی نمی‌کند، و با عوض‌هایی که به دشمنان و طلبکارانش می‌دهد، آنان را از او راضی خواهد نمود.

مترجم گوید: این حدیث- بدون ذکر سند- در کتاب «من لا یحضره الفقیه» باب «فضائل الحجّ» نیز آمده است، و مرحوم فیض، در کتاب «وافی» این حدیث را نقل کرده، فرموده است: «شاید این مطلب مشروط به توبه و نشناختن صاحبان مال باشد که در این صورت نمی‌تواند آن اموال را به آنان باز گرداند». لازم به تذکّر است که در سند این روایت، سلمهٔ بن

الخطّاب و احمد ابن علیّ و حسن بن علیّ دیلمیّ قرار دارند که اوّلی ضعیف، دومی مجهول و سوّمی مهمل است (و ذکری از او در کتب رجال نیست) و شخص مؤلّف در کتاب «من لا یحضره الفقیه» از ائمّه علیهم السّلام روایت کرده است که: هر کس با مال حرام به حجّ برود، در هنگام «لبّیک گفتن» به او خطاب می‌شود:

«لا لبّیک عبدی و لا سعدیک»

(رجوع شود به ترجمه کتاب «من لا یحضره الفقیه» ص ۲۱۶ ج ۳ حدیث ۲۲۰۸).

۱۳- حارث بن دلهاث از پدرش از امام رضا علیه السّلام نقل نموده است که حضرت فرمودند: خداوند به سه چیز دستور داده است که همراه با سه چیز دیگرند، به نماز و زکات امر فرمود، که هر کس نماز بخواند و زکات ندهد نمازش قبول نخواهد شد، و به سپاسگزاری از خویش و والدین امر فرموده که

ص: ۵۳۳

هر کس از پدر و مادرش تشکّر و سپاسگزاری نکند خداوند را شکر نکرده است و امر به تقوی و صله رحم نموده است و هر کس صله رحم نکند در واقع تقوی نداشته است.

۱۴- ابو نصر بزنطیّ گوید: امام رضا علیه السّلام فرمود: از جمله علامات فقیه سه چیز است، حلم، علم و سکوت. سکوت دری از درهای حکمت است.

سکوت، جلب محبّت می‌کند و راهنمای هر خیری است.

۱۵- حمدان دیوانیّ گوید: امام رضا علیه السّلام فرمود: دوست انسان عقل او و دشمنش جهل او است.

۱۶- امام رضا علیه السّلام از پدران بزرگوار خود از حضرت علیّ علیهم السّلام نقل فرموده‌اند که: مردی آن حضرت را بمیهمانی دعوت نمود، حضرت فرمودند: به این شرط که سه مطلب را بمن قول بدهی، مرد گفت: این سه مطلب کدامند؟

ص: ۵۳۴

حضرت فرمودند: از بیرون از منزل چیزی برای من نیاوری، از آنچه در منزل هست چیزی از من دریغ نکنی، و اهل و عیالت را بزحمت نیندازی. مرد گفت:

قول می‌دهم، حضرت نیز دعوت او را پذیرفتند.

۱۷- عبد اللَّه بن محمّد بن عبد الوهّاب از منصور بن عبد اللَّه از علیّ بن عبد اللَّه از داود بن سلیمان روایت کرده که امام رضا علیه السّلام از پدران بزرگوار خود از حضرت علیّ علیهم السّلام نقل فرموده‌اند که حضرت رسول صلی اللَّه علیه و آله

فرمودند: چهار گروه هستند که در روز قیامت من شفیع آنان خواهم بود اگر چه با گناه تمام اهل زمین نزد من بیایند: (اوّل) کمک دهنده به اهل بیتم، (دوم) برآورنده حوائج ایشان آن زمانی که بدو نیاز دارند، (سوم) آن که آنان را با دل و زبانش دوست بدارد و (چهارم) نیز آن کس که بدست خویش از آنان دفاع نماید «۱».

۱۸- حسن بن علیّ بن فضّال گوید: امام رضا علیه السّلام فرمودند: مدّتی ماه بر

---

(۱)- لازم به تذکّر است که تمام رجال سند آن مهملند و ناشناخته جز داود بن سلیمان که در باره‌اش گفته شده «له کتاب عن الرّضا» (کتابی دارد که فرمایشات امام رضا علیه السّلام را در آن گرد آورده است) ولی حالش را ذکر نکرده‌اند.

ص: ۵۳۵

بنی اسرائیل طلوع نکرد، و خداوند عزّ و جلّ به موسی وحی فرمود که استخوانهای یوسف علیه السّلام را از مصر خارج کن، و وعده داد که هر وقت استخوانها را خارج کرد، ماه طلوع کند، موسی علیه السّلام به جستجوی کسی پرداخت که محلّ استخوانها را بداند، به او گفتند: پیرزنی اینجاست که از این مطلب اطّلاع دارد، حضرت بدنبال او فرستاد، پیرزنی زمین‌گیر و نابینا را آوردند، حضرت سؤال کرد: آیا محلّ قبر یوسف را میدانی؟ گفت: بله، حضرت فرمود: محلّ قبر را بگو، زن گفت: به چهار شرط! پایم را شفا دهی، جوانی‌ام را به من بازگردانی، بینایی‌ام را نیز بازگردانی و مرا در بهشت همراه خودت قرار دهی. حضرت رضا علیه السّلام در ادامه فرمود: این خواسته‌ها بر موسی علیه السّلام گران آمد، خداوند وحی فرمود که: ای موسی خواسته‌هایش را اجابت کن این کار را بحساب من میکنی از وی بپذیر. موسی عمل کرد، زن قبر را نشان داد و موسی آن را که در یک صندوق مرمر بود، از ساحل نیل بیرون آورد و در این موقع ماه بر آنان طلوع کرد، و سپس آن را به شام برد و لذا اهل کتاب، اموات

ص: ۵۳۶

خود را به شام می‌برند.

مترجم گوید: «در مورد این حدیث باید توجّه داشت که حضرت موسی علیه السّلام به مصر باز نگشت و در بیابان سینا از دنیا رفت و بنی اسرائیل در زمان قدرت حضرت موسی علیه السّلام در بیابان سینا بودند نه در مصر، و شاید هم مراد از مصر، بیابان سینا باشد ولی یوسف علیه السّلام در شهر مصر مدفون بود نه در سینا، و فقهای ما در نبش قبر و نقل جسد اشکال می‌کنند. و نیز بتجربه و نیز در احادیث به ثبت رسیده که بدنهای اولیاء و صالحین در قبر سالم می‌ماند چه برسد به پیامبر بزرگی چون حضرت یوسف علیه السّلام و لذا بیرون آوردن استخوان معنی ندارد، و نیز متن حدیث تداعی‌کننده این مطلب است که حضرت یوسف علیه السّلام را در تابوت دفن کرده‌اند (یعنی به روش مسیحیان)! ۱۹- علیّ بن حسن بن علیّ بن فضّال از پدرش نقل کرده است که گفت:

از امام رضا علیه السّلام در باره «بسم اللّه» سؤال کردم، حضرت فرمودند: وقتی کسی می‌گوید: «بسم اللّه» معنایش این است که داغی از نشانه‌های الهی را بر خود می‌نهم که همان عبودیّت است. راوی گوید: گفتم: سمه (نشانه) یعنی چه؟

حضرت فرمودند: یعنی علامت.

۲۰- سلیمان بن جعفر از امام رضا علیه السّلام نقل کرده است که حضرت

ص: ۵۳۷

فرمودند: پدرم از جدّم از پدرانش از حضرت علیّ علیهم السّلام چنین نقل فرموده است که: بر بال هر هدهدی که خداوند خلق میکند به زبان سریانی نوشته شده است:

آل محمّد بهترین مخلوقاتند.

۲۱- بسند خبر هفدهم راوی گوید: امام رضا از پدران بزرگوار خود از امیر المؤمنین علیهم السّلام نقل فرموده‌اند که حضرت رسول صلی اللّه علیه و آله فرمودند: ای علیّ! خوشا بحال آنکه تو را دوست بدارد و تو را تصدیق کند، و وای بحال کسی که از تو بدش بیاید و تو را تکذیب کند، دوست داران تو در آسمان هفتم و زمین هفتم در آخرین طبقه و در فاصله میان این دو نقطه، شناخته شده هستند، آنان اهل دین، ورع، روش نیکو و تواضع در مقابل خداوند عزّ و جلّ هستند، چشمهایشان خاشع و بزیر افتاده و قلبهایشان بیاد خدا ترسان است، حقّ ولایت تو را شناخته‌اند و زبانهایشان به ذکر فضائل تو مشغول است، چشمهایشان از سر محبّت بتو و امامان از نسل تو گریانست، بآنچه خداوند در

ص: ۵۳۸

کتابش به آن امر فرموده، و به آن سنّتهایی از پیامبر که دلیل و برهان بر آن قائم شده، متدیّن‌اند، و به آنچه «اولو الامر» بدان دستورشان دهد، عامل و فرمانبردارند، بیکدیگر پیوند دارند و از یک دیگر نبریده‌اند، یک دیگر را دوست دارند و بغض و کینه از هم ندارند، ملائکه تا روز قیامت بر آنان درود می‌فرستند و بر دعای آنان آمین می‌گویند و برای گناهکار از ایشان استغفار می‌کنند و به جنازه او حاضر می‌شوند (و یا در حال مرگ به بالینش می‌آیند) و در فقدان او احساس تنهایی می‌کنند.

۲۲- عبد السّلام بن صالح از امام رضا علیه السّلام از پدران بزرگوار خود از امیر المؤمنین علیهم السّلام روایت کرده است که حضرت رسول صلی اللّه علیه و آله فرمودند:

خداوند خلقی برتر از من و گرامی‌تر از من- نزد خود- خلق نفرموده است،

ص: ۵۳۹

حضرت علیّ علیه السّلام فرمودند: من عرض کردم: شما برتر هستید یا جبرئیل؟

حضرت فرمودند: ای علیّ! خداوند- تبارک و تعالی- پیامبران مرسل خود را بر ملائکه مقرّب خود برتری داده است و مرا بر تمام انبیاء و مرسلین برتری داده است، و فضیلت، بعد از من برای تو و امامان بعد از تو می‌باشد، و ملائکه کمک کار ما و دوستان ما هستند. ای علیّ! همان ملائکه‌ای که حامل عرش الهی و اطرافیان هستند و همراه حمد خدا بتسبیح او نیز مشغولند و برای کسانی که به ولایت ما- ای علیّ- ایمان آورده‌اند استغفار می‌کنند «۱». اگر ما نبودیم خداوند، نه آدم علیه السّلام و نه حواء را و نه بهشت و جهنّم و نه آسمان و زمین را خلق نمی‌کرد، پس چگونه از ملائکه افضل نباشیم؟ و حال آنکه ما پیش از آنان پروردگارمان را شناختیم و او را تسبیح و تقدیس نموده و به یگانگی او شهادت دادیم، زیرا اوّلین چیزی که خداوند خلق کرد ارواح ما بود که آنها را بتوحید و تمجید خویش به نطق آورد و پس از آن ملائکه را خلق فرمود که وقتی ارواح ما را بصورت یک نور واحد دیدند، این مسأله را بسیار بزرگ و عظیم یافتند و ما

---

(۱)- اشاره است به آیه ۷ از سوره مبارکه «مؤمن».



برای اینکه ملائکه بفهمند که ما مخلوق هستیم و خداوند منزّه و برتر از صفات ماست، او را تسبیح گفتیم و ملائکه نیز به پیروی از تسبیح ما، تسبیح گفته و او را از صفات ما منزّه دانستند، و وقتی عظمت شأن ما را دیدند به وحدانیّت خدا شهادت دادیم تا ملائکه بدانند معبودی نیست جز اللّه و بدانند که ما (فقطّ) بندگان خدا هستیم و خدا نیستیم و نباید بتنهایی و یا بهمراه خداوند پرستش شویم و گفتند: «لا إله إلّا اللّه»، و وقتی بزرگی مقام ما را دیدند، تکبیر گفتیم تا ملائکه بدانند که خداوند بزرگتر از آن است که بزرگی مقام از طریقی غیر از او بدست آید، و وقتی که عزّت و قدرتی که خداوند بما داده بود دیدند، گفتیم:

«لا حول و لا قوّة إلّا باللّه» (هیچ نیرو و قدرتی نیست مگر اینکه از جانب خداست) تا ملائکه بدانند آنچه که ما قدرت و توان داریم از خداست، و وقتی نعمتی را که خدا بما داده و بر ما واجب کرده- یعنی وجوب اطاعت از ما- را دیدند، گفتیم: «الحمد للّه» تا ملائکه حمد و ستایش را که در واقع، در مقابل نعم الهی، حقّ خداوند است برگردن ما دریابند، و ملائکه نیز گفتند: الحمد للّه.

پس در واقع بوسیله ما بود که به توحید و تسبیح و تهلیل (لا إِلهَ إِلَّا اللَّهُ) وَ



تحمید و تمجید الهی هدایت شدند، سپس، بعد از آن، خداوند- تبارک و تعالی- آدم را خلق کرد و ما را در صلب او قرار داد و ملائکه را دستور فرمود تا برای تعظیم و احترام ما به آدم سجده کنند، و سجده آنان در واقع عبادت خداوند بود، و از طرفی بخاطر وجود ما در صلب آدم، اکرام و احترام و اطاعت از او بود، حال چگونه ما از ملائکه برتر نباشیم حال آنکه همه آنان به آدم سجده کردند؟

و آن زمان که بمعراج برده شدم، جبرئیل اذان و اقامه گفت- و هر بند را دو بار تکرار می‌کرد- سپس به من گفت: جلو بایست ای محمّد! گفتم: ای جبرئیل! آیا از تو جلوتر بایستم؟ گفت: بله! زیرا خداوند- تبارک و تعالی- انبیاءش را بر تمام ملائکه‌اش برتری داده و خصوصا تو را به تنهایی برتری داده است، من نیز جلو ایستادم و آنان بمن اقتدا کردند، با این حال فخر و تکبّر ندارم، و آنگاه که به حجب نور رسیدم، جبرئیل بمن گفت: جلوتر برو و خود عقب ایستاد، به او گفتم: آیا در چنین موضع و موقعی مرا رها میکنی؟

جبرئیل گفت: آخرین مرزی که خداوند- عزّ و جلّ- برای من قرار داده اینجاست، اگر از آن عبور کنم، بالهایم بخاطر تعدّی از حدّ و مرزهای

ص: ۵۴۲

پروردگارم آتش خواهد گرفت، در این موقع، نور مرا به جلو پرتاب کرد تا بحدّی از علوّ مقام که خدا خواست رسیدم، ندایی آمد و مرا خواندند، نداء را پاسخ گفتم و عرض کردم: بله ای پروردگارم! بلند مرتبه و والامقام هستی! دوباره نداء آمد: ای محمّد! تو بنده من و من ربّ تو هستم، پس مرا بپرست، و بر من توکّل کن، تو نور من در بین بندگانم و فرستاده من بسوی خلقم و حجّت من بر مخلوقاتم هستی، برای تو و پیروانت بهشتم را خلق کرده‌ام، و برای مخالفینت آتشم را خلق کرده‌ام، و برای اوصیایت کرامت و احترامم را واجب نموده‌ام، و برای شیعیانشان ثوابم را واجب کرده‌ام.

گفتم: پروردگارا! اوصیاء من چه کسانی هستند؟ ندائی آمد که ای محمّد! نام اوصیاء تو بر پایه عرشم نوشته شده است، من در حضور پروردگارم- جلّ جلاله- بپایه عرش نظر کردم، دوازده نور دیدم که در هر نور، سطری سبز رنگ بود و بر آن سطر، نام یکی از اوصیایم، اوّلین آنان علیّ بن ابی طالب و آخرین آنان مهدیّ امّتم بودند، گفتم: پروردگارا! اینها بعد از من اوصیاء من هستند؟ نداء آمد که ای محمّد! اینان اوصیاء، دوستان، برگزیدگان و حجّتهای من بعد از تو

ص: ۵۴۳

در بین مخلوقاتم هستند و آنها اوصیاء و جانشینان تو و بهترین خلق من بعد از تو هستند، قسم به عزّت و جلالم که دینم را توسّط آنان پیروز می‌کنم و کلمه خویش را به وسیله آنان بالا خواهم برد و زمین را با آخرین آنان از لوث وجود دشمنانم پاک خواهم کرد و شرق و غرب عالم را به ملک و در اختیار او درخواهم آورد، بادها را فرمانبردار او خواهم کرد، ابرهای سخت و سهمگین را در مقابل او و برای او خوار و ذلیل خواهم نمود و او را به آسمان‌ها خواهم برد و با لشکریانم یاریش خواهم نمود و با ملائکه‌ام مدد خواهم رساند تا دعوت مرا آشکار گرداند و خلق را بر توحید و یکتاپرستی گرد آورد، سپس پادشاهی او را ادامه و استمرار می‌دهم و روزگار را تا قیام قیامت در اختیار اولیایم- یکی از پس دیگری- قرار خواهم داد.

۲۳- امام رضا علیه السّلام فرمودند: حیاء از ایمان است.

۲۴- امام رضا علیه السّلام از پدران خود از امام باقر علیهم السّلام نقل فرموده‌اند که: روزی حضرت سلیمان بن داود- علیهما السّلام- به یاران خود گفت: خداوند تبارک

ص: ۵۴۴

و تعالی پادشاهیی به من بخشیده است که برای هیچ کس پس از من شایسته نیست. باد و انس و جنّ و پرندگان و وحوش، همگی را مسخّر من کرده است و زبان پرندگان را بمن آموخته، و از هر چیزی بمن عطا فرموده است، ولی با وجود تمام این سلطنت و پادشاهی، برایم میسّر نشده است که یک روز تا شام خوشحال باشم، دوست دارم فردا به قصرم بروم و بطبقه بالای آن رفته، به تمام ممالکم نگاه کنم، لذا بکسی اجازه ندهید بر من وارد شود تا مبادا روز من مکدّر گردد، همگی گفتند: بله، به روی چشم.

فردای آن روز عصایش را بدست گرفت و به بالاترین مکان در قصرش رفت و خوشحال از آنچه به او داده شده بود، به عصا تکیه زد و مشغول نگاه کردن به ممالک خویش گردید. در این موقع نگاهش به جوانی افتاد نیکو صورت و خوش لباس، که از گوشه‌ای از قصر بطرف او می‌آمد، وقتی سلیمان علیه السّلام او را دید، گفت: چه کسی تو را باین قصر داخل کرده است؟ می‌خواستم امروز در اینجا تنها باشم، به اجازه چه کسی وارد شدی؟ جوان گفت: صاحب این قصر

ص: ۵۴۵

مرا داخل کرده و به اجازه او وارد شدم، سلیمان گفت: صاحبش نسبت به این قصر، از من سزاوارتر است، تو کیستی؟ گفت: من ملک الموت هستم، گفت برای چه کار آمده‌ای؟ گفت: برای قبض روح تو، سلیمان گفت: پس آنچه در- باره من بتو دستور داده شده، انجام بده، امروز روز سرور من است و خداوند نخواسته است که سروری جز لقاء او داشته باشم، ملک الموت روح او را در حالی که به عصایش تکیه داده بود، قبض کرد و سلیمان مرد و مدّتی بهمان حال باقی ماند و مردم به او نگاه می‌کردند و گمان می‌بردند که او زنده است، کم کم در مورد او اختلاف کردند و به گناه افتادند، بعضی گفتند: سلیمان در این روزهای متوالی بر عصا تکیه زده و بهمان حال ایستاده، نه غذا خورده، نه چیزی نوشیده، نه خسته شده و نه خوابیده است، او همان پروردگار ماست که بر ما واجب است عبادتش کنیم، بعضی دیگر گفتند: سلیمان جادوگر است، او با جادو کردن چشمهای ما، این طور وانمود می‌کند که ایستاده و به عصایش تکیه زده است و حال آنکه این طور نیست. مؤمنین گفتند: سلیمان بنده خدا و پیامبر اوست، خداوند هر طور که بخواهد در مورد او تدبیر می‌کند. وقتی اختلاف

ص: ۵۴۶

کردند، خداوند موریانه‌ای فرستاد و آن موریانه داخل عصا شد، وقتی از داخل، آن را خورد، عصا شکست و سلیمان با صورت از قصر به زیر افتاد، جنّ‌ها از موریانه به خاطر این کارش تشکّر کردند، و بهمین سبب است که هر جا موریانه باشد، آب و گل هم هست، و این مطلب همانست که در این آیه شریفه آمده است:

«فَلَمّا قَضَيْنا عَلَيْهِ الْمَوْتَ ما دَلَّهُمْ عَلى مَوْتِهِ إِلّا دَابَّةُ الْأَرْضِ تَأْكُلُ مِنْسَأَتَهُ فَلَمّا خَرَّ تَبَيَّنَتِ الْجِنُّ أَنْ لَوْ كانُوا يَعْلَمُونَ الْغَيْبَ ما لَبِثُوا فِي الْعَذابِ الْمُهِينِ»، (وقتى دستور مرگ او را داديم، چيزى جز آن جانور زمين، كه عصايش را خورد آنان را از مرگ او مطّلع نساخت، و وقتى بزمين افتاد جنّها فهميدند كه اگر علم غيب مى‌داشتند در آن عذاب ذلّت‌بار باقى نمى‌ماندند- سبأ: ۱۴) امام صادق عليه السّلام فرمودند: اين آيه اين گونه نازل نشده است، بلكه به اين شكل نازل شده: «فَلَمّا خَرَّ تَبَيَّنَتِ الْجِنُّ أَنْ لَوْ كانُوا يَعْلَمُونَ الْغَيْبَ ما لَبِثُوا فِي الْعَذابِ الْمُهِينِ» (وقتى به زمين افتاد انسانها فهميدند كه اگر جن‌ها علم غيب مى‌داشتند در عذاب ذلّت‌بار باقى نمى‌ماندند «۱»).

---

(۱)- اين حديث بظاهر دلالت بر تحريف قرآن دارد ولى خود مؤلّف مخالف تحريف است و در كتاب ديگرى تحريف را ردّ كرده، و مقصود از ذكر اين حديث در اينجا اين است كه «در واقع معنى آيه اين چنين نيست»، نه اينكه اصل الفاظ كم و زياد شده است.

ص: ۵۴۷

## باب ۲۷ سخنان حضرت رضا- عليه السّلام- در مورد هاروت و ماروت

۱- امام حسن عسكرى از پدرانشان از امام صادق عليهم السّلام در تفسير آيه «وَ اتَّبَعُوا ما تَتْلُوا الشَّياطِينُ عَلى مُلْكِ سُلَيْمانَ وَ ما كَفَرَ سُلَيْمانُ» (و از آنچه شياطين بر ملک و پادشاهى سليمان مى‌خواندند تبعيّت كردند و سليمان كافر نشد- بقره: ۱۰۲) فرمودند: شياطين كافر، سحر و جادوهايى بر (اهل) مملكت سليمان مى‌خواندند و آنان از آن سحر و جادوها پيروى كرده، گمان مى‌بردند كه سليمان با آن سحر و جادوها پادشاهى مى‌كرده و ما نيز با همان روش، عجائب و معجزاتى از خود بروز مى‌دهيم تا مردم مطيع ما شوند، و گويند:

سليمان كافر و ساحرى ماهر بود و با سحرش به پادشاهى و قدرت رسيده بود.

و خداوند سخن آنان را ردّ كرده و فرمود: «وَ ما كَفَرَ سُلَيْمانُ» (و سليمان كافر

ص: ۵۴۸

نبود) و آن طور كه اينها مى‌گويند سحر به كار نمى‌برد. «لكِنَّ الشَّياطِينَ كَفَرُوا يُعَلِّمُونَ النَّاسَ السِّحْرَ» (لكن شياطين كافر بودند و به مردم سحر و جادو مى‌آموختند) سحر و جادويى كه به سليمان و به آنچه بر دو فرشته- يعنى هاروت و ماروت در بابل نازل شد- نسبت مى‌دادند.

بعد از نوح عليه السّلام جادوگران و فريبكاران، بسيار زياد شده بودند، لذا خداوند- عزّ و جلّ- دو فرشته را به سوى پيامبر آن زمان فرستاد و بآن دو مأموريت داد كه سحر و نحوه ابطال آن را به آن پيامبر بياموزند، او نيز آن مطالب را از آن دو فرشته دريافت كرده و به فرمان خدا آن را به مردم آموخت و به آن دو دستور داد تا به اين وسيله در مقابل سحر ايستادگى

کنند و آن را باطل نمایند. و نیز از اینکه مردم را سحر کنند نهی فرمودند، همان گونه که انسان سمّی را به کسی معرّفی کند و پادزهر آن را نیز به او بدهد، خداوند نیز می‌فرماید: «وَ ما یُعَلِّمانِ مِنْ أَحَدٍ حَتَّی یَقُولا إِنَّما نَحْنُ فِتْنَةٌ فَلا تَکْفُرْ» (و آن دو بکسی چیزی نمی‌آموختند مگر اینکه به او بگویند ما وسیله امتحان هستیم، کافر نشو [یعنی با بکارگیری

ص: ۵۴۹

سحر و جادو خود را جزء کافران قرار نده]).

به این ترتیب که آن پیامبر علیه السّلام به دو فرشته دستور داد تا به صورت بشر در آمده و آنچه را خداوند به آن دو آموخته است به مردم بیاموزند، خداوند می‌فرماید: سحر و نحوه ابطال آن را به هیچ کس نمی‌آموختند مگر اینکه به او بگویند: ما وسیله امتحان بندگان هستیم تا با آموخته‌های خود، خدا را اطاعت کنند و جادوی جادوگران را ابطال نمایند و مردم را سحر و جادو نکنند، پس تو نیز با بکارگیری این سحر و جادو به ضرر رساندن به مردم و یا با فرا خواندن مردم به اینکه معتقد شوند تو به وسیله سحر و جادو زنده می‌کنی و می‌میرانی و کارهایی که جز خدا کسی قدرت بر آنها را ندارد، انجام می‌دهی، کافر نشو زیرا این قبیل اعمال، کفر است، خداوند میفرماید: و طالبان سحر، از این مطالب، یعنی از سحرهای شیاطین که بر (اهل) مملکت سلیمان می‌نوشتند و نیز از آنچه به آن دو فرشته- هاروت و ماروت در بابل- نازل گردید، (از این دو نوع مطلب) چیزهایی می‌آموختند که به آن وسیله بین زن و شوهر اختلاف می‌انداختند، این کسی است که ضرر زدن به مردم را می‌آموزد.

آنان با انواع حیله و نیرنگ و به ایهام و اشتباه انداختن و اینکه در فلان جا، فلان چیز دفن شده و فلان کس، فلان کار را کرد، نحوه و طریقه ایجاد ضرر را

ص: ۵۵۰

یاد می‌گرفتند تا زنی (اجنبی) را محبوب مردی کرده و یا مردی را محبوب زنی کنند و به این ترتیب بین زن و شوهر جدایی اندازند، سپس خداوند می‌فرماید: «وَ ما هُمْ بِضارِّینَ بِهِ مِنْ أَحَدٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ» (و آنان نمیتوانند بکسی آزاری رسانند مگر با اذن خدا) یعنی آن مردم طالب سحر و جادو به کسی آزار نمی‌رسانند مگر با اذن خدا، و مراد از اذن این است که خدا از این کار آنان اطّلاع دارد و در عین حال، ایشان را به حال خود رها می‌کند، زیرا اگر می‌خواست، با جبر و زور جلوی کار آنان را میگرفت.

سپس میفرماید: «وَ یَتَعَلَّمُونَ ما یَضُرُّهُمْ وَ لا یَنْفَعُهُمْ» (چیزی یاد میگیرند که به آنان ضرر می‌رساند و نفعی برایشان ندارد) زیرا وقتی سحر را آموختند و غرضشان، سحر و جادو کردن دیگران و ضرر زدن به آنان باشد، در واقع چیزی را آموخته‌اند که در دینشان به آنان ضرر زده و در امر دین نفعی به حالشان نداشته است، بلکه به این وسیله از دین خدا خارج می‌شوند، و این مردم خود می‌دانستند که کسی که دین خود را به این مطالب بفروشد، در آخرت نصیبی از بهشت نخواهد داشت، سپس خداوند می‌فرماید: خود را به بد چیزی فروختند (که خود را در گرو عذاب قرار دادند) اگر می‌دانستند که

ص: ۵۵۱

آخرت را فروخته و نصیب خود از بهشت را رها کرده‌اند، زیرا کسانی که این سحر را می‌آموختند، همان افرادی بودند که اعتقاد داشتند که نه پیامبر هست، نه خدایی و نه بعث و قیامتی، و لذا خداوند می‌فرماید: «وَ لَقَدْ عَلِمُوا لَمَنِ اشْتَراهُ ما لَهُ فِی الْآخِرَةِ مِنْ خَلاقٍ» (و آنان می‌دانستند که هر کس خریدار این مطالب باشد در آخرت نصیبی ندارد) زیرا آنان معتقد بودند که اصلا آخرتی وجود ندارد یعنی عقیده داشتند که اگر آخرتی وجود نداشته باشد، بطریق اولی نصیب و بهره‌ای بعد از این دنیا نخواهند داشت و اگر بعد از دنیا، آخرتی باشد، آنان با این کفر خود، بهره‌ای در آن جهان نخواهند داشت، سپس فرمود: «وَ لَبِئْسَ ما شَرَوْا بِهِ أَنْفُسَهُمْ» (خود را به بد چیزی فروختند) یعنی به عذاب، چون آخرت را به دنیا فروختند، و خود را در گرو عذاب دائمی قرار دادند، «لَوْ کانُوا یَعْلَمُونَ» (اگر می‌دانستند) که خود را به عذاب فروخته‌اند، ولی این مطلب را نمی‌دانند زیرا به آن کافر هستند، و وقتی در حجّت‌های خداوند نظر نکردند تا بفهمند و علم یابند، خداوند آنان را بخاطر اعتقاد باطلشان و انکار کردن حقّ، عذاب نمود.

یوسف بن محمّد بن زیاد و علیّ بن محمّد بن سیّار از پدران خود (که

ص: ۵۵۲

راویان این حدیث هستند) نقل کرده‌اند که آن دو به امام عسکریّ علیه السّلام عرض کردند: عدّه‌ای نزد ما گمان می‌کنند که هاروت و ماروت دو فرشته بودند که وقتی که عصیان بنی آدم زیاد شد، خداوند آن دو را از بین ملائکه برگزید و با ملک دیگری به دار دنیا فرستاد، و آن دو مجذوب زهره شدند و خواستند با او زنا کنند و شراب خوردند و آدم‌کشی کردند و خداوند آنان را در بابل عذاب فرمود و جادوگران، از آن دو، سحر و جادو می‌آموختند و خداوند آن زن را مسخ کرده و به صورت این ستاره (یعنی ستاره زهره) درآورد، امام علیه السّلام فرمودند:

پناه بر خدا از این سخنان! ملائکه معصومند، و از کفر و قبائح به لطف خدا در امانند، خداوند در باره آنان می‌فرماید: «لا یَعْصُونَ اللَّهَ ما أَمَرَهُمْ وَ یَفْعَلُونَ ما یُؤْمَرُونَ» (خداوند را در دستوراتش نافرمانی نمی‌کنند و هر آنچه را دستور دارند انجام می‌دهند، تحریم: ۶) و نیز می‌فرماید: «وَ لَهُ مَنْ فِی السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ مَنْ عِنْدَهُ لا یَسْتَکْبِرُونَ عَنْ عِبادَتِهِ وَ لا یَسْتَحْسِرُونَ* یُسَبِّحُونَ اللَّیْلَ وَ النَّهارَ لا یَفْتُرُونَ» (و برای اوست آن کسانی که در آسمانها و زمین هستند و ایشان که نزد اویند (یعنی ملائکه) از عبادت او سرباز نمی‌زنند و خسته نمی‌شوند، شبانه روز در تسبیح اویند و باز نمی‌ایستند- انبیاء: ۱۹- ۲۰) و

ص: ۵۵۳

در باره ملائکه می‌فرماید: «بَلْ عِبادٌ مُکْرَمُونَ* لا یَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَ هُمْ بِأَمْرِهِ یَعْمَلُونَ* یَعْلَمُ ما بَیْنَ أَیْدِیهِمْ وَ ما خَلْفَهُمْ وَ لا یَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ارْتَضی وَ هُمْ مِنْ خَشْیَتِهِ مُشْفِقُونَ» (بلکه بندگان گرامی خدا هستند که در گفتار از خداوند سبقت نمی‌گیرند و به دستور او کار می‌کنند، علم خداوند به آنها احاطه دارد و جز برای کسانی که مورد رضایت خداوند هستند، شفاعت نمی‌کنند

و از خوف و خشیت الهی در ترس و نگرانی هستند، انبیاء: ۲۶، ۲۷، ۲۸) آنگاه حضرت فرمودند: اگر همان طور که آنان می‌گویند باشد، پس خداوند این ملائکه را- در واقع- خلفای خود در روی زمین قرار داده بود و آنان همچون انبیاء و ائمّه بوده‌اند، آیا از انبیاء و ائمّه علیهم السّلام قتل نفس و زنا سر میزند؟ آیا نمیدانی که خداوند- عزّ و جلّ- هرگز دنیا را از پیغمبر و یا امامی از جنس بشر، خالی نگذاشته است؟ آیا خداوند نفرموده است: «وَ ما أَرْسَلْنا مِنْ قَبْلِکَ إِلَّا رِجالًا نُوحِی إِلَیْهِمْ مِنْ أَهْلِ الْقُری» (و ما قبل از تو هیچ رسولی سوی مردم نفرستادیم مگر مردانی از اهل شهرها که به آنان وحی نمودیم- یوسف: ۱۰۹) پس خداوند خود خبر داده است که ملائکه را به عنوان امام و حاکم به زمین نفرستاده است بلکه آنان فقط به سوی انبیاء فرستاده می‌شدند.

ص: ۵۵۴

آن دو در ادامه گفتند: عرض کردیم: پس به این ترتیب ابلیس هم فرشته نبوده است؟ فرمود: نه، بلکه از جنّ بوده است، آیا این آیه را نشنیده‌اید: «وَ إِذْ قُلْنا لِلْمَلائِکَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِیسَ کانَ مِنَ الْجِنِ» (و آن زمان که به ملائکه گفتیم: به آدم سجده کنید، و همه جز ابلیس سجده کردند، او از جنّ بود- کهف: ۵۰) و بنا بر این خداوند در این آیه خبر داد که او از طائفه جنّ است، و او همان کسی است که خداوند در باره‌اش فرموده است: «و جانّ را از قبل از آتشی که از باد سوزان نشأت گرفته بود، آفریدیم- حجر: ۲۷).

امام عسکریّ علیه السّلام فرمودند: پدرم، از جدّم از امام رضا و آن حضرت از پدرانشان از حضرت علیّ علیهم السّلام نقل کردند که: رسول اکرم صلی اللَّه علیه و آله فرمودند:

خداوند ما آل محمّد و پیامبران و نیز ملائکه مقرب را برگزید، و این برگزیدن با توجّه به این بود که: آنان کاری نخواهند کرد که به واسطه آن از ولایتش خارج گردند و از حفاظتش باز بمانند و جزء کسانی که مستحقّ عذاب و نقمت او هستند درآیند.

عرض کردیم روایت شده است که: آنگاه که رسول اکرم صلی اللَّه علیه و آله امامت علیّ

ص: ۵۵۵

علیه السّلام را اعلام فرمود، خداوند ولایت آن حضرت را در آسمان بر جماعتی از مردم و ملائکه عرضه فرمود و آنان اباء کرده، قبول نکردند و خداوند آنان را به شکل قورباغه مسخ فرمود. حضرت فرمودند: پناه بر خدا! اینها، ما را تکذیب می‌کنند و بر ما افتراء می‌زنند، ملائکه رسولان الهی هستند و مانند سایر انبیاء و رسل می‌باشند، آیا از آنان کفر سر می‌زند؟ گفتیم خیر، فرمود: ملائکه هم همین طور هستند، شأن ملائکه بسیار عظیم است و امرشان بسیار با جلالت.

۲- علیّ بن محمّد بن جهم گوید: مأمون از امام رضا علیه السّلام در باره مطلبی که مردم نقل می‌کنند و می‌گویند: «ستاره زهره زنی بود که هاروت و ماروت با او مرتکب حرام شدند. و سهیل تحصیلدار و جمع‌کننده مالیات در یمن بوده سؤال کرد، حضرت فرمودند: دروغ می‌گویند که آن دو، ستاره بوده‌اند! بلکه دو جانور آبزی بودند و مردم اشتباه کرده می‌گویند: آن دو

ستاره بودند، و خداوند دشمنان خود را به صورت انوارى درخشان كه تا پايان جهان، باقى و برقرار باشند، مسخ نخواهد كرد و مسخ‌شدگان بيش از سه روز زنده نمى‌مانند

ص: ۵۵۶

و توليد مثل نيز نمى‌كنند، و امروزه در روى زمين هيچ جانور مسخ‌شده‌اى وجود ندارد، و حيواناتى مثل ميمون، خوك و خرس و امثال آنها كه به عنوان مسخ شده شهرت پيدا كرده‌اند، خودشان مسخ شده نيستند بلكه شبيه آن چيزهايى هستند كه خداوند كسانى را كه بخاطر انكار توحيد و تكذيب پيامبران لعن و نفرين و غضب فرموده، به آن اشكال مسخ نموده است، و امّا هاروت و ماروت دو فرشته بودند كه به مردم سحر آموختند تا از سحر جادوگران پرهيز كنند، و آن را باطل نمايند، و به هر كس چيزى در اين باره مى‌آموختند و به او مى‌گفتند «إِنَّما نَحْنُ فِتْنَةٌ فَلا تَكْفُرْ» (ما، وسيله آزمايش تو هستيم، كافر نشو- بقره:

۱۰۲) ولى گروهى با بكارگيرى چيزى كه دستور داشتند از آن دورى كنند، كافر شدند و بوسيله آنچه مى‌آموختند بين زن و شوهر جدايى مى‌انداختند.

خداوند ميفرمايد: «وَ ما هُمْ بِضارِّينَ بِهِ مِنْ أَحَدٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ» (بوسيله آن سحر به كسى ضرر نمى‌زدند مگر به اذن خدا- بقره: ۱۰۲) كه منظور از اذن خدا در اين آيه علم خدا است.

ص: ۵۵۷

## باب ۲۸ آنچه از حضرت رضا- عليه السّلام- در مسائل گوناگون آمده

۱- محمّد بن فضل گويد: از حضرت رضا عليه السّلام سؤال كردم: آيا ممكن است زمين باشد و امام در آن نباشد؟ حضرت فرمودند: نه، در اين صورت (زمين) اهل خود را در خود فرو خواهد برد.

۲- احمد بن عمر گويد: از حضرت رضا عليه السّلام سؤال كردم: آيا زمين بدون امام باقى مى‌ماند؟ فرمودند: خير، عرض كردم: از حضرت صادق عليه السّلام چنين براى ما روايت كرده‌اند كه حضرت مى‌فرمودند: باقى نخواهد ماند مگر اينكه خداوند بر بندگان خشم گيرد، حضرت رضا عليه السّلام فرمودند: باقى نمى‌ماند، كه در اين صورت اهل خود را فرو خواهد برد.

۳- حسن بن علىّ وشّاء گويد: از حضرت رضا عليه السّلام سؤال كردم: آيا زمين

ص: ۵۵۸

بدون امام باقی می‌ماند؟ فرمودند: خیر، عرض کردم: برای ما چنین روایت شده است که باقی نمی‌ماند مگر اینکه خداوند بر بندگان خشم گیرد، فرمودند: باقی نمی‌ماند، که در این صورت اهل خود را فرو خواهد برد.

۴- سلیمان بن جعفر جعفریّ گوید: از امام رضا علیه السّلام سؤال کردم: آیا زمین بدون حجّت باقی خواهد ماند؟ فرمودند: اگر زمین- و لو به مدّت یک چشم بهم زدن- خالی از حجّت باشد، اهل خود را فرو خواهد برد.

۵- عبد السّلام بن صالح هرویّ گوید: به حضرت رضا علیه السّلام عرض کردم:

نظرتان در باره این حدیث که از امام صادق علیه السّلام روایت شده است، چیست، که حضرت فرموده‌اند: زمانی که قائم علیه السّلام قیام کند فرزندان قاتلان حسین علیه السّلام را بخاطر کردار پدرانشان خواهد کشت؟ حضرت فرمودند: همین طور است،

ص: ۵۵۹

عرض کردم پس معنی این آیه چیست: «وَ لا تَزِرُ وازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرى» (هیچ کس بار گناه دیگری را به دوش نخواهد کشید- انعام: ۱۶۴)؟ فرمودند: خداوند در تمام گفتارهایش درست گفته است، لکن فرزندان قاتلان حسین علیه السّلام از کردار پدرانشان راضی هستند و به آن افتخار می‌کنند و هر کس از کاری راضی باشد مثل کسی است که آن را انجام داده، و اگر کسی در مشرق کشته شود و دیگری در مغرب از این قتل راضی باشد، نزد خدا با قاتل شریک خواهد بود، و قائم علیه السّلام در هنگام قیام خود، بخاطر رضایتشان از کردار پدران، ایشان را خواهد کشت، عرض کردم: وقتی قائم شما علیه السّلام قیام کند، از چه کاری شروع می‌کند؟ فرمودند: در آغاز دستان بنی شیبه را قطع می‌نماید زیرا آنان دزدان خانه خدا هستند.

۶- حسن بن علیّ بن فضّال از امام رضا علیه السّلام نقل کرده است که حضرت فرمودند: گویا شیعه را می‌بینم، آن زمان که سومین «۱» نفر از فرزندانم را

---

(۱)- سومین نفر از فرزندان امام رضا علیه السّلام حضرت عسکری علیه السّلام خواهد بود فلذا، در متن حدیث اشتباهی رخ داده و باید چهارمین باشد نه سومین.

ص: ۵۶۰

نمی‌یابند و بدنبال این هستند که کسی امور آنان را بدست گیرد و شؤونشان را تدبیر نماید ولی او را نمی‌یابند، عرض کردم: چرا یا ابن رسول اللَّه؟! حضرت فرمودند: زیرا امامشان غائب می‌گردد، عرض کردم چرا؟ فرمودند: زیرا در هنگام قیام، بیعت کسی در گردن او نباشد (و بالإجبار با ظالم زمان خود بیعت نکرده باشد).

۷- عبد العزیز بن مهتدی از امام رضا علیه السّلام نقل کرده است که آن حضرت فرمودند: فقط خارج دهان را باید با مادّه پاک‌کننده شست و امّا داخل دهان چربی را بخود نمی‌گیرد.

۸- صفوان بن یحیی از امام رضا علیه السّلام نقل کرده است که ایشان فرمودند:

رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله نهی فرموده‌اند که انسان در بیت الخلاء مادامی که فارغ نشده است با کسی صحبت کند یا جوابش را بدهد.

ص: ۵۶۱

۹- امام رضا از پدرشان امام کاظم علیهم السّلام نقل فرمودند که: به امام صادق علیه السّلام گفته شد: مرگ را برای ما وصف فرما، فرمود: برای مؤمن مثل خوشبوترین گل‌ها است، که آن را می‌بوید و از بوی خوش آن، از حال میرود و خستگی و درد از او منقطع می‌شود، و برای کافر مانند نیش افعی و عقرب بلکه سخت‌تر است. سؤال شد: بعضی می‌گویند: مرگ از تکّه تکّه شدن با ارّه و قیچی و کوبیده شدن با سنگ و چرخاندن سنگ آسیاها بر حدقه چشم سخت‌تر است، (نظر شما چیست؟) حضرت فرمودند: برای بعضی از کافرین و فاجرین همین طور است، آیا از این افراد، کسی را که این سختی‌ها را می‌کشد ندیده‌اید؟ و آن چیزی که از این هم شدیدتر است عذاب آخرت است، زیرا از عذاب دنیا سخت‌تر و شدیدتر است، گفته شد: پس چرا ما می‌بینیم جان کندن بر بعضی از کفّار آسان است، در حالی که می‌خندد و سخن می‌گوید، می‌میرد؟ و بعضی از مؤمنین هم همین طورند؟ ولی بعضی از مؤمنین و کافرین در هنگام سکرات موت دچار این سختی‌ها می‌شوند؟

ص: ۵۶۲

حضرت فرمودند: راحتی مؤمن در آن حال ثواب زودرس است و سختی هنگام مرگ برای او باعث پاک شدن از گناه است تا با پاکی و تمیزی به آخرت وارد شود و بدون هیچ مانعی استحقاق ثواب ابدی را داشته باشد، و امّا راحتی کافر در آن حال، بخاطر آن است که اجر نیکی‌های خود را بطور تمام و کمال در دنیا دریافت دارد و وقتی وارد آخرت می‌شود جز عذاب نبیند.

و سختی حال کافر در موقع مرگ آغاز عذاب او است و این بخاطر آن است که خداوند عادل است و ظلم نمی‌کند، حضرت ادامه دادند: از امام صادق علیه السّلام در باره طاعون سؤال شد، آن حضرت فرمودند: برای عدّه‌ای عذاب و برای عدّه‌ای دیگر رحمت است، گفتند: چگونه ممکن است رحمت عذاب باشد؟! فرمود: آیا نمی‌دانید آتش جهنّم برای کافرین عذاب است ولی برای خزنه جهنّم که با کافرین در آنجا هستند، مایه رحمت است؟ ۱۰- علیّ بن اسباط گوید: به امام رضا علیه السّلام عرض کردم: گاه مسأله‌ای

ص: ۵۶۳

پیش می‌آید که دانستن حکم آن ضروری است (و نمی‌توانم صبر کنم) و در شهری که هستم کسی از دوستان شما (یعنی شیعیان) نیست تا از او سؤال کنم حضرت فرمودند: نزد فقیه شهر برو و مسأله‌ات را سؤال کن و اگر فتوایی داد بر خلاف آن عمل کن، زیرا حقّ در همان است.

۱۱- امام رضا از پدران خود علیهم السّلام نقل کردند که حضرت رسول صلی اللّه علیه و آله فرمودند: سپیدی مو در جلوی سر (نشانه) خوش یمنی، و در کناره صورت علامت سخاء است، و در موهای مقابل پیشانی علامت شجاعت و در پشت سر نشانه بد یمنی و شومی میباشد.

۱۲- ابو الصّلت هرویّ گوید: از امام رضا علیه السّلام شنیدم که فرمود: خداوند- عزّ و جلّ- به یکی از انبیایش وحی فرمود که: فردا صبح، اوّلین چیزی را که دیدی، بخور، و دومی را پنهان کن، و سوّمی را قبول کن، و چهارمی را ناامید

ص: ۵۶۴

نکن و از پنجمی فرار کن.

فردا صبح، حرکت کرد و در راه به کوهی سیاه و بزرگ برخورد کرد، ایستاد و گفت: پروردگارم- عزّ و جلّ- مرا امر فرموده که این را بخورم و (از این فرمان) متحیّر ماند، سپس با خود گفت: پروردگارم جلّ جلاله مرا به چیزی امر میکند که توان آن را داشته باشم. آنگاه بطرف آن حرکت کرد که آن را بخورد، و هر قدر که به آن نزدیک می‌شد، کوه کوچکتر میگردید تا به آن رسید و آن را به اندازه یک لقمه یافت، آن را خورد و از هر غذایی لذیذتر یافت.

سپس حرکت کرد و تشتی از طلا یافت و گفت: پروردگارم مرا امر فرموده که این را پنهان کنم، حفره‌ای حفر کرد و تشت را درون آن قرار داد و خاک بر آن ریخت و حرکت کرد، پشت سر خود را نگاه کرد و متوجّه شد که تشت نمایان شده است، با خود گفت: من، کاری را که پروردگارم دستور داده بود، انجام دادم، آنگاه براه خود ادامه داد و پرنده‌ای دید که عقابی در پی اوست، پرنده اطراف آن پیامبر می‌چرخید، پیامبر با خود گفت: پروردگارم- عزّ و جلّ- مرا امر فرموده که این را بپذیرم، پس آستین خود را باز کرد و پرنده داخل آن شد، عقاب گفت: صیدم را که چند روز است در پی آن هستم گرفتی؟! گفت:

ص: ۵۶۵

پروردگارم- عزّ و جلّ- مرا امر کرده است که این را ناامید نکنم، پس قطعه‌ای از ران خود را کند و سوی او انداخت و براه خود ادامه داد، در بین راه به گوشت مرداری بدبو که کرم گذاشته بود برخورد، گفت: پروردگارم- عزّ و جلّ- مرا امر کرده که از آن بگریزم و فرار کرد و بازگشت و در خواب چنین دید که گویا به او می‌گویند: تو کاری که بدان مأمور بودی انجام دادی، آیا میدانی آنها چه بودند؟ گفت: نه، گفته شد، و امّا کوه، سمبل غضب بود، انسان وقتی غضبناک شود، خود را نمی‌بیند و از شدّت و بزرگی غضب، قدر و ارزش خود را فراموش می‌کند، و وقتی که خود را حفظ نماید و ارزش خود را بشناسد و غضبش آرام گیرد، عاقبتش همچون یک لقمه گوارائی است که آن را بخورد، و امّا تشت طلا، سمبل عمل صالح باشد که

وقتی انسان آن را پنهان کند، خداوند می‌خواهد آن را آشکار کند تا علاوه بر ثواب آخرتی که خدا برایش ذخیره می‌کند، او را با آن عمل زینت دهد، و امّا پرنده سمبل کسی بود که تو را نصیحت می‌کند، او و نصیحتش را بپذیر، و امّا عقاب سمبل حاجتمندی بود که نزد تو می‌آید، هیچ وقت چنین کسی را ناامید نکن، و امّا

ص: ۵۶۶

گوشت بدبو سمبل غیبت بود، همیشه از آن فرار کن.

۱۳- محمّد بن اسماعیل بن بزیع گوید: از امام رضا علیه السّلام چنین شنیدم:

ثروت انباشته نمیشود مگر از قبل پنج چیز: بخل شدید، آرزوی طولانی، حرص زیاد و غلبه‌کننده، قطع رحم و ترجیح دادن دنیا بر آخرت.

۱۴- امام رضا علیه السّلام از پدرانشان از حضرت علیّ علیه السّلام نقل کردند که حضرت رسول صلی اللّٰه علیه و آله از کشتن پنج حیوان نهی فرمودند که عبارتند از: صرد صوّام، (که توضیح آن ذکر خواهد شد)، هدهد، زنبور عسل، مورچه و قورباغه، و به کشتن پنج چیز امر فرمود که عبارتند از: کلاغ، زغن (نوعی باز)، مار، عقرب و سگ هار.

مؤلّف کتاب، شیخ صدوق (ره) گوید: منظور از دستور و امر در این حدیث رخصت است نه وجوب.

ص: ۵۶۷

مترجم گوید: «صرد صوّام» پرنده‌ای است با سر بزرگ که گنجشکان را شکار می‌کند و در فارسی به آن شیر گنجشک گویند. در بعضی نسخ «صرد» و «صوّام» با واو عطف آمده که در این صورت باید گفت: اشتباهی رخ داده- زیرا تعداد این حیوانات شش عدد خواهد شد در حالی که در متن حدیث گفته شده پنج حیوان و یا اینکه «صوّام» همان «صرد» باشد و به اصطلاح این عطف را، عطف تفسیر بدانیم. و کلمه «صوّام» را نیز بعضی به ضمّ صاد ضبط کرده‌اند (به کتاب «خصال» باب خمسهٔ مراجعه شود)».

۱۵- محمّد بن عیسی یقطینیّ گوید: امام رضا علیه السّلام فرمودند: خروس سفید پنج خصلت از خصلتهای انبیاء را داراست: شناخت اوقات نماز، غیرت، سخاء، شجاعت و زیاد نزدیکی کردن.

۱۶- یاسر خادم گوید: امام رضا از پدرانشان علیهم السّلام برایم روایت کردند که حضرت رسول صلی اللّٰه علیه و آله فرمودند: ای علیّ! من در باره تو از پروردگارم پنج چیز

ص: ۵۶۸

خواستم که به من عطا فرمود: اوّل: از او خواستم وقتی قبرم شکافته می‌شود و خاک از روی سرم می‌ریزد، تو همراهم باشی، که مورد قبول حقّ واقع گردید. دوم: از او خواستم وقتی مرا در کنار میزان عمل قرار میدهد، تو همراه من باشی، که این نیز قبول شد. سوم: از پروردگارم خواستم که تو را حامل پرچم من قرار دهد و آن پرچم، پرچم بزرگ خدا است و به آن نوشته شده است:

کسانی رستگارند که به بهشت دست یافته باشند، و قبول فرمود. چهارم: از او خواستم که تو امّتم را از حوضم آب دهی، و قبول فرمود. و پنجم: از او خواستم که تو را رهبر امّتم بسوی بهشت قرار دهد و قبول فرمود، و سپاس خداوند را که به این وسیله بر من منّت نهاد.

۱۷- یعقوب جعفریّ گوید: از ابو الحسن علیه السّلام شنیدم که چنین میفرمود:

عزل کردن (باردار نساختن زوجه) در ۶ صورت مانعی ندارد: زنی که یقین داری نازا است، زن مسنّ، زن پرخاشگر، زن بد زبان و فحّاش، و زنی که فرزند خود

ص: ۵۶۹

را شیر نمی‌دهد، و کنیز.

شیخ صدوق میفرماید: مراد از ابو الحسن در سند این حدیث، ممکن است موسی بن جعفر علیهما السّلام باشد و ممکن است حضرت رضا علیه السّلام باشد، زیرا یعقوب جعفریّ هر دو امام علیهما السّلام را درک کرده بود.

۱۸- حسن بن راشد گوید: از امام رضا علیه السّلام در مورد تکبیرات افتتاحیه سؤال کردم، فرمودند: هفت عدد است، عرض کردم: روایت شده است که پیامبر اکرم صلی اللَّه علیه و آله یک تکبیر می‌گفتند، فرمودند: پیامبر اکرم صلی اللَّه علیه و آله یک تکبیر را بلند و شش تکبیر دیگر را آهسته می‌گفتند.

۱۹- امام عسکریّ از پدرانشان از امام رضا از پدرانشان از حضرت علیّ علیهم السّلام نقل کرده‌اند: زمانی که جبرئیل خبر مرگ نجاشی را بحضرت رسول صلی اللَّه علیه و آله داد، آن حضرت همچون یک فرد اندوهگین بر او گریه کرده، فرمود: برادرتان

ص: ۵۷۰

أصحمه (نام نجاشی) فوت کرده است، سپس بصحرا رفته و هفت تکبیر گفتند و خداوند تمام بلندی‌ها را برای آن حضرت هموار نمود بطوری که حضرت جنازه نجاشی را در حبشه دیدند.

۲۰- جعفریّ گوید: از امام رضا علیه السّلام شنیدم میفرمود: روز سه شنبه ناخنهای خود را کوتاه کنید، و روز چهارشنبه استحمام نمائید، و روز پنجشنبه نزد حجّام بروید، و روز جمعه خود را با بهترین عطرتان خوشبو کنید.

۲۱- معمّر بن خلّاد از امام رضا علیه السّلام چنین نقل کرده است: شایسته نیست انسان هیچ روز عطر و بوی خوش را ترک کند، اگر هر روز برایش ممکن نیست لا اقل یک روز در میان عطر بزند، و اگر این مقدار هم نمی‌تواند، هفته‌ای یک بار (یا در هر جمعه) عطر بزند، و این کار را ترک نکند.

ص: ۵۷۱

۲۲- برادر دعبل خزاعی از امام رضا علیه السّلام و آن حضرت از پدران بزرگوارشان از حضرت علیّ علیهم السّلام نقل فرموده‌اند: رسول اکرم صلی اللّه علیه و آله و سلّم این آیه را تلاوت فرمودند: «لا یَسْتَوِی أَصْحابُ النَّارِ وَ أَصْحابُ الْجَنَّةِ أَصْحابُ الْجَنَّةِ هُمُ الْفائِزُونَ» (اهل جهنّم و اهل بهشت یکسان نیستند، اهل بهشت، رستگارند- حشر: ۲۰) و سپس چنین گفتند: اهل بهشت کسی است که مرا اطاعت کند و پس از من در مقابل علیّ بن ابی طالب سر تسلیم فرود آورد و به ولایتش اقرار نماید، و اهل جهنّم کسی است که نسبت به ولایت، بغض و کینه ورزد و پیمان‌شکنی کند و پس از من با او بجنگد.

۲۳- سلیمان مروزیّ گوید: ابو الحسن علیه السّلام به من نامه نوشت و در آن چنین فرمود: در سجده شکر صد بار

«شکرا شکرا»

و یا

«عفوا عفوا»

بگو.

ص: ۵۷۲

شیخ صدوق گوید: سلیمان مروزیّ بحضور هر دو امام کاظم و امام رضا علیهما السّلام مشرّف شده بود، و بهمین جهت نمی‌دانم این حدیث از کدامیک از آن دو بزرگوار است.

۲۴- حسن بن علیّ وشّاء گوید: امام رضا علیه السّلام فرمودند: وقتی انسان در حال سجده به خواب برود، خداوند- تبارک و تعالی- میفرماید: بنده‌ام را در حال اطاعت و بندگی‌ام، قبض روح کردم.

۲۵- داود بن سلیمان گوید: امام رضا از پدرانشان از امیر المؤمنین علیهم السّلام نقل فرمودند: دنیا تماما جهل است مگر مواضع علم، و علم- تماما- بر انسان حجّت است مگر آنچه بآن عمل شود «۱»، و عمل تماما ریا میباشد مگر آنچه که خالصانه باشد، و اخلاص هم در معرض خطر است تا اینکه انسان ببیند عاقبت

(۱)- یعنی وقتی انسان چیزی را دانست حجّت بر او تمام می‌شود و بر علیه اوست و در مقابل دانسته‌هایش بازخواست خواهد شد و در صورتی که بدان عمل نماید بر له عامل خواهد بود.

ص: ۵۷۳

و پایان کارش چه می‌شود.

۲۶- محمّد بن خالد برقیّ گوید: سرورم امام جواد از پدرش امام رضا و او از پدرش امام کاظم علیهم السّلام نقل فرمودند که اجلح کندی از ابو بریدهٔ از پدرش برای آن حضرت (امام کاظم) چنین نقل کرده است: پیامبر اکرم صلی اللّه علیه و آله فرمودند:

بعد از من علیّ امام تمام مؤمنین است.

۲۷- حسن بن علیّ بن فضّال از امام رضا علیه السّلام نقل کرده است: سجده بعد از نماز واجب (یومیّه)، شکر به درگاه خداوند است بخاطر توفیقی که به بنده‌اش برای اداء فریضه داده است، و حد اقلّ ذکر در سجده شکر این است که سه بار بگوید:

«شکرا للّه»

. پرسیدم: منظور از «شکرا للّه» چیست؟ فرمود:

یعنی این سجده من در واقع شکر به درگاه خداوند است بخاطر توفیق خدمت و اداء فریضه که به من عطاء فرموده است. و شکر موجب زیادی است، و اگر در

ص: ۵۷۴

نماز کوتاهی و نقصی باشد که با نوافل جبران نشده باشد با این سجده جبران خواهد شد.

۲۸- امام رضا از پدرشان از جدّشان علیهم السّلام نقل فرمودند که از امام زین العابدین علیه السّلام سؤال شد که چرا کسانی که نماز شب می‌خوانند از خوشروترین افراد هستند؟ فرمودند: زیرا آنها با خدا خلوت کرده‌اند و خداوند نیز ایشان را از نور خود پوشانده است.

۲۹- محمّد بن علیّ بن ابی عبد اللّه از امام رضا علیه السّلام نقل کرده است که حضرت در تفسیر این آیه «وَ رَهْبانِيَّةً ابْتَدَعُوها ما كَتَبْناها عَلَيْهِمْ إِلَّا ابْتِغاءَ رِضْوانِ اللَّهِ» (و رهبانیتی که از خود ابتکار کردند ما بر آنها واجب نکرده بودیم، لکن خود برای جلب رضای خدا آن را انجام دادند- حدید: ۲۷)، فرمودند: مراد نماز شب است.

۳۰- در تفسیر منسوب به امام عسکریّ علیه السّلام آمده است: مردی خدمت امام

ص: ۵۷۵

رضا علیه السّلام آمد و گفت: یا ابن رسول اللّه! «الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعالَمِینَ» را برای من تفسیر کنید، حضرت فرمودند: پدرم از جدّم از حضرت باقر از حضرت زین العابدین از پدر بزرگوارش علیهم السّلام نقل فرمودند: مردی خدمت امیر المؤمنین علیه السّلام آمد و گفت: «الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعالَمِینَ» را برایم تفسیر کنید: حضرت فرمودند:

الحمد للّه

به این معنی است که خداوند فی الجمله بعضی از نعمتهای خود را به بندگانش شناسانده است، زیرا آنها نمی‌توانند تمامی نعمتهای او را به تفصیل دریابند، زیرا نعم الهی بیشتر از آن است که شناخته و یا شماره شود. لذا خداوند به آنها می‌فرماید: بگوئید سپاس خداوند را به سبب نعمتهایی که

ربّ العالمین

به ما ارزانی داشته. و

عالمین

عبارتند از جماعاتی از هر مخلوقی از جماد و حیوان. حیوانات را در قدرت خود زیر و رو می‌کند و از رزق و روزی خود آنها را تغذیه می‌نماید و در کنف حمایت خود آنها را حفظ می‌کند و هر یک را بر وفق مصلحتش راهبری می‌نماید. جمادات را با قدرت خود نگاه می‌دارد و آنهائی را که به یک دیگر متّصلند، از گسیختن از هم و

ص: ۵۷۶

ناپیوستن نگه میدارد، و آسمان را از اینکه بر زمین بیفتد- مگر با اجازه خودش- حفظ می‌کند و زمین را از فرورفتن نگاه می‌دارد- مگر با امر و فرمان خود- زیرا به بندگانش رؤوف و مهربان است.

سپس حضرت فرمودند:

ربّ العالمین

یعنی مالک و خالق آنها، کسی که ارزاقشان را به طریقی که خود می‌دانند و نیز از طرقی که خود متوجّه نمی‌شوند به سویشان سوق می‌دهد، رزق و روزی قسمت شده است و به سراغ انسان خواهد آمد و فرقی نمی‌کند که انسان در زندگی چه روشی داشته باشد. نه تقوای افراد متّقی روزیشان را زیاد می‌کند و نه فسق و فجور افراد نابکار موجب نقصان در رزقشان میگردد.

بین انسان و رزقش پرده‌ای است و او طالب و در پی روزی خود است. اگر کسی از رزقش فرار کند، رزق و روزی به دنبالش خواهد آمد همان طور که مرگ به دنبالش خواهد آمد، و خداوند میفرماید: بگوئید «الحمد للّه» بخاطر نعمتهایی که به ما داده و در کتب گذشتگان قبل از اینکه ما بوجود آئیم ما را به نیکی یاد نموده است، پس این مطلب بر محمّد و آل محمّد صلی اللّه علیه و آله و بر شیعیانشان واجب می‌کند که بخاطر فضیلتهایی که خداوند به آنها داده است، خدا را شکر کنند. و این فضیلتها را پیامبر اکرم صلی اللّه علیه و آله این طور بیان

ص: ۵۷۷

فرمودند: وقتی خداوند- عزّ و جلّ- موسی بن عمران را به پیامبری برگزید و او را برای مناجات با خود انتخاب فرمود و دریا را برایش شکافت و بنی اسرائیل را نجات داد و به او تورات و الواح را عطا فرمود، منزلت خود را در نزد پروردگارش دریافت و گفت: پروردگارا! مرا بگونه‌ای گرامی داشتی که هیچ کس قبل از من را بدان گونه تکریم نکرده بودی، خداوند جلّ جلاله فرمود:

ای موسی! آیا نمیدانی که محمّد نزد من از تمام ملائکه و تمام مخلوقاتم برتر است؟ موسی علیه السّلام گفت: پروردگارا! حال که محمّد در نزد تو از تمام مخلوقات گرامی‌تر و محترم‌تر است، آیا در بین آل انبیاء، از آل من گرامی‌تر هست؟ خداوند جلّ جلاله فرمود: آیا نمی‌دانی فضیلت و برتری آل محمّد بر تمام آل انبیاء مانند فضیلت و برتری محمّد بر تمامی مرسلین است؟ موسی گفت: پروردگارا! حال که آل محمّد این چنین‌اند آیا در امم انبیاء در نزد تو امّتی برتر از امّت من هست؟ (که از جمله فضائل امّت من این است که): ابر را سایه‌بان آنان قرار دادی، منّ و سلوی برایشان فرستادی، دریا را برایشان شکافتی! خداوند فرمود: ای موسی! آیا نمیدانی که فضیلت و برتری امّت

ص: ۵۷۸

محمّد بر تمامی امّتهای سایر انبیاء مانند برتری خود او است بر تمام مخلوقاتم؟ موسی گفت: پروردگارا! ای کاش آنان را می‌دیدم، خداوند به او وحی فرمود: آنان را نخواهی دید و الآن وقت ظهور آنان نیست، لکن آنان را در بهشت، بهشت جاودانه، در حضور محمّد، خواهی دید که در نعیم آن غوطه‌ورند و در خوبیهای آن ثابت و دائم، آیا می‌خواهی کلام آنان را بگوش تو برسانم؟ عرض کرد: بله ای پروردگار من. خداوند جلّ جلاله فرمود: در مقابل من همچون بنده‌ای ذلیل در مقابل پادشاهی جلیل بایست و کمرت را محکم کن. و موسی علیه السّلام چنین کرد آنگاه پروردگار ما ندا کرد: ای امّت محمّد! همگی در اصلاب پدران و ارحام مادران جواب دادند:

«لبّیک اللّهمّ لبّیک* لبّیک لا شریک لک لبّیک* إنّ الحمد و النّعمهٔ لک و الملک* لا شریک لک [لبّیک] «۱»»

(بله پروردگارا! بله* بله تو شریک نداری* حمد و سپاس و نعمت و ملک و پادشاهی از آن توست* شریک نداری)، حضرت ادامه دادند:

و خداوند این پاسخ را شعار حجّاج قرار داد، سپس پروردگار ما ندا کرد: ای

---

(۱)- متن تلبیه را مطابق با کتاب «من لا یحضره الفقیه» مؤلّف آوردیم.



امّت محمّد! حکم من بر شما چنین است: رحمتم از غضبم پیشی گرفته است و عفو من پیش از عقابم است. قبل از اینکه مرا بخوانید دعای شما را اجابت کرده‌ام و پیش از اینکه از من چیزی بخواهید به شما عطا کرده‌ام، هر کس مرا ملاقات کند (بمیرد) در حالی که شهادت می‌دهد: معبودی جز اللّه نیست و شریکی ندارد و محمّد عبد و پیامبر اوست و در گفتارش صادق و در کردارش محقّ است و اینکه علیّ بن ابی طالب برادر و وصیّ رسول خدا، ولیّ و سرپرست (امّت) او است. و همان طور که اطاعت محمّد صلی اللّه علیه و آله لازم است، اطاعت او نیز لازم است و اولیای برگزیده پاک و مطهّر او که بعد از آن دو عجائب آیات خدا را خبر می‌دهند و دلائل حجّت‌های خدا را بیان می‌کنند، اولیاء و سرپرستان او هستند، چنین کسی را به بهشت خویش داخل میکنم هر چند گناهانش باندازه کف روی آب دریاها باشد.

حضرت ادامه دادند: و زمانی که خداوند- عزّ و جلّ- پیامبر ما محمّد صلی اللّه علیه و آله را به پیامبری مبعوث کرد، فرمود: ای محمّد! «وَ ما کُنْتَ بِجانِبِ الطُّورِ إِذْ نادَیْنا» (آن زمان که در کنار [کوه] طور ندا کردیم، آنجا نبودی- قصص: ۴۶) یعنی امّت تو را به این کرامت ندا کردیم، سپس خداوند- عزّ و جلّ- به محمّد



صلّی اللّه علیه و آله و سلّم فرمود: بگو:

الحمد للّه ربّ العالمین

بخاطر این فضیلت که به من اختصاص داد. و به امّتش فرمود: شما نیز بگوئید:

الحمد للّه ربّ العالمین

بخاطر این فضائل که به ما اختصاص داد «۱».

۳۱- احمد بن محمّد بن ابی نصر بزنطیّ گوید: از امام رضا علیه السّلام در باره حرم و اینکه چرا بعضی از حدید و علامات آن به یک دیگر نزدیک و بعضی دورتر پرسیدم؟ فرمود: وقتی خداوند- عزّ و جلّ- آدم علیه السّلام را از بهشت بیرون راند و بکوه ابو قبیس فرود آورد، آدم از تنهایی و از اینکه آنچه را در بهشت می‌شنید، دیگر نمی‌شنود بخداوند شکایت برد، و

خداوند نیز یاقوتی سرخ فرستاد و آن را در محلّ بیت قرار داد و آدم علیه السّلام آن را طواف میکرد و نور آن به محل حدود و علامات حرم میرسید و علامات حرم بر طبق نور آن یاقوت علامتگذاری شد و

---

(۱)- در مورد تفسیر منسوب به امام حسن عسکریّ علیه السّلام و راویان سخن بسیار است: و خلاصه کلام آنکه، محمّد بن قاسم استرآبادیّ را ضعیف و مجروح شمرده‌اند و یوسف بن محمّد بن زیاد و علیّ بن محمّد بن سیّار را مجهول الحال ذکر کرده‌اند و خود کتاب نیز شامل مطالبی است که از نظر امامیّه مردود است، برای اطّلاع بیشتر به مجلّد ششم ترجمه من لا یحضره الفقیه ص ۵۱۳ مراجعه فرمائید.

ص: ۵۸۱

خدا آن محدوده را حرم قرار داد.

این حدیث از دو طریق دیگر (مذکور در متن) نیز روایت شده است.

۳۲- عبد العظیم حسنیّ علیه السّلام از امام جواد علیه السّلام روایت کرده که حضرت فرمودند: پدرم علیّ بن موسی الرّضا از موسی بن جعفر علیهم السّلام نقل فرمودند که عمرو بن عبید بصریّ نزد امام صادق علیه السّلام رفت پس از سلام و نشستن در محضر آن حضرت این آیه را تلاوت کرد: «الَّذِينَ يَجْتَنِبُونَ كَبائِرَ الْإِثْمِ» (کسانی که از گناهان کبیره اجتناب می‌کنند- نجم: ۳۲) سپس سکوت نمود، حضرت فرمودند: چرا ساکت شدی؟ عرض کرد: دوست دارم گناهان کبیره را از کتاب

ص: ۵۸۲

خدا بشناسم، حضرت فرمودند: ای عمرو! بزرگترین گناه کبیره، شرک به خداوند است، خداوند فرموده: «إِنَّهُ مَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ وَ مَأْواهُ النَّارُ وَ ما لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصارٍ» (هر کس به خداوند شرک بورزد، خداوند بهشت را بر او حرام میکند و جایگاهش آتش است و ظالمین را یاوری نیست- مائده: ۷۲)، و بعد از آن ناامیدی از رحمت خداوند است، زیرا خداوند فرموده است «وَ لا تَيْأَسُوا مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِنَّهُ لا يَيْأَسُ مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْكافِرُونَ» (از رحمت خدا ناامید نشوید زیرا فقطّ کفّار از رحمت خدا ناامید می‌شوند- یوسف: ۸۷) و خود را از مکر خدا در امان دانستن، زیرا خداوند فرموده: «فَلا يَأْمَنُ مَكْرَ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْخاسِرُونَ» (فقطّ افراد زیانکار خود را از مکر خدا در امان می‌دانند- اعراف: ۹۹) و از آن جمله عاقّ والدین شدن است، زیرا خداوند عاقّ والدین را از زبان عیسی، جبّار و بدبخت نامیده است. عیسی علیه السّلام میفرماید:

«وَ بَرًّا بِوالِدَتِي وَ لَمْ يَجْعَلْنِي جَبَّاراً شَقِيًّا» (خداوند مرا نسبت به مادرم نیکوکار و مهربان نموده است و مرا جبّار و بدبخت نکرده است- مریم: ۳۲) و نیز آدم کشی به ناحقّ، زیرا خداوند میفرماید: «وَ مَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِناً مُتَعَمِّداً فَجَزاؤُهُ جَهَنَّمُ خالِداً فِيها- الخ» (و هر کس مؤمنی را عمدا به قتل برساند جزایش این

ص: ۵۸۳

است که جاودانه در جهنّم بماند، تا آخر آیه ۹۴ از سوره نساء) و نیز نسبت ناروا دادن به زنان پاکدامن، زیرا خداوند میفرماید: «إِنَّ الَّذِینَ یَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ الْغافِلاتِ الْمُؤْمِناتِ لُعِنُوا فِی الدُّنْیا وَ الْآخِرَهِٔ وَ لَهُمْ عَذابٌ عَظِیمٌ» (کسانی که به زنان پاکدامن مؤمن و بی‌خبر نسبت ناروا می‌دهند، در دنیا و آخرت لعنت شده‌اند و عذابی عظیم خواهند داشت- نور: ۲۲) و خوردن مال یتیم، زیرا خداوند میفرماید: «إِنَّ الَّذِینَ یَأْکُلُونَ أَمْوالَ الْیَتامی ظُلْماً إِنَّما یَأْکُلُونَ فِی بُطُونِهِمْ ناراً وَ سَیَصْلَوْنَ سَعِیراً» (کسانی که اموال یتیمان را به ناحقّ می‌خورند، در واقع آتش میخورند و بزودی نیز در آتش خواهند سوخت- نساء: ۱۰) و فرار از مقابل حمله دشمن، زیرا خداوند میفرماید: «وَ مَنْ یُوَلِّهِمْ یَوْمَئِذٍ دُبُرَهُ إِلَّا مُتَحَرِّفاً لِقِتالٍ أَوْ مُتَحَیِّزاً إِلی فِئَهٍٔ فَقَدْ باءَ بِغَضَبٍ مِنَ اللَّهِ وَ مَأْواهُ جَهَنَّمُ وَ بِئْسَ الْمَصِیرُ» (و هر کس در آن روز پشت به آنان کند دچار غضب الهی خواهد شد و جایگاهش جهنّم است و چه بد جایگاهی است، مگر اینکه بخواهد در جبهه محلّ خود را تغییر دهد و برای جنگ مجدّدا آماده شود یا به گروهی دیگر بپیوندد- انفال: ۱۵) و رباخواری، زیرا خداوند میفرماید:

«الَّذِینَ یَأْکُلُونَ الرِّبا لا یَقُومُونَ إِلَّا کَما یَقُومُ الَّذِی یَتَخَبَّطُهُ الشَّیْطانُ مِنَ الْمَسِ» (کسانی که ربا میخورند همچون کسانی بر می‌خیزند که شیطان آنان را دچار جنون کرده باشد- بقره: ۲۷۵) و سحر و جادو، زیرا خداوند میفرماید: «وَ

ص: ۵۸۴

لَقَدْ عَلِمُوا لَمَنِ اشْتَراهُ ما لَهُ فِی الْآخِرَهِٔ مِنْ خَلاقٍ» (و می‌دانستند کسی که خریدار سحر و جادو باشد در آخرت نصیبی ندارد- بقره: ۱۰۲) و زنا، زیرا خداوند فرموده است: «وَ مَنْ یَفْعَلْ ذلِکَ یَلْقَ أَثاماً* یُضاعَفْ لَهُ الْعَذابُ یَوْمَ الْقِیامَهِٔ وَ یَخْلُدْ فِیهِ مُهاناً* إِلَّا مَنْ تابَ» (و هر کس آن را انجام دهد، کیفر خواهد دید، عذاب برای او دو چندان خواهد شد و تا ابد و با خواری در آن باقی خواهد ماند مگر کسی که توبه نماید- فرقان: ۶۸، ۶۹، ۷۰) و قسم دروغ، خداوند میفرماید: «إِنَّ الَّذِینَ یَشْتَرُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَ أَیْمانِهِمْ ثَمَناً قَلِیلًا أُولئِکَ لا خَلاقَ لَهُمْ فِی الْآخِرَهِٔ» (کسانی که عهد خدا و قسمهای خود را با بهای اندکی عوض میکنند، در آخرت نصیبی ندارند- آل عمران: ۷۷) و خیانت، خداوند- عزّ و جلّ- میفرماید: «وَ مَنْ یَغْلُلْ یَأْتِ بِما غَلَّ یَوْمَ الْقِیامَهِٔ» (و هر کس خیانت کند، آن خیانت را روز قیامت [با خویش] خواهد آورد- آل عمران: ۱۶۱) و پرداخت نکردن زکات واجب، زیرا خداوند- عزّ و جلّ- میفرماید: «یَوْمَ یُحْمی عَلَیْها فِی نارِ جَهَنَّمَ فَتُکْوی بِها جِباهُهُمْ وَ جُنُوبُهُمْ وَ ظُهُورُهُمْ، هذا ما کَنَزْتُمْ لِأَنْفُسِکُمْ فَذُوقُوا ما کُنْتُمْ تَکْنِزُونَ» (روزی که آن اموال در آتش جهنّم گداخته می‌شود و به وسیله آن، پیشانی، پهلو و پشت‌هایشان داغ زده میگردد، این همان چیزهایی است که برای خود اندوخته بودید،

ص: ۵۸۵

اندوخته‌های خود را بچشید- توبه: ۳۵) و شهادت باطل و کتمان شهادت، زیرا خداوند میفرماید: «وَ الَّذِینَ لا یَشْهَدُونَ الزُّورَ» (و کسانی که شهادت باطل نمیدهند- فرقان: ۷۳) و نیز میفرماید: «وَ مَنْ یَکْتُمْها فَإِنَّهُ آثِمٌ قَلْبُهُ» (و هر کس شهادت را کتمان کند، قلبش گناهکار است- بقره: ۲۸۳) و شرب خمر، زیرا خداوند، آن را با بت‌پرستی مساوی دانسته «۱» و نیز ترک عمدی نماز و یا هر واجب دیگری، زیرا رسول اکرم صلی اللّه علیه و آله فرمودند: «هر کس نماز را عمدا و بی‌دلیل ترک کند،

رابطه‌اش با خدا قطع خواهد شد و خداوند با او پیمانی نخواهد داشت»، و نیز عهدشکنی و قطع صله رحم، زیرا خداوند میفرماید:

«أُولئِکَ لَهُمُ اللَّعْنَهُ وَ لَهُمْ سُوءُ الدّارِ» (آنها، لعنت و جایگاه بد نصیبشان خواهد شد- رعد: ۲۵).

راوی گوید: عمرو بن عبید در حالی که با صدای بلند گریه میکرد، از مجلس بیرون رفت و چنین میگفت: بخدا قسم هر کس با شما در فضل و علم منازعه کند و نظر خود را پیروی نماید هلاک شده است «۲».

---

(۱)- خداوند در سوره مائده آیه ۹۰ میفرماید: «إِنَّمَا الْخَمْرُ وَ الْمَیْسِرُ وَ الْأَنْصابُ وَ الْأَزْلامُ رِجْسٌ مِنْ عَمَلِ الشَّیْطانِ فَاجْتَنِبُوهُ لَعَلَّکُمْ تُفْلِحُونَ».

(۲)- عمرو بن عبید از زهّاد معروف و از بزرگان شیوخ معتزله است و اصل او ایرانی است.

دارای کتابهایی است، بسال ۱۴۴ هجری فوت و در «مرّان» نزدیک مکّه بخاک سپرده شد.



۳۳- احمد بن ابی نصر بزنطیّ گوید: از امام رضا علیه السّلام سؤال کردم: اوّلین طیب و بوی خوش چگونه بوجود آمد؟ فرمود: دیگران چه میگویند؟ عرض کردم میگویند: وقتی آدم به سرزمین هند هبوط کرد و بر بهشت گریست، اشکهایش جاری شد و به شکل ریشه در زمین فرو رفت و به طیب و بوی خوش تبدیل گردید. حضرت فرمود: این طور که آنان میگویند نیست، بلکه حوّاء موهای بافته‌اش را با شاخ و برگ درختهای بهشت می‌بست (یا معطّر میکرد) و وقتی به زمین هبوط کرد و به معصیت افتاد «۱»، حائض شد و به او دستور غسل داده شد و موهای بافته خود را باز کرد، و خداوند- عزّ و جلّ- بادی را فرستاد و آنان را به پرواز درآورده سپس پایین آورد و در هر جایی که خدا اراده فرمود، پراکنده ساخت، و بوی خوش به این گونه بوجود آمد.

۳۴- عبد العظیم حسنیّ گوید: امام هادی از پدران گرامی خود از امام

---

(۱)- مخفی نماند که معصیت آدم و حوّاء در بهشت بوده است، مگر اینکه مراد معصیت دیگری یا نافرمانی شوهرش بوده، غیر از نزدیک شدن به درخت بهشتی باشد.

صادق علیهم السّلام روایت کردند که: مکروه است که انسان در شب اوّل ماه و وسط و آخر ماه جماع کند، زیرا اگر چنین کند، بچّه دیوانه خواهد شد، آیا نمی‌بینی که دیوانه‌ها معمولا در اوّل و وسط و آخر ماه دچار صرع و غش می‌شوند؟ و نیز حضرت فرمود: هر کس، در حالی که قمر در عقرب است ازدواج کند «۱» نیکی نخواهد دید و نیز فرمود: هر کس در آخر ماه (محاق) ازدواج کند باید آماده سقط شدن جنین باشد.

۳۵- از امام رضا علیه السّلام نقل شده است: تا زمانی که کسی کمتر از دیه دستش دزدی کند، خداوند، این کار او را می‌پوشاند (یعنی حدّ سرقت بر او جاری نمیشود)، ولی وقتی باندازه دیه دستش دزدی کرد، خداوند این مطلب را از او آشکار می‌کند (و حدّ بر او جاری می‌شود).

۳۶- ابو حیّون از امام رضا علیه السّلام نقل کرده که: جبرئیل خدمت رسول اللّه صلی اللّه علیه و آله آمده عرض

---

(۱)- ظاهرا مراد از ازدواج در هر دو مورد نزدیکی است نه عقد تنها.



کرد: ای محمّد! پروردگارت به شما سلام میرساند و میگوید: دختران دوشیزه مثل میوه بر درخت هستند، و وقتی میوه میرسد، دوایی ندارد جز چیدن، و گر نه باد و آفتاب آن را از بین میبرند و دوشیزگان نیز وقتی بالغ شدند، دوایی ندارند جز شوهر و گر نه احتمال دارد به فتنه دچار شوند، حضرت رسول صلی اللّه علیه و آله نیز به منبر رفته، سخنرانی فرمود و دستور خدا را به آنان ابلاغ فرمودند، مردم گفتند: به چه کس شوهرشان دهیم؟ فرمود: به افرادی که کفو و همطراز آنان باشند، پرسیدند: چه کسی کفو و همطراز محسوب می‌شود؟ فرمود:

مؤمنون کفو یک دیگرند، سپس همان جا، بالای منبر، ضباعه دختر زبیر بن عبد المطّلب را به عقد مقداد بن اسود در آورد، سپس فرمود: ای مردم، ضباعه دختر عمویم را به عقد مقداد در آوردم تا امر ازدواج ساده‌تر شود.

۳۷- ریّان بن صلت گوید: عدّه‌ای به خراسان و به خدمت امام رضا علیه السّلام رفتند و گفتند: عدّه‌ای از خانواده شما کارهای قبیح انجام می‌دهند، خوب



بود آنان را نهی می‌فرمودید، حضرت فرمودند: این کار را نمی‌کنم، گفتند:

چرا؟ حضرت فرمودند: چون از پدرم شنیدم که فرمود: نصیحت ناخوشایند و تلخ است (ظاهرا مراد از کارهای قبیح، کارهای پست است نه محرّمات).

۳۸- ابو حیّون از امام رضا علیه السّلام نقل کرده است که حضرت فرمودند:

هر کس متشابهات قرآن را به محکمات آن ارجاع دهد، به راه راست هدایت شده است، سپس فرمودند: در اخبار ما نیز همانند قرآن محکم و متشابه وجود دارد، لذا متشابهات آن را به محکمات آن ارجاع دهید و صرفا به دنبال متشابهات آن نروید که گمراه میشوید.

۳۹- امام رضا علیه السّلام فرمودند: هر کس اوّلین روز از ماه رجب را به امید ثواب خداوند- عزّ و جلّ- روزه بگیرد، بهشت برای او واجب می‌شود، و هر کس یک روز از وسط آن را روزه بگیرد شفاعتش در افراد کثیری به تعداد قبیله ربیعه و مضر قبول خواهد شد. و هر کس یک روز از آخر آن را روزه بگیرد، خداوند او را

ص: ۵۹۰

از سلاطین بهشت قرار میدهد و شفاعت او را در مورد پدر، مادر، پسر، دختر، خواهر، برادر، عمو، عمّه، دایی، خاله، آشنایان و همسایگانش می‌پذیرد، هر چند در بین این افراد مستحقّ آتش نیز وجود داشته باشد.

۴۰- امام عسکری از پدران بزرگوارشان علیهم السّلام چنین نقل فرمودند: روزی رسول خدا صلی اللّه علیه و آله به یکی از اصحابش فرمود: برای خدا دوست بدار و برای خدا متنفّر باش، برای خدا دوستی کن و برای خدا دشمنی کن، زیرا ولایت خدا جز از این راه بدست نمی‌آید، و هیچ کس، هر قدر هم که نماز و روزه‌اش زیاد باشد، طعم ایمان را نمی‌چشد مگر این گونه باشد، و امروزه بیشتر برادری‌ها و دوستی‌های مردم برای دنیا است، بخاطر آن یک دیگر را دوست می‌دارند و بخاطر آن از یک دیگر بدشان می‌آید ولی این برایشان سودی نخواهد داشت. آن شخص پرسید: چگونه بفهمم که دوستی و دشمنی‌ام برای خدا بوده، و ولیّ

ص: ۵۹۱

خدا کیست که با او دوستی کنم و دشمن خدا کیست که با او دشمنی نمایم؟

حضرت رسول صلی اللّه علیه و آله به حضرت علیّ علیه السّلام اشاره کرده فرمودند: آیا این را میبینی؟ عرض کرد: بله، فرمود: هر کس او را دوست بدارد، ولیّ خداست، پس با او دوستی نما، و دشمن او دشمن خداست، پس با دشمن او دشمن باش و با دوست او نیز دوست باش هر چند قاتل پدر و فرزندانت باشد، و با دشمن او دشمن باش هر چند پدر و فرزندت باشد.

۴۱- امام رضا علیه السّلام فرمودند: هر کس در ماه شعبان، هفتاد مرتبه استغفار کند، خداوند گناهانش را هر چند به تعداد ستارگان باشد خواهد بخشید.

۴۲- امام رضا از پدران بزرگوارش از رسول خدا صلی اللّه علیه و آله نقل فرمودند که:

هر کس دوست دارد به کشتی نجات سوار شود و به دستگیره محکم چنگ بزند

ص: ۵۹۲

و با ریسمان قوی الهی خود را حفظ کند، باید بعد از من علیّ را دوست بدارد و دشمنان علیّ را دشمن خود برگزیند و به ائمّه هدایتگر، که از فرزندان اویند، تأسّی نماید و آنان را امام خود برگزیند، زیرا آنان خلفاء و اوصیاء من، و بعد از من حجّت‌های خدا بر خلق بوده و سرور امّت و رهبر متّقین بسوی بهشت هستند، حزب آنان حزب من و حزب من حزب خداست، و حزب دشمنان ایشان حزب شیطان است.

۴۳- امام رضا علیه السّلام فرمودند: موسی بن جعفر علیهما السّلام بر هارون الرّشید وارد شدند- در حالی که خشم و غضب بر مردی، هارون را از کوره بدَر کرده بود- حضرت فرمودند: تو برای خدا غضب میکنی، پس بیش از آن مقداری که خدا در این مورد غضب می‌کند، تو غضب نکن «۱».

---

(۱)- مراد آنست که تو نباید بیش از آن مقدار که خدا در این مورد غضب میکند، غضب نمائی.

ص: ۵۹۳

۴۴- ابن فضّال گوید: از امام رضا علیه السّلام در ورد شب نیمه شعبان سؤال کردم، فرمودند: شب رهایی از آتش و بخشش گناهان کبیره است، عرض کردم: آیا اضافه بر سایر شبها نماز دیگری دارد؟ حضرت فرمودند: نماز خاصّی ندارد، ولی اگر دوست داری در آن شب عمل مستحبّی بجا آوری، نماز جعفر طیّار بخوان، و ذکر خدا و استغفار و دعا بسیار انجام بده، زیرا پدرم میفرمود: دعا در آن شب مستجاب است، عرض کردم مردم می‌گویند: آن شب، شب صکاک است، فرمود: شب صکاک، شب قدر در ماه رمضان است (شب صکاک یعنی شب برات که همان شب قدر است میباشد- مترجم).

۴۵- امام رضا از پدران بزرگوارشان از حضرت علیّ علیهم السّلام نقل کردند که حضرت رسول صلی اللَّه علیه و آله فرمودند: ماه رمضان ماه بزرگی است، خداوند در آن ماه

ص: ۵۹۴

حسنات را مضاعف می‌کند و سیّئات را محو می‌نماید و درجات را رفیع میگرداند، هر کس در این ماه صدقه‌ای بدهد خداوند گناهانش را می‌آمرزد، و هر کس به بردگانش نیکی کند، خداوند او را می‌آمرزد و هر کس در این ماه خوش خلق باشد، خداوند او را می‌آمرزد، و هر کس در این ماه خشم خود را فرو برد، خداوند او را می‌آمرزد و هر کس در این ماه صله رحم کند خداوند او را می‌آمرزد، سپس فرمودند: این ماه مثل سایر ماهها نیست، هر وقت به شما رو کند، با رحمت و برکت رو می‌کند، و وقتی از شما جدا شود با غفران و بخشش گناهان میرود، این ماه ماهی است که حسنات در آن مضاعف است و اعمال خیر در آن مقبول است. هر کس از شما. برای خدا دو رکعت نافله بخواند خدا او را خواهد بخشید، سپس فرمود:

بدبخت واقعی کسی است که این ماه تمام شود و گناهانش بخشیده نشود و هنگامی که نیکوکاران جوائز خدای کریم را دریافت میکنند، زیان و ضرر کرده باشد.

۴۶- امام رضا از پدران بزرگوارشان از امیر المؤمنین علیهم السّلام نقل کردند که حضرت علیّ علیه السّلام فرمودند: رسول اکرم صلی اللّه علیه و آله فرمودند: ای علیّ! تو در دنیا و

ص: ۵۹۵

آخرت برادر، وزیر و پرچمدار من هستی و تو صاحب حوض من هستی هر کس تو را دوست بدارد، مرا دوست داشته است و هر کس از تو بدش بیاید از من بدش آمده است. (پوشیده نیست که مراد از حوض، کوثر است).

۴۷- امام رضا علیه السّلام فرمودند: هر کس مصیبتهای ما را بیاد آورد و بگرید یا دیگران را بگریاند چشمش در روزی که تمام چشمها گریان است گریان نخواهد بود، و هر کس در مجلسی بنشیند و در آنجا امر ما را زنده کند، قلبش در روزی که قلبها میمیرد نخواهد مرد.

و نیز آن حضرت علیه السّلام در مورد این آیه: «إِنْ أَحْسَنْتُمْ أَحْسَنْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ وَ إِنْ أَسَأْتُمْ فَلَها» (اگر نیکی کنید به خود نیکی کرده‌اید و اگر بدی کنید نیز برای خود کرده‌اید- اسراء: ۷) فرمودند: یعنی اگر بدی کنید، پروردگاری هست که آن را می‌بخشد. (پس از ندامت و توبه)

ص: ۵۹۶

و نیز در باره این آیه: «فَاصْفَحِ الصَّفْحَ الْجَمِيلَ» (به نیکی گذشت کن- حجر: ۸۵) فرمود: منظور عفو بدون عتاب است.

و نیز در مورد این آیه: «هُوَ الَّذِی يُرِيكُمُ الْبَرْقَ خَوْفاً وَ طَمَعاً» (او کسی است که برق را به شما نشان میدهد که هم میترسید و هم امیدوارید- رعد: ۱۲) حضرت فرمود: یعنی مسافر میترسد و مقیم امید دارد.

و نیز آن حضرت فرمود: هر کس چیزی نمی‌یابد که کفّاره گناهانش قرار دهد، در عوض، بر محمّد و آل محمّد بسیار صلوات بفرستد زیرا صلوات گناهان را کاملا از بین می‌برد، و فرمود: صلوات بر محمّد و آل محمّد در نزد خداوند معادل تسبیح، تهلیل (لا إِلهَ إِلَّا اللَّهُ)، و تکبیر گفتن است.

۴۸- امام رضا از پدران بزرگوارشان از امیر المؤمنین علیهم السّلام نقل فرمودند که:

روزی پیامبر اکرم صلی اللّه علیه و آله سخنرانی کرده، فرمودند: ای مردم، ماه خدا با برکت

ص: ۵۹۷

و رحمت و مغفرت به شما رو کرده است، ماهی که نزد خدا از تمام ماهها برتر است و روزهایش بهترین روزها و شبهایش بهترین شبها و ساعاتش بهترین ساعات است و آن ماهی است که در آن ماه به مهمانی خدا دعوت شده‌اید و در آن از اهل کرامت خدا گشته‌اید، نفسهایتان در این ماه تسبیح و خوابتان در آن عبادت است و اعمالتان در آن مقبول است و دعایتان مستجاب، پس با نیّتهای صادق و قلبهای پاک از خدا بخواهید که شما را به روزه گرفتن و تلاوت آیات قرآن موفّق نماید، زیرا بدبخت کسی است که در این ماه عظیم از غفران خداوند محروم ماند، با گرسنگی و تشنگی این ماه گرسنگی و تشنگی قیامت را به یاد آورید، به فقراء و مساکین خود صدقه بدهید، بزرگان خود را احترام کنید، به اطفال خود مهربانی کنید، با خویشان خود ارتباط برقرار کنید، زبانهایتان و چشمهایتان را از آنچه نگاه کردنش حلال نیست حفظ کنید، و گوشهایتان را از آنچه شنیدنش جایز نیست ببندید، به یتیمهای مردم مهربانی کنید تا بر یتیمهای شما مهربانی کنند، از گناهانتان به درگاه خداوند توبه کنید

ص: ۵۹۸

و در اوقات نماز دست به دعا بردارید، زیرا آن اوقات بهترین ساعات است، و خداوند در آن مواقع با نظر رحمت به بندگان خود می‌نگرد، هر گاه با او مناجات کنند، جوابشان میدهد، هر گاه او را صدا کنند پاسخشان می‌دهد و هر گاه از او درخواستی کنند، دعایشان را مستجاب می‌گرداند.

ای مردم! جانهایتان در گرو اعمالتان است، با استغفار آنها را آزاد کنید، پشتهایتان از گناهان سنگین شده است، آنها را با سجده‌های طولانی سبک کنید، و بدانید که خداوند متعال به عزّت خویش قسم خورده است که نمازگزاران و سجده‌کنندگان را در قیامت- که همه برای خداوند جهانیان بر میخیزند- عذاب نکند و با آتش نترساند. ای مردم هر کس در این ماه، روزه‌داری مؤمن را افطاری دهد در مقابل این کار نزد خداوند، ثواب آزاد سازی یک برده و نیز بخشش گناهان گذشته‌اش را خواهد داشت، مردم گفتند: یا رسول اللّه! همه ما توان این کار را نداریم، حضرت فرمودند: آتش را از خود دفع کنید و لو با تکّه‌ای از یک خرما، آتش را از خود دفع کنید و لو با یک جرعه آب.

ص: ۵۹۹

ای مردم! هر کس در این ماه، خوش خلق باشد، در روزی که قدمها بر صراط، لرزان است، او از آنجا به امان خواهد گذشت، و هر کس در این ماه بر برده‌هایش آسان بگیرد، خداوند در حسابرسی بر او آسان خواهد گرفت، و هر کس در این ماه شرّ خود را از دیگران دور کند، خداوند در روزی که به ملاقاتش خواهد آمد، غضبش را از او دور میکند، و هر کس در این ماه، یتیمی را اکرام کند، خداوند او را در روزی که بدیدارش خواهد رفت، اکرام خواهد نمود. و هر کس در این ماه صله رحم کند، خداوند او را در روزی که ملاقاتش میکند، به رحمت خود پیوند میدهد، و هر کس در این ماه قطع رحم کند، خداوند رحمتش را- در روزی که او خدا را ملاقات میکند- از او قطع خواهد کرد، و هر کس در این ماه یک نماز مستحبّی بخواند، خداوند دوری از آتش را بر او حتمی میگرداند، و هر کس در این ماه فریضه‌ای انجام دهد ثواب کسی را دارد که در ماههای دیگر هفتاد فریضه انجام داده باشد، و هر کس در این ماه بر من بسیار صلوات فرستد کفّه میزان اعمالش در روزی که

ترازوها سبک است، سنگین خواهد بود، و هر کس در این ماه آیه‌ای از قرآن بخواند اجر کسی که قرآن را در ماههای دیگر ختم کند خواهد داشت.

ص: ۶۰۰

ای مردم درهای بهشت در این ماه باز است، از خداوند بخواهید که آنها را بر شما نبندد. درهای جهنّم بر شما بسته است، از خداوند بخواهید که آنها را بر شما باز نکند، و شیاطین در بند هستند، از خداوند بخواهید که آنان را بر شما مسلّط نکنند.

امیر المؤمنین علیه السّلام فرمودند: من برخاستم و گفتم: یا رسول اللّه! با فضیلت‌ترین کار در این ماه چیست؟ حضرت فرمودند: یا ابا الحسن! افضل اعمال در این ماه، پرهیز از محرّمات الهی است، و سپس گریستند، عرض کردم یا رسول اللّه! چه چیز باعث گریه شما شد؟! حضرت فرمودند: یا علیّ! بخاطر آن عملی که در این ماه نسبت به تو خواهد شد گریه میکنم، گویا تو را میبینم که مشغول نماز هستی و شقی‌ترین افراد بشر (چه در گذشته و چه در آینده)، برادر و هم مسلک کسی که ناقه ثمود را از پا در آورد، برخاسته، و ضربه‌ای بر فرق سرت فرود می‌آورد و محاسنت را [با خون] خضاب میکند، امیر المؤمنین علیه السّلام ادامه دادند: عرض کردم: یا رسول اللّه! در این حال دینم سالم است؟ فرمودند: بله دینت سالم است. سپس فرمودند: یا علیّ! هر کس تو را

ص: ۶۰۱

به قتل رساند مرا به قتل رسانده است، و هر کس از تو بدش بیاید از من بدش آمده است، و هر کس به تو ناسزا گوید، مرا ناسزا گفته است، زیرا تو از من و مانند خودم هستی، روح تو از روح من و گل تو از گل من است، خداوند تبارک و تعالی من و تو را آفرید و من و تو را برگزید و مرا برای نبوّت انتخاب کرد و تو را برای امامت، پس هر کس امامت تو را انکار کند، نبوّت مرا انکار کرده است، ای علیّ! تو وصیّ و پدر نوه‌های منی و دامادم هستی، تو در زمان حیات و بعد از مماتم جانشین من بر امّتم هستی، امر تو، امر من و نهی تو، نهی من است، قسم به کسی که مرا به نبوّت برگزید و مرا اشرف مخلوقات قرار داد، تو حجّت خدا بر مردم و امین او بر اسرارش و جانشین او بر بندگانش هستی.

۴۹- امام حسن عسکریّ از پدران بزرگوار خود از امام سجّاد علیهم السّلام نقل فرمودند که: امیر المؤمنین علیه السّلام فرمودند: چه بسیار شخص غافلی که لباسی برای

ص: ۶۰۲

خود می‌دوزد تا آن را بپوشد ولی آن لباس کفنش خواهد بود و خانه‌ای می‌سازد تا در آن سکنی گزینند ولی آن خانه محلّ دفنش خواهد بود.

۵۰- و نیز از امیر المؤمنین علیه السّلام سؤال شد: آمادگی برای مرگ چیست؟

فرمودند: انجام فرائض، ترک محرّمات و دارا بودن اخلاق خوب، و چنین فردی برایش فرق ندارد که او بسراغ مرگ برود یا مرگ به سراغ او بیاید، قسم به خدا که فرزند ابو طالب برایش فرقی ندارد که او به سراغ مرگ برود یا مرگ به سراغ او بیاید.

۵۱- همچنین امیر المؤمنین علیه السّلام در یکی از خطبه‌های خود فرمودند: ای مردم! دنیا، محل فنا و نیستی است و آخرت محل بقاء و جاودانگی است، از این محلّ عبور برای سرای دائمی و همیشگی خود توشه برگیرید و در مقابل کسی که اسرارتان بر او مخفی نیست، پرده از روی اعمال زشتتان برندارید، قبل از اینکه بدنهایتان از دنیا خارج شود، دلهایتان را از دنیا خارج کنید، در دنیا زندگی می‌کنید ولی برای آخرت خلق شده‌اید، دنیا مثل سمّی است که کسی که از آن آگاهی ندارد آن را بخورد. وقتی شخصی می‌میرد، ملائکه گویند:

ص: ۶۰۳

چه (با خود) آورده است؟ و مردم گویند: چه چیز باقی گذارده است، برای خود فضل و نیکی پیش فرستید تا به نفعتان باشد و چیزی که مایه حسرت است از خود باقی نگذارید، زیرا محروم کسی است که از خیر و برکت مال خود محروم ماند و آن کس که باید به حالش غبطه خورد کسی است که با صدقات و خیرات ترازوی اعمالش را سنگین کرده و جایگاه خود را در بهشت، و نیز مسیرش را بر صراط نیکو گردانده است.

۵۲- امام رضا علیه السّلام فرمودند: هر کس روز عاشورا به دنبال انجام کارها و حوائجش نرود، خداوند حوائج دنیا و آخرت او را بر آورده سازد، و هر کس که روز عاشورا، روز مصیبت و حزن و گریه‌اش باشد، خداوند- عزّ و جلّ- روز قیامت را روز شادی و سرورش قرار خواهد داد و در بهشت چشمانشان به دیدار ما روشن خواهد شد، و هر کس روز عاشورا را روز برکت بنامد و برای منزلش چیزی در آن روز ذخیره نماید، آنچه ذخیره کرده است، برکت نخواهد داشت، و در روز قیامت همراه یزید، عبید اللَّه بن زیاد و عمر بن سعد- لعنهم

ص: ۶۰۴

اللَّه- در پست‌ترین درجه جهنّم محشور خواهد شد.

۵۳- ریّان بن شبیب گوید: در اوّلین روز محرّم بخدمت امام رضا علیه السّلام رسیدم، حضرت فرمودند: آیا روزه هستی؟ عرض کردم: خیر، فرمود: امروز، روزی است که زکریّا علیه السّلام پروردگارش را خواند و گفت: «رَبِّ هَبْ لِی مِنْ لَدُنْکَ ذُرِّیَّةً طَیِّبَةً إِنَّکَ سَمِیعُ الدُّعاءِ» (پروردگارا! فرزندی پاک به من مرحمت فرما، همانا تو دعای بندگان را میشنوی- آل عمران: ۳۸) و خداوند دعای او را مستجاب کرد و به ملائکه دستور داد که به زکریّا- که در محراب در حال نماز بود- بگویند که خدا به تو یحیی را مژده می‌دهد، پس هر کس این روز را روزه بدارد و سپس دعا کند، خداوند همان طور که دعای زکریّا را مستجاب کرد، دعای او را نیز مستجاب می‌کند، سپس فرمود: ای ابن شبیب! محرّم ماهی است که اهل جاهلیّت به احترام آن، ظلم و جنگ را حرام کرده بودند ولی این امّت، احترام آن و احترام پیغمبر خود را حفظ نکردند، در این ماه اولاد او را

ص: ۶۰۵

کشتند و زنانش را اسیر کردند و وسائلش را غارت نمودند، خداوند هرگز این کارشان را نبخشد! ای ابن شبیب! اگر میخواهی گریه کنی، بر حسین بن علیّ ابن ابی طالب علیهما السّلام گریه کن، زیرا او را همچون گوسفند ذبح کردند و از بستگانش، هیجده نفر به همراهش شهید شدند که در روی زمین نظیر نداشتند، آسمانهای هفتگانه و زمین‌ها بخاطر شهادتش گریستند، و چهار هزار فرشته برای یاری او به زمین آمدند، ولی تقدیر الهی نبود، و آنها تا قیام قائم علیه السّلام در نزد قبرش با حال نزار و ژولیده باقی هستند و از یاوران قائم علیه السّلام هستند و شعارشان

«یا لثارات الحسین»

است. ای ابن شبیب! پدرم از پدرش از جدّش علیهم السّلام به من خبر داد که: وقتی جدّم حسین- صلوات اللّه علیه- شهید شد، از آسمان خون و خاک قرمز بارید. ای ابن شبیب! اگر به گونه‌ای بر حسین گریه کنی که اشکهایت بر گونه‌هایت جاری شود، خداوند هر گناهی که مرتکب شده باشی- چه کوچک، چه بزرگ، چه کم و چه زیاد- خواهد بخشید. ای ابن شبیب! اگر دوست داری پاک و بدون گناه به ملاقات خدا بروی، به زیارت

ص: ۶۰۶

حسین برو، ای ابن شبیب! اگر دوست داری با پیامبر اکرم صلی اللّه علیه و آله در غرفه‌های بهشت همراه باشی، قاتلان حسین را لعنت کن، ای ابن شبیب! اگر دوست داری ثوابی مانند ثواب کسانی که همراه حسین بن علیّ علیهما السّلام شهید شدند داشته باشی، هر گاه بیاد او افتادی بگو: «یا لَیْتَنِی کُنْتُ مَعَهُمْ فَأَفُوزَ فَوْزاً عَظِیماً» (ای کاش با آنان می‌بودم و به فوز عظیم میرسیدم). ای ابن شبیب! اگر دوست داری با ما در درجات عالی بهشت همراه باشی، در اندوه ما اندوهگین و در خوشحالی ما، خوشحال باش، و بر تو باد به ولایت ما، زیرا اگر کسی سنگی را دوست داشته باشد، خداوند در روز قیامت او را با آن سنگ محشور خواهد کرد.

۵۴- امام حسن عسکریّ از پدران بزرگوارشان از امیر المؤمنین علیهم السّلام چنین نقل کردند: رسول اکرم صلی اللّه علیه و آله فرمودند: خداوند- عزّ و جلّ- میفرماید: فاتحهٔ- الکتاب را بین خود و بنده‌ام تقسیم کردم، نصف آن از آن خود، و نصف دیگرش

ص: ۶۰۷

برای بنده‌ام است، و آنچه را که بنده‌ام طلب کند بدست خواهد آورد، وقتی بنده میگوید: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ» خداوند جلّ جلاله میفرماید: بنده‌ام با نام من آغاز کرد و واجب است بر من که امورش را به انجام رسانم و احوالش را مبارک گردانم، و وقتی گوید: «الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعالَمِینَ» (حمد و ستایش مخصوص پروردگار جهانیان است) خداوند جلّ جلاله میفرماید: بنده‌ام مرا ستود و دانست که نعمتهایی که نزد اوست، از من است و بلاهایی که از او دفع شده است به قدرت من بوده است،

شما را شاهد می‌گیرم که من نعمتهای اخروی را به نعمتهای دنیوی‌اش اضافه میکنم، و بلاهای آخرت را همان طور که بلاهای دنیا را از او دفع کردم، از او دور خواهم کرد، وقتی بگوید: «الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ»، خداوند جلّ جلاله گوید: بنده‌ام شهادت داد که من رحمان و رحیم هستم، نصیب او را از رحمتم افزون خواهم کرد، و بهره‌اش را از عطا و بخششم زیاد خواهم نمود، وقتی بگوید: «مالِکِ یَوْمِ الدِّینِ» (مالک روز قیامت است)، خداوند جلّ جلاله گوید: شاهد باشید، همان طور که اعتراف کرد که من مالک روز قیامت هستم، روز قیامت حسابش را آسان خواهم گرفت، و از بدی‌هایش در خواهم گذشت.



وقتی میگوید: «إِیَّاکَ نَعْبُدُ» (فقط تو را می‌پرستیم) خداوند- عزّ و جلّ- میفرماید: بنده‌ام راست میگوید، فقط مرا می‌پرستد، شاهد باشید بخاطر این عبادتش به او ثوابی خواهم داد که هر کس در این عبادت با او مخالف بوده به او غبطه بخورد، و وقتی بگوید: «وَ إِیَّاکَ نَسْتَعِینُ» (و فقط از تو کمک می‌خواهیم) خداوند- عزّ و جلّ- میفرماید: بنده‌ام از من کمک میخواهد و به من پناهنده شده است، شاهد باشید که او را بر کارش کمک خواهم کرد و در سختی‌ها به فریادش خواهم رسید و در روز سختی، دستش را خواهم گرفت، و وقتی میگوید: «اهْدِنَا الصِّراطَ الْمُسْتَقِیمَ» (ما را به راه راست هدایت کن) تا آخر سوره، خداوند میگوید: این خواسته‌اش مستجاب است و آنچه بنده‌ام درخواست کند، خواهد داشت. دعاهای بنده‌ام را مستجاب کردم و آنچه را آرزو داشته به او عطا نمودم و او را از آنچه باعث ترس است در امان داشتم.

و فرمود: از امیر المؤمنین علیه السّلام سؤال شد: آیا «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ» از فاتحهٔ الکتاب است؟ حضرت فرمود: بله، رسول اکرم صلی اللَّه علیه و آله آن را قراءت میفرمود و آن را جزء آن سوره بحساب می‌آورد و میفرمود: فاتحهٔ الکتاب، سبع



المثانی است.

۵۵- و نیز امام حسن عسکریّ از پدران بزرگوار خود از امیر مؤمنان علیهم السّلام چنین نقل فرمودند: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ» آیه‌ای از سوره حمد است، سوره حمد هفت آیه است که با «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ» به تمام و کمال میرسد، از رسول اکرم صلی اللَّه علیه و آله شنیدم که میفرمود: خداوند- عزّ و جلّ- به من فرمود: یا محمّد! «وَ لَقَدْ آتَیْناکَ سَبْعاً مِنَ الْمَثانِی وَ الْقُرْآنَ الْعَظِیمَ» (ما به تو، هفت آیه از مثانی و نیز قرآن عظیم را دادیم- حجر: ۸۷) و اوّل با سوره حمد بر من امتنان فرمود و آن را در ازاء قرآن عظیم قرار داد، و فاتحهٔ الکتاب شریف‌ترین چیزی است که در گنجهای عرش وجود دارد، و خداوند- عزّ و جلّ- آن را مختصّ به محمّد صلی اللَّه علیه و آله نمود و وی را بدان شرافت داد، و احدی از پیامبران- جز سلیمان- را با او در این فضیلت شریک نکرد، زیرا به سلیمان آیه «بِسْمِ اللَّهِ



الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ» را عطا فرمود، خداوند از قول بلقیس چنین حکایت می‌کند:

«إِنِّی أُلْقِیَ إِلَیَّ کِتابٌ کَرِیمٌ إِنَّهُ مِنْ سُلَیْمانَ وَ إِنَّهُ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ» (نامه گرانقدری از سلیمان برایم فرستاده شده است، که عبارتست از: بسم اللّه الرّحمن الرّحیم- الخ- نمل: ۲۹، ۳۰).

و هر کس آن را با اعتقاد به موالات محمّد و آل پاکش بخواند و مطیع اوامر آنان بوده، به ظاهر و باطنشان ایمان داشته باشد، خداوند برابر هر حرف آن حسنه‌ای به او می‌دهد که برای او از دنیا و تمام خیرات و اموالش برتر است، و هر کس به قاری‌ای که آن را می‌خواند گوش دهد، همانند اجر قاری را خواهد داشت. پس تا می‌توانید از این خیری که به شما عرضه شده است بیشتر استفاده کنید که غنیمت است، و مبادا وقتش برود و قلوبتان در حسرت بماند.

۵۶- امام رضا از پدران بزرگوارشان از امام حسین علیهم السّلام روایت فرمودند که امیر مؤمنان علیه السّلام مردی از شیعیان خود را بعد از مدّتها دیدند که پیری در او

ص: ۶۱۱

هویدا و به سختی راه میرفت، حضرت به او فرمودند: سنّت زیاد شده است! آن مرد عرض کرد: در طاعت تو یا امیر المؤمنین! حضرت فرمودند: می‌بینم هنوز توانی در تو هست، عرض کرد: آن، متعلّق به شما است.

۵۷- امام رضا از پدران بزرگوار خود از امام حسین علیهم السّلام چنین نقل کردند:

وقتی زمان فوت امام حسن علیه السّلام فرا رسید، آن حضرت گریستند، به ایشان عرض شد: آیا با این موقعیّت و خویشاوندی که با رسول اکرم صلی اللّه علیه و آله داری و با آن فرمایشات آن حضرت در باره شما، و با وجود اینکه بیست بار پیاده به حجّ رفته‌اید و سه بار تمام اموالتان حتّی کفش‌هایتان را با خداوند قسمت کرده‌اید، آیا با همه اینها باز هم گریه می‌کنید؟! حضرت فرمودند: بخاطر دو چیز گریه میکنم، ترس و وحشت حادثه‌ای که به استقبالش خواهیم رفت (مرگ) و دوری دوستان.

ص: ۶۱۲

۵۸- ابراهیم بن ابی محمود از امام رضا و آن حضرت از پدران بزرگوارشان از امام حسین علیهم السّلام روایت فرمودند که: رسول اکرم صلی اللّه علیه و آله فرمودند: ای علیّ! تویی مظلوم بعد از من، وای بر کسی که به تو ظلم و تعدّی کند، و خوشا بحال کسی که از تو پیروی کند و کسی را به تو ترجیح ندهد، ای علیّ! تو کسی هستی که بعد از من دیگران با او می‌جنگند، وای بر کسی که با تو بجنگد و خوشا بحال کسی که همراه تو جنگ کند، ای علیّ! تو کسی هستی که بعد از من با کلام من سخن میگویی و با زبان من تکلّم میکنی، وای بر کسی که سخنان تو را رد کند و خوشا بحال کسی که گفتارت را بپذیرد، ای علیّ! تو بعد از من سرور این امّت هستی! تو امام و خلیفه آنان هستی، هر کس از تو جدا شود، در قیامت از من جدا خواهد بود، و هر کس با تو همراه باشد، در قیامت با من همراه خواهد بود، ای علیّ! تو اوّلین کسی هستی که به من ایمان آورد و مرا

تصدیق کرد، و تو اوّلین کسی هستی که در کارم مرا یاری کرد و به همراهم با دشمنانم جهاد نمود، و تو اوّلین کسی هستی که با من نماز خواند در حالی که

ص: ۶۱۳

مردم در آن روزگار در غفلت جهالت بودند، یا علیّ! تو اوّلین کسی هستی که به همراه من در قیامت سر از خاک بر خواهی داشت و تو اوّلین کسی هستی که به همراه من از صراط عبور خواهی نمود، پروردگارم به عزّت خود قسم خورده است که هیچ کس از صراط نخواهد گذشت جز کسی که با ولایت تو و ولایت امامان از نسل تو، برات نجات از آتش در دست داشته باشد، تو اوّلین کسی هستی که بر حوض من وارد خواهی شد و دوستانت را از آن سیراب کرده، دشمنانت را از آن دور میکنی، تو همراه من خواهی بود، زمانی که در مقام محمود قرار گیرم و برای دوستان ما شفاعت میکنی و شفاعتت در مورد آنان مورد قبول واقع می‌شود، و تو اوّلین کسی هستی که به بهشت وارد میشوی در حالی که پرچم بدست داری که آن، پرچم حمد است و هفتاد تکّه دارد و هر تکّه آن از ماه و خورشید وسیع‌تر است، تو صاحب درخت طوبی در بهشت هستی، ریشه آن در خانه تو و شاخه و برگهایش در خانه شیعیانت و دوستارانت است.

ابراهیم بن ابی محمود (راوی حدیث) گوید: به امام رضا علیه السّلام عرض کردم: یا ابن رسول اللّه! نزد ما از روایات مخالفین شما در فضائل امیر مؤمنان و

ص: ۶۱۴

شما خاندان روایاتی هست که امثال آن را در بین روایات شما نمی‌بینم، آیا به آنان معتقد شویم؟ حضرت فرمودند: پدرم از پدرش و آن حضرت از جدّ خود برایم روایت کردند که حضرت رسول اکرم صلی اللّه علیه و آله فرمودند: هر کس به سخنگویی گوش فرا دهد او را عبادت کرده است. اگر آن سخنگو از جانب خدا سخن میگفت، او خدا را عبادت کرده است، و اگر از جانب ابلیس سخن میگفت، ابلیس را عبادت کرده است، سپس فرمودند: ای ابن ابی محمود! مخالفین ما سه نوع خبر در فضائل ما جعل کرده‌اند:

۱- غلوّ، ۲- کوتاهی در حقّ ما، ۳- تصریح به بدی‌های دشمنان ما، و دشنام به آنان.

و وقتی مردم اخبار غلوّ آن دسته را میشنوند، شیعیان ما را تکفیر می‌کنند و میگویند: شیعه قائل به ربوبیّت ائمّه خود می‌باشد. و وقتی کوتاهی در حقّ ما را می‌شنوند، به آن معتقد میشوند، و وقتی بدی‌های دشمنان ما و دشنام به آنان را میشنوند، ما را دشنام میدهند. و حال آنکه، خداوند میفرماید: «وَ لا تَسُبُّوا الَّذِینَ یَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللّهِ فَیَسُبُّوا اللّهَ عَدْواً بِغَیْرِ عِلْمٍ» (و کسانی را که مشرکین، بعنوان عبادت میخوانند، دشنام ندهید، چه آنکه آنان نیز خدا را به

ص: ۶۱۵

ظلم و از روی نادانی دشنام خواهند داد- انعام: ۱۰۸) ای ابن ابی محمود! وقتی مردم به چپ و راست میروند تو ملازم طریقه ما باش، زیرا هر کس با ما همراه شود ما با او همراه خواهیم بود، و هر کس از ما جدا شد ما نیز از او جدا خواهیم شد، کمترین چیزی که باعث می‌شود انسان از ایمان بیرون رود این است که: در مورد سنگریزه بگوید این هسته است و سپس بدان معتقد شده و از مخالفین خود تبرّی جوید. ای ابن ابی محمود! آنچه را برایت گفتم حفظ کن و نگه‌دار، زیرا خیر دنیا و آخرت را برایت در این گفتار گردآوری کردم.

۵۹- امام رضا از پدر بزرگوار خود علیهما السّلام نقل فرمودند که: منصور دوانیقیّ بدنبال امام صادق علیه السّلام فرستاد تا آن حضرت را شهید کند و شمشیر و یک تکّه پوست مخصوص که در موقع اعدام محکومین بر زمین می‌انداختند را آماده کرد و به ربیع گفت: وقتی من با او صحبت کردم و سپس کف زدم گردنش را بزن، وقتی امام صادق علیه السّلام وارد شدند، از دور به او نگاه کرده، لبهای خود را

ص: ۶۱۶

حرکت می‌دادند و منصور در محلّ خود نشسته بود، و میگفت: خوش آمدید، ما برای پرداخت بدهی شما، بدنبال شما فرستادیم، سپس با نرمی از خانواده آن حضرت احوالپرسی کرده و گفت: خداوند دین شما را اداء فرموده و جائزه شما را معیّن کرد، ای ربیع کار سوم را انجام نده، تا جعفر بنزد خانواده‌اش باز گردد، وقتی بیرون رفت: ربیع گفت: یا ابا عبد اللَّه! آیا آن شمشیر و پوستی که جهت شما آماده شده بود دیدی؟ وقتی لبهای خود را تکان می‌دادید، چه میگفتید؟

حضرت فرمودند: بله! وقتی شرّ را در چهره‌اش دیدم گفتم:

«حسبی الرّب من المربوبین و حسبی الخالق من المخلوقین و حسبی الرّازق من المرزوقین و حسبی اللَّه ربّ العالمین، حسبی من هو حسبی، حسبی من لم یزل حسبی، حسبی اللَّه لا إله إلّا هو، علیه توکّلت و هو ربّ العرش العظیم

» (پروردگار- بجای مردم- برای من کافی است، خالق- از مخلوقین- برای من بس و کافی است، رازق- از روزی‌خوران- برای من کافی است، خداوند، پروردگار جهانیان برای من کافی است، کافی است برای من همان کس که کافی است، کافی است برای من همان کس که همیشه برایم کافی بوده است، اللَّه که معبودی جز او نیست برای من کافی است، بر او توکّل میکنم و اوست صاحب عرش

ص: ۶۱۷

عظیم).

۶۰- امام عسکریّ از پدران بزرگوارشان از امام صادق علیهم السّلام در مورد آیه «اهْدِنَا الصِّراطَ الْمُسْتَقِيمَ» چنین نقل فرمودند: یعنی ما را به راه راست هدایت و راهنمایی کن، یعنی به ملازمت راهی که ما را به محبّت تو و دین تو میرساند، و از پیروی هوای نفس که باعث نابودی یا پیروی آراء شخصی که باعث هلاکت است، ممانعت نماید- ارشاد فرما.

۶۱- حسین بن خالد گوید: از امام رضا علیه السّلام در باره این آیه شریفه سؤال کردم: «إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمانَةَ عَلَی السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ الْجِبالِ فَأَبَیْنَ أَنْ یَحْمِلْنَها» (ما امانت را بر آسمانها و زمین و کوهها عرضه داشتیم و آنها از حمل آن خودداری کردند- احزاب: ۷۲) حضرت فرمودند: امانت، ولایت است، هر کس به ناحقّ مدّعی آن شود، کافر شده است.

ص: ۶۱۸

۶۲- عبد السّلام بن صالح هرویّ گوید: از امام رضا علیه السّلام سؤال کردم:

درختی که آدم و حوّاء از آن خوردند، چه درختی بوده؟ مردم در این مورد سخنان گوناگون میگویند، بعضی، روایت میکنند که گندم بوده است، بعضی روایت میکنند که انگور بوده است و بعضی دیگر روایت میکنند که آن درخت حسد بوده است، حضرت فرمودند: تمام اینها صحیح است، عرض کردم:

معنی این وجوه با این تفاوتهایی که دارند، چیست؟ فرمودند، ای ابا صلت! درخت بهشت بار و میوه‌های مختلفی دارد، آن، درخت گندم بود که انگور نیز داشت و مانند درخت دنیا نیست، و آن زمان که خداوند، آدم علیه السّلام را به سجده در آوردن ملائکه و وارد شدن در بهشت، اکرام نمود، آدم با خود گفت: آیا خداوند- تا بحال- بشری بهتر از من خلق کرده است؟ و خداوند، آنچه را در درون آدم گذشته بود، دانست، او را صدا زد که ای آدم! سرت را بلند کن و به پایه عرش بنگر، آدم سرش را بلند کرد و به پایه عرش نگریست و این نوشته را

ص: ۶۱۹

در آنجا یافت: «

لا إله إلّا اللّه، محمّد رسول اللّه و علیّ بن أبی طالب امیر المؤمنین و زوجته فاطمة سیّدة نساء العالمین و الحسن و الحسین سیّدا شباب اهل الجنّة»

(معبودی جز اللّه نیست، محمّد رسول خداست و علیّ بن ابی طالب امیر مؤمنان است و همسرش فاطمه سرور زنان جهان است، و حسن و حسین دو سرور جوانان اهل بهشت هستند)، آنگاه آدم عرضه داشت: خدایا! اینها چه کسانی هستند؟ خداوند- عزّ و جلّ- فرمود: اینها از فرزندان تو هستند و آنان از تو و از تمام مخلوقاتم بهترند، و اگر آنان نبودند، نه تو و نه آسمان و زمین و بهشت و دوزخ را خلق نمی‌کردم، مبادا با حسد به آنان بنگری! که در این صورت تو را از جوار خودم بیرون خواهم کرد، ولی او با حسد به آنان نگاه کرد و مقام و منزلت آنان را آرزو نمود و در نتیجه شیطان بر او مسلّط شد تا اینکه از درختی که از آن نهی شده بود، تناول نمود، و پس از آن شیطان بر حوّاء نیز مسلّط شد، بخاطر اینکه به فاطمه- سلام اللّه علیها- با چشم حسد نگاه کرده بود و در نتیجه مثل آدم، از درخت خورد، و خداوند- عزّ و جلّ- آن دو را از بهشت خود بیرون کرد و از جوار خویش به زمین فرستاد «۱».

(۱)- قبلا راجع به درخت گندم در پاورقیهای گذشته بتفصیل سخن گفتیم، و باید دانست که شرائط عالم دنیا با شرائط عالم قبل از دنیا یکی نیست، و این دنیا دار تکلیف اختیاری است و شیطان در این دنیا بر اولیاء خدا مسلّط نیست (استاد غفّاری).

ص: ۶۲۰

۶۳- عبید بن هلال گوید: از امام رضا علیه السّلام چنین شنیدم: دوست دارم فرد مؤمن، محدّث باشد، عرض کردم: محدّث چیست؟ فرمود: مفهّم باشد.

(ظاهرا یعنی فهمیده و زیرک که با الهام عقل از کلام مختصر، تمام مقصود متکلّم را دریابد.) ۶۴- عبد السّلام بن صالح هرویّ گوید: از امام رضا علیه السّلام شنیدم که چنین میفرمود: خداوند رحمت کند کسی را که امر ما را زنده بدارد، عرض کردم:

چگونه امر شما را زنده بدارد؟ حضرت فرمودند: علوم ما را فرا گیرد و به مردم بیاموزد، زیرا اگر مردم بر آن گفتار نیک اطّلاع می‌یافتند، از ما پیروی میکردند.

راوی گوید: عرض کردم: از امام صادق علیه السّلام برای ما روایتی نقل شده است که آن حضرت فرمودند: هر کس مطلبی را بیاموزد تا با افراد نادان بحث و جدل کند یا با علماء به مباهات و فخر فروشی بپردازد و یک جماعتی از مردم را

ص: ۶۲۱

بسوی خود متوجّه کند، چنین شخصی اهل جهنّم است، امام رضا علیه السّلام فرمودند: جدّم درست فرمودند، آیا میدانی سفهاء و نادانان چه کسانی هستند؟ عرض کردم: خیر، یا ابن رسول اللَّه، حضرت فرمودند: آنان داستان پردازان اهل سنّت‌اند. آیا میدانی علما چه کسانی هستند؟ عرض کردم: خیر، یا ابن رسول اللَّه! حضرت فرمودند، آنان علماء آل محمّد علیهم السّلام هستند که خداوند اطاعت و دوستیشان را واجب کرده است، سپس فرمودند: آیا میدانی منظور آن حضرت از اینکه فرموده‌اند «تا مردم را بسوی خود متوجّه کند» چه بوده است؟ عرض کردم خیر، فرمود: بخدا قسم منظور آن حضرت، ادّعای نابجا و ناروای امامت است، و هر کس چنین کند، اهل جهنّم خواهد بود.

۶۵- حسین بن خالد گوید: از امام رضا علیه السّلام سؤال کردم: فردی وصیّت کرده که بخشی از مالش را به فلان مصرف برسانند، چه مقدار از مالش را باید در آن مصرف خرج کنند؟ حضرت فرمودند: یک هفتم از ثلث (۲۱/ ۱) مالش را.

ص: ۶۲۲

۶۶- شخصی به نام ابن ابی سعید مکاری بر حضرت رضا علیه السّلام وارد شد و با جسارت گفت: آیا کارت به جایی رسیده که آنچه را که پدرت ادّعا میکرد، ادّعا میکنی؟ حضرت فرمودند: تو را چه به این کارها!؟ خداوند نورت را خاموش کند و فقیرت گرداند، آیا نمیدانی که خداوند- عزّ و جلّ- به عمران وحی فرمود که به تو پسری خواهم داد ولی اوّل مریم را به او

داد و سپس عیسی را به مریم داد؟ پس عیسی و مریم از یک دیگرند و آن دو یک چیز هستند، و من از پدرم هستم و پدرم از من، و من و پدرم نیز یک چیز هستیم.

ابن ابی سعید گفت: پس، از تو سؤالی میکنم، حضرت فرمودند: گمان ندارم که از من بپذیری و تو از دوستان و موالیان من نیستی، ولی بپرس، گفت:

اگر کسی در هنگام مرگش وصیّت کند که تمام برده‌های قدیمی من آزاد هستند کدام برده‌هایش را باید آزاد کرد؟ حضرت فرمودند: خداوند تبارک و تعالی



در کتابش میفرماید: «حَتَّی عادَ کَالْعُرْجُونِ الْقَدِیمِ» (تا اینکه به شکل یک خوشه قدیمی خرما درآمد- یس: ۳۹) [و به این ترتیب، معنی و حدّ و حدود کلمه قدیم را روشن فرموده است] پس هر برده‌ای که شش ماه بر او گذشته باشد قدیمی است و باید آزاد گردد، راوی گوید: آن مرد خارج شد و فقیر گردیده و تا زمان مرگ در فقر بود، و حتّی قوت یک شب را نداشت- خدایش لعنت کناد-! ۶۷- امام رضا علیه السّلام فرمودند: پرهیز از یک چیز، ترک کردن آن نیست، بلکه کم انجام دادن آن است.

۶۸- جعفر بن ابراهیم گوید: توسّط پدرم نامه‌ای به امام رضا علیه السّلام بدین مضمون نوشتم: فدایت شوم، شیعیان در مورد صاع با یک دیگر اختلاف نظر دارند، بعضی میگویند: زکات فطره به صاع مدینه است و بعضی میگویند: به



صاع عراق. حضرت در پاسخ مرقوم فرمودند: صاع شش رطل مدینه و نه رطل عراق است. راوی گوید: در مورد وزن نیز فرمودند: هزار و یک صد و هفتاد درهم.

۶۹- عبد اللَّه بن طاوس گوید: به امام رضا علیه السّلام عرض کردم:

برادرزاده‌ای دارم که دخترم را به او داده‌ام، شراب می‌نوشد و دائما از طلاق سخن میگوید، (و یا چند بار صیغه طلاق را جاری کرده است). حضرت فرمودند:

اگر از شیعیان است، مانعی ندارد (طلاقش صحیح نیست) ولی اگر از اهل سنّت است، دخترت را از او جدا کن، عرض کردم: فدایت شوم مگر از امام صادق علیه السّلام روایت نشده است که: با زنانی که سه بار در یک مجلس طلاق داده شده‌اند ازدواج نکنید، زیرا [سه طلاق در یک مجلس صحیح نیست] و آنان هنوز شوهر دارند. امام رضا علیه السّلام فرمودند: این حدیث در مورد زنانی است که شوهرشان شیعه باشد، نه زنانی که شوهرشان سنّی است، زیرا هر کس دینی را بپذیرد، احکام آن دین شامل حالش می‌شود.

ص: ۶۲۵

۷۰- حسین بن خالد گوید: به امام رضا علیه السّلام عرض کردم: فدایت شوم، حدیثی است که عبد اللَّه بن بکیر از عبید بن زرارة، روایت کرده است، حضرت فرمودند: آن حدیث چیست؟ عرض کردم: عبید بن زرارة گفته است: در سالی که ابراهیم بن عبد اللَّه بن حسن قیام کرد، حضرت صادق علیه السّلام را دیدم و به ایشان عرض کردم: این شخص سخنرانی کرده و مردم به وی رو آورده‌اند، چه دستوری میفرمایید؟ حضرت فرمودند: تقوی داشته باشید و مادامی که آسمان و زمین برقرار است، آرام باشید، و عبد اللَّه بن بکیر میگوید: اگر عبید بن زرارة راست گفته باشد نه قیامی در کار است و نه قائمی! راوی گوید: حضرت فرمودند: حدیث همان است که عبید روایت کرده ولی معنایش آن نیست که ابن بکیر فهمیده، بلکه مراد حضرت صادق علیه السّلام این بوده است که مادامی که آسمان از صدا کردن نام صاحب الزّمان، و زمین از فرو بردن لشکر [سفیانی]

ص: ۶۲۶

آرام است، آرام باشید.

(توضیح: معنایی که ابن بکیر فهمیده بود، این بود که آسمان و زمین تا قیامت برقرار است، پس تا قبل از قیامت، قیام قائم اتّفاق نخواهد افتاد) ۷۱- بزنطیّ گوید: از امام رضا علیه السّلام در مورد قبر حضرت فاطمه علیها السّلام سؤال کردم، حضرت فرمودند: حضرت زهرا در خانه خود دفن شده‌اند، و زمانی که بنی امیّه مسجد را بزرگ کردند، قبر آن حضرت در مسجد قرار گرفت.

۷۲- حسن بن جهم گوید: امام رضا علیه السّلام فرمودند: امیر المؤمنین علیه السّلام میفرمودند: تکریم و احترام را جز الاغ رد نمیکند، عرض کردم: یعنی چه؟

فرمودند: جا باز کردن و جا دادن در موقع نشستن و بوی خوش تعارف کردن.

(توضیح: یعنی اگر برای کسی در مجلسی جا باز کردند و یا طیب و بوی خوش به او تعارف کردند، نباید رد کند)

ص: ۶۲۷

۷۳- علیّ بن جهم گوید: شنیدم که حضرت رضا علیه السّلام میفرمود: تکریم و احترام را جز الاغ رد نمیکند، عرض کردم: منظور چه نوع احترامی است؟

فرمودند: بوی خوش و هر نوع احترام و تکریمی که کسی نسبت به دیگری انجام دهد.

۷۴- ابو زید مالکیّ گوید: از امام رضا علیه السّلام شنیدم که میفرمود: تکریم و احترام را جز الاغ رد نمیکند، و منظور آن حضرت، طیب: (بوی خوش) و پشتی و مخدّه (برای نشستن) بوده.

۷۵- امام رضا علیه السّلام به مردی فرمودند: «سکینه» در نزد شما چیست؟

مردم حاضر نتوانستند جوابی بدهند، لذا عرضه داشتند: فدایت گردیم، خود بفرمایید آن چیست؟ حضرت فرمودند: بادی است ملایم و مساعد که از بهشت خارج می‌شود، صورت انسانی دارد که با انبیاء علیهم السّلام میباشد، و آن،

ص: ۶۲۸

همان است که بر ابراهیم علیه السّلام در هنگام ساخت کعبه نازل گردید. و محلّ و جدول اساس خانه را تعیین نمود و ابراهیم بنا را بر آن اساس قرار داد.

۷۶- امام رضا از امام کاظم علیه السّلام چنین روایت فرمودند: از امام صادق علیه السّلام در باره زاهد سؤال شد، حضرت فرمودند: کسی که حلال دنیا را از ترس حساب و کتاب، و حرام دنیا را از ترس عقاب ترک میکند.

۷۷- امام رضا علیه السّلام در باره این آیه: «ثُمَّ لْيَقْضُوا تَفَثَهُمْ وَ لْيُوفُوا نُذُورَهُمْ» (سپس «تفث» خود را انجام دهند و نذرهای خود را اداء نمایند- حج: ۲۹) فرمودند: تفث عبارتست از گرفتن ناخن، زدودن چرک و برون شدن از احرام.

۷۸- ابن فضّال از امام رضا علیه السّلام چنین نقل کرد: پدرم از پدران خود از علیّ

ص: ۶۲۹

علیه السّلام نقل فرمودند که گفت: پیغمبر صلی اللّه علیه و آله فرمودند: مرض امّت‌های گذشته در بین شما رسوخ کرده است: کینه‌توزی و حسد.

۷۹- امام رضا از پدرشان امام کاظم از امام صادق علیهم السّلام نقل فرمودند:

خداوند به داود علیه السّلام وحی نمود که: چه بسا یک بنده از بندگانم کار نیکی انجام دهد و بخاطر آن کار وی را به بهشت برم. حضرت داود علیه السّلام گفت: خدایا، آن کار نیک چیست؟ فرمود: برطرف کردن غم مؤمن و لو با یک خرما. حضرت فرمودند: داود علیه السّلام عرضه داشت: هر کس تو را بشناسد، حقّ است که نباید از تو ناامید شود.

۸۰- حسن ابن بنت الیاس گوید: از امام رضا علیه السّلام چنین شنیدم: رسول اکرم صلی اللّه علیه و آله فرمودند: خداوند لعنت کند هر کس را که حدثی از او سر زند یا «محدثی» را پناه دهد. راوی گوید: پرسیدم: منظور از حدث چیست؟

ص: ۶۳۰

حضرت رضا علیه السّلام فرمودند: قتل.

۸۱- امام رضا از پدران بزرگوار خود از امام حسین علیهم السّلام روایت کرده‌اند که آن حضرت فرمودند: رسول اکرم صلی اللّٰه علیه و آله فرمودند: ابو بکر به منزله گوش من، عمر به منزله چشم من، و عثمان به منزله قلب من است، فردای آن روز، مجدّدا خدمت آن حضرت رسیدم و امیر المؤمنین علیه السّلام و ابو بکر، عمر و عثمان نیز آنجا بودند. عرض کردم: پدر جان! دیروز در مورد این اصحابتان، مطلبی فرمودید، مقصودتان چه بود؟ فرمودند: بله، سپس به آنان اشاره کرده، چنین گفتند: آنان گوش و چشم و قلب هستند، و از این وصیّ- و به علیّ بن- ابی طالب اشاره کردند- سؤال خواهند شد، سپس افزودند: خداوند- عزّ و جلّ- میفرماید: «إِنَّ السَّمْعَ وَ الْبَصَرَ وَ الْفُؤادَ کُلُّ أُولئِکَ کانَ عَنْهُ مَسْؤُلًا» (گوش و چشم و دل از او سؤال خواهد شد- اسراء- ۳۶) سپس فرمودند: قسم



به عزّت پروردگارم، تمام امّتم را در قیامت نگه میدارند و از ولایت او سؤال خواهند نمود و این مطلب همان است که در این آیه آمده است «وَ قِفُوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْؤُلُونَ» (آنان را نگه دارید! که از ایشان سؤال خواهد شد- صافّات: ۲۴).

مترجم گوید: این حدیث از دو جهت قابل دقّت و بررسی است: سند و متن.

سند حدیث: سهل بن زیاد در سند ذکر شده است که او را به غلوّ و کذب نسبت داده‌اند، و فضل بن شاذان او را احمق دانسته است، هر چند مطلب حدیث، چندان هم از حقّ دور نیست، اگر چه از نظر ادبی قابل خدشه است (که به آن اشاره خواهد شد).

متن حدیث: اساسا غالب احادیثی که صحابه را به ترتیب خلافتشان ذکر میکند احتمال جعلی بودن در آنها زیاد است، هر چند خود مطلب، حقّ باشد. نکته دیگر در متن حدیث، استشهاد به آیه شریفه سوره اسراء است، طبق استشهادی که صورت گرفته است، «سمع» و «بصر» و «فؤاد»، مسئول هستند یعنی مورد بازخواست قرار میگیرند و ضمیر «عنه» به شخص دیگری برمیگردد که در روایت، امیر مؤمنان علیه السّلام میباشد، ولی ظاهر آیه- با قطع نظر از چنین توجیهی- اشاره به مطلب دیگری دارد. میفرماید: هر یک از «سمع»، «بصر» و «فؤاد»، «مسئول عنه» هستند، یعنی صاحب این سه، در باره آنها سؤال خواهد شد، پس همان طور که گفته شد اینها مسئول عنه هستند، و «مسئول» کس دیگری است، نه اینکه اینها «مسئول» باشند و «مسئول عنه» کس دیگر. بنظر میرسد، مراد آیه شریفه با توجّه به قبل آن، چنین باشد: از آنچه که بدان علم نداری پیروی نکن، و کورکورانه دنبال چیزی نرو، زیرا این گوش و چشم و قلب را که خدا به تو داده، در باره آنها تو را بازخواست خواهد

کرد، که مگر به تو چشم و گوش و قلب ندادم، چرا از آنها استفاده نکردی، و کورکورانه به دنبال دیگران براه افتادی؟! و اللّه العالم.

۸۲- امام رضا از پدرشان از امام صادق علیهم السّلام چنین نقل کردند: خداوند- تبارک و تعالی- از گوشت و شخص چاق بدش می‌آید، یکی از اطرافیان حضرت پرسید: یا ابن رسول اللّه! ما گوشت دوست داریم و خانه‌هایمان از گوشت خالی نیست، پس چطور می‌شود؟ حضرت فرمودند: این طور که فکر کرده‌ای نیست، منظور از گوشت، خانه‌ای است که در آن خانه گوشت مردم با غیبت کردن خورده می‌شود. و منظور از چاق کسی است که متکبّر بوده و در راه رفتن مغرورانه حرکت میکند.

۸۳- عبد السّلام بن صالح هرویّ گوید: به امام رضا علیه السّلام عرض کردم:

یا ابن رسول اللّه! در مورد کسی که در ماه رمضان نزدیکی کند، یا روزه‌اش را باطل کند، از پدران بزرگوارتان نقل شده است که باید سه کفّاره بدهد، و در

ص: ۶۳۳

روایت دیگر نقل شده که باید یک کفّاره دهد، بکدامیک از این دو خبر عمل کنیم؟ حضرت فرمودند: به هر دو، اگر در ماه رمضان به حرام نزدیکی کند یا با چیز حرام روزه‌اش را باطل کند باید سه کفّاره بدهد یک برده آزاد کند، دو ماه پیاپی روزه بگیرد و شصت مسکین را اطعام کند و قضای آن روز را نیز روزه بگیرد، امّا اگر با حلال مقاربت کند، یا با چیز حلالی روزه‌اش را باطل کند باید یک کفّاره بدهد و قضای آن روز را نیز روزه بگیرد، و اگر از روی فراموشی چنین کند، قضا و کفّاره‌ای بر او نیست.

۸۴- احمد بن اشیم گوید: به امام رضا علیه السّلام عرض کردم: فدایت شوم! چرا عربها اولاد خود را کلب (سگ)، نمر (پلنگ)، و فهد (یوزپلنگ) و امثال آن می‌نامیدند؟ فرمود: چون عربها اهل جنگ بودند و با این اسامی، میخواستند، دشمن را بترسانند و برده‌های خود را نیز بنامهای فرج (گشایش و راحتی)، مبارک، میمون (با یمن و برکت) می‌نامیدند و به فال نیک میگرفتند.

ص: ۶۳۴

۸۵- عبد السّلام بن صالح هرویّ گوید: از امام رضا علیه السّلام شنیدم که میفرمودند: افعال مردم، مخلوق است، عرض کردم: یعنی چه؟ فرمودند:

یعنی مقدّر شده است.

۸۶- یاسر خادم گوید: امام عسکریّ از پدرشان علیه السّلام نقل کردند: امام رضا علیه السّلام لباس را از سمت راست خود می‌پوشیدند و هر گاه می‌خواستند لباس جدیدی بپوشند، یک کاسه آب طلب می‌کردند و ده بار «إِنّٰا أَنْزَلْنٰاهُ»، ده بار «قُلْ هُوَ

اللَّهُ» و ده بار «قُلْ يا أَيُّهَا الْكافِرُونَ» بر آن می‌خواندند، و سپس آب را بر آن لباس می‌پاشیدند و می‌فرمودند: هر کس قبل از اینکه لباسش را بپوشد چنین کند، مادامی که یک نخ از آن لباس باقی باشد، زندگی با وسعت و راحتی خواهد داشت.

شیخ صدوق گوید: یاسر خادم از اصحاب امام رضا علیه السّلام بوده است و

ص: ۶۳۵

روایت کردنش از امام عسکریّ علیه السّلام غریب بنظر میرسد.

## باب ۲۹ آنچه از حضرت رضا- علیه السّلام- در مورد نعت و وصف حضرت رسول- صلّی اللَّه علیه و آله- نقل شده است

۱- امام رضا از پدران بزرگوار خود، از امام مجتبی علیهم السّلام نقل کردند که آن حضرت چنین فرمود: از دائی‌ام هند بن ابی هاله که پیامبر اکرم صلی اللَّه علیه و آله را خوب وصف می‌نمود در باره اوصاف و شمائل آن حضرت سؤال کردم، او چنین گفت: حضرت رسول صلی اللَّه علیه و آله بسیار با هیبت بودند، چهره ایشان همچون ماه شب چهاردهم می‌درخشید، با قدّی بلندتر از افراد متوسّط القامه و کوتاهتر از افراد لاغر و بلند قامت، و دارای سری بزرگ بود، موهای آن حضرت نه خیلی مجعّد بود و نه کاملا صاف و نرم، اگر قسمت بافته موهای ایشان، باز میشد،

ص: ۶۳۶

حضرت فرق باز میکردند «۱» و إلّا آن را به حال خود گذاشته و در هر حال در مواقعی که موی خود را بلند میکردند بلندی مو از لاله گوش تجاوز نمیکرد، رنگشان درخشان بود، پیشانی پهن و ابروانی کشیده و کمانی داشتند، و ابروان آن حضرت در عین کشیده بودن، کامل و پر مو بود ولی پیوسته نبود، و هر گاه عصبانی می‌شدند، رگ میان ابروهایشان متورّم میشد، بینی آن حضرت باریک و در وسط کمی برجسته بود، نورانیّتی داشتند که همیشه آن حضرت را در بر داشت، بقسمی که کسی که در او تأمّل نداشت متکبّرش فکر میکرد.

محاسن آن حضرت کوتاه و پر پشت بود، و گونه‌هایشان هموار و کم گوشت، دهانشان بزرگ «۲» و دندانهایشان سفید و برّاق بود، رشته مویی نازک از گردن یا سینه تا ناف داشتند، گردن او گوئی تنگی نقره فام بود.

خلقتی همگون داشتند، بدنشان فربه بود و در عین حال سینه و شکم در یک سطح قرار داشت، شانه‌هایی پهن و عضلانی و بدنی سفید و نورانی داشتند.

از زیر گردن آن حضرت تا ناف، رشته مویی نازک مثل یک خط قرار داشت، پایین سینه و شکم مبارک ایشان و سایر قسمتها عاری از مو بود، و در

(۱)- ابن اثیر در «النّهایة» در مادّه «عقص» گوید: در این جمله لفظ «عقیقته» مشهورتر از «عقیصته» میباشد زیرا آن حضرت موهای خود را نمی‌بافتند (و یا در پشت سر به صورت بافته شده عمل نمی‌کردند) مترجم گوید: به معنی موی جمع شده بر روی سر میباشد.

(۲)- بزرگی دهان در بین عربها حسن بوده است (معانی الاخبار ص: ۸۵).

ص: ۶۳۷

مقابل، ساعد، شانه‌ها، و بالای سینه‌شان پر مو بوده، ساق دستشان کشیده، کف دستشان درشت و دستها و پاهای مبارکشان زبر «۱» بود، دست و پاهایشان متناسب و استخوانهایشان صاف و بدون کجی بود.

کف پاهایشان کاملا گود بود، قسمت قوزک پا به پایین (که معمولا داخل کفش قرار میگیرد) خیلی پر گوشت نبود، و آب از روی پایش ردّ میشد و نمی‌ایستاد.

وقتی بحرکت درمی‌آمدند با قدرت قدم بر میداشتند، در حال حرکت کمی متمایل حرکت می‌کردند، با وقار و سریع راه می‌رفتند، گویا در سرازیری به سمت پایین در حرکتند، هنگامی که به چپ و راست رو میکردند با تمام بدن به آن سو رو میکردند، چشمانشان به زیر افتاده بود و نگاهشان به زمین طولانی‌تر از نگاهشان به آسمان بود، معمولا خیره خیره نگاه نمیکردند، به هر کس میرسیدند، سلام میکردند.

امام حسن علیه السّلام ادامه دادند: به او گفتم: گفتار آن حضرت را برایم وصف کن. گفت: آن حضرت پیوسته محزون و همیشه در فکر بودند، آسایش و راحتی نداشتند، در جایی که نیاز نبود سخن نمی‌گفتند.

(۱)- درشتی دست و زبری دست و پا در میان اعراب از محاسن مردان بشمار میرفته است (معانی الأخبار ص ۸۷).

ص: ۶۳۸

گفتارشان سنجیده و کامل بود، نه زیادی سخن میگفتند و نه کم، کلامشان متین بود، زشت و سبک صحبت نمیکردند، نعمت و محبّت دیگران هر چند کم، در نظرشان بزرگ بود و چیزی از آن را مذمّت نمیکردند، از طعم غذا، نه تعریف میکردند و نه اظهار ناراحتی میکردند، دنیا آن حضرت را عصبانی نمیکرد، و وقتی پای حقّ در میان بود کسی ایشان را نمی‌شناخت و چیزی در مقابل غضبشان تاب مقاومت نداشت تا اینکه حقّ را پیروز گردانند، برای اشاره کردن با تمام دست اشاره میکردند و در هنگام تعجّب دست خود را برمیگرداندند، و در هنگام صحبت دست راست را بدست چپ نزدیک کرده و با شست راست خود به کف دست چپ میزدند، و در هنگام غضب چهره خود را با ناراحتی برمیگرداندند، و در هنگام خوشحالی،

چشم به زیر می‌انداختند، بیشتر خنده‌شان تبسّم بود، بسیار زیبا لبخند میزدند و در هنگام خنده دندانهای سفیدشان هویدا میشد.

امام حسن علیه السّلام فرمودند: این حدیث را مدّتی از حسین علیه السّلام پنهان داشتم، سپس به او گفتم و دیدم قبل از من از او سؤال کرده است و نیز متوجّه شدم آن بزرگوار از پدر خویش در باره ورود و خروج و نشستن و شکل آن حضرت سؤال

ص: ۶۳۹

کرده و چیزی باقی نگذارده بود.

امام حسین علیه السّلام فرمودند: از پدرم علیه السّلام در باره وضع ورود حضرت رسول صلی اللّه علیه و آله سؤال کردم، پدرم فرمودند: وضع ورود آن حضرت برای خودشان مجاز بود، وقتی به منزل میرفتند وقت خود را سه قسمت میکردند، یک قسمت برای خداوند- تبارک و تعالی- و یک قسمت برای خانواده و یک قسمت نیز برای خود، سپس قسمت خود را بین خود و مردم تقسیم میکردند، و اوّل خواصّ وارد می‌شدند و پس از آن سایر مردم «۱» و چیزی از آن را نسبت به ایشان دریغ نمی‌فرمود، و در مورد قسمت امّت، روش آن بزرگوار این گونه بود که اهل فضل را با اجازه دادن به آنها به اندازه فضلشان در دین، بر دیگران ترجیح می‌دادند.

بعضی از آنان، یک حاجت داشتند، بعضی دو حاجت و بعضی بیشتر، پس به آنها می‌پرداختند و آنان را نیز- به آنچه که باعث اصلاحشان و اصلاح امّت بود، از جمله با جویا شدن از احوالشان و نیز گفتن مطالب لازم- مشغول میکردند. و میفرمودند: افراد حاضر به افراد غائب ابلاغ کنند و هر کس به من

---

(۱)- و یا: بنای آن حضرت بر این بود که خواص، علوم و آداب خود را به عوام و سایر مردم منتقل کنند (معانی الاخبار ۸۹- ۸۸).

ص: ۶۴۰

دسترسی ندارد، حاجتش را به من برسانید، زیرا هر کس نیاز نیازمندی را که خود قادر نیست نیاز خود را به حاکم برساند، در نزد حاکم مطرح نماید، خداوند او را در قیامت ثابت قدم خواهد فرمود.

در نزد آن حضرت فقط همین مطالب مطرح میشد و از هیچ کس چیزی جز اینها قبول نمیفرمود، همچون پیشاهنگان جستجوگر وارد میشدند و با دست پر و دین‌شناس و قادر به هدایت دیگران خارج می‌شدند.

حضرت فرمودند: در باره خروج رسول اکرم صلی اللّه علیه و آله و اینکه پس از خارج شدن چه میکردند از پدرم سؤال کردم، پدرم فرمودند: رسول اکرم (ص) زبان خود را، جز در مواردی که به ایشان مربوط میشد، حفظ میکردند، در میان مردم تحبیب قلوب میکردند و آنان را از خود نمی‌راندند، کریم و بزرگ هر قومی را رئیس آنان قرار میدادند، از مردم بر حذر بودند بدون اینکه خوشرویی خود را از آنان دریغ کنند، از اصحاب خود سراغ میگرفتند و تفقّد می‌فرمودند و از مردم در مورد مسائلی که بین خود مردم بود سؤال میکردند، بدون افراط و تفریط، نیکی را تحسین و تأیید، و بدی را تقبیح و بی‌ارزش میکردند. میانه‌رو و یکسان بودند، هیچ گاه غفلت نمیکردند مبادا که مردم غفلت کنند یا خسته

ص: ۶۴۱

شوند، در حقّ کوتاهی نمیکردند، و از حقّ تجاوز نمیکردند، و اطرافیان حضرتش از بهترین مسلمانان خیّر بودند، و برتر و بالاتر از همه نزد آن حضرت آن بود که خیرش بهمه میرسید، و هر کس نسبت به دیگران بهتر همدردی و کمک میکرد نزد آن حضرت مقام و منزلتی بزرگتر داشت.

امام حسین علیه السّلام فرمودند: در مورد نشستن حضرت سؤال کردم؟ فرمود:

در نشستن و برخاستن بذکر مشغول بودند، در اماکن عمومی اقامت نمیکردند و از این کار نهی میفرمودند، هر وقت به مجلسی وارد می‌شدند، در آخر مجلس می‌نشستند و همواره به این کار دستور می‌دادند، با همنشینان خود یکسان برخورد میفرمود تا کسی گمان نبرد که دیگری نزد آن حضرت گرامی‌تر است، هر کس با آن حضرت همنشین می‌شد حضرت در مقابل او آن قدر صبر میکردند که اوّل خود او بلند شود و مجلس را ترک کند، هر کس از آن حضرت حاجتی میخواست یا با دست پر برمیگشت یا در جواب، گفتاری نرم و ملایم دریافت میکرد، خلق و خوی ایشان شامل حال همه بود، برای مردم همچون پدری مهربان بودند، در مورد حقّ، همه در مقابل ایشان یکسان بودند، مجلس ایشان، مجلس حلم، حیاء، صداقت و امانت بود، صدا در آنجا بلند

ص: ۶۴۲

نمیشد و از کسی هتک حرمت نمی‌گردید و لغزش کسی بازگو نمیشد، همه از روی تقوی با هم برابر و به هم پیوسته و متواضع بودند، افراد بزرگتر را احترام می‌کردند و به اطفال مهربانی می‌نمودند و افراد حاجتمند را بر خود ترجیح داده و افراد غریب را پناه می‌دادند.

پرسیدم: رفتارشان با همنشینان خود چگونه بود؟ فرمودند: دائما خوشرو و ملایم بوده و خوش برخورد بودند.

سخت‌گیر و خشن، داد و فریاد کن و بد زبان نبودند، نه عیبجوئی می‌کردند و نه حمد و ثنای کسی را می‌گفتند، در مقابل آنچه که دوست نمی‌داشتند، خود را به غفلت میزدند و به روی خود نمی‌آوردند، کسی از ایشان ناامید نمیشد و آرزومندانشان محروم نمی‌شدند. سه کار را کنار گذاشته بودند:

بحث و جدل، زیاده روی و آنچه که به ایشان مربوط نمی‌شد.

و سه کار را در مورد مردم انجام نمی‌دادند: کسی را مذمّت و تقبیح نمیکردند، لغزشها و مسائل پنهانی افراد را دنبال نمی‌کردند و در موردی تکلّم می‌فرمودند که امید ثواب داشتند، وقتی صحبت میکردند همه ساکت بودند و کسی کوچکترین حرکتی نمیکرد و هر گاه سکوت میفرمود، دیگران صحبت

ص: ۶۴۳

میکردند. در حضور ایشان، مجال سخن گفتن را از یک دیگر نمیگرفتند، اگر کسی در خدمت آن حضرت صحبت میکرد، بقیه سکوت میکردند تا سخن او تمام شود بعد بکلام اوّلشان بر میگشتند به هر چه دیگران را میخندانید حضرت میخندید، و از هر چیز که دیگران تعجّب میکردند تعجّب میفرمود، در مقابل افراد غریب که در گفتار و درخواست، رفتار درستی نداشتند صبر میکرد، و حتّی اصحاب آن حضرت بدنبال چنین افرادی می‌گشتند و حضرت میفرمودند:

وقتی حاجتمندی را دیدید که در پی برآوردن نیاز خویش است او را کمک کنید و حمد و ثنای افراد ضعیف الایمان و منافق را نمی‌پذیرفتند، و کلام کسیرا قطع نمیکردند مگر زمانی که خود قطع کند یا وقت بگذرد که در این صورت کلامش را یا با نهی کردن و یا برخاستن از مجلس قطع میکردند.

و نیز فرمود: در باره سکوت رسول خدا صلی اللّه علیه و آله سؤال کردم، پدرم فرمودند:

سکوت آن حضرت در چهار مورد بود: حلم و بردباری، حذر و احتیاط، سنجش و اندازه‌گیری، و تفکّر. و امّا سنجش و اندازه‌گیری در یکسان نگاه کردن به مردم و یکسان گوش دادن به سخنهای آنان، و تفکّر آن حضرت در امور

ص: ۶۴۴

باقی و امور فانی بود، حلم و بردباری را در عین شکیبائی و صبر دارا بودند چیزی آن حضرت را عصبانی نمیکرد و از کوره به در نمیبرد. و در چهار مورد با دقّت و احتیاط رفتار میکردند: انجام کارهای نیک، تا دیگران بآن حضرت تأسّی کنند، ترک کارهای قبیح، تا دیگران نیز ترک کنند، کوشش و دقّت نظر در اصلاح امّت خویش و اقدام بکاری که برای همه دارای خیر دنیا و آخرت بود، درود خدا بر او و خاندان پاکش باد.

و این حدیث برای من از مشایخ به اسانید مختلف روایت شده است و آن را در کتاب «نبوّت» ذکر نموده‌ام و در اینجا از بین طرق مختلف، آن طریق را انتخاب کردم که از امام رضا علیه السّلام نقل شده است، زیرا این کتاب در باره اخبار گوهربار آن حضرت میباشد و تفسیر این حدیث را در کتاب «معانی الأخبار» آورده‌ایم.

کلام مترجم: تا این قسمت از کتاب را ترجمه کردم ولی بدلیل پیش آمدن خدمت وظیفه کار بعقب افتاد و جناب استاد غفّاری- زید عزّه- خود بعنوان کمک با من ترجمه از اینجا به بعد کتاب را بعهده گرفتند. در خاتمه از خوانندگان محترم تقاضا دارم که اگر در موردی باشتباهی برخوردند حقیر را آگاه سازند که موجب افتخار من خواهد بود.

و السّلام علیکم و علی من اتّبع الهدی حمید رضا مستفید عفی عنه ذی الحجّة الحرام ۱۴۱۴

ص: ۶۴۵

## باب ۳۰ اخبار درربار پراکنده‌ای که از آن جناب رسیده است

۱- مؤلّف گوید: مفسّر جرجانیّ با سندی که در متن مذکور است از امام عسکریّ به واسطه پدران بزرگوارش از موسی بن جعفر علیهم السّلام روایت کرده که ایشان فرمود: وقتی خبر مرگ اسماعیل فرزند بزرگ پدرم امام صادق علیه السّلام را به او خبر دادند آن حضرت در حالی که جماعتی از ندیمانش گرد او جمع بودند و آهنگ خوردن غذا داشت چون این خبر را شنید لبخندی زده و فرمان داد طعام را حاضر کنند و بر سر سفره نشستند و از سایر ایّام بهتر تناول فرمود و غذای دیگران را خود تقسیم کرد و آنان را به خوردن تحریص میفرمود و چندان روی بازی داشت که همگی تعجب کردند که چرا از این مصیبت اثری در رخسار او نمی‌بینند؟! چون امام فارغ شد رو بحضرت نموده گفتند: یا ابن رسول اللَّه! چیزی بسیار عجیب مشاهده می‌کنیم، شما به مصیبت فقدان فرزند دلبندتان گرفتار شده‌اید و با این حال رخسارتان کاملا عادی است؟! حضرت فرمود: چرا

ص: ۶۴۶

این چنین نباشم که شما می‌نگرید و حال آنکه در خبر راستگوترین راستگویان (رسول خدا) آمده است که فرموده: من و شما همگی شربت مرگ را خواهیم نوشید، پس آنان که مرگ را شناختند و آن را در پیش چشم خود قرار دادند (یعنی فراموشش نکردند) البتّه می‌دانند که مرگ روزی گریبان آنان را خواهد گرفت و ایشان را خواهد ربود، ناگزیر به فرمان و خواست حقّ تسلیم خواهند بود.

۲- جرجانیّ به همین اسناد از امام هشتم از پدرش موسی بن جعفر علیهم السّلام روایت کرده که جماعتی از دوستان امام صادق علیه السّلام در شبی مهتاب و منوّر گرد حضرتش بودند و آسمان کاملا نورانی به ستارگان بود، گفتند: یا ابن رسول اللَّه این نیلگون آسمان چقدر روشن است! و نور ستارگان و کواکب بسیار درخشنده است!؟ امام در پاسخ آنان فرمود: شما این چنین می‌گوئید، امّا فرشتگان مدبّر و کارگزار: جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و قابض الارواح از فراز آسمان به شما و برادرانتان می‌نگرند و (انعکاس) نور شما (مؤمنین طرفدار اهل بیت) به آسمان و ایشان بسیار روشن‌تر است از انوار این ستارگان و همین وصف شما را آنان نیز میگویند که: چه نیکو است نور این مؤمنان در ملکوت!

ص: ۶۴۷

۳- و جرجانی به همین اسناد از حضرت رضا از پدرش موسی بن جعفر علیهم السّلام روایت کرده گوید: مردی نزد امام صادق علیه السّلام آمده گفت: از زندگی سیرم و از خداوند مرگ می‌طلبم، امام علیه السّلام فرمودند: ای مرد از خدا طلب عمر کن تا او را طاعت کنی نه برای نافرمانی، پس اگر زنده باشی و طاعت خدا کنی برای تو نیکوتر از آنست که بمیری، تا نه معصیت او کرده باشی و نه طاعتش را.

۴- جرجانیّ به همین اسناد از امام هشتم از پدرش موسی بن جعفر علیهم السّلام روایت کرده که امام صادق علیه السّلام فرمود: گاه است که گناه میان بنده و بهشت به اندازه فرش تا عرش فاصله اندازد، ولی ممکن است بنده از بسیاری گناهان خویش و از آنچه ناروا از او سرزده است نادم و پشیمان گردد، و از ترس خداوند زاری کند و اشکش از دیدگان سرازیر شود و آنقدر بگرید تا (فاصله) میان وی و بهشت نزدیکتر از پلک چشم به سیاهی داخل چشم گردد.

۵- و به همین اسناد از امام هشتم از پدرش موسی بن جعفر علیهم السّلام روایت کرده که به امام صادق علیه السّلام عرضه داشتند: به ما از طاعون خبر ده، حضرت فرمود: برای مردمی عذاب الهی است و برای مردم دیگری رحمت، پرسیدند

ص: ۶۴۸

چگونه آن برای جمعی عذاب و برای جمعی رحمت است؟ حضرت فرمود: آیا نمی‌دانید که عذاب دوزخ برای اهلش عذاب است امّا برای پاسبانان جهنّم که با دوزخیانند رحمت؟! ۶- و به همین اسناد از امام هشتم از موسی بن جعفر علیهم السّلام روایت کرده که گفت: امام صادق علیه السّلام فرمود: بسا کسی که خنده از روی لعب و بازیش افزون بود لکن در قیامت گریه و زاریش بسیار باشد، و چه بسا کسی که در دنیا گریه‌اش از خوف خدا که نافرمانیش نموده بسیار باشد، و روز رستخیز در بهشت خنده و سرورش فراوان.

۷- و به همین اسناد از امام هشتم از پدرش موسی علیهما السّلام روایت کرده است که فرمود: امام صادق جعفر بن محمّد علیهما السّلام روزی از حال یکی از یاران که به مجلس حاضر نشده بود پرسید، گفتند مریض است، امام عزم عیادت او فرمود و ببالین بسترش نشست و او را سخت ناراحت یافت، به او فرمود: گمان خود را در باره خداوند متعال نیک گردان و نیک بیندیش، عرض کرد: امّا گمانم به خدا در باره خود البتّه نیکو است، لکن غصّه‌ام برای دختران بی‌سرپرستم

ص: ۶۴۹

می‌باشد، و مرا مریض نداشته مگر فکر و غم آنان، امام علیه السّلام فرمود: از همان کس که امید آن داری که حسنات تو را بیفزاید و گناهان تو را محو سازد از همان کس اصلاح کار فرزندانت را امید دار، آیا نمی‌دانی که رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله فرمود:

هنگامی که از سدرة المنتهی می‌گذشتم و به شاخه‌ها و ساقهای آن رسیدم دیدم میوه‌های آن چون پستانها آویخته است. و از پاره‌ای از آنها شیر می‌چکید و از پاره دیگر عسل و از برخی روغن و از بعضی آرد سفید و از بعض دیگر نیشکر یا نخ و

الیاف و از دیگری سدر یا دارچین که گردی است شیرین، و همه آنها به جانب زمین می‌ریخت، و من می‌پنداشتم و فکر می‌کردم که آیا اینها که از این پستانها میریزد برای کیست و چه کسانی مستحقّ این گونه نعمتهایند؟

جبرئیل همراه من نبود و من از مقام او گذشته بودم که ناگاه صدائی برخاست و پروردگارم عزّ و جلّ به من خطاب کرد که: ای محمّد! این شجره را در مرتفعترین مکان رویانیدم تا از آن کودکان: پسران و دختران امّت تو را طعام و غذا دهم، پس به پدران دختران بگو: دل نگران ایشان مباشید و از فقر و تنگدستی آنان رنج نبرید که من همان طور که آنها را خلق کرده‌ام همان گونه (رزق)

ص: ۶۵۰

روزی خواهم داد.

۸- و به همین اسناد از امام هشتم از موسی بن جعفر علیهم السّلام روایت کرده که امام صادق علیه السّلام طی نامه‌ای به کسی تذکّر فرمود که اگر می‌خواهی عاقبتت به خیر باشد و عملت به خوبی انجام پذیرد تا آن هنگام مرگت فرا می‌رسد تو در بهترین اعمال باشی، پس حقّ خدای را بزرگ بدار و نعمتهای او را در راه نافرمانیش صرف منما، و به اینکه خداوند در باره‌ات حلم و صبر دارد مغرور مگرد. و هر کس را یافتی که از ما خاندان یاد می‌کند گرامی دار و همچنین هر کسی که ادّعای دوستی ما را (راست یا دروغ) می‌نماید محترم دار، آنگاه بر تو چیزی نیست خواه راست گویند خواه دروغ، جز این نیست که تو از نیّتت ثواب بری و او جزای دروغ خود را یابد.

۹- و به همین اسناد از امام هشتم از پدرش موسی بن جعفر علیهم السّلام روایت کرده که فرمود: امام صادق علیه السّلام با گروهی که اموالی برای تجارت به همراه داشتند از راهی میگذشتند، به ایشان خبر دادند که راهزنانی مسلّح در راه هستند و اموالتان را به سرقت می‌برند، همراهان به خود لرزیدند و همگی به وحشت افتادند، پس امام صادق علیه السّلام به آنان فرمود: چه شده است شما را که

ص: ۶۵۱

این چنین پریشانید؟ گفتند: با ما اموالی است و میترسیم که از ما به سرقت ببرند آیا تو آنها را از ما می‌ستانی؟ شاید دزدان چون ببینند از آن توست نگیرند و صرف نظر کنند و مزاحم نشوند! امام فرمود: شما از کجا می‌دانید، ممکن است آنها غیر مرا قصد نداشته باشند و مرا بدین سبب در معرض تلف می‌افکنید، گفتند: پس چه کار کنیم؟ آیا آن را دفن کنیم؟ فرمود: این بدتر است شاید غریب تازه واردی آن را بفهمد و مال را ببرد یا اینکه شما پس از دفن بدان راه نیابید، گفتند: پس چه کنیم؟ ما را راهنمائی کن، حضرت فرمود: آن را نزد کسی به ودیعه گذارید، کسی که آن را کاملا حفظ نماید و نگهداری کند و نموّش دهد و هر واحدی از آن را بزرگتر از دنیا و آنچه در آنست نماید، سپس به شما باز گرداند با زیاده و بهره، هنگامی که شما سخت بدان محتاج باشید، پرسیدند که او کیست؟ فرمود: او خداوند عالم است، پرسیدند چگونه بدو ودیعه سپاریم؟ فرمود: به ضعفا و تهی‌دستان از مسلمانان تصدّق دهید، گفتند: اکنون به ضعفا دسترسی نداریم (چه کنیم)؟ فرمود: قصد کنید که یک سوّم آن را

صدقه دهید تا خداوند از ما بقی آن دفاع کند و آن را از آنچه شما از آن می‌ترسید حفظ نماید، گفتند: قبول کردیم و عهد کردیم که چنین کنیم،

ص: ۶۵۲

فرمود: اکنون در امان خداوند عزّ و جلّ هستید، پس حرکت کنید، همه به راه افتادند، ناگهان علامت حرامیان ظاهر گشت و همه قافله را خوف گرفت، امام علیه السّلام فرمود: چرا این چنین می‌هراسید، شما در امان خدای تعالی هستید، هرگز بیم نکنید، گروه راهزنان سواره رسیدند، و از اسبان به زیر آمده نزد امام صادق شدند و دست مبارک آن حضرت را بوسیده و اظهار نمودند که دوش در خواب رسول خدا صلی اللّه علیه و آله را دیدیم و به ما فرمان داده تا خود را به تو معرّفی کنیم و اکنون در اختیار شما هستیم و از شما و این گروه جدا نمی‌شویم تا همه را محافظت نموده به منزل رسانیم، امام صادق علیه السّلام فرمود: ما نیازی به شما نداریم، همان کس که ما را از خطر شما حفظ فرمود همو حافظ و یار و یاور ما خواهد بود و از شرّ دشمنان حفظمان خواهد فرمود، پس همگی به سلامت گذشتند و به منزل رسیدند و ثلث مال را به عنوان صدقه به فقرا و بی‌نوایان دادند و مال التجاره ایشان سود کرد و هر درهمی ده برابر شد، و آنان با خود می‌گفتند:

چه بسیار بود برکت (همراهی با حضرت) صادق! سپس امام بایشان فرمودند:

اکنون بخوبی دانستید که معامله با خداوند چقدر پربرکت و سودمند است، پس بر آن مداومت کنید.

مترجم گوید: «مراد آنست که صدقه دادن علاوه بر اینکه جان و مال را حفظ می‌کند سبب ازدیاد و برکت مال و عمر نیز هست».

ص: ۶۵۳

۱۰- و به همین اسناد از امام هشتم از پدرش موسی بن جعفر علیهم السّلام روایت کرده که فرمود: امام صادق علیه السّلام مردی را که سخت بر مرگ فرزندش بیتابی میکرد دید و به او فرمود: ای مرد در مصیبت کوچکی بیتابی می‌کنی و از مصیبت بزرگتری غافلی! و اگر خود را برای مصیبت فرزندت قبلا آماده و مهیّا میساختی هرگز این چنین ناشکیبا نبودی، پس مصیبت بر عدم آمادگی بزرگتر است از مصیبت فرزند.

۱۱- محمّد بن حسن بن ولید به سند مذکور در متن از محمّد بن سنان از امام هشتم علیّ بن موسی علیهما السّلام روایت کرده که فرمود: همانا «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ» نزدیکتر است به اسم اعظم خداوند از سیاهی دیده به سپیدی آن. راوی گفت: امام نیز فرمود: پدرم علیه السّلام چون از منزل خارج میشد میگفت:

«بسم اللّه الرّحمن الرّحیم خرجت بحول اللّه و قوّته، لا بحولی و قوّتی، بل بحولک و قوّتک یا ربّ، متعرّضا به لرزقک فأتنی به فی عافیة»

، (بیرون آمدم بحول و قوه الهی نه بحول و قوه خود بلکه بحول و قوه تو ای پروردگار من، در حالتی که در مقام طلب روزی و نصیب و قسمت تو هستم، پس آن را با سلامت و عافیت

ص: ۶۵۴

روزی من بگردان).

۱۲- و به سند مذکور در متن از حسین بن خالد روایت است که امام هشتم علیه السّلام فرمود: شنیدم پدرم از پدرش (امام صادق) علیهما السّلام روایت میکرد که اوّلین سوره‌ای که نازل گشت «بسم اللّه الرّحمن الرّحیم اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّکَ» بود، و آخرین سوره‌ای که نازل گشت «إِذا جاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَ الْفَتْحُ».

۱۳- حمزة بن محمّد که نسبش به علیّ بن الحسین علیهما السّلام میرسد در قم در ماه رجب به سال ۳۳۹ روایت کرد از پدرش از یاسر خادم از امام هشتم و او از پدرانش علیهم السّلام از حسین بن علیّ علیهما السّلام که فرمود: رسول خدا صلی اللّه علیه و آله به علیّ بن- ابی طالب علیه السّلام فرمود: یا علیّ! تو حجت خدائی و تو باب (تقرّب) به خدائی، و تو راه به سوی خدائی، و توئی نبأ عظیم، و توئی صراط مستقیم حقّ، و توئی مثل اعلای الهی، یا علیّ! توئی امام مسلمین و امیر مؤمنین، و بهترین وصیّین،

ص: ۶۵۵

و اشرف صدّیقین، یا علیّ توئی فاروق اعظم، (جداکننده حقّ از باطل) و توئی صدّیق اکبر، یا علیّ توئی جانشین من بر امّتم، و توئی اداکننده دیون من و توئی انجام دهنده وعده‌های من، یا علیّ تو هستی که پس از من مظلوم خواهی شد و مورد ستم قرار خواهی گرفت، یا علیّ توئی که پس از من از تو کناره جویند، یا علیّ توئی که پس از من محجور و خانه‌نشین گردی، خدا را گواه میگیرم و هر کس را که حضور دارد از امّت من که حزب تو حزب من است و حزب من حزب خداست، و حزب دشمنان تو حزب شیطان است.

۱۴- پدرم با سند مذکور در متن از حسن بن محبوب از امام هشتم روایت کرد که گفت: امام به من فرمود: بناچار فتنه و آشوبی بسیار سهمگین و خونین روی خواهد داد که هر نوع خویشی و نزدیکی و دوستی و رفاقتی ساقط خواهد شد و از بین میرود، و این امر هنگامیست که شیعه سومین فرزندم را گم کند، که اهل آسمان و زمین و هر تشنه‌ای از مرد و زن، و هر اندوهگین و هر ستمدیده‌ای برای او اشک ریزند، سپس فرمود: پدر و مادرم فدای آن فردی که همنام جدّم می‌باشد و شبیه من و شبیه موسی بن عمران علیهم السّلام است، بر پیکر اوست

ص: ۶۵۶

پوششهای نور که به پرتو روشنائی قدس افروخته شده، چه بسیار زن مؤمنه سرگردان و چه بسیار مردان غمگین که حیران و اندوهگین باشند که تشنه آن آب خوشگوارند، گویا آنان را مینگرم در هنگامی که به تمامه از یافتن آن مأیوسند که ناگهان ندائی برآید که همه از دور بشنوند چنان که از نزدیک شنیده شود که اوست رحمت بر مؤمنان و عقوبت بر کافران.

شرح: «در معنی لفظ

«عند فقدان الشیعهٔ الثّالث من ولدی»

باید توجّه داشت که امام زمان فرزند و پشت چهارم آن حضرت است، پس لا بدّ مراد فقدان امام عسکریّ است که او پشت سوم آن حضرت می‌باشد، و یا اینکه «رابع» به «ثالث» تحریف شده است و ترجمه آن طور آمده که با هر دو بسازد».

۱۵- پدرم با سند مذکور متن از حسن بن علیّ وشاء روایت کرد که گفت:

شنیدم امام هشتم علیه السّلام می‌فرمود: آن حالتی که در آن حال بنده از همه اوقات به خدا نزدیکتر است حالت سجده است، و این همان مضمون آیه شریفه سجده «وَ اسْجُدْ وَ اقْتَرِبْ» است. (بسجده رو و نزدیک شو) ۱۶- پدرم با سند مذکور در متن از محمّد بن فضیل از امام هشتم روایت



کرده که فرمود: نماز بهترین راه تقرّب هر متّقی بخدا است.

۱۷- پدرم با سند مذکور در متن از سلیمان جعفریّ روایت کرد که گفت:

امام هشتم علیه السّلام فرمود: من در حال سجده بودم که بادی سخت وزیده، هر کس به گوشه‌ای خزید و من همان طور در حال سجده بودم و به خدای خود الحاح مینمودم تا اینکه باد آرام گرفت. ( «الحاح» بمعنی سماجت و پیله کردن است) ۱۸- محمّد بن حسن بن ولید با سند مذکور در متن از محمّد بن- اسماعیل بن بزیع روایت کرد که گفت: امام هشتم علیه السّلام را دیدم هنگامی که به سجده می‌رفت سه انگشت خود را یکی پس از دیگری آرام حرکت می‌داد گویا که تسبیح خود را می‌شمارد آنگاه سر از سجده برمی‌داشت. گوید: رکوع او را دیدم که از هر کس که رکوعش را دیده بودم کوتاه‌تر انجام میشد و هنگام رکوع دو دست خویش را از پهلوها جدا می‌کرد و مانند دو بال قرار میداد.



۱۹- پدرم باسناد مذکور از حسن بن علیّ وشاء روایت کرد که گفت:

شنیدم امام هشتم علیه السّلام می‌فرمود: هر گاه بنده‌ای را در حال سجده خواب برباید، خداوند متعال فرشتگان را گوید: بنگرید به سوی بنده‌ام روح او را در حالی که وی در طاعت من بود قبض نمودم (یعنی او را به خواب بردم).

۲۰- و پدرم و استادم ابن ولید به سند متن از احمد بن محمّد بزنطیّ روایت کرده‌اند که گفت: در نامه‌ای از امام هشتم به فرزندش ابو جعفر علیهما السّلام دیدم مرقوم فرموده بود: ای فرزند! شنیده‌ام هنگامی که سوار میشوی و قصد بیرون رفتن داری غلامان از روی بخل، تو را از باب صغیر بیرون می‌برند که مبادا کسی از تو خیری ببیند، به حقّی که من بر تو دارم از تو میخواهم که رفت و آمدت جز از باب کبیر نباشد، و هر گاه قصد سوار شدن و بیرون رفتن داری با تو کیسه‌های درهم و دینار باشد که کسی چیزی از تو نخواهد مگر اینکه بدو عطا کنی، و اگر از خودیهایت کسی از تو طلب و درخواست کمکی کرد مبادا از پنجاه دینار بدو

ص: ۶۵۹

کمتر بخشی، و افزون بر پنجاه را خود دانی، و نیز اگر از عمه‌زادگان زنی از تو مالی طلبید مبادا از بیست و پنج دینار بدو کمتر بخشی و افزون بر آن را، خود دانی، و من میخواهم که خداوند بتو برتری دهد، پس انفاق کن و از خدا مترس که بر تو تنگ گیرد یا تهی دست شوی.

۲۱- بیهقی بسند مذکور در متن از ابو احمد داود بن سلیمان طائی روایت کرده که گفت در سال ۱۹۴ هجری در مدینه بودم که امام هشتم از پدرش از پدرانش از امیر مؤمنان علیهم السّلام از رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله روایت کرد که فرمود: دخترم فاطمه در روز قیامت به عرصه محشر حاضر شود در حالی که پیراهنهائی آلوده به خون با اوست و به قائمه‌ای از ستونهای عرش چنگ می‌زند و می‌گوید: «یا احکم الحاکمین احکم بینی و بین قاتل ولدی» (ای بهترین داوران! میان من و قاتلین فرزندم حکم کن) امیر مؤمنان علیه السّلام گوید: رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله فرمود: به

ص: ۶۶۰

پروردگار کعبه سوگند که خداوند از برای دخترم فاطمه حکم میکند.

۲۲- ابو اسد انصاری در سمرقند برای من به سند مذکور از حسن بن- اسحاق علوی روایت کرده گفت: از عمویم علیّ بن موسی علیهما السّلام شنیدم از آباء گرامش از امیر مؤمنان علیهم السّلام روایت کرد که گفت: رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله فرمود: هر کس بگرود به دینی بدون شنیدن آنچه باید بشنود، خداوند او را در وادی ضلالت و گمراهی و نیستی واگذارد، و هر کس متدیّن شود به آنچه از غیر باب حقّ شنیده (یعنی غیر بابی که خداوند خود برای خلقش معیّن فرموده) پس او مشرک است، و باب مورد اطمینان بر وحی خداوند تبارک و تعالی باب محمّد است و بس.

شرح: «این خبر می‌آموزد که راه تقرّب به خدا جز از راه وحی فهمیده نمی‌شود و تمام راههائی که بشر به قصد تقرّب به پروردگار و رسیدن به مقام کمال به عنوان عبادت از خود اختراع کرده همه ضلالت است و گمراهی و دور شدن از خداوند، و نمیتوان به خدا تقرّب جست جز از همان راهی که خود به انبیاء وحی کرده و آنان به رهبران پس از خودشان آموخته‌اند، و هر عبادت اختراعی از هر کس باشد مبعّد است و از خدا دورکننده و عبادت شیطان است

ص: ۶۶۱

نه عبادت رحمان و مسلمین باید بسیار هشیار و دقیق باشند و برای هر نوع عبادتی دلیلی شرعی داشته باشند و الّا عملشان اگر خارج از دستور باشد به مثابه شرک خواهد بود و جزایش دوزخ است».

۲۳- محمّد بن ابراهیم بن اسحاق به سند متن که متضمّن چند تن مجهول است از یحیی بن سعید بلخیّ روایت کرده که علیّ بن موسی علیهما السّلام از پدرش از پدرانش از امیر مؤمنان علیهم السّلام نقل کرده که فرمود: هنگامی که من به همراه رسول خدا صلی اللّه علیه و آله در کوچه‌های مدینه میرفتیم ناگاه پیرمردی بلند قامت و چهارشانه که ریش انبوهی داشت به ما برخورد و به رسول خدا صلی اللّه علیه و آله سلام کرد و رسم احترام به جای آورد، آنگاه رو به من کرده گفت: ای چهارمین خلفاء! سلام و رحمت و برکات خدا بر تو، پس رو به پیغمبر نموده گفت: یا رسول اللّه آیا این چنین نیست؟ حضرت فرمودند: بله همین طور است، سپس آن مرد رفت و من به رسول خدا عرض کردم: این چه چیز بود که این پیرمرد به من گفت و شما آن را تصدیق کردید؟ حضرت فرمود: تو همان طور میباشی که او گفت- و خدا را

ص: ۶۶۲

سپاس-، آری خداوند در کتابش فرموده: «إِنِّی جاعِلٌ فِی الْأَرْضِ خَلِیفَةً» و خلیفه‌ای که او قرار داد در اینجا مراد آدم است و نیز فرموده «یا داوُدُ إِنَّا جَعَلْناکَ خَلِیفَةً فِی الْأَرْضِ- الآیة» و او دوّمین خلیفه است، و باز خداوند از قول موسی که به برادرش گفت: «اخْلُفْنِی فِی قَوْمِی وَ أَصْلِحْ» و او هارون بود که خلیفه موسی در میان قوم شد و او سومی است، و نیز خداوند عزّ و جلّ فرموده «وَ أَذانٌ مِنَ اللَّهِ وَ رَسُولِهِ إِلَی النَّاسِ یَوْمَ الْحَجِّ الْأَکْبَرِ» پس تو بودی که این آیه را از جانب خدا و رسولش تبلیغ نمودی و تو هستی وصیّ من و وزیر من و اداکننده دین من و انجام دهنده وعده‌های من، و توئی نسبت به من به منزله هارون نسبت به موسی جز اینکه پیامبری پس از من نخواهد بود پس تو چهارمین خلفائی همچنان که شیخ بر تو بدان عنوان سلام کرد، آیا میدانی او که بود؟ عرضه داشتم: خیر، فرمود: او برادرت خضر علیه السّلام بود این را بدان.

۲۴- علیّ بن عبد اللّه الورّاق با سند مذکور در متن از عبد العظیم

ص: ۶۶۳

حسنیّ از امام جواد علیه السّلام روایت کرده که گفت: پدرم به واسطه آباء گرامش از امیر مؤمنان علیهم السّلام نقل کرد که فرمود: من و فاطمه بر رسول خدا صلی اللّه علیه و آله وارد شدیم، پس ایشان را در حالی که سخت می‌گریست یافتیم، من عرض کردم پدر و مادرم فدایت یا رسول اللّه! چه باعث شده که شما این چنین گریه میکنید؟ در پاسخم فرمود: ای علیّ! شبی که مرا به آسمان بردند (یعنی معراج) زنانی از امّتم را در عذابی شدید نگریستم، و آن وضع برای من سخت گران آمد، و گریه‌ام از جهت عذاب سخت آنان است که به چشم خویش وضعشان را دیدم (شرح واقعه بدین قرار است):

زنی را به مویش در دوزخ، معلّق، آویخته بودند که مغز سر او می‌جوشید، و زن دیگری را دیدم که به زبانش در جهنّم آویزان بود و آتش در حلقوم او میریختند، و زن دیگری را مشاهده کردم که او را به پستانهایش آویخته بودند، و دیگری را دیدم که گوشت بدن خویش را میخورد، و آتش در زیر او شعله میکشید، و زنی دیگر را دیدم که پاهایش را به دستهایش زنجیر کرده بودند و مارها و عقربها بر او مسلّط بودند، و زنی را دیدم کر و کور و لال که در تابوتی

ص: ۶۶۴

از آتش است و مخ او از بینیش خارج می‌شود و همه بدنش قطعه قطعه از جذام و برص (خوره و پیسی) است و زن دیگر را مشاهد کردم که در تنّوری از آتش به پاهایش آویزان است، و زنی را دیدم که گوشت بدنش را از پس و پیش با قیچی آتشین می‌برند، و دیگری را دیدم صورت و دستهایش آتش گرفته و مشغول خوردن روده‌های خویش است، و زنی را دیدم که سرش سر خوک و بدنش بدن حمار است و هزار هزار نوع او را عذاب می‌کنند و زنی را به صورت سگ دیدم که از عقب بشکم او آتش می‌ریزند و از دهانش بیرون میریزد و فرشتگان با گرزهائی آتشین بر سر و پیکر او می‌زنند.

پس فاطمه علیها السّلام به پدرش عرض کرد: ای حبیب من، و ای نور دیدگانم به من بگو که اینان چه کرده بودند و رفتارشان چه بود که به این عقوبت گرفتار شدند.

رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله فرمود: ای دختر عزیزم امّا آن زنی که به موی سرش معلّق در آتش بود، آن فردی بود که موی سر خویش از نامحرمان نمی‌پوشانید، و امّا آن زنی که به زبانش آویخته بود او کسی بود که با زبان، شوهر خویش را آزار می‌داد، و آنکه به پستانهایش آویزان بود شوهرداری بود که از آمیزش با شویش پرهیز نداشت و امّا آنکه به پاهایش معلق در دوزخ بود کسی بود که بدون اذن

ص: ۶۶۵

همسر خود از خانه بیرون می‌رفت، و امّا آن زنی که گوشت بدن خویش را می‌خورد آن بود که خود را برای نامحرمان زینت می‌کرد، و امّا آنکه دست و پایش را به هم زنجیر کرده بودند و مارها و عقربها بر او مسلّط بودند زنی بود که درست وضو نمی‌ساخت و لباسش را از آلودگی به نجس، تطهیر نمی‌کرد، و غسل جنابت و حیض بجای نمی‌آورد و خود را نظیف نمی‌ساخت، و به نماز اهمیّت نمی‌داد، و امّا آن کر و کور و لال زنی بود که از غیر شوهر خویش دارای فرزند می‌شد و به شوهر خود نسبت میداد، و آنکه گوشت بدنش را با مقراضها می‌برید پس وی زنی بود که خود را در اختیار مردان اجنبی مینهاد و خود را بدانها عرضه مینمود، و امّا آن زنی که سر و رویش آتش گرفته بود و مشغول خوردن روده‌های خود بود آن کسی بود که دلّالی جنسی به حرام میکرد، و امّا آنکه سرش سر خوک و بدنش بدن حمار بود آن زنی بود که سخن‌چینی به دروغ مینمود، و امّا آنکه رخسارش رخسار سگ بود و آتش در دبر او میریختند و از دهانش بیرون می‌آمد آن زنی آوازه‌خوان و نوحه‌گر و حسود بود، آنگاه پیامبر صلی اللَّه علیه و آله فرمود: وای بر زنی که شوی خویش را به غضب آرد، و خوشا به حال

ص: ۶۶۶

بانوئی که شوهرش از او راضی باشد.

۲۵- پدرم به سند مذکور متن از محمّد بن عرفه روایت کرده گفت: امام هشتم به من فرمود: یا ابن عرفه! همانا نعمتهای الهی همانند شتری است که در خوابگاهش که در کنار نهر یا (قناتی) است بسته‌اند، این خیر برای مردم تا وقتی است که با آن نیکو رفتار کنند و قدر آن را بشناسند، و امّا همین که قدرش را نشناختند و با آن بدرفتاری نمودند (یعنی نعمت را در راه ناصواب مصرف کردند) از چنگ آنان میرود و میگریزد.

۲۶- پدرم به سند مذکور متن از یاسر خادم روایت کرده گفت: امام هشتم علیه السّلام فرمود: شخص سخاوتمند از طعام دیگران استفاده میکند که آنان نیز از سفره او استفاده کنند، و به عکس شخص بخیل از خوان دیگران نمی‌خورد مبادا که دیگران از طعام او بخورند.

۲۷- محمّد بن جعفر مسرور با سندی که در متن ذکر شده از حسن بن علیّ وشّاء روایت کرده گفت: شنیدم امام هشتم علیه السّلام میفرمود: شخص با سخاوت

ص: ۶۶۷

به خدا نزدیک است، به بهشت نزدیک است، به مردم نزدیک است، و از آتش دور، و بخیل از بهشت دور است و از مردم نیز دور و به آتش نزدیک است.

یاسر گفت: از آن حضرت شنیدم میفرمود: صفت سخا و بخشندگی درختی است در فردوس که شاخهای آن در دنیا است، هر کس به شاخه‌ای از آن چنگ زند به بهشت خواهد رفت.

۲۸- استادم ابن ولید به سند مذکور در متن از علیّ بن اسباط و حجّال روایت کرد که این دو از امام هشتم علیه السّلام شنیدند که می‌فرمود: عابدی از بنی اسرائیل به عبادت مدام نمی‌پرداخت مگر پس از ده سال سکوت.

۲۹- مفسّر جرجانی بسند مذکورش در متن از امام هشتم از پدران بزرگوارش علیهم السّلام از حسین بن علیّ علیهما السّلام روایت کرده که آن حضرت فرمود: پدرم امیر مؤمنان

ص: ۶۶۸

در بیان گفتار خداوند عزّ و جلّ: «هُوَ الَّذِی خَلَقَ لَکُمْ ما فِی الْأَرْضِ جَمِیعاً ثُمَّ اسْتَوی إِلَی السَّماءِ فَسَوَّاهُنَّ سَبْعَ سَماواتٍ وَ هُوَ بِکُلِّ شَیْءٍ عَلِیمٌ «۱»» فرمود: او کسی است که آفرید برای شما هر آنچه در زمین است تا بیندیشید و به خشنودی حقّ واصل گردید، و خود را از عذاب آتش نگهدارید، «ثُمَّ اسْتَوی إِلَی السَّماءِ» یعنی: به خلقت آسمان و استوار نمودن آن پرداخت، پس

آن را هفت آسمان ترتیب داد، و او به هر چیزی دانا است، و از جهت دانش، او به همه چیز، صلاح خلق را میداند، و برای شما آفریده است آنچه در زمین است، همه برای شما و مصلحت شما است ای فرزندان آدم! ۳۰- محمّد بن علیّ ماجیلویه و احمد بن علیّ بن ابراهیم و احمد بن زیاد همدانیّ با سند مذکور در متن از حسین بن خالد روایت کرده‌اند که گفت:

علیّ بن موسی از پدران گرامش از امیر مؤمنان علیهم السّلام نقل کرد که رسول خدا صلی اللّه علیه و آله فرمود: برای هر امّتی صدّیق و فاروقی است، و صدّیق و فاروق این امّت علیّ بن-

---

(۱) سوره بقره آیه ۲۹.

ص: ۶۶۹

ابی طالب است و او کشتی نجات و باب حطّه (درگاه توبه) این امّت است، و نیز او یوشع و شمعون و ذو القرنین این امّت میباشد، ای مردمان! علیّ برگزیده خدا و جانشین من است پس از من، و او همانان امیر مؤمنان و بهترین اوصیاء است، هر کس با او به ستیز برخیزد با من به ستیز برخاسته، و هر کس به او ستم کند بیگمان به من ستم کرده است، و هر کس بر او چیرگی کند با من چیرگی نموده، و هر آن کس که به وی نیکی نماید به من نیکی کرده، و هر کس بدو جفا کند به من جفا کرده است، و هر کس با او دشمنی نماید با من دشمنی ورزیده است، و هر کس او را دوست بدارد مرا دوست داشته، زیرا او برادر و پشتیبان من است، و از طینت من آفریده شده و من و او یک نور واحدیم.

شرح: «وجه شباهت مقام آن حضرت به یوشع وصیّ موسی، و شمعون وصیّ عیسی علیهم السّلام واضح است، امّا در وجه شباهت او علیه السّلام به ذو القرنین وجوهی چند گفته‌اند، آنچه به نظر حقیر درست میرسد همانست که قرآن کریم به اختصار گفته و ذو القرنین را بدان خصوصیّات معرّفی فرموده که «إِنَّا مَكَّنَّا لَهُ فِي الْأَرْضِ وَ آتَيْناهُ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ سَبَباً- الی- و كانَ وَعْدُ رَبِّي حَقًّا» ترجمه:

(به او «ذو القرنین» سلطنت و قدرت دادیم، و در روی زمین از هر وسیله‌ای در اختیارش گذاردیم- الی- وعده پروردگار من حقّ است- آیه ۸۳ تا انتهای آیه ۹۸ از سوره کهف). در آن چند روزی که قدرت را در دست گرفت تمام به خیر و صلاح مردم رفتار کرد، و باصلاح خرابیها و خرابکاریها پرداخت و نظیر این اعمال بلکه بهتر از آن از امیر مؤمنان علیه السّلام در ایّام قدرتش در این امّت بنصّ تاریخ صادر شد».

ص: ۶۷۰

۳۱- پدرم به سند متن از بزنطیّ روایت کرده که گفت: از امام هشتم شنیدم میفرمود: مردی از بنی اسرائیل یکی از خویشان خود را کشت، سپس جنازه مقتول را در سر راه بهترین تیره از تیره‌های بنی اسرائیل انداخت، آنگاه خود مطالبه خون او را از دیگران مینمود، بنی اسرائیل به موسی علیه السّلام گفتند: فلان قبیله (همان که مقتول در راهشان افتاده بود) فلان کس را

کشته‌اند، به ما بگو چه کسی از آنان قاتل اوست؟ حضرت موسی فرمود: گاوی بیاورید، گفتند: ما را دست انداخته‌ای؟ گفت: پناه میبرم به خدا از اینکه از جهّال باشم، آنگاه امام فرمود: اگر اینان به دستور موسی عمل می‌کردند و گاوی می‌آوردند کار تمام بود و قاتل پیدا میشد لکن سخت گرفتند پس خدا هم برایشان سخت گرفت، باری گفتند: از خدایت بخواه خصوصیّات گاو را مشخّص کند، موسی گفت:

خدا می‌فرماید: آن گاوی است نه چندان بزرگ از کار افتاده و نه کوچک و جوان بحدّ کار نرسیده، بلکه میانه این دو می‌باشد، و چنان که آنان چنین گاوی آورده بودند از ایشان پذیرفته می‌شد، و لیکن کار را بر خود تنگ گرفتند، و باز گفتند: از خداوند بخواه برای ما معیّن کند که رنگش چه باشد؟ موسی در

ص: ۶۷۱

پاسخ گفت: خدا میفرماید: آن گاویست سخت زرد رنگ و خالص، و شادکننده بینندگان، و اگر آنان چنین گاوی می‌آوردند قبول می‌شد، و لکن در ضلال خود سماجت کردند و خداوند هم بر آنها سخت گرفت، به موسی گفتند: از خدایت بپرس این چگونه گاوی باشد؟ امر بر ما مشکل شده، اگر خدا بخواهد ما را راهنمائی خواهد کرد، موسی علیه السّلام گفت: خدا میفرماید: آن گاویست که نه رام است که زمینی را شخم زند و یا با او آب از چاه کشند و زراعت را آب دهند، و دارای رنگ خالص یک دست، گفتند: اکنون صفاتش چنان که رفع شبهه بشود بیان کردی، پس جستجو کردند و آن را با چنین خصوصیات نزد جوانی اسرائیلی یافتند لکن جوان گفت: آن را نمی‌فروشم مگر به قیمت اینکه پوست آن را پر از طلا کنید، بنی اسرائیل نزد موسی آمده این خبر را به او گزارش دادند، موسی علیه السّلام فرمود: چاره‌ای نیست آن را بخرید، ناچار آن را خریدند و دستور داد آن را ذبح کردند، آنگاه دستور داد که دم آن گاو را به بدن مقتول بزنند و چون چنین کردند زنده شد و گفت: ای فرستاده خدا! پسر عمویم مرا به قتل رسانده، نه آن کس که او را متّهم کرده‌اند، و بدین سبب قاتلش را شناختند. پس پیامبر خدا، موسی علیه السّلام به یکتن از یارانش گفت: این گاو

ص: ۶۷۲

قصّه جالبی دارد، پرسید آن چیست؟ موسی گفت: جوانی از بنی اسرائیل با پدرش بسیار نیکی میکرد، و وقتی گوساله کوچکی خریده بود آن را به خانه آورد، پدرش در خواب بود و کلید محلّ نگهداری آن گوساله زیر سر او بود، جوان بر پدر رقّت کرد و او را بیدار ننمود و گوساله را رها کرد، چون پدر از خواب برخاست داستان را برای او گفت: پدر وی را تحسین کرد و گفت: به عوض آن این گاو را بگیر و گاوی بدو بخشید، بعد موسی علیه السّلام فرمود: بنگرید به عمل نیک و نیکوکاری که تا کجا اهلش را میبرد.

۳۲- احمد بن زیاد بن جعفر همدانیّ به سند مذکور در متن از ریّان بن- صلت روایت کرده که گفت: من در خراسان روزی از امام هشتم پرسیدم ای آقای من، هشام بن ابراهیم عبّاسی از شما نقل کرد که به او اجازه گوش دادن به غنا را داده‌اید؟! حضرت فرمود: زندیق دروغ گفته است، او در باره حکم شنیدن غنا از من سؤال کرد (و) من گفتم: مردی از امام باقر علیه السّلام این مسأله را پرسید، و در پاسخش حضرت باقر فرمودند: وقتی که خداوند حقّ را از باطل

ص: ۶۷۳

جدا می‌کند غنا در کدام یک از آن دو می‌باشد؟ مرد گفت: در جانب باطل، حضرت باقر علیه السّلام فرمود: در این صورت تو خود حکم آن را گفتی.

۳۳- همچنین از ریّان روایت کرده که گفت: شنیدم امام هشتم علیه السّلام می‌فرمود: خداوند هیچ پیامبری نفرستاد، مگر به حرام بودن مسکرات، و اقرار کردن به اینکه خداوند هر چه که بخواهد میکند، و بودن کندر در میراث او، و گوید: شنیدم که میفرمود: هیچ گاه شب به خانه تاریک نروید مگر با چراغ.

۳۴- همدانیّ نیز به سند مذکور از یاسر خادم روایت کرده که گفت:

شخصی از فرماندهان لشکر از امام هشتم علیه السّلام از خوردن گل پرسید و گفت:

پاره‌ای از کنیزانش گل می‌خورند، حضرت برآشفت، سپس فرمود: خوردن گل حرامست! همانند مردار و خون و گوشت خوک، آنان را از خوردن گل بازدار.

علیّ بن ابراهیم گوید: یاسر برایم حدیث کرد که حضرت رضا علیه السّلام روز جمعه هنگامی که از مسجد بازمی‌گشت در حالی که بدنش عرق کرده و غبار آلود بود دستها را به سوی آسمان بلند کرد و گفت:

«اللّهمّ ان کان فرجی ممّا أنا فیه

ص: ۶۷۴

بالموت فعجّله إلیّ السّاعهٔ»

(پروردگارا! اگر خلاصی من از این گرفتاری که در آن هستم به مرگم حاصل می‌شود در آن تعجیل فرما) و همچنین اندوهگین و رنجیده بسر برد تا از دنیا رفت.

یاسر گوید: از نیشابور طیّ نامه‌ای به مأمون نوشتند که مردی مجوسی از دنیا رفته و هنگام مرگ وصیّت کرده است که مقدار معیّنی از میراثش را به فقرا و مساکین دهند، و قاضی نیشابور آن را بر فقراء مسلمین به صدقه تقسیم کرده است؟! مأمون به حضرت رضا علیه السّلام گفت: آقا! شما در این مسأله چه میفرمائید؟

امام علیه السّلام فرمود: «مجوسی به فقراء مسلمین صدقه نمی‌دهد، به قاضی بنویسید که آن مقدار که از مال مجوسی به مسلمین تصدّق کرده از بیت المال برگیرد و به فقراء مجوس تصدّق کند» علیّ بن ابراهیم گوید: یاسر و غیر او از ابو الحسن علیه السّلام احادیث بسیاری برای من روایت کردند ولی من چون زمان بسیار طول کشیده آنها را از یاد برده‌ام.

۳۵- پدرم به سند مذکور از حسن وشّاء روایت کرده که امام هشتم (ع)

ص: ۶۷۵

فرمود: اگر هلال ماه ذی الحجّه در آید و ما در مدینه باشیم (باید با احرام حجّ خارج شویم نه احرام عمره) نمی‌رسد ما را که محرم شویم مگر به احرام حجّ (مقصود حجّ قران است) زیرا ما باید از مسجد شجره که میقات اهل مدینه است محرم شویم (و آن از مکّه بسیار دور است) و رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله آنجا را میقات قرار داده، امّا شما که از سوی عراق می‌آئید هر گاه به غره ذی الحجّه وارد شدید باید عمره بجا آورید زیرا میقاتی که رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله برای شما قرار داده «ذات عرق» و غیر آن است و آن پیش روی شما و نزدیک به مکّه است، فضل [بن- سهل ذو الرّیاستین] گفت: آیا من میتوانم اکنون از احرام بیرون آیم و تمتّع کنم، (در حالی که) طوافم را به بیت بجای آورده‌ام؟ حضرت فرمود: آری. این مسأله را محمّد بن جعفر با سفیان بن عیینه و اصحاب او در میان گذاشت و به آنان گفت: فلان شخص چنین و چنان گفته است، سفیان آن را از ابو الحسن علیه السّلام ناروا دانسته و بد گفت.

مصنّف کتاب- رحمه اللَّه- گوید: سفیان بن عیینه امام صادق علیه السّلام را ملاقات کرده و از آن حضرت روایت می‌کند و تا ایّام حضرت رضا علیه السّلام حیات داشته است.

ص: ۶۷۶

۳۶- محمّد بن حسن بن ولید به سند مذکور در متن از ابن ابی نصر بزنطیّ روایت کرده گوید: وی گفت: از ابو الحسن امام هشتم علیه السّلام پرسیدم: سال گذشته چه کردی؟ فرمود: در ماه رجب عمره بجای آوردم، و در ایّام حجّ احرام حجّ تمتّع بستم، این چنین میکنم هر گاه عمره بجای آورم.

۳۷- پدرم به سند در متن از سعد بن سعد روایت کرده که گفت: من با ابو الحسن در طواف کعبه بودم، چون با او مقابل رکن یمانی رسیدیم حضرت ایستاد و دستها را به دعا بلند کرده گفت:

«یا اللَّه یا ولیّ العافیة و یا خالق العافیة و یا رازق العافیة و المنعم بالعافیة و المنّان بالعافیة و المتفضّل بالعافیة علیّ و علی جمیع خلقک یا رحمان الدّنیا و الآخرة و رحیمهما صلّ علی محمّد و آل محمّد و ارزقنا العافیة و دوام العافیة و تمام العافیة و شکر العافیة فی الدّنیا و الآخرة یا ارحم الراحمین».

شرح: «عافیت به معنی دور بودن از جمیع بدیها و زشتیها و بیماریها و

ص: ۶۷۷

رذائل اخلاقی و نقائص فکری و جسمی، و مکروهات چه در ظاهر چه در باطن چه در دنیا و چه در دین میباشد، و معنی دعا واضح است».

۳۸- محمّد بن موسی بن متوكّل به سند مذكور از مقاتل بن مقاتل روايت كرده كه گفت: من امام هشتم عليه السّلام را در روز جمعه هنگام ظهر ديدم كه در كنار جاده حجامت مينمود در حالی كه محرم بود.

مؤلّف كتاب- رحمهٔ اللَّه عليه- گويد: در اين حديث چند فائده است: يكی آنكه حجامت در روز جمعه در حال ضرورت مانعی ندارد و بايد دانسته شود كه همانا آنچه از كراهۀ اين عمل وارد شده است در حال اختيار ميباشد (نه ضرورت). فائده دوم آنكه حجامت هنگام زوال نيز مانعی ندارد، و فائده سوم آنكه اگر محرم ناگزير شد اشكالی ندارد كه آن را انجام دهد لكن محل حجامت را نتراشد.

۳۹- جعفر بن نعيم از عمويش از فضل بن شاذان روايت كرده كه گفت:

شنيدم از امام هشتم عليه السّلام به واسطه پدرانش از امير مؤمنان عليهم السّلام نقل كرد كه فرمود:

ص: ۶۷۸

رسول خدا صلی اللَّه عليه و آله حجامت كرد در حالی كه هم روزه بود و هم محرم.

مؤلّف كتاب- رحمهٔ اللَّه عليه- گويد: اين خبر با خبری كه از رسول خدا صلی اللَّه عليه و آله نقل شده كه فرموده است:

«افطر الحاجم و المحجوم»

يعنی:

حجامت‌كننده و حجامت شده هر دو روزه خود را افطار كردند يعنی شكاندند، مخالف و معارض نيست، زيرا حجامت كردن از اموری است كه رسول خدا صلی اللَّه عليه و آله خود بدان امر فرموده است و آن را از سنّتها قرار داده و نيز بدان عمل نموده است پس معنی

«افطر الحاجم و المحجوم»

بايد اين باشد كه حجامت‌كننده و حجامت شده هر دو در سنّت من و فطرت من داخل شدند.

شرح: «مؤلّف- رضوان اللَّه عليه- در اواخر كتاب شريف «معانی الاخبار» در بيان معنی خبر «افطر الحاجم و المحجوم» بابی عنوان كرده و از طريق اهل سنّت مسندا از عبايهٔ بن ربعی خبری نقل كرده كه گويد: از ابن عبّاس پرسيدم آيا جايز است روزه‌دار حجامت كند؟ گفت: آری مادامی كه از غلبه شدت ضعف بر جانش نهراسد، پرسيدم آيا حجامت روزه‌اش را باطل نمی‌كند؟

گفت: نه، گفتم: پس معنی فرمايش پيغمبر صلی اللَّه عليه و آله وقتی كه در ماه رمضان ديد كسی حجامت ميكند فرمود:

«أفطر الحاجم و المحجوم»

چیست؟ در پاسخ من گفت: اینان افطار کرده‌اند نه برای حجامت، (بلکه) برای اینکه به یک دیگر لعن کردند و در آن لعن، به رسول خدا صلی اللّه علیه و آله دروغ بستند».

سپس مؤلّف بعد از نقل خبر عبایه گوید: برای حدیث معنی دیگری هم هست و آن اینست که هر کس در حال روزه حجامت کند خود را در معرض افطار قرار داده زیرا ضعف مفرط بر او مستولی خواهد شد و او را به سوی نیاز به افطار

ص: ۶۷۹

برده است و سپس آن معنی را که دخول در فطرت و سنّت مراد باشد از یکی از مشایخ نیشابوریّ خویش نقل کرده است.

حقیر گوید: «به هر حال خبر عامّی است چنان که بیضاویّ مفسّر معروف گوید: «جماعتی که احمد بن حنبل یکی از آنان است به ظاهر خبر تمسّک جسته‌اند و حجامت را مبطل روزه شمرده‌اند، و جماعتی دیگر از عامّه مکروه دانند و روزه را صحیح، و خبر را حمل به تشدید منع کرده‌اند، و جماعتی هم خبر را منسوخ دانند».

۴۰- پدرم به سند مذکور در متن از حسن بن علیّ بن فضّال روایت کرده که گفت: امام هشتم علیه السّلام را در مدینه دیدم قصد عمره داشت و برای وداع بالین قبر جدّش پیغمبر خدا صلی اللّه علیه و آله آمده بود و پس از نماز مغرب بالای سر آمد و بر رسول خدا صلی اللّه علیه و آله سلام کرد و خود را به ستون چسبانید، و آنگاه برگشت و از بالای سر به کناری آمد و مشغول به نماز شد و شانه چپ خود را به ضریح نزدیک به ستونی که بعد از ستون بالای سر رسول خدا صلی اللّه علیه و آله است چسبانید و شش یا هشت رکعت نماز- در حالی که نعلین بپای داشت- بجای آورد، و ابن فضّال گفت: مقدار مکثش در رکوع و سجود به اندازه گفتن سه بار تسبیح و یا بیشتر بود، و چون از نماز فارغ شد به سجده رفت و طول داد تا حدّی که

ص: ۶۸۰

قطرات عرقش سنگ ریزه‌ها را تر کرد.

راوی گفت: پاره‌ای از اصحاب آن حضرت گفتند: امام گونه و صورت مبارکش را به روی زمین مسجد گزارد.

شرح: «از ذیل کلام معلوم می‌شود که در زمان حضرت رضا مسجد النّبی مفروش به بوریا هم نبوده».

۴۱- پدرم به سند مذکور متن از محمّد بن اسماعیل بن بزیع روایت کرده گفت: امام هشتم علیه السّلام را در حال احرام دیدم و به دستش انگشتری بود.

شرح: «محرم ممنوع است زینت کند، لکن انگشتری به دست داشتن یا برای ثواب است و یا مهر نام- چنان که در روایات آمده- و ممکن است برای زینت، لذا مطلق بدست داشتن مناط نیست مانند عینک که ممکن است زینت باشد و ممکن است برای دیدن، و این گونه امور تابع قصد و نیّت است».

۴۲- پدرم به سند مذکور از موسی بن سلّام روایت کرده که گفت: حضرت رضا علیه السّلام عمره بجای آورد و هنگامی که با خانه وداع کرد و آهنگ خروج نمود سوی باب حنّاطین آمد و در صحن مسجد در پشت کعبه ایستاد و دستهایش را

ص: ۶۸۱

به دعا بلند کرد و به ما نیز گفت: اینجا بهترین جایی است که شخص در آن حاجت (از خدا) طلبد، نماز در آن افضل است از نماز در جای دیگر به شصت سال یا شصت ماه، و چون نزدیک درب رسید گفت:

«اللّهمّ انّی خرجت علی ان لا اله الّا انت»

(پروردگارا! من با عقیده به اینکه جز تو معبودی نیست از خانه‌ات خارج میشوم).

۴۳- ابن ولید به سند مذکور از ابراهیم بن ابی محمود روایت کرده که گفت: امام هشتم علیه السّلام را دیدم که با خانه وداع کرد، و چون خواست از درب خارج شود به سجده افتاد و سپس برخاست و رو به کعبه کرده گفت:

«اللّهمّ إنّی انقلب علی ان لا اله الا انت»

(بار خداوندا! من باز میگردم با اعتقاد به اینکه جز تو معبودی نیست).

۴۴- جعفر بن نعیم بن شاذان از عمویش از فضل بن شاذان از محمّد بن اسماعیل بن بزیع روایت کرده که گفت: از امام هشتم علیه السّلام راجع به خواندن قنوت و محل آن در نماز فجر و وتر پرسیدم فرمود: قبل از رکوع است، گوید:

راجع آبجو (یا نوعی مسکر) پرسیدم، سخت اظهار تنفّر و کراهت نمود، و از

ص: ۶۸۲

حکم پوشیدن لباس نقش‌دار در نماز پرسیدم، آن را که دارای نقش ذی روح است مکروه دانست، و سؤال کردم: دختر بچه غیر بالغی که پدرش او را به عقد مردی درآورده و قبل از بلوغ او پدر مرده است و دختر بالغ شده ولی هنوز دخول واقع نشده آیا همین تزویج پدر به جای خود باقی است یا اینکه دختر می‌تواند ردّ کند، و در صورت عدم ردّ همان صیغه پدر کافی است؟ فرمود: همان عقد پدر (در صورت امضاء دختر) کافی است.

و آن حضرت علیه السّلام فرمود: امام باقر علیه السّلام گفته است: وضو را چیزی باطل نمی‌کند مگر آنچه از دو مخرج تو که خداوند برایت قرار داده خارج شود، همان دو مخرجی که خدا به تو انعام فرموده است.

و از آن حضرت علیه السّلام راجع به نماز در مکّه و مدینه پرسیدم که آیا شکسته است یا تمام؟ فرمود: شکسته است اگر نیّت ماندن ده روز نکند، و پرسیدم از حکم حجاب زنان از خواجه‌گان حرمسراها: فرمود: اینان بر دختران موسی بن جعفر علیهما السّلام وارد می‌شدند و آنان روی نمی‌پوشاندند، و سؤال کردم از آن حضرت از کنیزی که از صاحب خود دارای فرزند شده است آیا میتواند سر برهنه میان مردان اجنبی درآید؟ فرمود: باید سر خود را بپوشاند، و سؤال کردم از استعمال ظروف طلا و نقره؟ آن را ناروا دانست (یعنی حرام) عرض کردم یکتن

ص: ۶۸۳

از اصحاب نقل می‌کرد که موسی بن جعفر علیهما السّلام آئینه‌ای داشت که جلدش نقره بود؟ فرمود: نه الحمد للّٰه، بلکه حلقه‌اش از نقره بود و آن اکنون نزد من موجود است، و اضافه کرد که عبّاس- یعنی برادرش- را هنگامی که ختنه کرده بودند، (یا مکلّف نشده بود) برایش عصائی یا وسیله‌ای برای سرگرمی او ساخته بودند که رویش را به اندازه وزن ده درهم به نقره پوشانیده بودند، موسی بن جعفر علیهما السّلام امر کرد آن را شکستند، و نیز سؤال کردم از مردیکه دارای کنیزی است و او را می‌بوسد، آیا برای پسرش ممکن است حلال بشود؟ پرسید: آیا پدر از روی شهوت او را می‌بوسیده؟ گفتم: آری، فرمود: وقتی او را می‌بوسیده دیگر جایی باقی نگذاشته! (یعنی عنوان زوجیّت پیدا کرده و زن پدر حرام است) سپس آن حضرت بدون اینکه من سؤال کنم خود فرمود: اگر کنیز را برهنه کرده و از روی شهوت بدو نظر کرده آن کنیز بر پدر او و پسر او هر دو حرام می‌شود، عرض کردم: هنگامی که به همه بدنش نظر کند؟ فرمود: همین که به فرجش او نگاه کند (بر پدر و پسر او) حرام خواهد شد، و از آن حضرت پرسیدم کنیزی که هنوز بالغ نشده و به حدّ حمل نرسیده و سنّش کم است اگر انسان او را از دیگران خریده باشد آیا استبراء نکند او را؟ فرمود: اگر به حدّ بلوغ نرسیده است تا یکماه استبراء کن (یعنی لذّت جنسی مبر)، پرسیدم اگر هفت سال یا نزدیک

ص: ۶۸۴

به آن را داشت که قابل برداشت حمل نبود؟ فرمود: او کودک است اشکالی ندارد که استبرایش نکنی، عرض کردم میان هفت و نه حکمش چیست؟ فرمود: تا زمانی که نه سالش تمام شود استبراء نکنی ضرر ندارد.

و از آن حضرت سؤال کردم: زنی (که) به خوردن شراب مبتلا باشد مست شود و در حال مستی خود را به عقد مردی درآورد، و به هوش آید و عقد را انکار کند، سپس گمان کند که آن عقد ازدواج صحیح بوده و خود را در اختیار مرد گذارد، آیا این تزویج برای آن زن حلال است یا اینکه فاسد است؟ (و یا اینکه) چون در حال بیهوشی و مستی بوده، مرد زوج او نیست و راهی بر او ندارد؟ امام علیه السّلام فرمودند: هر گاه بعد از افاقه (بیرون آمدن) از مستی به آن مرد دست داده باشد، پس این (خود) دلیل به رضایت او است بر زوجیّت، عرض کردم: به هر حال آیا این تزویج برای آن زن درست است؟ فرمود: آری.

و از آن حضرت پرسیدم: دو تن با هم در کنیزی شریکند و هر دو او را آزاد کردند و کنیز آزاد شده بکر است و دارای برادری است، آیا یکی از آن دو شریک می‌تواند با آن دختر ازدواج کند؟ یا باید با اطّلاع و اذن برادر آن دختر با او ازدواج نماید؟ امام علیه السّلام فرمود: می‌تواند ازدواج نماید (اذن برادر لازم نیست)،

ص: ۶۸۵

عرض کردم: پس اگر خواست می‌تواند او را بگیرد؟ فرمود: بلی.

راوی گوید: امام علیه السّلام به من فرمود: گمان خویش را به خداوند نیکو کن زیرا خداوند عزّ و جلّ می‌فرماید: من همراه گمان بنده‌ام می‌باشم، اگر گمان نیک به من دارد من در باره او نیکی خواهم و عاقبتش را به خیر می‌گردانم و چنانچه گمان بد دارد من نیز مطابق اندیشه‌اش در باره او رفتار می‌کنم.

راوی گوید: امام علیه السّلام در باره ائمّه فرمود: آنان علماء و راستگویان و آموختگان و گیرندگان و شنوندگان از فرشتگان حقّ میباشند.

و من طیّ نامه‌ای به آن حضرت نوشتم: مردم در اینجا راجع به «ربیثا» که نوعی ماهی ریز است اختلاف دارند: پاره‌ای آن را حلال و جمعی آن را حرام میدانند، نظر شما را می‌خواهم مرا چه دستور می‌دهید؟ فرمود: اشکالی در خوردن آن نیست.

۴۵- پدرم و محمّد بن حسن بن ولید به سند فوق از احمد بن میثمیّ روایت کردند که روزی در حالی که جماعتی از اصحاب حضرت رضا علیه السّلام گرد آن جناب بودند و در باره دو حدیث معارض که از رسول خدا صلی اللّه علیه و آله در حکم

ص: ۶۸۶

موضوع واحدی رسیده بحث و گفتگو می‌نمودند، و مورد نزاع را از آن حضرت پرسیدند. امام فرمود: خداوند عزّ و جلّ چیزی را حرام کرده و چیزی را حلال، و اموری را نیز واجب گردانیده، و هر روایتی که در حلال کردن آنچه خداوند حرام فرموده، یا حرام کردن آنچه خداوند حلال فرموده، یا ردّ کردن واجبی را که در کتاب خدا حکمش مذکور است و دلیلش در سنّت کاملا روشن است و ناسخی هم ندارد که آن را نسخ کرده باشد، آمده است آن روایات (یعنی مخالف مقطوع) را نمیتوان مورد عمل قرار داد و جائز نیست بدان تمسّک نمود، زیرا رسول خدا صلی اللّه علیه و آله این طور نبود که حلال خدا را حرام و یا حرام خدای را حلال کند، و یا فرائض و احکام الهی را (العیاذ باللّه) تغییر دهد، در تمام موارد کاملا تابع وحی و تسلیم امر و رساننده از سوی خدا بود، و این حقیقت خود کلام پروردگار است که به او می‌فرماید: به مردم بگو: «إِنْ أَتَّبِعُ إِلَّا ما یُوحی إِلَیَ» پیروی نمی‌کنم و عملی انجام نمی‌دهم مگر همان که به من وحی می‌شود پس رسول خدا صلی اللّه علیه و آله تابع فرمان خدا بود و از جانب خداوند احکام و آنچه را خدا به او امر کرده بود تبلیغ می‌فرمود، راوی گوید: عرضه داشتم گاهی از طریق شما خاندان در موضوعی حکمی از رسول خدا صلی اللّه علیه و آله روایت شده که آن در کتاب خدا نیست و در سنّت است، سپس حدیثی خلاف آن از شما رسیده است؟ فرمود:

و همچنین است بسا می‌شود که رسول خدا صلی اللّه علیه و آله از چیزهائی نهی فرموده و

ص: ۶۸۷

نهیش نهی تحریمی است که عمل به آن جایز نیست و مانند نهی خدا است، و نیز امر به اموری فرموده و آن امر واجب و لازم است نظیر دستورات حقّ تعالی و آمر آن حضرت مطابق امر و فرمان الهی است و با امر خدا موافق است، پس هر نهی تحریمی که از رسول خدا صلی اللّه علیه و آله صادر گشته است و سپس خلاف آن ذکر شده، عمل به آن روایت خلاف جایز نیست و همین طور در آنچه بدان امر فرموده است، زیرا ما اذن نمیدهیم چیزی را که رسول خدا صلی اللّه علیه و آله اجازه نداده است، و امر نمی‌کنیم به خلاف آنچه رسول خدا صلی اللّه علیه و آله امر فرموده. مگر به جهت و علّت ترس خطری که ناگزیر در پی دارد (یعنی موارد تقیّه) و امّا اینکه حلال کنیم آنچه را که رسول خدا صلی اللّه علیه و آله حرام فرموده یا حرام کنیم آنچه را که رسول خدا صلی اللّه علیه و آله حلال دانسته است هرگز چنین چیز نخواهد بود، زیرا ما پیرو رسول خدا صلی اللّه علیه و آله هستیم، تسلیم اوامر و نواهی او می‌باشیم همچنان که رسول خدا پیرو و تابع فرامین پروردگار عزّ و جلّ و تسلیم اوامر او بود، خداوند عزّ و جلّ می‌فرماید:

«ما آتاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ ما نَهاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا» (هر چه را که پیامبر برای شما آورد بپذیرید و از هر چه شما را بر حذر داشت باز ایستید- حشر: ۷).

و رسول خدا صلی اللّه علیه و آله از چیزهائی نهی فرموده که بعنوان نهی حرام نیست،

ص: ۶۸۸

بلکه نهی و پرهیز کراهتی است نه تحریمی و مقصود آن حضرت اظهار کراهت و ناخوشایندی است نه حرمت، و به اموری امر فرموده که امر وجوبی و لازم الاجرائی نیست بلکه به طریق افضل و بهتری و رجحان داشتن است، آنگاه مردم را در عمل و ترک آن آزاد گذاشته، چه (اینکه) شخص مکلّف از انجام عمل معذور باشد چه نباشد، پس آنچه از رسول خدا صلی اللّه علیه و آله نهی تنزیهی (مکروهی) یا امر ارشادی (مستحبّی) آمده است که عمل به آن حرام نیست، و یا ترک آن واجب نیست و در فعل و ترک آن پیغمبر رخصت فرموده، هر گاه از جانب ما بر شما دو خبر وارد شده باشد که یکی امر به چیزی کرده و دیگری نهی از آن دو چیز و هر دو را یکنفر در کتابش آورده است و هیچ یک را انکار نکرده، اگر هر دو خبر به اتّفاق ناقلین صحیح و معروف باشد در این صورت واجب است که به یکی از آنها یا به هر دو أخذ شود، یا به هر کدام که بخواهی تمسّک کنی میتوانی و رخصت داری از بابت تسلیم بودن به فرمایش رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و ردّ کردن علم آن به او صلی اللّه علیه و آله و به ما در هر کجا که تکلیف واضح نبود، زیرا کسی که تسلیم بودن را ترک کند از روی عناد و انکار بر رسول خدا صلی اللّه علیه و آله خود مشرک به خداوند عظیم خواهد بود.

پس هر خبری که از اخبار بر شما روایت شود و دارای معارض باشد باید

ص: ۶۸۹

(قبل از هر چیز) هر دو را بر کتاب خدا عرضه بدارید، پس آن خبر که با آنچه در کتاب خدا موجود است از حلال یا حرام موافق است آن را بکار بندید و عمل کنید، و چنانچه در کتاب خدا نیافتید به سنّت‌های پیغمبر صلی اللّه علیه و آله عرضه کنید، پس آنچه حکمش در سنّت رسول اللّه صلی اللّه علیه و آله موجود بود، مثلا از آن نهی شده بود، نهی تحریمی، یا بدان امر شده بود، امر وجوبی و الزامی، خبری که موافق آن سنّت است بکار بندید و مطابق آن عمل کنید، و آنچه در سنّت نهی کراهتی آمده است و در مقابل خبری مخالف آن وارد شده، پس این رخصتی است در آنچه رسول خدا صلی اللّه علیه و آله از آن نهی کرده بوده و آن را ناخوشایند دانسته، نه حرام و ممنوع، در اینجاست که به هر دو خبر میتوان تمسّک کرد و اختیار با خود شخص است زیرا هر دو از پیغمبر خداست (و ما باید تسلیم او باشیم و از او متابعت نمائیم و هر مورد که ندانستیم و حکم مشتبه بود به او رجوع نمائیم) و آنچه را که از هیچ یک از این موارد نبود و تطبیق نمی‌شد علم آن را به ما باز گردانید، و ما بدان اولی‌تریم، و از پیش خود و رأی خود چیزی نگوئید و بر شما باد به دقّت و خودداری و توقّف در «مشتبهات»، و منتظر فهم و یافتن در جستجو و بحث پیرامون آن باشید تا توضیح و بیان آن از جانب ما بیاید و

ص: ۶۹۰

مطلب روشن گردد.

مؤلّف کتاب- رضی اللّه عنه- گوید: شیخ ما محمّد بن الحسن بن احمد بن الولید- رضی اللّه عنه- اعتقاد خوبی به محمّد بن عبد اللّه مسمعیّ راوی این خبر نداشت و در نظر او مورد اعتماد نبود لکن من این خبر را در این کتاب از «کتاب الرحمة» (سعد بن عبد اللّه اشعریّ) استخراج کردم و چون آن کتاب را برای استاد قرائت میکردم انکاری نکرد و عیبی نگرفت و اجازه نقل آن را بمن داد.

۴۶- پدرم به سند مذکور متن از ابراهیم بن ابی محمود روایت کرده گفت:

از امام هشتم علیه السّلام پرسید که قیء و خون‌ریزی بینی و چرک و فساد مطلق خون‌ریزی آیا مبطل وضوء است و آن را باطل کرده از بین میبرد؟ فرمود:

هیچ یک از آنها باطل‌کننده وضو نیستند.

۴۷- پدرم به سند مذکور از زکریّا بن آدم روایت کرده که گفت: از حضرت رضا علیه السّلام سؤال کردم آیا ناسور (چرکی که از جوشهای اطراف نشیمنگاه بیرون می‌آید) وضو را باطل میسازد؟ فرمود: جز بول و غائط و باد

ص: ۶۹۱

هیچ چیز وضو را باطل نمی‌کند.

شرح: «یعنی از آنچه از مخرج بول و غائط خارج می‌شود تنها این سه چیز مبطل وضو است».

۴۸- پدرم به سند مذکور در متن از حسن بن علی وشّاء روایت کرده که گفت: از ابو الحسن الرّضا علیه السّلام پرسید کسی بر دستش زخمی است که آن را مرهم زده و روی بشره جای وضوی او با دارو گرفته شده، آیا میتواند به جای شستن موضع، روی همان داروها را مسح کند؟ فرمود: آری، همان را دست کشد و برای او کافی است.

۴۹- پدرم به سند مذکور در متن از احمد بن محمّد بن عیسی از پدرش محمّد ابن عیسی روایت کرده که گفت: من از حضرت رضا علیه السّلام پرسیدم مردی پس از آنکه وضویش را گرفت و تمام شد فکر کرد که به نقطه‌ای از صورتش آب نرسید (حال تکلیف این فرد چیست)؟ حضرت فرمود: اشکالی ندارد، با رطوبت پاره‌ای از مواضع وضویش آنجا را تر کند (چون به شکّ بعد از محلّ نباید اعتنا کرد).

۵۰- عبد الواحد نیشابوریّ به سند مذکور متن از فضل بن شاذان روایت

ص: ۶۹۲

کرده است که گفت: از امام هشتم علیه السّلام شنیدم می‌فرمود: هنگامی که سر حسین بن علیّ علیهما السّلام را به سوی شام بردند، یزید- لعنهٔ اللّه علیه- دستور داد آن را در کناری نهادند و سفره غذا را گستردند، و او- که لعنت خدا بر او باد- با یارانش مشغول خوردن غذا و نوشیدن شراب آبجو شدند، چون فارغ گشتند، امر کرد سر بریده حسین علیه السّلام را در طشتی به پیش تخت او نهادند و میز بازی شطرنج را روی آن طشت گذارد و با یارانش به بازی شطرنج مشغول شده، و حسین و پدر و جدّش را به مسخرگی یاد میکرد، و چون از همبازیش میبرد جام شراب (آبجو) را برگرفته سه بار مینوشید، آنگاه ته‌مانده آن را در کنار طشتی که سر بریده امام علیه السّلام در آن بود بر زمین میریخت.

مترجم گوید: «آن پلید این کار را از روی استهزاء به آن سر مقدّس و مطهّر انجام میداد مثل اینکه بگوید: بیا این هم سهم تو، چون تو اکنون در مجلس عیش ما حضور داری، امّا شراب را حرام میدانی، و من چون آن را حلال میدانم، لذا سهم تو را بدین طریق میپردازم- الا لعنهٔ اللّه علیه و علی من لا یجوّز لعنه-.

آنگاه امام علیه السّلام فرمود: پس هر کس از طرفداران ما میباشد باید از خوردن شراب و بازی شطرنج بپرهیزد، و هر کس از شیعیان ما که دیده‌اش به شراب جو یا شطرنج بیفتد امام حسین علیه السّلام را یاد نماید و بر یزید و آل زیاد لعن فرستد، خداوند عزّ و جلّ گناهانش را محو و نابود سازد، هر چند به عدد ستارگان

ص: ۶۹۳

آسمان باشد.

۵۱- تمیم بن عبد اللّٰه قرشیّ به سند مذکور متن از عبد السّلام بن صالح هرویّ روایت کرده است که گفت: از علیّ بن موسی علیهما السّلام شنیدم که می‌فرمود:

اوّلین کس که در اسلام برای او فقاع (شراب جو) ساختند، یزید- لعنهٔ اللّٰه علیه- در شام بود، برایش آوردند در حالی که سر سفره غذا بود، و در کنار سر حسین علیه السّلام آن را گسترده بودند، و شروع به نوشیدن کرد و خود (شخصا) ساقی دیگر یارانش بود، و ملعون بدانها میگفت: بنوشید که این شراب مبارک است و اگر نبود برکت آن مگر همین که ما اوّلین کسانی هستیم که آن را مینوشیم در حالی که سر دشمن در مقابل ما، و زیر میز غذای ماست و ما با کمال آرامش فکر و قلب مطمئن مشغول خوردن و نوشیدن آنیم، در مبارکی آن کافی بود. بعد امام علیه السّلام فرمود: پس هر کس از شیعیان و پیروان مکتب ما است باید از آشامیدن شراب (آبجو) بپرهیزد، زیرا آن از نوشابه‌های ساخته دشمن ما است، و اگر کسی از آن نپرهیزد از پیروان مکتب ما نخواهد بود، چرا که پدرم از پدرش از پدرانش از امیر مؤمنان علیهم السّلام برای من حدیث کرد که رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله فرمودند:

ص: ۶۹۴

لباس دشمنان مرا به تن نکنید، و طعام دشمنان مرا نخورید، و راه دشمنان مرا نپیمائید، زیرا که در این صورت جزء دشمنان من محسوب میشوید، چنان که آنان دشمنان منند.

مؤلّف کتاب- رحمهٔ اللّٰه علیه- گوید: «مراد از لباس دشمنان، لباس سیاه است، و از خوراک دشمنان، مراد شراب خرما و آبجو و گل، و مارماهی و زمّیر (آن ماهی که تیغهای خشن و بلند در پشتش دارد) و طافیّ (آن ماهی که در آب مرده است و لاشه‌اش روی آب میرود) و بالاخره هر ماهی که دارای فلس نیست، و گوشت سوسمار و خرگوش و روباه، و از پرندگان آنکه در پرواز کمتر بال زند و آن تخم پرنده که دو سویش یکسان باشد، و ملخ دریائی که از کوچکی قدرت فرار ندارد و پرواز نمی‌تواند، و سپرز (اسبل).

و امّا راه دشمنان محلّه‌هائی است که مورد تهمت است، و مجالس شرابخواری و میکده‌ها، و مجالس لهو و لعب به حرام، و دیوانهائی که در آن از روی عدالت حکم نمی‌کنند، و محافلی که در آن امامان معصوم علیهم السّلام را طعن می‌زنند و از مؤمنین بدگوئی می‌کنند و مجالس اهل معصیت و ظلم و فسادکاری و قمار. [و من شنیده‌ام که بعض از شرابها بسیارش مستی می‌آورد، و باید

ص: ۶۹۵

دانست که هر آنچه بسیارش مستی‌آور است، کم و بسیارش هر دو حرام است- انتهی].

مصحّح گوید: «جمله اخیر که میان دو کروشه است در پاره‌ای از نسخه‌ها نیست».

۵۲- عبد الواحد بن محمّد بن عبدوس عطّار به سند مذکور متن از فضل بن شاذان روایت کرده است که گفت: از حضرت علیّ بن موسی علیهما السّلام شنیدم که، می‌فرمود: به عدل و احسان رفتار نمودن خود اعلام به دوام نعمت است، و لا حول و لا قوّة الّا باللّه.

پایان جزء اوّل از کتاب «عیون اخبار الرّضا علیه السّلام» تألیف ابو جعفر محمّد ابن علیّ بن حسین بن موسی بن بابویه قمّی مقیم در شهر ری، اعانه اللّه علی طاعته و وفّقه لمرضاته.

و در پی آن به خواست خداوند در مجلّد دوم و در آغاز آن باب آنچه از حضرت علیّ بن موسی الرّضا علیهما السّلام از اخبار جمع‌آوری شده است خواهد آمد.

۱۳۷۲ هجری شمسی ۱۴۱۴ هجری قمری



فهرست مجلّد اوّل

باب/ موضوع/ صفحه ۱/ وجه تسمیه آنحضرت ب «رضا»/ ۲۴

۲/ شرح حال مادر گرامی آنحضرت/ ۲۶

۳/ زمان ولادت حضرت رضا علیه السّلام/ ۳۴

۴/ نصوصی از امام کاظم علیه السّلام/ ۳۸

۵/ وصیّت امام کاظم علیه السّلام/ ۶۳

۶/ تصریحاتی در امامت ائمّه علیهم السّلام/ ۷۵

۷/ اوضاع سیاسی امام کاظم علیه السّلام- در دوران هارون و برادرش/ ۱۳۲

۸/ اخبار وارده در صحّت- وفات امام کاظم علیه السّلام/ ۱۹۱

۹/ اخبار جنایات هارون الرّشید/ ۲۱۷

۱۰/ علّت توقّف «واقفه» بر امام هفتم/ ۲۲۵

۱۱/ اخبار امام هشتم در توحید/ ۲۲۸

۱۲/ مناظره با اهل ادیان مختلف/ ۳۱۳

۱۳/ مناظره با سلیمان مروزیّ/ ۳۶۱

۱۴/ مناظره امام رضا علیه السّلام با ابن جهم- در عصمت انبیاء علیهم السّلام/ ۳۸۸

۱۵/ مباحثه آنحضرت با مأمون در- عصمت انبیاء علیهم السّلام/ ۳۹۶

۱۶/ داستان «اصحاب الرّسّ»/ ۴۱۸

باب/ موضوع/ صفحه ۱۷/ بیان آنحضرت درباره «و فدیناه بذبح عظیم»/ ۴۲۶

۱۸/ بیانات آنحضرت درباره حدیث- نبویّ: «أنا ابن الذّبیحین»/ ۴۲۹

۱۹/ علامات «امام بحقّ» از آنحضرت/ ۴۳۸

۲۰/ وصف «امام» و «امامت»/ ۴۴۴

۲۱/ تزویج حضرت زهرا علیها السّلام/ ۴۵۸

۲۲/ اخبار وارده در باب «ایمان»/ ۴۶۴

۲۳/ فرق بین «عترت» و «امّت»/ ۴۶۸

۲۴/ سؤالات مرد شامی/ ۴۹۶

۲۵/ زید بن علی بن الحسین علیهما السّلام/ ۵۱۵

۲۶/ اخباری کم‌نظیر از آنحضرت/ ۵۲۴

۲۷/ قصّه «هاروت» و «ماروت» ۵۴۷

۲۸/ اخبار وارده از امام رضا علیه السّلام/ ۵۵۷

۲۹/ نعت و وصف پیامبر صلّی اللّه علیه و آله/ ۶۳۵

۳۰/ سخنان گهرباری از آنحضرت- در بیان مسائل گوناگون/ ۶۴۵

تذکّر:

فهرست اعلام و اماکن در پایان مجلّد دوم ثبت شده است.